

ادب

سال بیست و سوم
شماره چهارم (۱۳۵۴)

Adab. Kabul
Vol.23, No. 4, Jadi-Hut 1354
(December 1975-February 1976)

Ketabton.com



مضمون نویسندهگان این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده
۱	روابط ادبی افغانستان و هند	مدیر مسئول
۳	بیانیه افتتاحیه	پوهاند دکتور مجیبی رئیس پوهنتون کابل
۵	سیمینار روابط افغانستان و هند در . . .	پناغلی سینکھه سفیر کبیر هند در کابل
۸	بیانات پوهاند میر حسین شاه از طرف دانشمندان افغانی	
۱۱	بیانیه پروفیسر بهتتاگر	
۱۳	خودی و بیخودی	پوهاند دکتور مجروح
۳۰	منهاج سراج جوز جانی . . .	پوهاند عبدالحی حبیبی
۳۰	اثر مولانا پرتاگور	دکتور روان فرهادی
۳۶	علاقه در تاریخ نویسی افغان و هند	پوهاند میر حسین شاه
۵۷	نقش افغانستان در ورو د	
	وانتشار زبان دری در هندوستان	پوهاند مجتهد رحیم الهام
۸۱	میرزا عبدالقادر بیدل و مقام او در . . .	پوهاند غلام حسن مجددی
۸۹	مدتیت عصر کوشانی	پناغلی محمد عثمان صدیقی
۹۹	سیدجمال الدین افغانی در هند	پوهندوی سید سعدالدین هاشمی
۱۱۶	روابط تجارتی افغانستان و هند	پوهنوال محمد عارف غوثی
۱۳۰	خاطرات محمود بن امیروای . . .	دکتور محمد یعقوب واحدی
۱۵۱	سورخان دوره غزنوی	پناغلی س. نبی هادی
۱۶۱	مهاجرت گاندهی و افغانستان	پروفیسر بهتتاگر
۱۶۹	روابط فرهنگی بین افغانستان و هند . . .	داکتر ز. ا. دیسای
۱۸۰	افغانستان مرکز ملیون . . .	دکتور اس. ان. پراساد
۱۹۱	روابط کلتوری هند و افغانستان در . . .	پناغلی ام. ان. دیشپانندی
۲۰۲	انکشاف اقتصادی در هند و افغانستان	پروفیسر مونس رضا
۲۰۷	میرزاغالب و مکتب میرزا بیدل	پروفیسر رضوان حسین
۲۱۸	مختصری از گزارشهای سیمینار	اداره مجله ادب

ادب

نشریه سه ماهه پوهنخی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست و سوم شماره چهارم حوت ۱۳۵۴ هـ ش

روابط ادبی افغانستان و هند

افغانستان از گاه باستان تا امروز با هند روابط گوناگون: ادبی، فرهنگی، بازرگانی و غیره داشته است. تأثیرات فرهنگی دو سرزمین بر همدیگر از بسیاری جهات نمایان است و نه تنها در دوره اسلامی بلکه سال‌ها پیشتر از آن این مؤثرات خیلی مهم بوده است و بقایای بعضی از آنها در اثرهای ادبی از قبیل داستانها و رسوم و رواجهای مردم تا دیری بر جای بوده است و حتی تا کنون پادارمانده است.

هرگاه در داستانهای زبان دری که از عرصه چندین صد سال (۱) تاکنون نبشته شده میخوایم که فلان (جادو) بشکل کبوتر در آمد و بهوا رفت در نگاه نخستین این را افسانه می انگاریم مگر چون نیک بنگریم ریشه آن را در افکار تناسخ و حلول میابیم که از بازمانده های بسیار دیرینه تاثیرات هندی است. و حتی در اثر بسیار مهم ادبی و سیاسی وتر بیوی (کليلة و دمنه) نیز این تاثیر را می یابیم که این اثر بر ازنده چندین بار برشته نظم و قیافه نشر بزبان دری اثر جمه گر دیده خصوصاً شاعری چون رودکی و عارفی چون مولانا و منشیان و دانشمندان چون ابوالمعالی نصرالله و حسین واعظ کاشفی آن را مکررتر جمه و تهذیب کرده اند و حکایاتی از آن را بشعر در آورده اند.

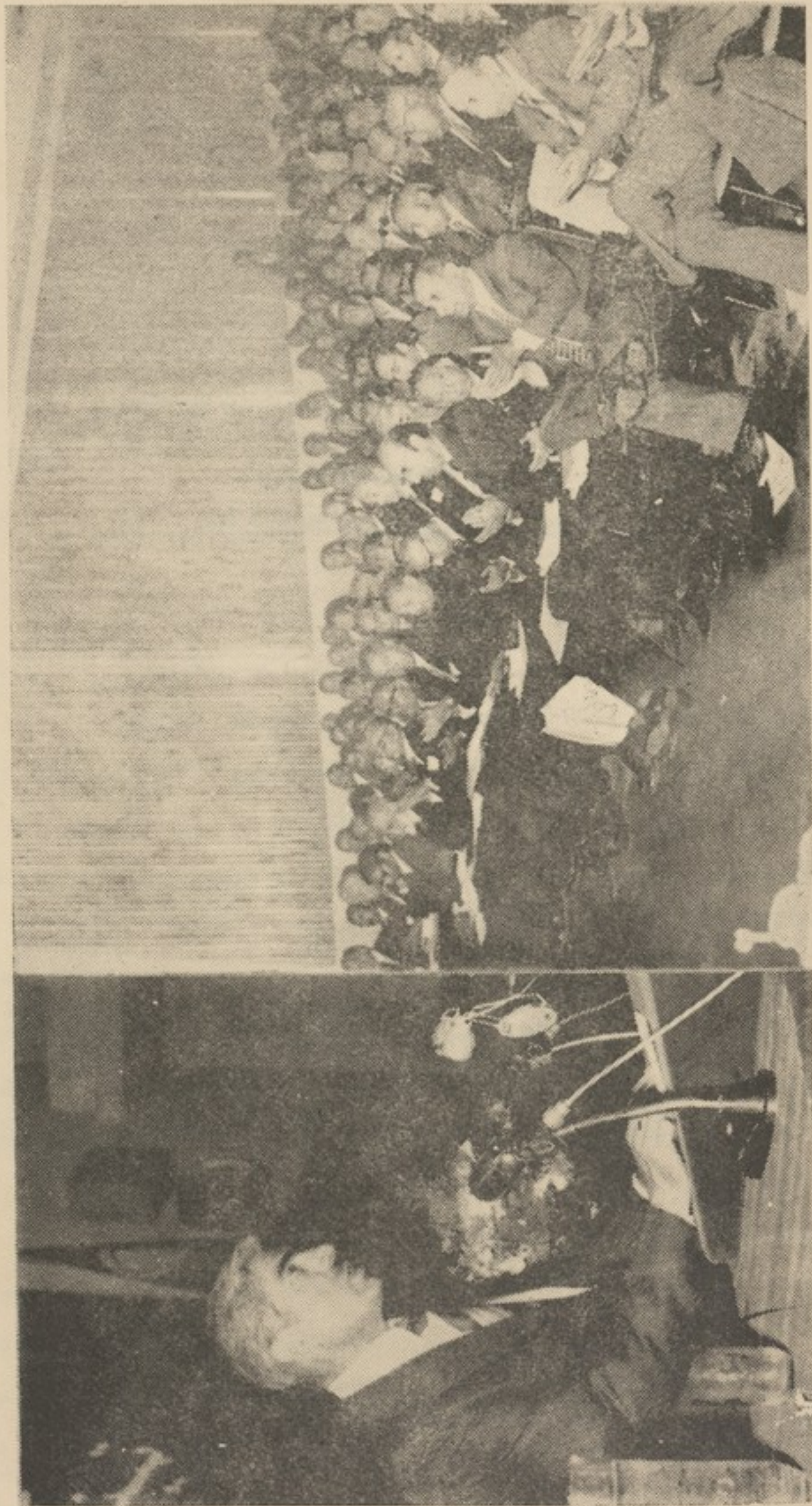
توجه دانشمندان افغانستان همچو ابو ریحان بیرونی و واعظ کاشفی و همایندان ایشان سبب شد که بسیاری از آثار هندی بزبانهای زنده اروپایی برگردانیده و باوشان آشنا ساخته شود. چنانکه میدانیم کتاب بسیار مهم پنجه تتر (کليلة دمنه) تالیف (ویشنو شرما) را کاشفی با افزودن حکایاتی چند بنام «انوار السهیلی» تنظیم کرد و از آن در اوایل قرن هفدهم میلادی بزبان فرانسوی ترجمه و آن را دادود صاحب اصفهان بفرانسوی برگردانیده و در سال ۱۶۴۴ بچاپ رسید در حدود بیست حکایه از آن را شاعر معروف فرانسه «لافونتن» کلا یا جزءاً بشعر در آورده است. (۲)

با تذکر این چند کلمه تسوجه خوانندگان گرامی را به مقالات بسیار ارزنده دانشمندان و استادان محترم عضو کمیته روابط افغانستان- هند جلب می نمایم. و مسرورم که کمیته محترم «روابط افغانستان- هند در طول قرون» تجویز کردند تا این مقالات بزبان دری عوضیک شماره مجله ادب به نشر برسد.

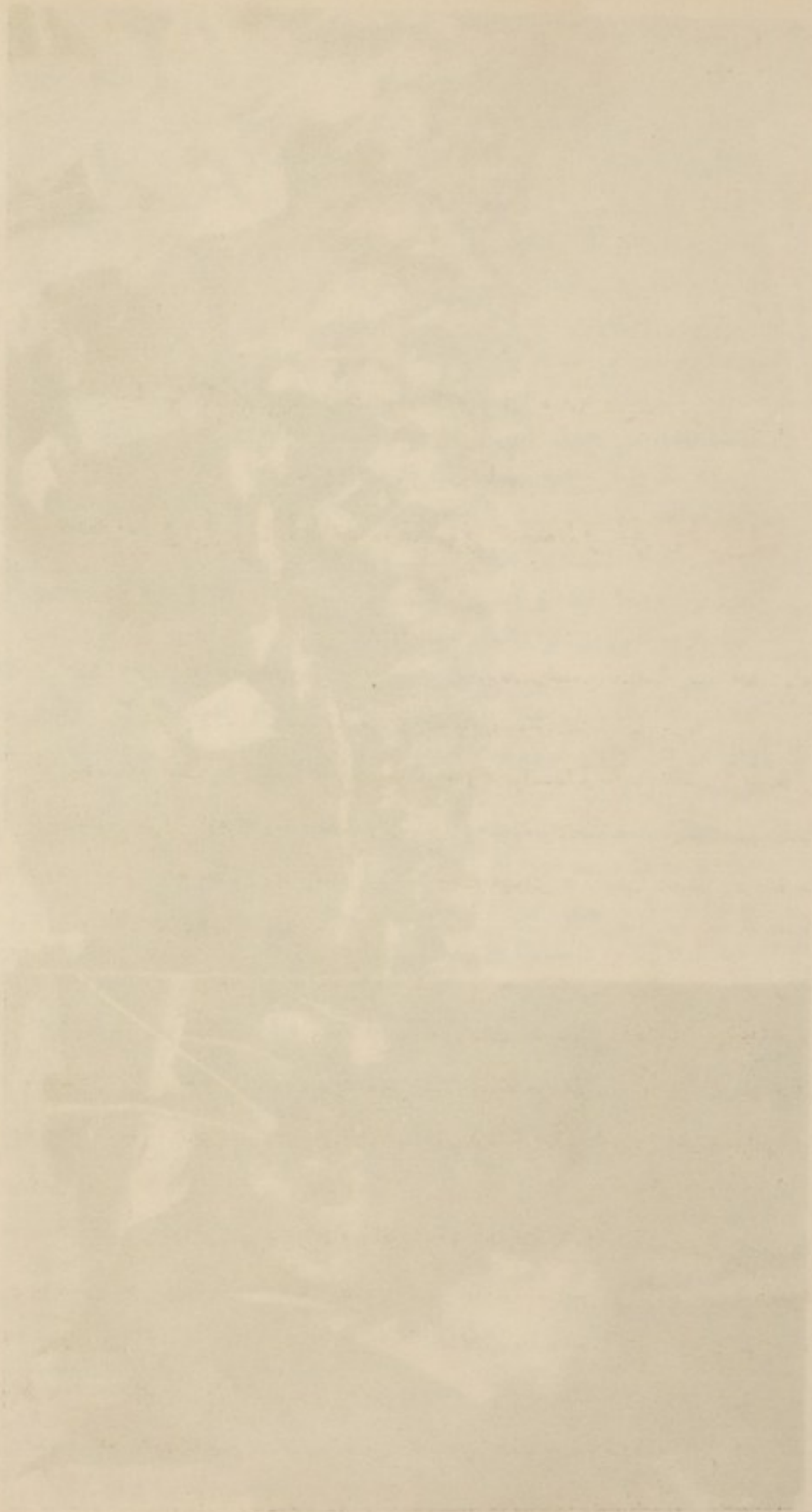
همچنانکه من از خواندن آنها حظ وافر بر گرفتم امیدوارم خوانندگان و علاقمندان عزیز این نامه نیز از آن بهره علمی و ادبی برگیرند.
والسلام

شاه علی اکبر

- (۱) در اینجا مجال بحث زیاد درباره «تاثیر افکار هندی بر داستانهای زبان دری» نیست
- (۲) بحث بیشتر درین باره را به کتابی میگذارم که درین باره زیر تالیف گرفته ام.



پوهاند دكتور مجبی ر نيس پوهنتون ضمن افتتاح به دانشمندان شامل سيمينه رخير مقدم ميگويد.
(عكاسي احسان)



در بیان شرح و تفصیل از این گیاه که در کوهستانها و جنگلها پیدا میشود و در این فصل از کتاب مذکور است

بیانیه افتتاحیه پوهاند دکتور غلام صدیق محیبی

رئیس پوهنتون بهمناسپت

سهمینا ر روابط افغانستان و هند در طول قرون

حضار محترم و گرامی !

پیش از همه از طرف خود و منسویین پوهنتون یعنی کانون سهم علمی افغانستان عزیز، دانشمندان بزرگ و مهمانان گرامی کشور دوست ما، هند را اشاد باش و خوش آمدید میگویم .
بشما بهتر معلوم است که ترتیب همچو سهمینار ها و کنفرانسها و آمادہ ساختن زمینه برای بحث های علمی یکی از کارهای بسیار مهم و وظایف اساسی موسسات و مراکز علمی است .
پوهنتون افتخار دارد که مطابق به آرزوها و آمال دولت جمهوری به ترتیب سهمینار ر روابط علمی افغانستان و هند توفیق می یابد .

این سهمینار که از یکسو یقیناً سبب استحکام و تشدید روابط دوستانه دو ملت افغانستان و هند میگردد و از سوی دیگر جوانب مختلف علائق بین هر دو ملت را تحقیق و تدقیق می نماید و بدین وسیله سبب ایجاد تفاهم سزید بین دانشمندان افغانی و هندی و تقاضم نیک بین پوهنتونهای هر دو کشور گردیده و زمینه تماسهای نزدیک را برایشان مهیا می گرداند ، و این امر برای پوهنتون ما ارزش بزرگ علمی دارد .

اگر چه روابط بین افغانستان و هند ریشه های باستانی دارد که نشانه آنها در ثقافت ، ادب زبان و عادات هر دو ملت آشکار است مگر خصوصاً بعد از آزادی هند و پس از آنکه ر هیر تاریخی هند جواهر لعل نهرو که در اثر دعوت ر هیر ملی ما بنا علی محمد اود که آنوقت صدرا عظم افغانستان بودند ، بکابل آمدند و بنیاد توسعه این روابط نیک را گذاشتند . و تمنیات هر دو کشور و آرزوهای مشترک شان در همه ساعات بشمول علائق کلتوری ، علمی و تربیتی تبارز نمود

و خوشبختانه آن آرزوها اکنون جامه عمل پوشیده است.

از آن دم بپسند بزرگان ناسورهند که خدمات شایسته آنان در مبارزات استقلال طلبی و ارتقای مقام علمی هند مشهود بود همچون **راده‌ها کار یشنان و دکتور ذاکر حسین** بصورت رسمی بکشور مسافر کردند و بدینصورت در راه بهبود تمام روابط بین افغانستان و هند گامهای موثر برداشته شد.

در سالهای آخر بالخصوص در دوره فرخنده جمهوری در کشور ما، علائق فرهنگی و علمی هر دو کشور بیش از پیش وسعت یافته و چندماه پیش رهبرانقلاب جمهوری کشور ما **بناغلی محمد داود** در اثر دعوت جلالتماب **فخرالدین علمی احمد** رئیس جمهور و خانم **اندیرا گاندی** صدراعظم هند، به هند مسافرت کردند. سفر رهبر ملی ما بر روابط افغانستان و هند تا ثیر مثبت نمود است.

بین پوهنتون ما و پوهنتونهای هند اکنون روابط نیک وجود دارد. فعلا استادان هندی در پوهنتون کابل به تدریس مصروف اند و همچنان استادان افغانی در پوهنتونهای هند به کار تحقیق و تنبیح علمی و درسی مشغولند. درین ایام نزدیک در پوهنتون جواهر لعل نهرو شعبه تدریس زبان پشتو افتتاح گردید که اسورتدریس آن شعبه به عهده استادان پوهنتون کابل است. همان سان یک تعداد شاگردان مادر پوهنتونهای مختلف هند مصروف تحصیل اند.

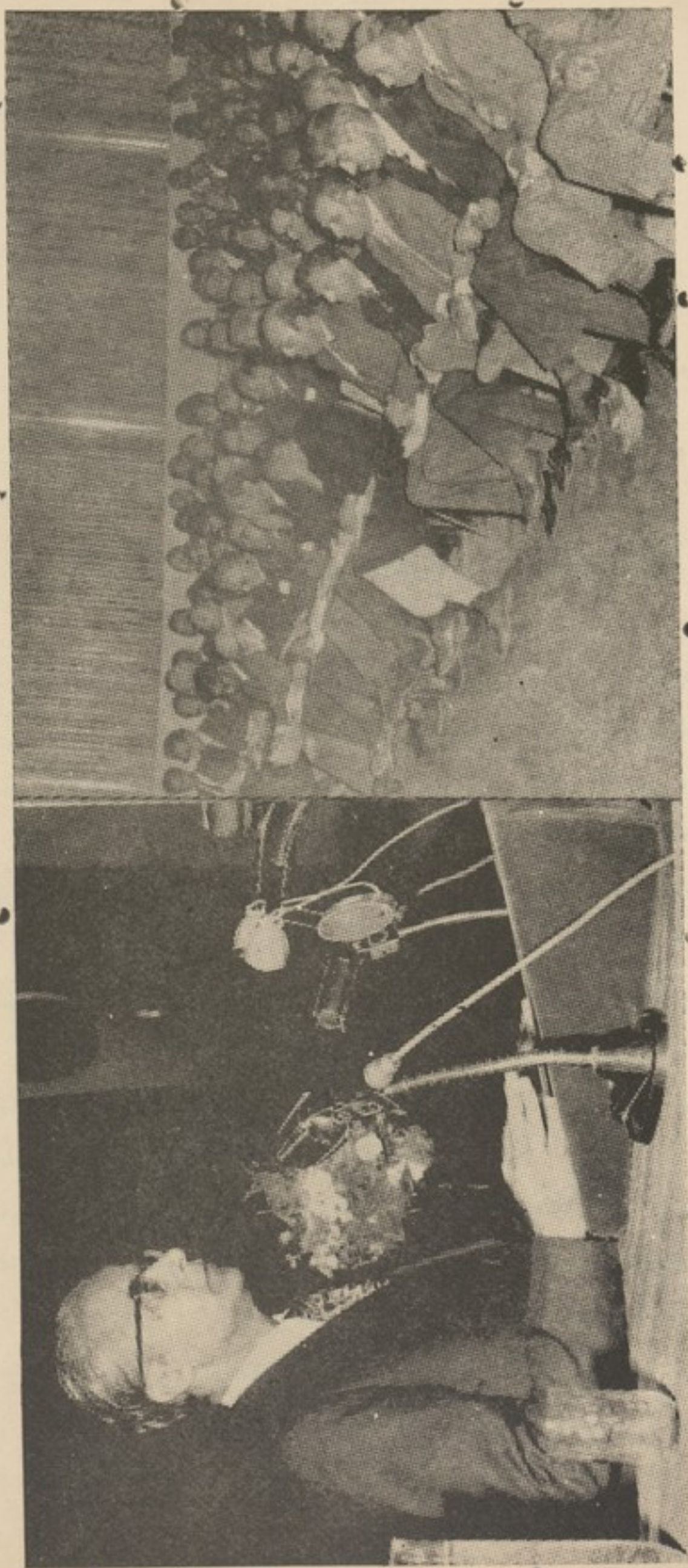
مقالات دانشمندان سهیم درین سمینار عناوین مختلف و متنوع دارند و در طول قرون روابط گونهگون هر دو کشور را که نمایانگر توسعه آن روابط است بررسی می نمایند. درین مقالات طوری که مشاهده میکنیم از موضوعات تاریخ و جغرافیه گرفته تا فلسفه و حکمت و علوم گوناگون و شعر و ادب و عرفان، تصوف تحقیق و بررسی می شود.

حقیقت اینست که دانشمندان میتوانند درباره روابط فرهنگی افغانستان و هند صد ها اثر بنویسند و این کار وظیفه دانشمندان کنونی و آینده هر دو کشور است.

بالاخره موفقیت کلیه سهم گیرندگان سمینار آرزوی ماست و امید داریم که شبها و روزهایی را که سهامان گرانقدر هندی در وطن عزیز ما سپری می نمایند به خوشی و خرمی باشد و ازین سفر خاطرات خوشی با خود ببرند و نیز تمنا داریم که این سمینار ما هم از جنبه علمی و هم از نگاه تشیید و تقویه روابط موسسات علمی هر دو کشور مطابق به آرزوهای هر دو جانب باشد.

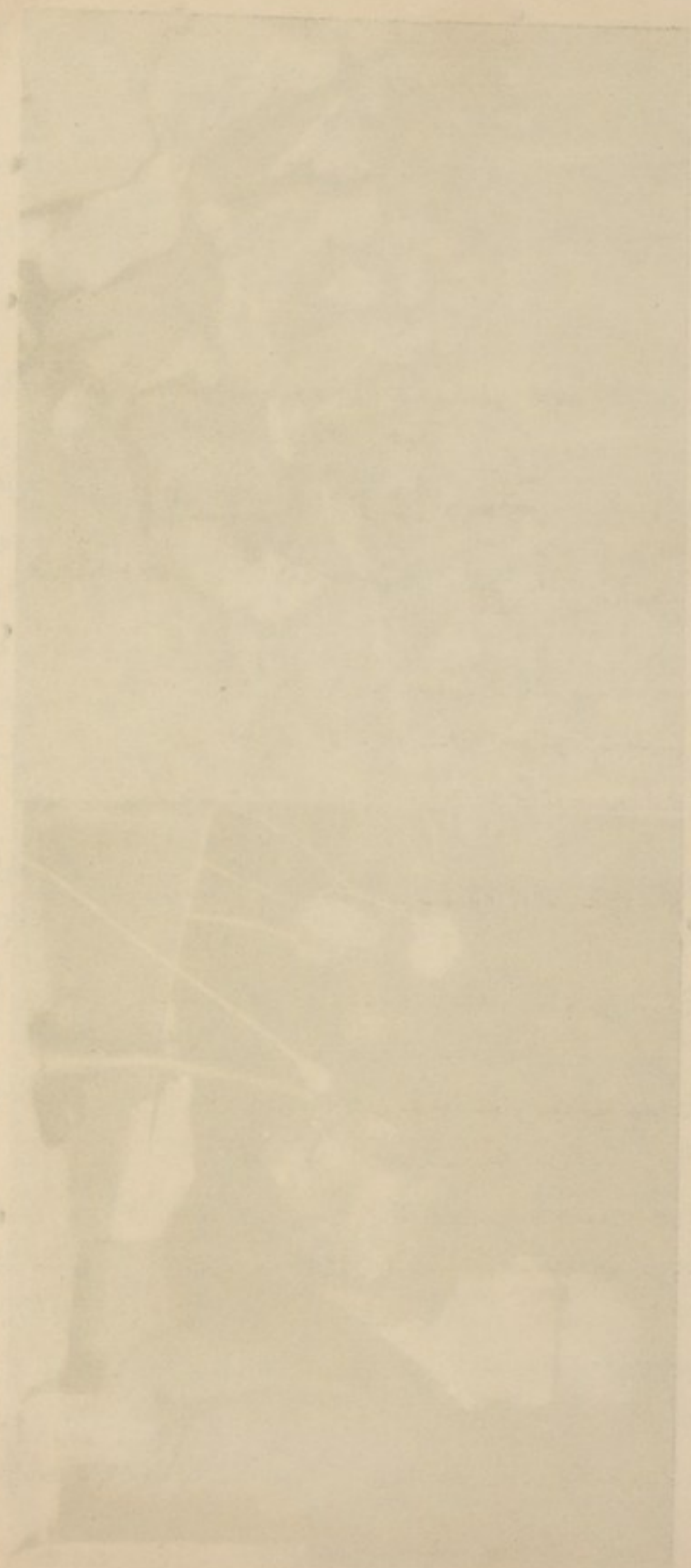
بامید موفقیت و کامگاری این سمینار، سمینار روابط افغانستان و هند را افتتاح می نمایم.

مستحکم باد دوستی افغانستان و هند



بنا غلی سنگم، سفیر کبیرهند در حال ایراد بیانیہ

ماتریه ای از کتب خطی در کتابخانه



بیانیه بناغلی ك- ار- پی سنگه سفیر هند:
در مجلس افتتاحیه

سیمینا رروابط افغانستان - هند در طی قرون

اعضای محترم سیمینار، میرمن ها و آقایان!

خیلی مسرورم در خیر مقدمیکه از طرف بناغلی رئیس پوهنتون گفته شد خود را سهم می دانم. طوری که اطلاع دارید، سیمیناری راجع به «روابط افغانستان و هند در قرن بیستم» تقریباً سه سال قبل در دهللی جدید دایر گردید. که در آن علاوه بر دانشمندان هندی بسیاری از دانشمندان و متخصصان افغانی شرکت داشتند.

سایه خرمندی است که پوهنتون کابل اکنون نیز سیمیناری را بمساعدت و تشویق دولت افغانستان دایر کرده است.

این سیمینار افق وسیعتری دارد، زیرا در آن دانشمندان و محققان روابط بین دو کشور را از ازمنه قدیم تا عصر جدید مورد بحث و مذاکره قرار خواهند داد.

مناسبات بین دو کشور مایک منظره تا بنانک را نشان میدهد. جهت درک صحیح موضوع باید گاهی به ادوار قبل از تاریخ و وابسته به تاریخ قدیم بیفکنیم و از روی آن درمی یابیم که تا اکنون حتماً پیوند های نزدیک بین مسراکز مختلف ثقافت وادی سند و قسمت های مختلف افغانستان وجود داشته است. دانشمندان و محققین این حقیقت را ثابت میکنند که مناسبات نزدیک ثقافتی و تجارتی بین کشورهای همجوار وجود داشته است.

هنوز لازم است باستان شناسان جنبه های مختلف کلتوری وادی سند را آشکار سازند. چه کشف کردن خط هر ایا ممکن است به کشفیات بسیار مهمی منتج گردد.

آریائی ها از راه افغانستان به هند آمدند و چیزیکه بعنوان ثقافت هند و وادی گنگه معروف است مدیون

مساعی ثقافی اجداد و نیاکان ما هست که این ثقافت را در کنار دریای کابل سرو صورتی بخشید. می توان اینها را قسمتی از میراث افغانستان نیز تلقی کرد، همانطور که وداها قسمتی از میراث هند می باشند در مراحل بعدی یعنی ادوار بودائی، یونانی و باختری پیوندهای تاریخی بین دو کشور بسیار نزدیک شد. جهت ایضاح و فهم این بهم بستگی ثقافی و تاریخی لازم می افتد تا دوره های سوریا و کوشان مورد مطالعه و تدقیق قرار داده شود.

با ظهور دین مبین اسلام یک مرحله مهم دیگر از زندگی ثقافی بین دو کشور توسعه یافت. طوریکه در قرون وسطی افغانستان و هند به یکدیگر نزدیک شدند و در این خصوص نام سلطان محمود غزنوی (قرن دهم) براننده تریزدهن جلوه میکند.

در اوایل دوره ترک ها و افغانها و بعد در عصر کورگانیان اختلاط و استزاج بین فرهنگ های برهمنی و اسلامی بوجود آمد. در خلال جنگ ها و ستیزه های سیاسی به بعضی از جنبه های تولیدی و پر ارزش این دو فرهنگ توجه زیادی مبذول نگردیده و اکنون دانشمندان محققین توجه بیشتری به جنبه های زندگی اجتماعی و کلتوری آنوقت معطوف میدارند. چنانچه مطالعات مفصل و دقیق در باره سلطنت شیرشاه سوری و جلال الدین اکبرروشنی قابل ملاحظه می بر این امر انداخته است. اخیراً سیمیناری تحت سرپرستی و حمایت وزارت اطلاعات و کلتور حکومت افغانستان دایرگسر دید که در آن مقالات علمی در باره امیر خسرو ارائه شد، این امر که خسرو را هم بلخی و هم دهلوی خوانندند یک مدرک مثبت روح همبستگی کلتوری می باشد. در زمانی توسعه یافت که در آن خسرو در هند متولد شد و در آنجا بسر می برد. جنگ ها و دسایس سیاسی از خصوصیات اجتماعی بشری در هر عصر می باشد، اینها نه باید ما را از جنبه های پر ارزش زندگی که حتی در آن زمان آشفته تشویق و پرورش یافته فراموش نمایند.

در عصر جدید بخصوص در قرن نوزدهم روابط بین دو کشور تحول نامطلوب یافت. سوء تفاهم ها ایجاد گردید و حتی جنگ ها صورت گرفت، کشور های ماقربانی رقابت بین قدرت های امپریالیستی آنوقت یعنی برطانیه و روس تزاری گردید. افغانستان بعنوان کشور بیطرف بین دو امپراتوری رقیب درآمد. تاریخ قرن نوزدهم با امپریالیسم های رقیب آنقدر آشکار است که احتیاج به تکرار ندارد. دو جنگ جهانی در قرن بیستم ضرر به شدیدی بر امپریالیسم وارد آورد و احساسات روز افزون ملیت خواهی در هر دو کشور این مرحله زشت را پایان داد. تاریخ دو کشور از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۷ آشکار میسازد که چطور در مساعی و کوشش های خود در کسب استقلال با یکدیگر نزدیک شدیم، طوریکه کابل در دوره سلطنت اعی حضرت حبیب الله و اعلیحضرت امان الله

د افغانستان اقامتگاه بسیاری از وطن پرستان هندی مانند راجا مهند ر پر تاپ و عبیدالله شد . حتی کابل مرکز حکومت موقت هند آزاد گردید . خوشبختانه که از جمله پناهندگان آن زمان راجا مهند ر پر تاپ هنوز زنده است ، همچنین مردم هند همدردی بی دریغ خود را نسبت به مساعی و کوشش های اعلی حضرت امان الله در آباد و عصری ساختن کشور خود اعلام داشتند . سفروی به هند در راه عزیمت به اروپا احساسات پر شور را در هند برای نگیخت . با آزاد شدن هند ، کشور های ما طبعاً بیکدیگر نزدیک شده اند . سیاست مشترک عدم الحاق مثبت و دوستی با همه کشورها مورد توجه و تحسین زیاد قرار میگیرد . بسیاری از رهبران برجسته ما مانند دکتور رادها کریشنان و دکتور ذاکر حسین و صدراعظم فقید جواهر لال نهرو و مولانا ابوالکلام آزاد از افغانستان دیدن نمودند . و برای نهرو مسافرتش به این سرزمین مفهوم کشف هند را داشت . ناسبرده در خط مشی خود پیوندهای کلتوری متمادی را مورد تاکید قرار داد . قصور خواهم ورزید در صو رتیکه به بازدید اخیر بناغ-بی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم افغانستان از هند و همچنین بازدید میرمن اندیرا گاندی صدراعظم هند از افغانستان اشاره نکنم .

رابطه ماسبنی بر مناسبات مشترک و منافع متقابل به وسیله همکاری کلتوری و تخنیکی و اقتصادی صمیمانه و عمیق بوده است .

این مناسبات بصورت روز افزون تحکیم و تقوییه می یابد .

شعله های گرم اسپر یا لیسم رو به زوال عنوزهم بصورت قابل ملاحظه خاموش و نابود نگردیده است . ولی یقین دارم از توفانهای سدره درآینده پیروزمندان خواهیم گذشت .

این سیمینار یک گام مثبت در تحکیم مزید مناسبات دوستی پایدار می باشد . از مذاکرات و مباحثات دانشمندان و محققین که در اینجا گرد آمده اند استفاده خواهیم کرد .

بناغلی محترم رئیس پوهنتون ، اطمینان دارم که جریانات این سیمینار بزودی نشرو در دسترس زیادتری از علاقه مندان آن گذاشته خواهد شد . تا ایشان بتوانند از خلال مطالعه آنها درک کنند که چطور دو کلتور بزرگ افغان و هند در پیشرفت و سعادت تمام بشریت سهم داشته اند .

اعضای محترم سیمینار یک بار دیگر بشما صمیمانه خیر مقدم میگویم و در آب و هوای گوارا در میان دوستان مهمان نواز آرزوی موفقیت همه شما را در سرام و هدف شما دارم . همچنین آرزو دارم تشکرات صمیمانه خود را به حکومت افغانستان و به پوهنتون کابل برای همکاری ارزنده آنها در دایر نمودن این سیمینار ابراز نمایم .

بیانات پوهاند میر حسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری
پوهنتون کابل از طرف دانشمندان افغانی در مجلس افتتاح
سیمینار افغان و هند بتاريخ دوشنبه ۲۱ میزان (۱۳۵۲) مطابق (۱۳)
اکتوبر (۱۹۷۵)

وزرای محترم!

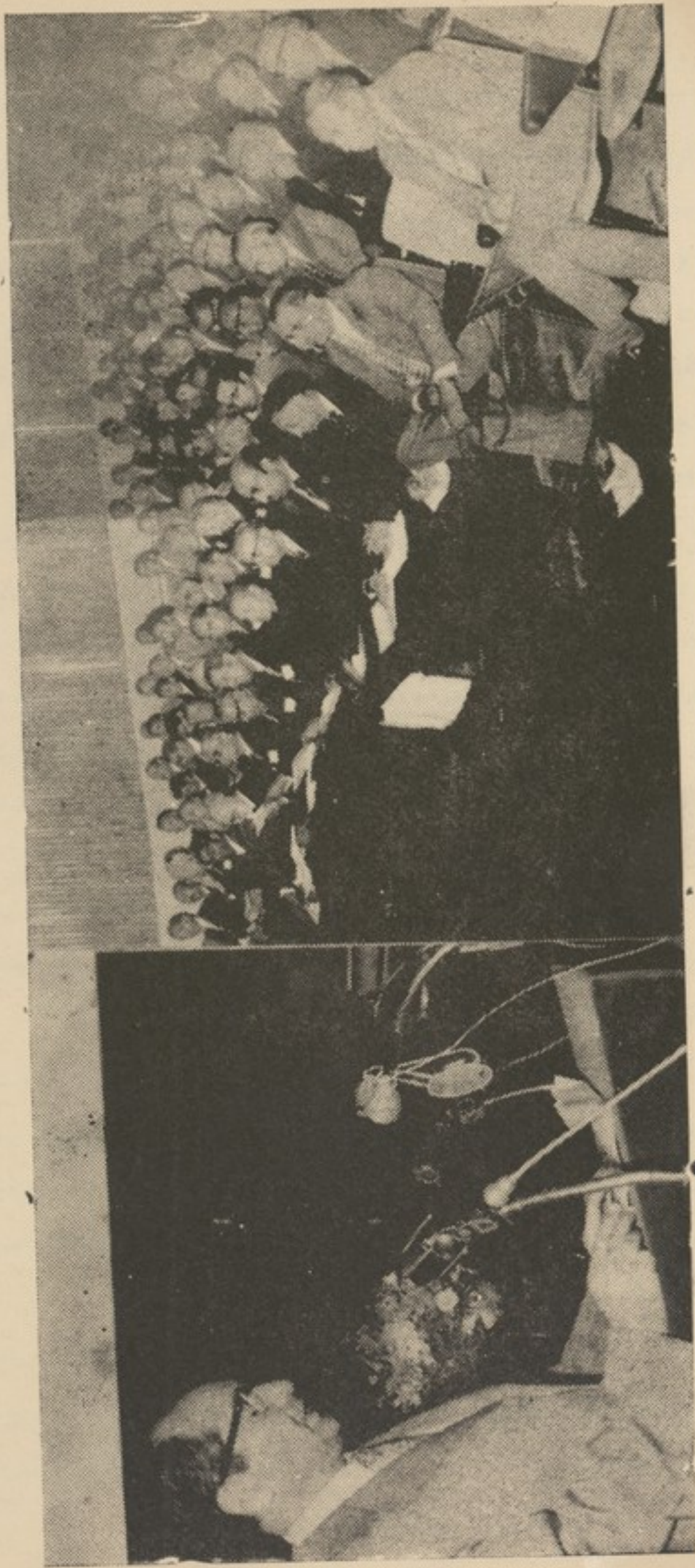
سهمانان گرامی!

استادان گرانقدر!

حضار محترم!

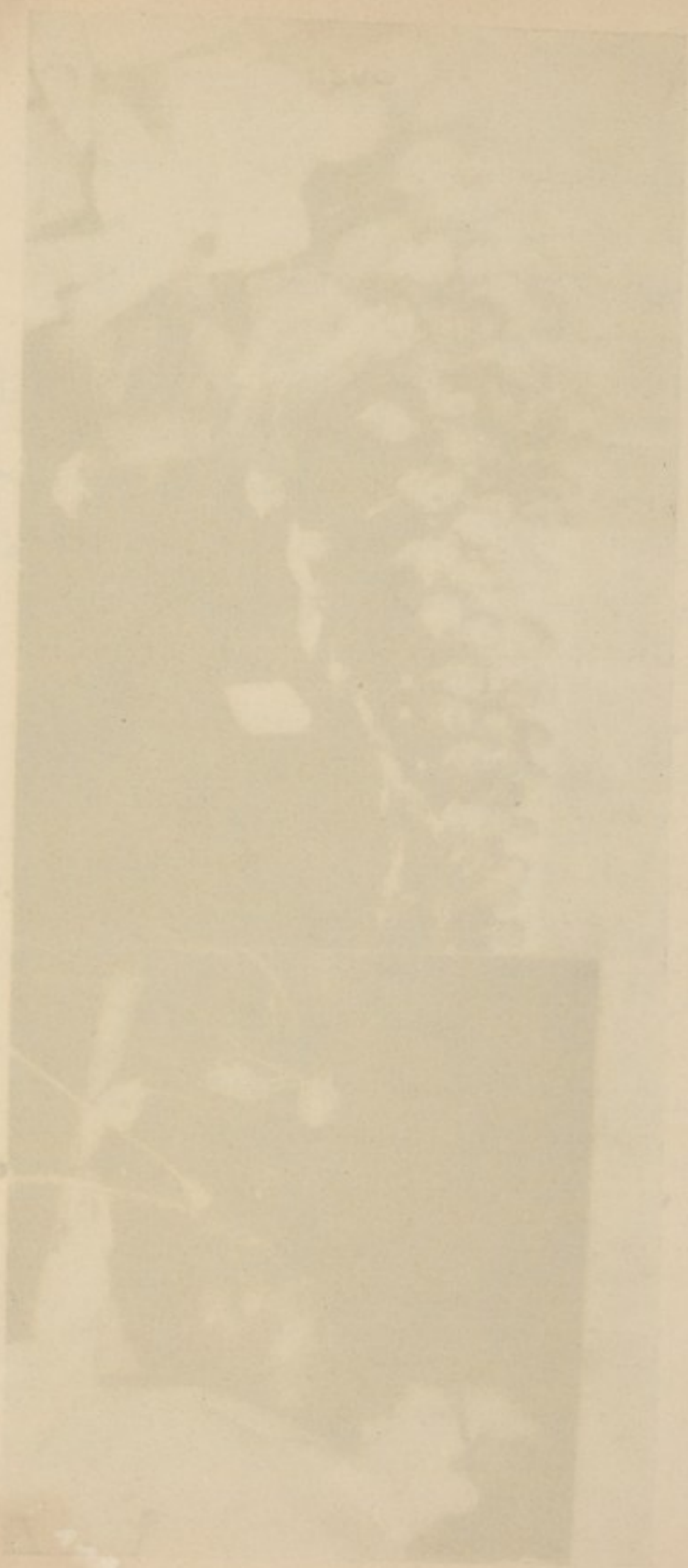
دانشمندان افغانی مسرت دارند بحیث میزبان یک هیأت برجسته علمی هندی در تشییع
علاقه دیرینه فرهنگی سردمان هر دو کشور سهم بگیرند.

این چند روز مجالس علمی که طی این اجتماع فرخنده افتتاح گردید یک صفحه نوین سلسله
تبادلات علمی میباشد که در تاریخ باستانی هر دو کشور سوابق چند هزار ساله دارد. اطلاعات
دانشمندان درباره زمان قبل تاریخ نموی کافی یافته است و کشفیات تمدنهای قبل تاریخ
در کشور ما و در نیم قاره هند موجودیت پیوند های گسترده و استوار را بین هر دو کشور آشکار
سپسازد. طلوع خورشید تمدن اند و آری در نیم قاره از سوی مغرب یعنی خاک ما صورت گرفته
است. علمای زبان شناسی پس از تحقیق بما اطمینان میدهند حتی قبل از آنکه سرود های ویدا
(یعنی قدیم ترین سند تاریخی تحریری مشترک هر دو کشور) به تلفظ آمده باشد در مرحله
قبل از ویدائی هم زبان وجود داشته است و آن باستانی ترین شکل اند و آری میباشد که در
زبان های پنجگانه: نورستان در دره های کهنسار افغانستان هنوز آثار آنرا از روی صوت
شناسی درمی یابیم.



پوهاند میر حسین شاه بهسپم گیرندگان سیمینار از طرف دانشمندان افغانی، خوش آمدید میگوید

Handwritten text in a cursive script, oriented vertically on the left side of the page.



در طی قرون تاریخی نموی فرهنگ زمان بودائی و تمدن درخشان کوشانیان و گسترش هنر گریکو بودایی موجب آن شده بود که علائق علمی بین هر دو کشور پیوسته استوار باشد. دانشمندان آن هر دو کشور چه بصورت منفرد، چه بصورت انجمن‌ها بدیاری یکدیگر سفرهای میکردند، مسافرت و مهاجرت دسته‌های عمده مردمان که از آغاز تاریخ تا کنون پیوسته واقع شده است هر دو کشور افغانستان و هند را با هم عمیقاً مرتبط گردانیده است. هم‌چنان‌که سرودهای ویدیا از دره‌های جنوب هند و کیشوی رودهای سندوگنگ رفته بود. همچنان پیام بودا و فرمان‌های انسانی دوستانه و صلح پرستانه آشوکا بروی سنگ‌نبشته‌ها در دیار ما هنوز خوانده میشود.

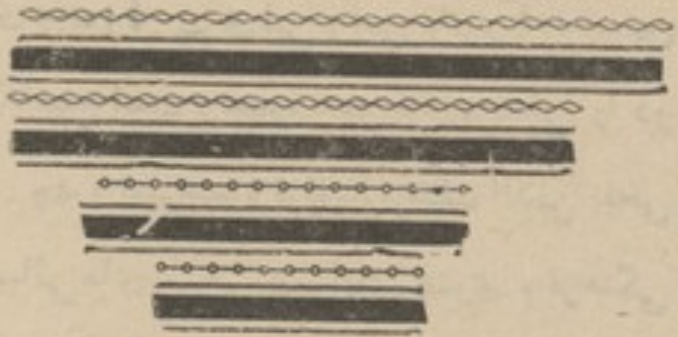
روزی فرا رسید که پیام بشر خواهی، برابری و برادری اسلام از طریق دره‌های کوهسار ما بسوی هند رفت و از آن زمان بعد تعاطی تأثیرات فرهنگی بین هر دو کشور افزایش یافت. در میان هزاران هزارچهره، سردی چون **الپیرونی** راسی یابیم که نخستین سند عمده بیان حالات هند را در هزار سال قبل برای ما گذاشته است. چهره ناصر خسرو بلخی را در می‌یابیم که از شناختن دانا یان هند افتخار میکرد. چهره اسیر خسرو فرزند اسیر سیف الدین بلخی را می‌نگریم که ستایشگر پیش آنگ و چیره دست زیبائی‌های طبیعی و مزایای بشری و فرهنگی هند میباشد و از نخستین شعرای زبان مردم آن دیار یعنی زبان هندی.

از سوی هند دانشمندان بر جسته را در می‌یابیم که در تحقیق احوال ملك بالا (یعنی خراسان به اصطلاح آنوقت اهل هند آن زمان) و تحقیق ادب ما داد سخنوری داده‌اند و بعضی چنان اشعار شورانگیز سرو دزد که ورد زبان صاحب نظران خراسان شد.

در همه این دوره‌ها دانشمندان هر دو کشور به سرزمین یکدیگر سفرهای میکردند و ماه‌ها رنج گرمای سرمای جهانگردی و خطرات آنرا تحمل می‌نمودند تا چیزی بیشتر می‌آموختند و چیزی بیشتر می‌آموختند. چنین بود که تا قرن گذشته و تا مسافرت سید جمال الدین افغانی به هند و پس از آن مسافرت دسته‌های استادان هندی به افغانستان به مقصد تدریس در مکتب حبیبیه در سر آغاز تاسیس آن موسسه تاریخی که ضمناً تهاداب معارف عصری در افغانستان میباشد.

خوشبختیم از زمان استرداد استقلال افغانستان باینسو سلسله این همکاری‌ها گسترش یافته است. بعد از عهد استقلال هند باینسو بر اساس آرزوهای مشترک مردمان و زعمای هر دو کشور رونق گرفت. بنا علی محمد داود بچیت اولین صدراعظم افغانستان معاصر به هند سفر کرد و جواهر لعل نهروی فقید بچیت نخستین صدراعظم هند مستقل به کشور ما مسافرت نمود.

از زمان تاسیس جمهوریت افغانستان تحت رهبری زعيم ملی ما پناغلی محمد داود در نيس دولت و صدر اعظم
 در طریق تشييد روابط همه جانبه افغانستان بشمول علايق فرهنگي بين هر دو کشور گام
 های فراخ برداشته شده و به این صورت ميراث گرانبهای تاريخی يعنی علايق افغانستان و هند، گرامی
 داشته شده است. این سيمينار با موجوديت علاقه مندی وسيع در هند به مقصد تشييد این پیوندها که
 انعقاد این سيمينار و تشریف آوری دانشمندان برجسته هندی نشانه آن میباشد که يقين داریم چشم اند
 از مستقبل این علايق فرخنده بسی درخشان خواهد بود.



بیانیه پروفیسر بہت ناگر بر و ز افتتاح سیمینار

بناغلو و اعضای سیمینار و حضار محترم !

به نمایندگی از اعضای ہندی سیمینار، سراتب شکران، امتنان خود را تقدیم میکنم و امیدوارم سیمینار روابط ہند و افغانستان در طی قرون بہ پیروزیهای چشمگیری زایل آیدہ سو فوق شود تا روابط کلتوری را بین مملکتین ما بیش از پیش نیرو و تقویت بخشد .

روابط بین این دو مملکت در حالیکہ ہمہ جانبہ بودہ خیلی باستانی نیز میباشد و از طلوع تاریخ شروع شدہ است و در طی این مدت طولانی تفاہم متقابل ہمیشہ موجود بودہ و ہست . اعضای نمایندگی ہندی در پھاوی همقطاران افغانی خود با این مسؤلیت خود آگاہ و متوجہ اند کہ چگونه بتوانند تحلیل واقعی و درستی از روابط بین این دو مملکت را بنمایند و بر جوانبی کہ هنوز توجہ مزید را ایجاب میکند روشنی بیشتری بیندازند .

بمنظور درک صحیح و سالم انکشاف حیات اجتماعی و کلتوری ہند و افغانستان لازم است از مساعی و زحماتی کہ سایر کشورها در رشتہ تحقیقات تاریخی نمودہ اند نیز بنحو بہتری بهره برداری نمود . مواد و منابع زیادی در این زمینہ در چندین زبان موجود است . و این ہردو کشور بہ سوراخان و بشرشناسان و باستان شناسان و زبان شناسان دعوت میدہد تا بیابند و در رشتہ های خاص خود بہ تحقیق و مطالعہ پردازند و در تحقیقات خود نتیجہ مطلوبی برسند .

مطمئنم دانشمندانیکہ اکنون در اینجا حضور دارند حتی الوسع سعی خواہند ورزید کہ از معلومات و دانستگی های خود تصویر صحیح و صادقانہ را ارائه نمایند .

و بہ جرات میتوان گفت کہ مساعی این دانشمندان حمایت و تشویق حکومت های ہردو کشور را بخود معطوف و جلب خواهند نمود و بدین ترتیب خواستہ و ما مول اصلی باسوریت نجیب ما بر آورده خواہد شد .

چیز دیگریکہ میخواہم بر گفتنی های خود بیفزایم اینست کہ پوهنتون کابل و حکومت

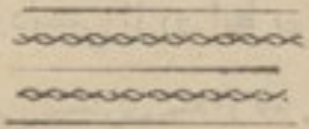
افغانستان از اینکه چنین سیمینار را دایر نموده است در حقیقت بهترین فرصتی است که برای ما داده و زمینه مساعد فراهم کرده است.

از مدت دو سال با ينظر ف پنجانب در کدر تدیسی پو هنتون کابل بک عضو کوچکی هستم و بنا برین به همکاران و رفقای خود که از هندوستان با پنجا تازه آمده اند اطمینان میدهم که آنها از بودن خود در افغانستان احساس خوشحالی و خوشبختی خواهند نمود.

امسال یک سال بین المللی زن پذیرفته شده است ولی سیمینار ما از افتخار حضور یک نماینده زن محروم است و این واقعاً یک آههال و اغماض جدی است. ما مردان بک وقتی مجبور خواهیم بود که در پیشگاه تاریخ با این سوال حساس و وارد جواب بگوییم.

در اخیراً صالته از طرف خود و کالتا از طرف اعضا نمایندگی هند اجازه میخواستیم که از بنا غلو رئیس پو هنتون کابل و سفیر کبیر هند و رئیس پوهنخی ادبیات به نسبت آنکه از ما پذیرائی گرمی نموده اند اظهار سپاسگزاری نماییم.

اینجا نب مراتب سلام و احترام صمیمانه خود را به پیشگاه مردم و حکومت افغانستان تقدیم میکنم و خوشی و خوشبختی شان را مسالت مینمایم.



یکی از جلسات سیمینار



یکی از جلسات سیمینار

دکتور سید بها و والدین مجروح

ملت عاشقان را مذهب و ملت خداست
مثنوی (دفتر دوم)

I

خودی و بیخودی

! و داین چنین میگفت :

... و اما قبل از آنکه سرشته کلام را بوی سپارم، آبادگی لازم است. آیا توانی در گوش‌ها
موجود است تا آن گفتار را بشنود؟ آیاتش آزادی در دلها باقی است تا آن کلام را دریا بد
چنین گوش شنوا، چنین قلب بینا از آن کیست؟

از آن کسی است که سفری به سرچشمه اضطراب کرده و بازگشته باشد.

در اعماق تاریک تحت الشعور سرچشمه مرموزی وجود دارد که سرچشمه
«اضطراب وجودی» نام دارد. و عنکبوتی باشنده کنج‌های تاریک آنست، در کمین نشسته
خاموش منتظر آنست تا «شعور خودی» را چون مگسی بدام آرد. بال زد نهایی اختیار و وحشت
زده آنرا تماشا کند.

«اضطراب وجودی» همراه دایمی انسان است. اما این همسفر راه زندگی غیر مرئی است
و با قدس‌های بی سروصدا در قفای ماسی آید. تپ و تلاش زندگی فقط فرار ازین تعقیب‌کننده
نامرئی است، فراسوشی این موجود ناراحت کننده است. و گاهی اطمینان خاص حاصل می‌شود گمان
میبریم از چنگ او فرار کرده‌ایم. وی از تعقیب دست برداشته و ما را راحت گذاشته است، ولی
ناگهان از کنج دیواری سر بیرون آرد. در پیچ و خم کوچه‌ای به استقبال ما آید. در محافل روشن
ما رخنه میکند، غلغله و هیاهوی مجالس بزم و یا صحبت دلنشین و سرگرم‌کننده دوستان قطع میشود
و لحظه خاموشی سرگباری حکمفرما می‌گیرد. درین فرصت است که همسفر نامرئی وارد منزل

میشود. گاهی از بستر خواب برمیخیزم و قدم در يك عالم حیرت میگذاریم، اشیای ما حول رابیه گانه میباییم، توگویی در جهان ناشناسی با گذاشته ایم، در يك لحظه زود گذر، در يك چشم برهم زدن معمای بزرگ هستی را در پیش نظر خویش گسترده می بینیم و از خود می پرسیم «من کیستم و این همه چیست؟» و در همان لحظه زود گذر، در همان چشم برهم زدن درمی یابیم که آن همه هیچ است، خلای است بی انتها و بی کران. در برابر این ورطه نیستی و خلا، این پرتگاه ژرف دو حشتناك سرچرخ می شویم و در تهداب آنچه را که هستی خویش می نامیم از اضطراب ناگفتنی میلریم. هرآنکه تا آن «سرچشمه اضطراب وجودی» سفری کرده و در آن چشم برهم زدن، طی آن لحظه ابدی از دریچه هستی صحرای نیستی را تماشا کرده و در تهداب وجود خویش ارزید، آنرا هرگز نتواند فراموش کند هرگز نتواند از تلاش در راه حل معمای هستی و زندگی دست بردارد. چنین کسی صدای بودا را می شنود و دریچه هستی اش هنوز نیمه باز است و میگذارد که پیام باستانی چون نسیم صبحگاهی وارد خانه دل شود. و اما کسیکه این سفر پرخطر رانده کرده باشد، گفتار بودا فقط حکایتی از مرز و بوم نا آشنا و بیگانه جلوه خواهد کرد، وی کسی است که بی معنی حیات علت در دورنج انسانی نرود. حیات او فرار دائمی خواهد بود، فرار از آن همسفر ناسرئی. وی کانهای ظاهر آسپه حکم و سجالی از خیال و تصور در خلاء آباد خواهد کرد.

((خودی)) و ((من)) همین کاخ وهم و خیال است در صحرای عدم، ((خودی)) و ((من))

همین زنجیر اوهام است و علت درد ورنج.

* * *

انسانها در سرزمینی سکونت اختیار کرده اند که قلمرو درد ورنج نامیده میشود و فرسای آن (خودی) است، سرزهای آن معلوم است و ساحه آن محدود و اما آنسوی آبادی انسانها بانهای خشک و ریگستانهای سوزانی قرار دارد. آغاز و انجام آن ناپیدا است. هیچکس در عمق صحرا بسیار پیش نه رفته، و اگر رفته، باز نه گشته و اگر بازگشته مردم از گفتار وی چیزی در نیافته اند. قلمرو (خودی) ظاهراً سرسبز و شاداب جلوه میکند. صحرای (بیخودی) از دور بیابان سوزان را مانند، ولی آیا حقیقت چنین است؟ در قلمرو (خودی) چه نمی یابیم؟ و در بیابان بیخودی چه نمی جویم؟ باین پرسش راه باستانی را در پیش میگیریم که در طول قرنهای مسافران تنها از آن عبور کرده اند نشانه پای شان هنوز باقی است، گفتار بی صدای ایشان هنوز از تاریکی های ژرف تحت الشعور ماسنکس است. البته این راهیست پرخطر. ولی چه باک زندگی خود سفر است هیچ سفری بدون خطر نباشد.

در قلمرو «خودی» ظاهراً سرسبز و شاداب انسانها آغشته خیر و شرنند. از نیکی‌ها یک‌کانه کرده‌اند و از دیگران ندیده اند درد میکشند. از بدبها یک‌کانه بدیگران می‌کنند و از دیگران می‌بینند و نچ می‌برند. گرفتار بیماری اند و از آن می‌نالند. در انتظار زحمت و خواری اند و از آن می‌ترسند. در تلاش کسب قدرت، کسب مال، کسب جاه و جلالند، اگر بدست نیارند درد میکشند و اگر بدست آرند از ناپا بداری و خطرنا داری آن‌ر نچ می‌برند.

و گاه گاهی شخصی از این عام درد و الم آه و ناله پیهم، به ستوه می‌آید بر می‌خیزد و راه صحرا را در پیش می‌گیرد. وقتی در آغوش بیابان فرسخی از آبادی دور می‌رود، زنجیر تعلق او را و امید اردت‌باری به عیب نگاه کند و ناگهان حقیقت بزرگ و وحشتناکی را در می‌یابد. می‌بیند آنهمه آبا دی و سرسبزی، آنهمه تمپ و تلاش، آنهمه درد و رنج «مایا» است، سرابی است در افق آن صحرا. آنهمه انسانها خود خواب و خیالند. آنهمه خیر و شر سلسله او عام. آنچه را «خودی» نامند تصور فریبنده. صحرا نورد سرگردان گاهی به سراب آبادی بر می‌گردد تا حقیقت را به مردم بیان کند. گاهی از آن جای سدا میکند تا آواز خود را بگوش مردم برساند. گاهی هم راه نامعلوم خود را بسوی انجام بی‌نام صحرا در پیش می‌گیرد و هرگز بر نمی‌گردد یکی از مسافرین آواره گرد باستان، رهنورد صحرائیستی که به آبادی هستی واپس عودت کرد، بود ا بود. وی وقتی از سفر بازگشت خواست بچو یندگان حقیقت راه راستی را نشان دهد و برترین حقایقی را که در یافته بود به مردم بیان کند. و چنین میگفت:

* * *

راه راستی

«ای رهبانان! کسیکه از دنیا رو گرداند نباید دوره افراط و تفریط را در پیش گیرد، آن دو راه کدامند؟ یکی آن راهیکه متصل است با هوای و هوس و آن راه پستی و دنائت است، غیر شرافتمندانه و بیهوده است. و دیگر آن راهیکه متصل است با شکرچه خود و آن راه دردناک است غیر شرافتمندانه و بیهوده است. تا آنها گاتا (۱) و قتی از این دوره افراطی اجتناب ورزید دانش راه وسط را دریافت. کدام راه وسط؟ آن راهیکه بصیرت دهد و علم بخشد و منتهی شود به آرامش بینائی، روشنی باطن و نیروانا.

ای رهبانان! کدامست راه وسطی که بصیرت دهد و علم بخشد و منتهی شود به آرامش، بینائی روشنی باطن و نیروانا؟ آن راه عالی است که هشت جهت دارد: نظر راست، نیت راست، گفتار

(۱) یکی از اسمای بودا به معنی «آن کسیکه چنین آمد».

راست ، کردار راست ، شیوه راست زندگی ، تلاش راست ، تفکر راست ، تمرکز راست .
ای رهبانان ! راه وسطی که بصیرت دهد و علم بخشد و منتهی شود به آرامش ، بینائی ، روشنی
باطن ، و نیرو اناهمین است .

* * *

چهار حقیقت برترین

«واکنون ای رهبانان ! این است حقیقت عالی دردورنج :
بدنیا آمدن دردناک است . پیری دردناک است ، بیماری دردناک است . مرگ دردناک است .
غم و اندوه ، آه و ناله ، یاس و ناامیدی دردناک است . تماس با چیز ناسطوبد دردناک است ، محرومیت
از چیز مطلوب دردناک است . خلاصه پنج کهنده (۱) دردناک است .

—۲—

واکنون ای رهبانان ! این است حقیقت عالی علت درد و رنج :
تشنگی بی که منجر شود به زندگی دوباره . تشنگی آمیخته با لذت و شهوت ، تشنگی با فتن
لذت در اینجا و آنجا یعنی تشنگی هوی و هوس تشنگی هستی ، تشنگی نیستی .

—۳—

واکنون ای رهبانان ! این است حقیقت عالی انقطاع درد و رنج :
خاتمه دادن بدون بقایا به این تشنگی ، واگذاری ، ترك ، رهائی و قطع علایق .

—۴—

واکنون ای رهبانان ! این است حقیقت عالی راه انقطاع درد و رنج :
و آن راه عالی است که هشت جهت دارد : نظر راست ، نیت راست و گفتار راست ، کردار
راست ، شیوه زندگی راست ، تلاش راست ، تمرکز راست . (۲)

پیام نیستی :

«به آنانیکه در مسیر آب قرار دارند و مواجه با خطر سیلاب اند . و به آنانیکه ماجرای «درد

(۱) یعنی گروپ و مجموعه و عبارتند از : صورت ، احساس ، ادراک ، تأثر و شعور .

(2) Radhakrishnan and ch. A. Moore

A source book in Indian Philosophy, Princeton 1967. p. 274.

رنج، پیری و مردن را متحمل می شوند، مژده میدهم که سرانجام - بدانسوی ساحل خواهند رسید. چنانکه هیچ چیزی را نتوان رهود. یعنی محلی که آغاز و انجامی ندارد. محلیکه این جهان و آن جهان را نشناسد. و این را نیرو و ناگویم. یعنی نیستی کامل زندگی و مرگ» (۱)

خودی و بشر دوستی :

بمنظور اینکه عواطف انسانی را تقویه بخشد و احساسات بشری را در مردم بیدار کند، بودا ب مردم چنین میگفت:

« اندیشه من در کرانه ای دور و نزدیک جهان گشت و گذار کرد . هیچ چیزی را نیافتم . که در نظر انسان عزیز تر از همه باشند مگر خودی او . چون هر انسان خویشتن را بیشتر از همه دوست دارد، پس به دیگران که نفع خودی خود را می جویند نباید آزاری رساند.» (۲)

(یعنی جوان هر کس خود را از همه چیز دوست دارد پس باید خودی دیگران - را از خود داند. نکته مشترک بین انسانها همین خودی و خود پرستی است. پس باید ازین عنصر مشترک اساس همدردی و نوع دوستی برخیزد. در حالیکه چنین واقع نمی شود، از جهتیکه چون خودی خود سرابی است و عشق به این سراب عشق کاذب است.

پس ممکن نیست از آن عشق صادق به هم نوع برخیزد . چه عشق خودی نفی عشق است . یعنی نفرت از خودی غیر و علت شرو بدی، درد و رنج است .)

آزادی از زنجیر خودی :

((پورنا)) یکی از نخستین رهبانان راه راستی نزد بودا رفت و اجازه خواست تا برای تبلیغ حقیقت به سر زمین ((سرونا پرانتا)) سفر کند. بودا کوشید و پرا ازین تصمیمش منصرف سازد و چنین گفت. **بودا:** ای پورنا! آیا می دانی که باشندگان «سرونا پرانتا» مردمان خیلی وحشی اند، گرایش ایشان بیشتر به تشدد و بی رحمی است. آنها را عادات برین است . که همدیگر را دشنام دهند، به همدیگر تهمت زنند و ایمان مزاحم همدیگر شوند. و اگر آن مردم به تو نهمت زنند، با الفاظ خشن و رکیک ترا دشنام دهند و مزاحم تو شوند چه خواهی گفت؟

(1) E. Conze, Im Zeichen Buddhas. Budhifische Texte. Frankfurt 1957. S. 84.

پورنا: ای مولای من! درین صورت خواهم گفت که باشندگان ((سرونا پارانتا)) درحقیقت مردم نیک و دوست داشتنی اند از جهتیکه آنها توسط چوب خار دارویا توسط سلاحی ببدن من آسیبی نمی رسانند.
بودا: ای پورنا! اگر آنها توسط چوب خار دارویا سلاحی به بدن تو آسیبی رسانند چه خواهی گفت؟

پورنا: ای مولا درین صورت خواهم گفت که آن مردم انسانهای نیک و دوست داشتنی اند، از جهتیکه مرا زنده میگذارند.

بودا: و اما ای پورنا! اگر آن مردم قصد کشتن را کنند چه خواهی گفت؟

پورنا: ای مولا! درین صورت باز هم خواهم گفت که باشندگان آن سر زمین مردمان نیک و دوست داشتنی اند از جهتیکه آنها مرا بدون زحمت فراوان از قالب این بدن فاسد آزاد میکنند. میدانم هستند رهبانانیکه از تن خویش شرمسارند، باعث اختلال (اندیشه) ایشان شود. تنفرایشانرا برمی انگیزد و خود را توسط سلاحی از بین می برند، یا زهر می نوشند، یا خود را به دار می آویزند و یا خود را از قلعه کوهی در اعماق پرتاب میکنند.

بودا: ای پورنا! تو مسلحی بانتر مترین نر می ها و مجهزی با وسیع ترین و عمیق ترین حوصله ها! تو می توانی در آن سر زمین زنده مانی و سکونت اختیار کنی. برو و ایشانرا از بند (خودی) آزاد کن آنچنانکه خودت آزادی. ((۱))

II

جهان بینی بودا

تحت الشهور اجتماعی

افغانستان و هند از ازمنه خیلی قدیم تا امروز روابط نزدیک کلتوری و اجتماعی داشته است از میان این عناصر ارتباط دهنده اجتماعی و فرهنگی يك حادثه کلتوری بصورت خاص جلب توجه می کند و نکته مشترک بین افغانستان و هند در مورد این حادثه کلتوری این است که از دیر زمانی است که هر دو کشور آنها را از آشوش خود رانده است. این حادثه کلتوری دین بودا و جهان بینی بودا است. بود یسم مولود حقیقی هند از آن زاد گاه بیرون رفت به شرق و غرب هجرت کرد. مخصوصاً در غرب درین مرزوبوم توقف طولانی کرد.

(1,2) E. conze
 Der Buddhismus. Wesen und Entwicklung.
 Kuhlhammer. stuttgart 1962. s.57

افغانستان قدیم يك مركز عمده انتقال این کیش بسوی آسیای مرکزی، آسیای علیا و به سوی گوی و مغلستان، کوریا و جاپان گردید. يك مركز تعلیمات بودائی شد. بعد کیش بودائی از افغانستان رسماً زایل شد و در دور ترین مناطق مشرق آسیا باقی ماند. اما طی توقف طولانی خویش درین کشور تأثیرات عمیق اجتماعی و کلتوری از خود بجا گذاشت. هده، بگرام، بامیان و بسا نقاط دیگر شاهد آنست. حفاریات باستانشناسی در هر کج و کنار کشور مایه شواهد بیشتر این تأثیر عمیق برمیخورد. البته اهمیت ادیان ما سبق ما نند زردشتی و برهمینرم، مذهب مانوی را نیز باید بظاظر داشت. بعضی پدیده مورد تأثیر مرکب چندین کیش می باشد. مادرین بحث مختصر چند جنبه تعلیمات بودائی را نمونه می آریم ورنه باید مطالعات وسیع صورت گیرد و جنبه های مختلف ادیان دیده شود. سوال این است که آیا این آثار جزء تاریخ است و فقط در زیر خاک مدفون است و یا اینکه تأثیرات باستانی در يك جای دیگری نیز بشکلی باقی مانده است؟

تغییرات و تحولات مهم هر اجتماع در مرور از منته باز هم در مسیر تاریخ خود آن اجتماع واقع می شود، ارزش های باستانی تغییر و تحول میکنند اما نیست و نابود نمی شوند. اگر این تصدیق صحیح باشد ما باید نه تنها آثار گذشته را از زیر خاک بدست آریم، بلکه باید در عمق ذهنیت اجتماعی نیز تأثیرات مهمی که از آن باقی مانده باشد، باید آنرا دریابیم، درینجا هدف مطالعه يك دکتترین خاص قدیمی و تأثیرات مستقیم آن بر کدام مکتب فلسفی و یا کدام جریان فکری بعدی معین نیست. هدف چیز دیگریست. ما در يك نوع حفاریات باستانشناسی ذهنی و فکری است که بجای اینکه باز مین و خاک سرو کار داشته باشد در طبقات شعوری و تحت الشعوری اجتماع انجام گیرد.

اگر ما نظریه یونگ (Yung) را در مورد (Collectiv unconscious) «تحت الشعور اجتماعی» تحت الشعور دسته جمعی» یا «شعور ناخود آگاه - جمعی» را به حیث فرضیه کار قبول کنیم، بعضی از جواب مهم حیات اجتماعی و کلتوری در روشنی نوی قرار خواهد گرفت. تحت الشعور اجتماعی يك واقعیت اساسی نفس انسانی است که در فرد وجود دارد ولی با تحت الشعور شخصی او اختلاف دارد. چه تحت الشعور شخصی نتیجه تجارب فردیست و در اثر عملیه واپس زدنها (Refoulements) شکل میکند، در صورتیکه تحت الشعور اجتماعی عمیقتر و وسیعتر است و شعور و تحت الشعور فردی را در بر میگیرد و باعث میشود که يك فرد مانند افراد دیگر يك گروه و یا يك جمعیت و يك نژاد و یا يك قوم احساس کند، چیزی را پسندد و یا نه پسندد، به چیزی تمایل کند و یا از چیزی تنفر نشان دهد. تحت الشعور اجتماعی خود دارای طبقات است که از ساحه يك گروه کوچک

آغاز میکنند و از قبیله، قوم، ملت، نژاد و انسانیت می گذرد و به ساحه حیوانیت می رسد و بالاخره در ژرفای يك ساحه نا معلوم منبع مرکزی نیروهای زندگی ناپدید میگردد. تحت الشعور اجتماعی زندگی طولانی تری دارد. تغییر آن خیلی آهسته و ببطی است و قرنهارا در برمیگیرد. ازین جهت تاثیرات گذشته های دور را در خود نگه میدارد. طوریکه تحت الشعور اجتماعی موجود است شعور اجتماعی خود آگاه نیز وجود دارد. و بین این هر دو رابطه متقابلی برقرار است و شباهت به رابطه شعور و تحت الشعور شخصی دارد. یعنی هنگامیکه يك جمعیت ارزشهای کلتوری جدیدی را می پذیرد ارزشهای کهن ازین نمی روند بلکه به ساحه تحت الشعور اجتماعی واپس زده می شوند. و در آنجا به زندگی ادامه میدهند و گاه و بیگاه با حیات شعوری اجتماع را بصورت غیر مستقیم از عقب مختل می سازند، با مستقیما باعث انگیزه ای فکری و عملی اجتماع می شوند و گاهی هم بعضی عناصر آن طغیان کرده به سطح شعور اجتماعی فوران می کنند. ارزش های قدیم، طرز تفکر و طرز احساس و ادارک کهن که يك زمانی عوامل ثابت و شعوری حیات اجتماعی بودند، در اثر واپس رانده شدن در تحت الشعور به نیر و های منفی تبدیل می شوند و آن چیزیکه يك وقتی خیر دانسته می شد نیروی شر پنداشته می شود. قدرتهای روشنی به مرور زمان در تحت الشعور به اصطلاح بونیک به سایه ها یا نیروهای ظلمت تغییر می یابند.

پوشنها دامن این است که پی شکار این سایه ها پرویم. اگر چنین کاری یعنی صید سایه ممکن باشد.

* * *

افغانستان و مخصوصا نواحی هند و کش و مناطق وسیع دامنه های جنوبی آن در مرور قرنها تحت تاثیر ادیان زردشتی، برهمنی، هندوی و بودایی و مانوی قرار داشت. ازین این جریانها بودیسم تا ثیرات مهم کلتوری از خود بجا گذاشت و تا بیچ عمیق روحی و ذهنی داشت. قدرت و در عین حال ضعف بودیسم درین بود که بشکل يك دگرترین واضح مجموعه منظم عقاید و قواعد در يك چهارچوب روشن و مستحکم را بخود نگرفت. اگر چنین می بود - در مقابل هجوم

* کیش مانئی که در ترکستان شرقی، افغانستان شمالی و آسیای مرکزی و ایران و بین النهرین نشر شد، قابل توجه است. زیرا با همه همزات زردشتی تعلیمات بودا و مسیحیت ترقی و انیز یکجا کرده، شامل بود مبلغان سز تا ض صفت کیش مانئی که گوشت نمی خوردند در تبلیغ خیلی فعال و موفق بودند.

تحولات زمان دیری مقاومت نمی توانست کرد. بلکه بودیسم به شکل سلسله تعلیمات و رهنمایی هایی عرضه شد که متکی به یک جهان بینی کلی غیر جزمی و فاقد خطوط روشن و واضح بود و راههای عملی نجات از درد و رنج را به مردم نشان میداد و برای این مردم را به سوی یک نوع طرز حیات نو، طرز احساس و ادراک جدید، دعوت میکرد. ازین جهت قوت بودیسم درین است که از آغاز پیدایش خود در طول قرنهای خصوصیت نظایبق پذیری خود را حفظ کرد و توانست با احتیاجات و توقعات مردم مناطق مختلف سازش کند.

وضعش در اینست که سرانجام این سازش پذیری، بودیسم را بیش از پیش شبیه ادیان گذشته کرد و آهسته آهسته غرق خرافات شده و روزه انحطاط نهاد. وقتی دین اسلام به این سرزمین رسید، بودیسم در پائین ترین مرحله انحطاطی خویش بود، جزیک سلسله اوهام و خرافات از آن چیزی باقی نه ماند و بود.

بودیسم در بخش و گسترش خویش دو شکل را به خود گرفت که آنرا می توان بودیسم خواص و بودیسم عوام نامید.

(۱) بودیسم خواص راه رهبانیت و ریاضت و ترک دنیا است. درین راه راهب به تمرکز، تزکیه نفس می پردازد و در جستجوی نجات فردی در نیروا فاسی شود.

(۲) بودیسم عوام: تقریباً بیست سال بعد از آشوکا و ۲۵۰ سال بعد از بودا جر پانی در بودیسم به وجود آمد (Mahasanghikas) که بودیسم را از رهبانیت بیرون می کشد و برای اینکه به تمایلات دینی مردم، احتیاجات و توقعات ایشان جواب گوید به شکل دین عوام درمی آورد. این جریان مسائل ریاضت تمرکز نجات فردی را یکسو میگذارد و بیشتر به مسائل عقیده و ایمان، اعمال و تناسخ توجه میکند. و برای جلب مردم به تخنیک های سحر و جادو متوسل می شود و بودا به حیث خدای خدایان برای پرستش مردم به شکل انسانی مجسم شد.

* * *

اگر فرضیه تحت الشعور اجتماعی صحیح باشد، باید بقایای تعالیمات بودا آمیخته با عناصر برهمنی و هندوی حتی با عناصر قبل ویدایی هنوز در عمق تحت الشعور ما باقی باشد و مظاهر و علائم غیر مستقیم آن در حیات ذهنی ناخود آگاه فرد و اجتماع به شکلی از اشکال قابل مشاهده و مطالعه باشد. برای ثبوت این ادعا مطالعه دقیق و طولانی لازم است تا همه عناصر گذشته فکری و تاریخی تحلیل و تجزیه شود، تأثیرات مشخص و معینی آن در حیات ذهنی فکری و اجتماعی امروز از نزدیک تحت

غور قرار گیرد تا نتیجه گرفته شده بتواند. این گفتار مختصر فقط طرح بر اگنده يك فرضیه است که چند مفکوره آن اشارات غیر مستقیمی به چنین مطالعه و نتایج احتمالی آنست.

به هر صورت يك نکته به ضاحت نشان میدهد که چنین بقایای باستانی هنوز در تحت الشعور ما زنده اند. وقتی ادعایی میشود که تعلیمات بودا هنوز در عمق ذهن ما زنده اند، در مقابل چنین ادعا مرام ما (خواص و عوام) به طرف و بیعلاقه نمی مانند، بلکه بصورت فوری و غیر ارادی عکس العمل هیجانی منفی از خود نشان میدهند. معنی این عکس العمل از نگاه روانشناسی چیست؟ این است که شعور کلتوری و اجتماعی موجود چیزی را در تحت الشعور واپس می زند، بمانند سوره سیکند قاپه ساحه شعور بیرون نیاید و باعث تهدید ارزش های قبول شده نشود. عکس العمل هیجانی منفی خودش عکس العمل ترس و بیم است در برابر خطر طغیان این ارزش های باستانی در ساحه شعور. لهذا چیزی زنده است که شعور ما آنرا واپس می زند، چیزی در عمق ذهن مانده است که از آن می ترسیم. ما فکر میکنیم که ارزشهای باستانی نیست و ناپود شده اند و عکس العمل هیجانی ما معکوس آنرا اثبات میکند.

* * *

اشارات و کنایات

و حالا به بعضی مفاظ هر غیر مستقیم طبقات تحت الشعور اجتماعی خویش مختصراً و کنایتاً اشاراتی میکنیم:

۱- **جهان شب:** مردم ما و مخصوصاً مردم روستا و دهکده های مادر دو جهان موازی اما جدا از یکدیگر حیات بسر می برند: جهان روز و جهان شب. جهان روز جهان کلتور مسلط است، جهان ارزشهای قبول شده دینی و اجتماعی است. اما با فرارسیدن شب قلب يك عالم دیگری به تپش آغاز میکند. کوه ها و دره ها را موجودات عجیبی تحت فرمان خویش قرار میدهند. در ختان، مخصوصاً در ختان کهن مال هر يك صاحب شخصیت و هویتی از خود می شوند. بعضی از نگاه تقدس مورد احترام قرار میگیرند و برخی باعث شرمنداشته می شوند، و آزان دوری و تنفر صورت میگیرد. حیوانات همان حیوانات روز نیستند بلکه ارواح گوناگون در ایشان حلول میکنند. آب های رود خانه ها دارای روح میگردد. مغاره ها و سمج ها مسکن موجودات نامرئی و نا آرام پنداشته می شود. قبرستانهای خاموش در روز، در عمق شب به ز هسهه، و شرشر و آه و ناله می شود. و گاهی روشنی های سرموزی از آن بر می خیزد. پیره زن قابل احترام جهان روز هنگام شب آشفته سو برهنه و برهنه چنان در قبور

فروسی رود و تاد میدان صبح به فعالیت های هر روز سحر و جادو می پردازد . این ارزشهای جهان شب
مر بوط به ساحه «سایه ها» ، ساحه تار يك تحت الشعور اجتماعی است . شك نیست که هر اجتماع
و کلتور دارای چنین جنبه تار یکیها است . چه هر اجتماعی دارای تحت الشعور اجتماعی است که در
امتداد تأثیرات تار یغی قدیم خویش قرار میگیرد . ازین جهت محتویات این مظاهر تحت الشعوری
در کلتور های مختلف با هم اختلاف دارند . اما در کلتور جداگانه ای که دارای ارتباط باستانی استند
با هم مشابهت دارند . تحلیل همه جوانب این حیات شب و ارتباط آن با ارزشهای باستانی مطالعه
دقیق و مفصلی می خواهد .

۴- در شهر و افسانه: همینطور در افسانه های مردم، فلکلور و ادب شفاهی با آنه کلماتی

از باستان بر میخوردیم (*) مثل طرز بر خورد با گدا و گدایی . پیش آمد امروز در مقابل گدا و گدایی
پیش آمد تحقیر آمیز است . گدایی شغل غیر شر افتمندانه دانسته میشود . یگانه احساس در مقابل
گدا فقط دلسوزی و ترحم است و دلسوزی و ترحم خود نفی ارزش مساوی انسانی است . معنی دلسوزی
و ترحم اینست که شخص دلسوز مافوق طرف مقابل قرار میگیرد و شخص مقابل عین ارزش انسانی
و دارای عین شخصیت نیست . در فلکلور و اشعار مردم بر عکس گدایچه انسان قابل ترحم و بی ارزش
نیست . شخصی نیست که تنها محتاج کمک مادی باشد بلکه گداسو ردا احترام است ، گدا دارنده
پیام روحانی دانسته می شود . گدایی گدائی عشق و محبت است .
چند مثالی از زندگی های پشتو :

ای گدا می دانم گدا نیستی بر و ! فقیر تر شه فقیر نه ئی
منزل ماراتر کک گو صدقه و خیراتی بدست نخواهی آورد له سراپه وزه هیخو کک خیر نه در کو ینه
ای گدا این نیمه شب آمدنها برای چه ! فقیر ه ته پر و تخت را نه غالی
به وقت موعود نیامدی و حالا چیزی برایت ندارم به نیمه شبه خیر و نه چا و رکری دینه

(*) - مطالعه در ادب کلاسیک نشان میدهد که آثار تعلیمات ادیان قدیم قابل توجه است . و تیره که
فردوسی میگویی و سعدی آنرا تضمین میکند :

سماز امور بکه دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوشبخت

در این سخن تعلیمات زردشت ، بودا ، سانی و مسیحیت شرقی همه نهفته است .

ای گدا این چه عادتت است که داری؟ فقیره د ا عادت دی غه دی
 قبل از صدا کردن سرت آشکار می شود و به من نگاه میکنی چه دآوا ز له سغه سر پشکا ره کو ینه
 ای گدا! در آستان جانان صدا کن و به ایست! فقیره در کبئی نی هل و کپه
 و بر توده خاکی که برایت می دهد همه را بر دار برو! که جانان خاوری در کوی تپه پند و نه
 خوشابه حالت ای گدا که دو فائده کردی فقیره د وی گئی دی و کپی
 هم صدقه بدست آوردی و هم به دیدن یار رسیدی بودی خیر یوو پیل دی و کپل دید نونه
 کشکول این سمبول بود، سمبول عظمت او در فروتنی و شکستگی او معنی رو حانی خود را حفظ کرده.
 کشکول فقط ظرفی برای گرد آوردن غذا نیست بلکه در راه طلب عشق و زیبائی است.
 ای گدا صدا کن و در آستان من توقف نما! فقیره هل و کپه و در یر
 تاز یور لبان خود را در کشکولت بریزم، چه په کچکول کبئی دی پیز و ان درو اچوره
 من قلندرم و کچکولی به گردن آویخته ام کچکول په غاره قلندرم
 به گدائی دیدار یار سیروم و بر میگردم فقر د یار د دیدن کپم بیرته را حمه
 کشکول چشمان خود را پریش گرفته ام کچکول د سترگو و رته نیسم
 تا صدقه حسن او را دران گرد آورم چه پکبئی و اخام دپه حسن زکا تونه
 همچنین جوگی امروز فقط به معنی ساحرو جادوگر مورد استعمال است و تخیلات عامیانه و شا عرانه
 تحت افسون آن هنوز قرار دارد. دوشیزه جو انیکه تحت افسون جوگی است و قدرت مقامت در
 مقابل خواهش او ندارد با ناامیدی مملو از شور و شوق میگوید:

با تو سیروم سخانهات خراب شود ای جوگی!

زم در سره خونه دی و رانه شه جوگی!!

بسی از افسانه های مردم مفکوره قدیم مهاجرت ارواح را منعکس میسازد. در برخی از این داستانها
 قهرمان داستان در جستجوی معشوقه به مراحل پائین حیوانی سقوط می کند و روحش مخصوصاً
 در کالبد پوزینه حلول میکند و بعد از مشکلات فراوان و بسا درد ها ورنج ها به تدریج به مدارج
 عالی ارتقا میکند و سرانجام به کمک نیروهای جادویه سرزمین بریان سیر سد و به وصال معشوقه
 خویش نائل میگردد. این کنایه از روج است که از مدارج پائین حیوانی به مدارج عالی نجات
 از درد ورنج ارتقایی یابد.
 احترام به آرامگاه گذشتگان شامل دین بودائی عوام شده بود. در بعضی از متون بغدادی

بودائی اشاراتی به بزرگی جسمی بودا و بودیساتواها است. در یکی از آنها ذکر است که وی عالم را در کف خویش نگه میدارد، بزرگی او انتها ندارد، «و طول بدنش هشت صد هزار فرسخ است» در هر یکی از مسامات پوستش نظام عالمی می‌گنجد (۱).

در نتیجه بر طول قبور بزرگان افزوده شد در ننگرهار علاوه بر قبور طولانی مشهور و معروف، در دره کنربامزارهایی بنام «چهل گزی بابا» برمی‌خوریم که قبور بزرگتر و درازتر اند. و طوری به نظر می‌خورد که نزد مردم درجه تقدس با طول قبر مستقیماً متناسب باشد.

راه خاصان: این بود چند اشاره به عقاید عوام. همچنین راه قدیم خاصان، راه تمرکز و تفکر بکلی محو نشده است. شک نیست که از تواعد و مشق و تحرین زندگی رهبانی گذشته اثری نیست. اما بشکل تمایل عمیق و انگیزه پنهانی هنوز زنده است. ما هنوز از عمق تحت الشعور خویش متمایلیم از زندگی ناامید شویم، از ناپایداری مان و دنیا متمایلیم گردیم، آرزو می‌کنیم از زندگی و گیرودار آن پابرون کشیم. و از جهان و زندگی اجتماع گوشه‌گیری اختیار نمائیم. این تمایل تحت الشعوری در همه مابده درجات کم و بیش موجود است. ولی تا همین اواخر بسا اشخاص راه ترک دنیا را عملاً در پیش می‌گرفتند و بدون اختیار از اصول باستانی پیروی می‌کردند. ترک علائق با مردم، ترک دنیا و دارایی، انزوا و گوشه‌گیری در مغاره یا حجره‌ای، تفکر، تعمق تزکیه نفس ریاضت‌های طولانی و شاقه با این ریاضت‌های طولانی شخص پادراستانه یک زندگی روحانی نومی‌گذازد. سرانجام از کنج انزوا یک شخص عمیقاً تغییر یافته بیرون می‌آید، چیزی را که وی کوشیده انجام دهد همانا «کشتن نفس» درهم شکستن (خودی) است و وقتی توانست مانع بزرگ شعور خود پرست را درهم شکنند، نیروهای غیر شعوری خود بخود آزاد شده و ساحه شعور را فرا می‌گیرند. این شخص ناگهان نیروهای روانی نوي در خود می‌یابد که هرگز تصور آنرا نمی‌کرد. احساس و ادراک او بکلی دگرگون می‌شود. شدت انگیزه‌های این نیروهای روحانی غیر شعوری آزاد شده و تازگی چنین تبحر به او را با حیرت و تعجب دچار می‌سازد و می‌پندارد با نیروهای ما فوق انسانی ارتباط یافته است. موجودات را در روشنی نوي تماشا می‌کنند تحت الشعور او به گفتار می‌آید و این چیز است که وی نور آسمانی و صدای غیبی می‌نامد چنین شخص یک انقلاب عمیق ذهنی را انجام میدهد و بدون آگاهی راه باستانی را می‌پیماید.

(1) Ibid. E. Conze s

چون ارزش های کلتوری قبول شده و شعوری اجتماع بیشتر متوجه جهان و زندگی است، بیشتر مستمر کنز به عمل و فعالیت می باشد، درین صورت انگیزه نفی جهان و زندگی و ترک عمل و فعالیت با بدد رقص های عمیق تحت الشعور اجتماعی سرچشمه گیرد که مربوط به زمانهای گذشته است و به تغییر لباس و شکل ارزشهای شعوری قبول شده ظاهر می شود یعنی تمایلات مرتاضانه ریشه های عمیقتری در تحت الشعور اجتماعی ما دارد.

* * *

ملنگ با با: اسادرین سلسله اشارات و کنایات می خواهم به نکته دلچسپ تر و قابل غوری اشاره کنیم و آن پدیده «ملنگ» یعنی قلندر است. سوجو دیت این پدیده، این مرتاض آواره بسا خاطرات باستانی را به یاد می آورد. ملنگ موجودیست که با ساختمان اجتماعی موجود سازی ندارد ولی مردم او را از خود بیگانه نمی دانند. ناسازگاری روز افزون ملنگ نشان میدهد که این پدیده رویه انقراض است و بیک انعکاسی از انعکاسات دیرین رویه خاموشی است.

خواهر ملنگ: (۱) ناسازگاری وی با حیات ده و قبیله از ظواهر او آغاز می شود که با تمام جوانب سنن اجتماعی، با عرف و عادات و لباس پوشی عموم مردم اختلاف دارد - سوهای سروریش را قطع نمی کند و دراز میگذارد. سر برهنه میگردد قبا را زی می پوشد که از پارچه های مختلف و گوناگون دوخته شده است. نخستین رهبانان بودائی را که برای تبلیغ آواره می گشتند عادت برین بود که از پارچه های لباس مستعمل و دور افتاده، که در کوچه ها و دها جمع می کردند، برای خود لباس می دوختند. (بعد ها وقتی زندگی رهبانی بهتر تنظیم شد مردم وظیفه تهیه لباس رهبانان را به دوش گرفتند) و این مبلغین آواره اجازت نداشتند بیش از چهار چیز با خود نقل کنند: یک کشکول، یک شاخه گل، یک پاکی که توسط آن هفته دو بار سر و روی خود را بشویند، و یک صافی یعنی فلتریکه هنگام نوشیدن آب از آن استفاده می کردند و توسط آن حشرات کوچک را از آب جدا می کردند. ملنگ ما پاکی سر تراشی و فلتر را ترک کرده، اما کشکول و شاخه گل را نگه داشته است. ملنگ عاشق گل است. همیشه در دستش گلی دیده می شود که به عابرین تقدیم میکند.

رهز بودا: (۲) مهمترین سمبول ملنگی همانا کشکول است، همان رمز عظمت بودا، علامه نفی فرما نروایی و خواجگی، نشانه فروتنی و شکسته نفسی ملنگ نیز کشکول خود را به همین معنی به کار میبرد. گدا بی او در اثر احتیاج مادی محض نیست نه خودش آنرا عمل غیر شرافتمندانه می پندارد و نه مردم آنرا به چنین نظری می بینند، بلکه برعکس مردم به خود شریبه فعالیت گدایش به نظر احترام

می نگرند. گدائی و سینه استقلال و آزادی عمل و گفتار اوست. ملنگ از گدایی همان درس قدیمی، تواضع شکسته نفسی، سادگی و قناعت راسی گیرد اما وضع او هنگام گدایی وضع گدای عادی نیست که زاری و تضرع کند، آه و ناله کشد و دلسوزی و ترحم مردم را برانگیزد برعکس وی وضع آمرانه دارد، مانند شخصی که مطمئن از خود و متوجه اهمیت پیام خود باشد. تضرع، آه و ناله گدایان ناتوان را هرگز از ملنگ مشاهده کرده نمی توانیم. وقتی در مقابل اولیای قدرت چون خان و سناک و یا حاکم و والی قرار گیرد، پیش آمد آمرانه ملنگ بیشتر شدت می یابد؛ تهدید آمیز می شود و به معیار آداب متداول به بی باکی و جسارت مبدل می گردد.

کلام ملنگ: (۳) در طرز گفتار خویش نیز به طور عموم پیرو اصول گذشته است ملنگ عادتاً کم گوی است - ساعت ها سودر گریبان خاموش می نشیند و توجهی به ماحول دور و نزدیک خود ندارد. و اگر بگفتار آید هرگز در مکالمه عادی روزمره داخل نمی شود. گفتارش بکطرفه و شکل مونولوگ را دارد که یا تنها با خود حرف می زند و یا دیگران را مخاطب قرار میدهد. گفتارش سبک ندایه، ابلاغیه و اخطاریه دارد. الفاظ کنایه پوی با تغییر آهنگ تکرار می شود. گفتار وی نه تنها به زبان محلی است بلکه به لهجه محلی یعنی وی از جای دیگری از ساحه کلتوری دیگری نیامده اجنبی نیست. گفتار وی برای یک تعلیم یافته هیچ معنی و مفهوم ندارد اما برای مردم پراز معانی است، مردم بوی با دقت تام گوش میدهند.

آزادی ملنگ: - این سازش نکردنها با معیارهای قبول شده گروه اجتماعی در امتداد بعضی اصول حیات رهبانی گذشته قرار میگیرد. و هدف آن برهم زدن قصدی همسانی است. قطع وابستگی ها با گروه اجتماعی است وی موقف خود را به حیث عضو یک اورگان نیسم اجتماعی زیر پا میکند و با تجرید خویش از گروه اجتماعی، به حیث فرد مستقل قدم می نماید. فردیکه نه به قبیله تعلق دارد نه به قومی و نه به فرقه ای و نه به طریقتی از صوفیان. بدین ترتیب ملنگ هویت اجتماعی «قبیلوی، قومی، مذهبی» خود را زیر پا و نا بود می کند، وی حتی به عبادات تنظیم شده روزمره توجهی نمی کند و تسلسل اوقات معین آنرا مراعات نمی نماید. هر فرد عادی عضو گروه اجتماعی با چنین بی اعتنائی به قواعد دینی مورد قهر مردم قرار میگیرد. اما ملنگ ازین قاعده مستثنی است. این چنین وی خود را از نظم مستحکم دینی نیز آزاد می سازد.

سکوت ملنگ: ملنگ دارای اسم خاصی نیست و اگر کسی اسم او را بداند و صدا کند جوابی از او نخواهد شنید وی فقط به اسم عام ملنگ با جواب می گوید وی خانواده، زن و اولاد ندارد و روابط

جنسی بصورت قطع اجتناب می‌ورزد. طوری به نظر می‌رسد که وی طبق تعلیمات باستانی روابط جنسی وفامیلی را عادت در دو رنج می‌پندارد و مانع رسیدن به آزادی و مدارج عالی روحانی می‌داند.

سکون ملنگ: طبق عادات قدیم رهبانی وی هرگز در خانه و منزل ثابتی سکونت اختیار نمی‌کند. به هر جایکه رسید: زیر آسمان آزاد، در پای یک درخت، در مغاره شب به سر می‌برد. به‌طور عموم مجاور زیارتی می‌شود و اوقات بیشتر را در گرد و نواحی آن سپری می‌کند.

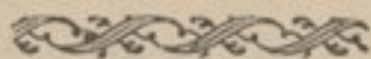
شاهراه بیخودی: این راه‌های هویت اجتماعی قدم مهم و اساسی در راه باستانی حیات روحانی بوده، مسافر این راه می‌بایست در مرحله نخست خود را تجربه کند و به حیث فرد عرض اندام نماید یعنی می‌بایست با فاسیل، قریه و قبیله قطع علائق کند و در قدم دوم درین راه می‌بایست به اسجای شخصیت خویش به پردازد و این مرحله دوم سفر در راه سر منزل بیخودی بود. آن منزلیکه در آستانه نیروانا قرار دارد. ملنگ ما ظاهراً بدون شعور روشن در امتداد چنین راه باستانی قدم‌های نامنظم و درهم و برهمی می‌گذارد.

در اجتماع دارای ساختمان قبیلوی مخصوصاً در مناطق مشرق کشور ما در آنجاییکه پدیده ملنگ خیلی عادیست شرایط زندگی بسیار دشوار است، فضای جنگ و دشمنی بین افراد، انتقام جو بیها از نسل به نسل مجادله بین قبیله برقرار است. چنین فضای اجتماعی مساعد نیست تا در چار چوب آن تما یلات عدم تشدد، و صلح پسندی خیلی انکشاف کند. آیا تعجب نیست که در چنین فضای متمایل به تشدد، ملنگ ناگهان از جای نامعلومی پدیدار می‌شود و عملاً پیام صلح با خود و با جهان را با خود می‌آورد؟ و شگفت‌تر اینکه همان مردم تشدد پسند به پیام وی گوش میدهند و به وی احترام می‌گذارند، او را به نظر بیگانگی ندیده بلکه از آن خود میدانند بصورت شعوری مردم سخنان او را نمی‌پذیرند، از وی پیروی نمی‌کنند، او را عضو اجتماع قبیلوی خویش نمی‌دانند اما بصورت غیر شعوری از وی بیم دارند و او را مانند آشنای دیرین دو باره می‌شناسند و از او استقبال می‌کنند.

پس ملنگ کیست؟ آیا پدیده ملنگ بخش مهم روان اجتماعی مانیت که از اعمال نامعلوم و باستانی تحت الشعور اجتماعی ما ناگهان به سطح شعور اجتماعی ماطغیان می‌کند و بشکل ملنگ در می‌آید؟ باید چنین باشد چه ملنگ را بیگانه از اجتماع خود نمی‌دانیم، اما در عین حال موجودیت وی باعث نا راحتی شعوری ما می‌شود. اجنبی از جهتی نیست که حصه از روان اجتماعی ماست

و ناراحت کننده از جهتی است که وی نماینده آن بخش روانی ما است که از دیربست به تحت
الشعور واپس زده شده و به دست فراموشی سپرده شد است و نباید در ساحه شعور اجتماعی و ارزشهای
قبول شده ما رخنه وارد کند.

در نتیجه من فرضیه که در مقدمه طرح کردم باز تکرار می کنم و آن اینست اگر ما به
حفر یاب تحت الشعور اجتماعی خود پردازیم ممکن است باین ر و انکاوی ها در عمق شعور نا
خود آگاه خود به مغاره های عمیق تر و پیچیده تر از مغاره های بامیان و به آنا ر عظیم تر و بزرگتر
از مجسمه های بامیان پی ببریم .



پوهاند عبدالحي حبيبي

سوهاج سراج جو زجانی آموزگار و داور و تاریخ نگار

وسد کر افغانی در هند

روابط باستانی کهن سال هند با سرزمین افغانستان از عصر قبل از تاریخ آغاز می شود و از تشا به آثار با ز یافته تمدن بشری در وادی سند مانند هر په و سوهن جو دیرو با آثار وادی پشین و قره کمر و مندی گک قندهار و وادی هلمند ثابت می آید که مردمان شش و هفت هزار سال قبل هندو-افغانستان مشترکات فراوانی در امور فرهنگی و حیاتی و مدنی خود داشته اند .

در حدود یک و نیم هزار سال قبل از میلاد ، جر یان مهاجرت های مردم آریایی سرزمین باختر و هندوکش بشرق و وادی سپته سند هو (هفت دریا) و شمال هند آغاز یافت ، و این مردم آریایی نژاد افغانستان زبان ویدی و ادبیات و عقاید و افکار و سنخ معاشرت و آداب زندگی خود را با خود بهند بردند و در انجام دینیت آریایی را بوجود آوردند . که ازان بعد همواره روابط متداوم ادبی و فرهنگی و تجارتي و رفت و آمد ما با هند جاری بوده و مردم آریایی نژاد مملکتین بریکدیگر تاثیر ها و تاثیر های فرهنگی داشته اند ، که درینجا مجال تفصیل آن نیست ، و سادر دورهای مختلف تاریخ از عصر قبل از سکندر و بعد از آن تا عصر اسلامی و قرن هفتم میلادی آنقدر روابط نزدیک و مشابهدینی و لسانی و سیاسی و فرهنگی باهم داریم که تاریخ یک مملکت بدون تاریخ اند یگر نوشته شده نمی تواند و بسا اسواج فرهنگی ازین سرزمین به ما و رای وادی سند رسیده ، و در آنجا مستقر شده اند و همچنین اسواج فرهنگی و دینی و لسانی از هند بدینطرف آمده که جز و مهم تاریخ و فرهنگ افغانستان است و در افکار دینی و فرهنگی و ساختمان لسانی و حیاتی ما مقام استواری دارد و وظیفه علمای این دو مملکت است که برین اثر پذیر یها و اثر افکنی های متقابل با بحث تحلیلی دقیق و علمی را بوجود آورند ، تا افراد ملل ما این رشته های دیرین تاریخی را بفهمند و آنرا در حیات آینده مردم

این منطقه سرمشقی زندگی مشروعه کاری و نزدیکی و دوستی گردانند .

در عصر اسلامی بعد از آنکه در قرن ۷-۸ م اسلام و مدنیت عرب با بسی از عاصره مغتتم و مبادی بنید بافغانستان رسید ، و با خلط و استزاج عناصر فرهنگی باستانی و سواریت آریایی قدیم مافر هنگی مرکب و زیبا و جامع خراسانی اسلامی تشکیل شد مردم افغانستان این فرهنگ و مبادی زندگی اسلامی را در سرزمین خود پیرو کردند . درین سرزمین زبان عربی پرورد شد . علوم اسلامی مانند تفسیر و حدیث و اداب عربیه و فقه و تصوف اسلامی را مردم این سرزمین پیرو کردند . گروه بزرگ علمای اسلامی بشهر های افغانستان و خراسان و آسیای میانه تعلق دارند .

از قرن سوم هجری افغانان اودی مادر ملتان ، مرکز ثقافت اسلامی داشتند ، و بعد از آن فتوحات غزنویان در قرن سوم و چهارم این حرکت فکری و فرهنگی را تقویه کرد ، تا حدیکه لا هور را بنابر مشترکات فرهنگی « غزنه خورد » گفتند .

فتوحات غوریان و خلجیان و خاندانهای دیگر افغانستان و بعد از آن لودیان و سوریان و فرملیان و کرانیان و نیازیان و غیره قبایل افغانی مدنیت خراسانی افغانی را بقلب هندنه بلکه به سواحل شرقی آن تا اقصای بنگاله رسانیدند ، و هزاران افراد خراسانی در مواقع مختلف هند ساکن شدند ، و صد هارجال عالم و دانشمند و صوفیان دل آگاه از کابل و غزنه و سجستانی و هرات و بلخ و دیگر بلاد افغانستان بهند رفتند ، و آنچه جهانگیر ان شمشیر زن نکرده بودند ، این صوفیان و علمای اهل دل با اخلاق نیکو و تمثیل مدارای اسلامی و انسانی ملیونها نفوس هندی را به دین و فرهنگ اسلامی آشنا ساختند ، و در قلوب تمام طوایف آن سرزمین جای گرفتند ، تا حدیکه در ارادتمندان این رهنمایان روح پرورد مسلمانان ، هزاران تن هند و مردم ادیان دیگر هم جای داشتند و بزبان عربی و دری آثار گرانبها نوشتند ، و مثل یک ثقافت اسلامی خراسانی + هندی شدند ، که این فرهنگ هم مانند فرهنگ باستانی آریایی ، میراث مشترک ما و هند است و درین جمله از خواجه معین الدین سجزی و با با فرید گنج شکر کابلی و علی هجویری غزنوی و خواجه بختیار کاکلی و حسن افغان و صد ها عارف دیگر و در آخر از شیخ احمد کابلی ثم سرهنندی و میا فقیر الله محصارکی جلال آبادی ثم شکار پوری برای مثال نام برده می توانیم .

در آغاز قرن هفتم سلطنت خوارزم شاهیان که بر قسمت بزرگ افغانستان تسلط داشت در داخل خود فرسوده شده بود و فسادهای سیاسی و اخلاقی بر رجال دولت روی داده و بنا برین در مقابل لشکر تازه دم منظم چنگیزی ازین رفت و دولت های غزنویان و غوریان هم قبلا بهمین سرنوشت فرسودگی فیودالی از جهان بر چیده شده بودند .

هنگامیکه یورش هولناک چنگیزیان بر بلاد معمور ماوراءالنهر و خراسان رسید، فرهنگ و علم مبادی آدمیت را از بین بردند، در بلاد معموره مستنفسی را باقی نگذاشتند، کتابخانه های بزرگ بلاد خراسان را بسوختند و آثار مدنی را بکلی از بین بردند، بنا برین بقیة السیف علماء و دانشمندان که نجات یافتند به هند یا مالک غربی، عربی و دست ازین کشتار هولناک گریختند. ویکی از شخصیت های برجسته علمی و ادبی خراسان منہاج سراج جو زجانی ازین ملحمه کبری بسمت هند حرکت کرد. این شخصیت معروف علمی که بود؟

در شهرستان قدیم گوزگان (جو زجان معروف) امام عبدالخالق نام مردی دانا و عالم و فقیه شهرت داشت. وی به غزنه آمد و دختر سلطان ابراهیم غزنوی (۳۵۱ - ۳۹۲ ق) را باز گرفت و ازین زوجین مکرمین خانواده معروفی در غزنه و غور بوجود آمد، و خود امام عبدالخالق چون در غزنه درگذشت او را در قریه طاهر آباد (سراب کنونی ۵ کیلو متری شمال غرب غرنه) بخاک سپردند. اولاد این مرد، شاهیردر بار غزنه و غور و از اهل دل و دانش بودند، پسر امام مذکور ابراهیم و فرزندش مولانا منہاج الدین عثمان و خلف او مولانا سراج الدین منہاج الفصح العجم و اعجوبة الزمان بود و در فیر و زکوه پارس بزرگ و مرتبت سترگی داشت، او دختر یکی از خاندان قضات و علمای تولک غور و هرات که عثمان نام داشت و همه احوال او عالمان دین و قاضیان بلاد خراسان بودند، بزنی گرفت که از بطن او منہاج سراج در حدود سنه ۵۸۹ ق بدنیا آمد، و مادرش که بانوی باسواد دانشمند بود در حرم شاهی فیر و زکوه غور باملکه جهان جلال الدین والدین ماملک دختر سلطان غیاث الدین غوری میزیست و منہاج هم تا سن ۱۸ سالگی در آن دربار بود.

در حقیقت اجداد پدری و مادری منہاج هر دو از شاهیردر بار غور و غزنه و مشهور پاشاهان و رجال بزرگ و از اهل قضا و سیاست و سفارت و نجیب الطرفین بودند، و از دربارهای افغانستان به بغداد و دیگر بلاد بسفارت و رسالت فرستاده شدند و در میدانهای حرب پاشاهان غوری در هند قیادت لشکرها داشتندی، در محافل جدلی و مذهبی مناظران قوی الحجت بودند. و قضا و حکمرانی بلاد خراسان نیز کردند، و طوریکه خود منہاج سراج گوید مثالها (فرامین) مناصب قضا بنام ایشان از دربار خلفای بغداد صادر شدی، که تاحین زندگی وی در امثله اجداد سادری وی موجود بودی، و یکی از ایشان ملک ضیاء الدین محمد عبدالسلام قاضی تولک در فتوحات سلطان معزالدین در هند مرکاب بود و قلعه تبرهنده بعد از فتح باو سپرده شد و هم قاضی مجدالدین قدوه تولکی

همانست که از طرف سلطان غیاث الدین بایدرمولف بحضرت بغداد عضو هیئت رسالت بود و با امام
فخررازی در مسجد هر ات مناظره کرد و در فتوح هند قیادت ۱۲۰۰ مرد تولکی داشت (طبقه
۱۳ و ۱۹ طبقات ناصری) و هم از این خاندان قاضی جلال الدین مجد الملك احمد عثمان در اواخر
عهد غوری ۶۱۷ ق حاکم نشاپور بود (طبقه ۲۳) و تمام افراد این خاندان علم و سیاست در جهاد
دفاعی مقابل چنگیز یان در بلاد خراسان و غور بهره عظمی داشتند، و پدرش مولانا سراج الدین محمد افصح
العجم از رجال معروف در بارهای نهر روز کوه و بامیان و غزنه بود و آنچه او را لاهوری و سمرقندی بقلم داده اند
بامتن طبقات ناصری و اقوال خود مؤلف مطابقتی ندارد و خودش تا سن ۲۲ سالگی در سنه ۶۱۱ هـ در حضرت
فیروز کوه مقام داشت و بعد از تکمیل تحصیلات علمی در سنه ۶۱۳ هـ به بست آمد و از آنجا رسالت
سیستان بدر بار ملک یحیی الدین بهرام شاه رفت و بمیدان سیاست قدم نهاد، و بعد از آن در آغاز فتنه
چنگیزی ۶۱۷ هـ او را در قلعه تولک در جمله مدافعین مجاهد حصا ر مذکور می یابیم و از آنجا به
گز بو و تهرمان رفته و در ۶۱۸ ق در آن ولایت متاعل گردیده، و ملک ناصر الدین حکمران آنجا و
را نوازش کرد و پس از آن در بلاد غور تا ۶۲۰ ق در جنگهای مدافعوی با چنگیز یان جنگیدی
و در سنه ۶۲۱ ق با شارت ملک تاج الدین حسن خر پوست با سفزار و قاپی و جواشیر کرمان و قهستان
بود تار وابط تجارتمی و اقتصادی را بین این بلاد قایم سازند. بعد از آن در ۶۲۲ ق از قلعه خیصار
بامر رکن الدین محمد عثمان سرغنی به قهستان به رسالت رفت تارفت و آمد کار و آنها با منیت صورت
گیرد و در سنه ۶۲۳ ق از قراه بدر بار صلاحه رسالت یافت و ۳ روز هم زندانی گردید.

سفر هند و کارنامه های او در آنجا

در حدود ۶۲۳ ق که عمر مولانا منهاج به ۳۴ سالگی میرسید در خیصار با ملک رکن الدین سرغنی
(کرت) اقامت داشت و از آنجا به غزنه شد، و در اوایل ۶۲۴ ق از وادی گومل به بنیان (بنو)
کنونی گذشت و روز سه شنبه ۲۶ جمادی الاخری به اچه رسید (طبقه ۲۰) در آنوقت مکا و حتمی
بین شمس الدین ایل تمش که بمعنی (جهانکش) است (جهان نکشا ۶۱/۲) و ناصر الدین قباچه
که هر دو از باز ماندگان و پروردگان شاهان غور بودند، در گرفته بود، چون این عالم سیاست مدار
جوز جانی به اچه مرکز سلطنت قباچه رسید بریامت مدرسه فیروزی انجامه قرر شد، یعنی رئیس پوهنتون
آن عصر گردید و هم قضای لشکر علاء الدین بهرام شاه فرزند قباچه بدو مفوض شد (طبقه ۲۰).

ایام سلطنت قباچه که پادشاه دانش پروری بود در اچه کم بود و سال دیگر روز سه شنبه ۲۷
جمادی الاخری ۶۲۵ ق سلطان ایلتمش بر قباچه پیر و ز آمد و مولانا هم روز چهارشنبه غره ربیع الاول

۶۲۵ ق درهای محروسه اچه بد رگه سلطان ایلتمش پیوست و یکی از رجال بزرگ در باره دهلی
ملك تاج الدین سنجر اورا استقبال نمود و بجای خود نشاند و سیمپ لعل بطور شگون بدوارزانی
داشت (طبقه ۲۲) و بعد از آن بحضور سلطان شمس الدین ایل تمش نیز رسید و با او در رمضان ۶۲۵ هـ
بحضرت دهلی رفت و از این بعد حیات این دانشمند جوزجانی در دربار دهلی آغاز گشت.

در حضرت دهلی یکی از سلاطین مقتدر و مدبر اسلامی ایلتمش که دارای سجا یا ی خاص
فرهنگ خراسانی بود حکم میراند، وی پادشاه دیندار و علم دوست و ثقافت پروری بود، چون
مقام علمی و صفات خطابت و سیاست و رسالت و آشنایی منهاج را با دربار و آداب خراسان تبهر اورا
در علوم و آداب عربی و فارسی معاینه کرد نخستین بار او را بحیث مذکر سرای اعلا مقرر
کرد تا در هر هفته سه بار و در رمضان هر روز تذکیر دهد، این وظیفه مهمی بود در زمان
سلطنت دهلی و گویا نطق رسمی دربار بود، و بین دین و سیاست ترجمانی میکرد، و این منصب
بدا نشمندی سپرده می شد که هم خطیب شیوای زبان و هم عالم بدین و هم آشنای رموز سیاست باشد.
مقام نخستین مولانا در اچه پایتخت قباچه وظیفه تدریس و اداره یکی از مراکز علمی و
تدریسی اچه (مدرسه فیروزی) بود و لابد مقام استاد و مدرس و باصطلاح امروز پروفیسور و رئیس
پوهنتون داشت. وی در دهلی مذکر دین و سیاست گردید و در روزهای عید با امر شاهی خطبه
خواندی و امامت تمام مسلمانان حضرت دهلی نمودی و از دربار و رجال عصر هم نوازش های
فراوان یافتی، تا که بعد از فتح حصار گوالیار (کالیور) از حضور ایلتمش به منصب قضا و خطابت
و امامت و احتساب کل امور شرعی آنجا در ماه صفر ۶۳۰ ق منصوب گشت و تا شش سال باین
منصب باقی ماند و بعد از آن در عهد سلطنت هند سلطان رضیه بنت ایلتمش بمراقت مجد الامر
اجنبدی امیر داد کالیور به دهلی آمد (طبقه ۲۱) و درین بار مسئولیت عمده تری گرفت یعنی شیخ
پوهنتون مرکزی ناصر به دهلی و مذکر پادشاه ساز گردید. چنانچه بتاريخ ۱۶ جمادی الاخری
(۶۳۹ ق) مردم دهلی بوسیله اویا سلطان بهرام شاه در قصر سپید دهلی بیعت کردند (طبقه ۲۱)
و بعد از آن سلطان معز الدین بهرام شاه در دهم جمادی اولی ۶۳۹ ق قضای حضرت و کل
ممالک را بدو مفوض داشت و بدین صورت اقبی القضاة هند گردید. و در تمام حرکات سیاسی
آنوقت دستی داشت و شورش های غوغا را فرو نشاندی و با خرابکاران سلطنت مقابل بودی، و حتی
برای کشتن او هم و سایل انگیزختندی (طبقه ۲۱).

مولانا بسبب اینگونه فتنه های جان ربا از دهلی برآمد و در ذیحجه ۶۳۰ ق به لکنه نوتی در

پناه تاج الدین قتلای قرار گرفت و از آنجا هم سفر هائی ببلا دهند کرد و وسایل مفا همه و مصالحه را بین رجال مبارز و جنگنده فراهم نمود (طبقه ۲۲) و در صفر سال ۶۴۳ ق بد هلی بازگشت (طبقه ۲۲).

درینوقت پادشاه دهلی علاءالدین مسعود و کارگردان بزرگ و مقتدر اسور الخ خان (که بعد ازین بنام غیاث الدین بلبن سلطان دهلی شد) بجای عماد الدین ریحان و کیلدر بر امور سلطنت قاضی گردید. وی در ماه صفر ۶۴۳ ق اهتمام مدرسه ناصریه و تولیت اوقاف دهلی و قضای کاهن و تذکیرات مسجد جامع که از مهمترین مناصب شرعی آن عصر بود به منهاج سراج سپرد. و در محرم ۶۴۴ ق هنگامیکه ناصر الدین محمود پسر سلطان ایلتمش برار یکم دهلی نشست، منهاج روز جلوس او قصیده تهنیت گفت و در شعبان ۶۴۵ هنگامیکه جنگ تلنده را فتح کردند منهاج سراج کتاب «ناصری نامه» را در احوال این پیکار سرود، که از طرف سلطان نوازش فراوان یافت. ولی افسوس که نسخه این کتاب اکنون مفقود است.

مولانا در آخر ذیحجه ۶۴۷ ق از دهلی بملتان سفری کرد و در جمادی الاولی ۶۴۹ بحیث قاضی القضاء ممالک کمرت دوم انتصاب یافت و برین منصب عالی تا ۶۵۱ ق باقی ماند و چون درین اوقات پرورنده وحاسی او الخ خان به هانسی فرستاده شد، رقبای مولانا قاضی شمس الدین بهرایجی (بریش) را بجای او مقرر داشتند، ولی این حال دو امی نکرد و در سال دیگر ۶۵۲ باز الخ خان در راس کل اسور جای گرفت. و بمولانا روز یکشنبه ۲۰ ربیع الاول ۶۵۲ لقب «صدر جها فی» اعطا گردید (طبقه ۲۱). در ذیقعده همین سال مامور گشت تالغ خان و همراهان او را بحضور پادشاه برد و بیعت وفاداری بگیری (طبقه ۲۲). درینوقت الخ خان باز او را کمرت سوم بروز یکشنبه ۷ ربیع الاول ۶۵۳ ق قضای کل ممالک و مسند حکومت حضرت دهلی مفوض کرد (طبقه ۲۱-۲۲) و وظیفه تذکیر دولتی هم بدوش او بود، چنانچه در سال ۶۵۶ ق هنگامیکه سلطان دهلی الخ خان بدفع سقل از دهلی برآمدند، مولانا تذکیری مؤثر بر تحریر بیض جهاد و ثواب غزوات و محافظت ثغور اسلام داده بود (طبقه ۲۲).

وفات و مدفن مولانا

در طبقات ناصری ذکری از حوادث زندگی او بعد از ۶۵۶ ق نیست و لی وی تا ۶۵۸ ق در دهلی باسیف الدین امیر داد همباش و داوور بود و کتاب خود را در شوال ۶۵۸ ق ختم کرده که عمر ۶۹ سالگی داشت. بعد ازین بطور وثوق که مدار حکم تاریخ تواند بود از و اطلاعی نداریم و نمیدانیم چه وقت مرده و کجا مدفون است. ولی در عصر سلطنت سلطان غیاث الدین

بلین که همان الغ خان پرورنده و مربی اوست و در ۱۰ جمادی الاولی ۶۰۳ ق بر تخت دهلی نشسته (ز. سپاورد ۳۲۲) ذکر می‌کند از منتهاج سراج نمیرود و بدید می‌آید که در حدود ۶۶۳ ق جهانرا پدرود گفته و آنچه بر خسی از مورخان او را الهوری قلمداد کرده و سنه وفات و مدفنش را تعیین کرده اند هیچکی مقارن بصواب نیست. و من با وجود تلاش زیاد از وفات و مدفنش خبری ندانم و پروفیسور خلیق احمد نظامی نویسنده این فصل تاریخ جامع هند (۲۷۶۵) طبع دهلی ۱۹۷۰ نیز گوید که عواقب منتهاج سراج و اموال و عقار و فرزندش ایاز (?) بعد از مرگ سلطان ناصرالدین محمود ۶۶۵ ق ۱۲۶۶ م معلوم نیست.

و حدس نویسنده این سطور اینست که در حدود ۶۶۳ ق در دهلی مرده باشد. و آنچه تا کنون در تذکره‌ها نوشته اند یکی با روایت و درایت مطابق نمی‌آید و مدفنش هم معلوم نیست. مولانا در خراسان و بلاد افغانستان دوستان و بقایا و برادر و خواهر داشته‌ود ر هند هم با اتباع و فرزندان بود و یکی از پسرانش شایده عمر نام داشته و بدین سبب کنیت ابو عمر داشت و آنچه امیر الحجاب علاءالدین ایاز ریحانی یا (زنجانی) نائب و کیاندر را پسرش شمرده اند، مورد تأمل است و او گوید: فرزند و نور دیده من است (طبقه ۲۲) و ازین که او را ریحانی یا زنجانی گفته نه جوزجانی باید گفت فرزند معنوی او بود.

مولانا در تشکیل ثقافت اسلامی هند شخصیت و سهم چند جانبه دارد و او را دارای رسالت تاریخی-پیشگام کننده فرهنگ خراسانی در هند توان گفت، بدین وجوه:

۱- نخستین تاریخ عمومی جامع اسلام و هند را در دهلی بزبان فصیح دری نوشت که اگر او طبقات ناصری را نوشتی هر آینه بسامطالب تاریخ افغانستان و هند بر ما مجهول ماندی و کارنامه های بساز رجال افغانستان مانند ملوک غزنویه و سیستان و غوری و پروردگان و بازماندگان ایشان در هند امثال ملوک معزیه و شمسیه و خلیجیه و غیره را ندانستیم. پس وی مورخ بصیرت است که دوره سلطنت دهلی را با احوال رجال افغانی در آن دوره بانشاء بسیار شیوا نوشته و ذخیره هنگفتی را در تاریخ هند و افغانستان و اوضاع مقارن خروج مغل باقی گذاشته است.

بنابراین درین عصر که بشریهم نزدیکی میجوید و در تلاش راه صلح و صفا دوستی و آشتی است منتهاج سراج باتمام صفات ثقافی خود نماینده صادق و فعال و جامع الصفات جوزجان و غور افغانستان است در هند، که طبقات ناصری او در تاریخ دوره اسلامی هند همواره مرجع مؤرخان بوده و هست که متن کامل آن در دو جلد باحواشی و تعلیقات در سنه ۱۳۳۳ ش پسعی نویسنده این سطور با شرح حال مفصل او در کابل طبع شده است.

برسبک تاریخ نویسی مولانا مخصوصاً در وقایع معاصرش خورده تو ان گرفت. ما در غزنه پیش از او مورخی بنام ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بهیقی داریم که او هم مانند مولانا از برجستگان دربار و مربوط به دارالانشاء سلطان محمود و مسعود بود، ولی روش تاریخ نگاری او فی الجمله تحلیلی و انتقاد است، در حالی که طبقات ناصری چنین نیست. چون این موضوع شرحی بدر از او دارد و من آنرا در مقالات «روش تاریخ نگاری دو سوره بزرگ» (در مجله آریانا ج ۳ شماره ۳ طبع کابل ۱۳۱۳ ش) نشر کرده ام در اینجا زیاده از این مجال سخن نیست.

۲- مولانا شخصیت بارز و درخور تجلیل ادبی هم دارد، برد و زبان دری و عربی مسلط است و در دری نثر نویسی است که نظیر آن کمتر است. شاعر است اما کم گفتار، سبک شناسان دری و سخن فهمان سلف و خلف قدرت نویسندگی او را در زبان دری ستوده اند (رک سبک شناسی بهار، و تاریخ ادبیات فارسی سعید نفیسی و دکتر صفا و شفیق و غیره).

زبان دری در عصر وی زبان دربار و دفتر و ادب و تصوف بود. نویسندگان زیادی در آن عصر در هند و حضرت دهلی بوده اند ولی در عذوبت و روانی و سلامت نثر نویسی به منهاج سراج نمیرسند و بنا برین او را در روابط افغانستان و هند شخصیتی توان شمرد که عذوبت زبان دری را به هند رسانیده است.

۳- مولانا شخص سیاست مدار و وابسته بدربار و سهیم مکاوحت های درباری و اقتدار طلبی نیز بود، وی همواره در دسته بندی های درباری عصر ناصرالدین محمود بدسته الخ خان پیوسته بود که بالاخر بنام غیاث الدین بلبن بزرگترین سلاطین هند گردید، درین راه فرارها، محرومیت ها دیده بود و حتی باری در مسجد جامع دهلی مورد حمله قاتلان هم قرار گرفت ولی او با عصبانیت که نیزه در بین داشت از خود دفاع نمود، ۷ ذی قعدة ۱۲۳۹ ق (طبقه ۲۱). از گزارشات زندگانی او در خراسان و جنگ های تاتار همدیدار است که این مولانا قاضی مورخ و شاعر ظاهراً بی آزار، مرد رزمنده و جنگاوری هم بوده است که مصداق این شعر عرفی باشد:

نیست در خشک و تر بیشه من کوتاهی چوب هر نخل که منجر نشود دار کنم

۴- مولانا بارها در مدارس هند مانند مدرسه فیروزی اچھ و مدرسه ناصریه دهلی و تسولیت اوقاف دهلی منتصب گردیده و چون ریاست این مدارس را بعهدہ داشت از بزرگترین مدرسان و معلمان عهد هم بود، ولی متأسفانه ما هیچ نکته بی از حیات تدریسی و تعلیمی این استاد نامی در دست نداریم.

۵ - از سجایای مولانا فصاحت زبان و سحر کلام بود که او را مذکری فصیح شمرده اند. در فواید الفوائد امیر حسن سجزی. که یکی از معاصران امیر خسرو و مریدخواجه نظام الدین عارف مشهور بود چندین بار ذکر از تذکیرات موثر و هیجان آور مولانا ناسی آید از انجمله است که خواجه نظام الدین ولی دهلی روز ۷ جمادی الاولی ۷۲۲ ق فرمود که سهناج الدین تذکیر میگرد و سه حدیث متواتر را شرح داد و باز روز ۱۴ رمضان ۷۲۱ فرمود که من هر دوشنبه در تذکیر او بر فتمی تا چه راحت بود در تذکیر او. . . روزی من در تذکیر او از غایت ذوق بیخود گونه شدم گویی که سرده ام. عزیز می اورا گفتم: که تو لایق قضانه نی، لایق آنی که شیخ الاسلام باشی (ص ۲۵۳ فواید) گو یابین هزارستان بستان های غورو غزنه بهند رفته بود تا با طوطیان هند خوش کلامی نماید.

شکرشکن شوند همه طوطیان هند!

زین قند جوزجان که بد هلیش برده اند

۶ - مولانا با وجود آلودگی بکثافت های درباری و مناصب دنیوی مردی دارای دل زنده و ذوقی و حالی سرشار بود. بقول نظام الدین ولی از سخن و خواندن او حالی و راحتی دست میداد وی گوید که روزی در تذکیر او بودم این رباعی گفت:

لب برب لب دلبران مهوش کردن و آهنگ سر زلف شوش کردن

امروز خوش است ای که فردا نیست خود را چو خسی طعمه آتش کردن

خواجه فرمود چون این بیت شنیدم از خود رفتم بعد ساعتی باز بیخود آمدم او مردی صاحب ذوق بوده است، که روزی در خانه شیخ بدرالدین غزنوی بعد از تذکیر دوشنبه به مجلس سماع خواسته شد و چون این بیت بدرالدین خوانده شد:

نوحه بی فرموده بر من نوحه گردد در مجمعی آه زین سوزم برآمد نوحه گر آتش گرفت

مولانا دستار و دراعی که پوشیده بود پاره پاره کرد (فوائد ۱۹۲)

خواجه نظام الدین بتاریخ ۱۸ شوال ۷۲۲ ق فرموده بود که سکه سماع درین شهر قاضی حمیدالدین ناگوری نشانده وقاضی منهاج الدین همچون اوقاضی شد و صاحب سماع بود بسبب ایشان کار استقامت پذیرفت (فواید ۳۳۹ طبع فولکشور ۲۳۰۲ ق).

ازین تصریحات برمی آید که مولانا: وقتی و حالی روحی هم داشت و در شیوع قوالی و سماع اهل طریقت که جزو مهم فرهنگ کنونی هند است بهره می داشت و آنرا رونق و حکم سماع داده است.

۷ - از خصایص شخصیت مولانا که بدان شهرت هم دارد و القاب قاضی القضاة و صدرجهان هم یافته من قضاوت و داوری و علم فقه حنفی است که آنرا از اسلاف خود در غورو غزنه با رث

برده و امام عبدالخالق جوزجانی جدا و زاده شهر بست که وقتی بزرگترین فقیه و شاگرد امام محمد شیبانی صاحب آثار بسیار مذهب حنفی ابو سلیمان موسی بن سلیمان جوزجانی متوفی بعد از ۲۰۰ ق را بدنیای اسلام داده بود.

مولانا در طبقات ناصری مکررا از مسند قضای کل مالک و حضرت دهلوی که بدو سه بار تفویض شده بود ذکر دارد، ولی از کتابی و اثری که درین فن نوشته باشد خبری نداریم. مولانا نورالحق دهلوی در زبده التواریخ (خطی ص ۱۵ الف) گوید: از اکابر علمای هند و تقوی و دیانت مقتدای روزگار. بابدگفت که شخصیت قضائی مولانا مانند تاریخ نگاری او مورد تأمل شده میتواند زیرا سر در درباری که در مکا و حث ها و رقابت های اقتدار طلبی گیر آمده باشد لابد نمیتواند در قضایای وارده کاملاً بیطرف ماند. وی بحیث مورخ تماهلات خاصی دارد و شاید در قضا همچنین نقاط ضعیفی داشت. در ملفوظات حمید الدین ناگوری که نسخه خطی آن بنام سرور الصدور موجود است از زبان سلطان بلبن، آن سلطان قهاری که به سلف خود ناصرالدین محمود پادشاه متقی و بی آزار دهلوی زهر داد و بجایش نشست (فتوح السلاطین ۱۶۲) منقول است که این سلطان مدبر که ضیاء برنی عصر او را خیر الاعصار گفته و بعد از ضبط امور سلطنتی متقی ترین و لوی سخت گرو دشمن کش و ضابط ترین پادشاه دهلوی بود این سلطان عالی مقام گفتی:

«من سه قاضی دارم: یکی آنست که از من نترسد و از خدایم ترسد. دویم قاضی از خدایم ترسد و از من نترسد. سوهم آنست که نه از من نترسد نه از خدا ترسد، و آن عالم منهاج است.»

این کلام سلطان بلبن بواقعیت نزدیکست و بقول خلیق احمد نظامی در زندگی منهاج سراج شغف دهنی کم بود و فعالیت های سیاسی فراوان. بنابراین او را بحیث مجموعی یک سیاست دان کامیاب توان گفت و هم از این رو رای سلطان درباره او چنین بود (سلاطین دهلوی کی مذهبی رجحانات ۱۶۱-۱۶۲ طبع دهلوی ۱۹۵۸ م)

چون در پنجاه سال گفتگوی فراوان نیست من شخصیت منهاج سراج را در هفت ماده مختصر تحلیل و شرح کردم و هواید گفت: که این عالم جید و فقیه و نثر نگار ساغر و شاعر و سیاست مدار جامع الاوصاف افغانی در دوره سلطنت تاریخ هند و عم در نشر و توزیع مبادی ثقافت خراسانی دران سرزمین بمنزلت سفیر بسیار جدی و فعال و خطیب فعال و موثری بود که از سلطان ضابط و جباری مانند بلبن هم نمی ترسید، مآثر فراوانی از خود در ثقافت اسلامی گذاشته و رابط پیوند های ناگسستنی مردم افغانستان و هند است:

چلوه گاه رخ او دیده من تنهانیست باه و خورشید همین آینه میگرددانند

چماله منده کابل سنبله ۳۳

اثر مولانا بر تاگور

دکتور روان فرهادی

اصل این مقاله بزبان انگلیسی تهیه شده است، زیرا مقصد از آن جلب توجه دانشمندان
 هندی بسوی قرابت های عمده بین کلمات مولانا جلال الدین بلخی ۱۲۷۳-۱۲۰۷ م
 خاصه (اشعار دیوان کبیر معروف به دیوان شمس) و کلمات را بند رانا ته تاگور
 (۱۹۳۱-۱۸۶۱ م) شاعر بزرگ هندی می باشد .

موجودیت قرابت فکری بین تاگور و صوفیان معلوم بود، و بان بعضی نگارندگان
 هند، بطور ضمنی اشاره کرده اند. آنچه جالب است نه تنها قرابت فکری و شباهت
 بیان شعری بین مولانا و تاگور است بلکه در بعضی سوا رد انطباق کلمات
 و تشبیهات است، بعدی که خواننده تصور میکند یک شخص سخن می گوید .

در مقاله انگلیسی که در این مورد تقدیم داشته ام ترجمه یک عمده کافی اشعار مولانا و گیتان جلی
 تاگور را پهلوی هم قرار داده ام . این مقایسه اشعار را درین ترجمه مقاله خویش تکرار
 نمی کنم زیرا سرتاسر ترجمه گیت آنجلی (سرود نیایش) که از طرف مجله ادب در کابل بچاپ
 رسیده است (۱۳۵۳) بعد از شرح اشعار گیت آنجلی، در چندین مورد نمو نه کلام مولانا را
 آورده ام و خوانندگانی که به این شباهت حیرت انگیز ملتفت شده اند، درین مقاله مطالب قابل
 توجه خواهند یافت .

در مقدمه «سرود نیایش» مطالب عمده راجع به موجودیت اثر فکر اسلامی و حالات و سخن
 صوفیان بر تاگور آورده ام که در اینجا به شرح مجدد آن نمی پردازم . شصت و هفت صفحه فشرده
 که در آغاز سرود نیایش، ترجمه گیت آنجلی تاگور آمده است از اثر تصوف اسلامی نیز بحث میکند.
 درینجا خوانندگان را بیک مقاله خویش حواله میدهم، و آن «معنی عشق نزد مولانا است» . فصل -

چهارم آن مقاله «عشق با همساک» عنوان دارد. یعنی عشق مولانای بلخی به شمس تبریزی، پس از بر خورد جلال الدین ۳۷ ساله با شمس الدین ۶۰ ساله. در آنجا بیان کرده ام که مولانا در عشق شمس چنان غزل های شورانگیز سروده است، که معشوق آدمیزادشما بسته آنست و این عشق با ادبیزاد، به عشق پاک می پیوندد. درین فاصله، یعنی در جوش عشق ورزی، مولانا اسکان آن را می یابد که از چشم و لب و زلف دلدار سخن گوید (آنچه نتوان در عشق لاهوتی از آن سخن گفت) حتی از عیاری و طراری، ناز و دلال و سنگدلی و گریز پائی دند از گلا یه میکند. باین بهانه، مولانا، عشق شور انگیز منصور و ار را، در زندگی روزانه آدمی زادن نازل کرده ترسیم می نماید. همچنین، از خوانندگان گرامی خواهشمندم، در کتاب «سرود نیایش» داستان کرشنا را از صفحه ۶۲ و مسا بعد مقدمه بخوانند. بخطاطر بداریم در بهاگما و اتا پورا، که یک متن عمده مدعی هستی هندوان است اولین بار سخن از معبود اعلی می آید. آن معبود اعلی «روشنائی، هستی خالص، بی صفت، بی تبدل، بی مشخصات، بدون امیال» تشخیص شده است. با وجود این سخت گیری متن باستانی، تمثیل معبود آن بصورت مجسمه هادر مذهب هندو شیوع یافت. تاگور، باین همه عقیده نداشت و از طرف دیگر، چون نمیتوانست معبود اعلی «بی صفت» را معشوق قرار دهد، همانست که طریق پارسیان بهکتی ود و ستداران و یشنورا گزید، و سرایندگان عشقبازی شور انگیز انسانی، کرشنا (جوان گاوچران) و رادها (دختر گاوچران) را که هندوان عشق مقدس می شناسند، پیروی کرد و نیز صوفیان را (چنانکه خواهیم دید).

درین جا، یک نقطه مشترک بین هردو شاعر بزرگ درسی یابیم: هردو، طریقی را دریافته اند که به موجب آن عشق آدمی به آدمی (یعنی به اصطلاح عشق سجازی را) وسیله بیان شور انگیز عشق حقیقی بسازند، و باین وسیله، حتی از ناز دابر و دیگر مشخصات انسان گونه وی، و نیز از وصال با او سخن گویند، بی آنکه مانند منصور حلاج (که او را اهل قدرت در بغداد در ۳۰۹ هجری بتاریخ ۲۶ مارچ ۹۲۲ م مطابق موسم نوروز ۳۰۱ شمسی هجری به جرم گفتن «اذا الحق» و اغوای مسلمانان سر بریده بر سردار مشله کرده و سوختند و یا مرد صوفی مشرب «داراشکوه» که او را در خاک هند، برادر سنگدلش اورنگ زیب به اتهام جرم الحاد و اغوای مسلمانان شب هنگام ۳۹ اگست ۱۶۵۰ شهادت رسانید. البته تاگور در گفتار خود آزاد تر بود، زیرا گرایندگان و یشنو، این راه بیان عشق را برایش با همه بهنا کشوده بودند، سنائی و عطار نیز پیش از مولانا عشق یوسف و زلیخا - سجنون لیلی و رابعه بلخی و بکتاش را منزلی بسوی عشق حقیقی بشمار آورده بودند چنانکه مولانا نیز این طریقه را پیروی کرد و به اوج آن

رسانید و چهره مجنون و لیلی در مشنوی معنوی، چهره عاشقان عشق حقیقی است (این موضوع مقاله جداگانه ای ایجاد میکند) ...

اکنون بیائیم به منابع افکار تاگور، سرچشمه سهم از هند قدیم می آید، اما تاگور آب این سرچشمه را از راه جویبار «براهمو سماج» می نوشند، جنبش فکری که قبل از وی به تصفیه عقاید پرداخته با قدر دانی تعلیمات اسلامی و مسیحی، و افکار اندیشمندان غرب، مطالبی را از کتب و عقاید مقدسه هندو می گزیدند و عقاید ایشان متوجه بشرخواهی و یزدان پرستی بود. این طریق را مطابق تعلیمات ویدا و او پائیشادها شمرده باقی را انحرافات عوام تشخیص میکردند. علاوه برین تاگور بحیث شاعر، رامایانا و مها بها را تا آثار کالیداسه و جنان داس (قرن ۱۶) و دیگر ویشنوگرا یان بنگالی و بینکم چند را و بهاری لعل را گرامی می شمرد و از همه تاثیر بر داشته بود، چنانکه نگارنده گان زندگی نامه و معرفی آثار وی (چون نا راوانی، و را مامورتی) بیان کرده اند.

قابل توجه است که این نگارندگان هندی از اثر صوفیان اسلام اندک سخن گفته اند. البته هر کدام از علاقه مندی تاگور به اشعار «کبیر» (که تاگور آنرا از شعر هندی به شعر بنگالی ترجمه کرد از روی بنگالی به انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است) ذکر کرده اند، اما هیچکدام از اثر قطعی صوفیان اسلام بر تاگور سخنی نیاورده اند.

باید اعتراف کنم که من خود با آنکه از زمان مکتب تاکنون شعر صوفیان را آموخته ام و با آنکه از ۲۵ سال باینسو به اشعار تاگور علاقه مندم، و از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ بوقفه ها گیت آنجلی را به شعر دردی ترجمه کرده ام مگر به نزدیکی سخنان تاگور و مولانا با این اندازه ملتفت نشده بودم تا آنکه در زمانه ترجمه آخرین اشعار گیت آنجلی، به تهیه مقاله «عشق در نظر مولانا» پرداختم. چون در عین ایام، سرگرم خواندن اشعار هردو شاعر بزرگ بودم، به پهنای و ژرفای قرابت (و حتی گاهی انطباق) سخنان هردو کس می ردم. در باره اثر تصوف اسلامی بر تاگور - بر علاوه اشعار کبیر - مطلب مهمی را در مقاله دانشمند بزرگ هندو، و دوست تاگور، بنام کشیتی موهن سن، می یابیم، که راجع به درویشان با نول مقیم بنگال است. اشعار این درویشان، صوفیانه است و تاگور آنرا چنان دوست می داشت که مقاله کشیتی موهن سن را ضمیمه کتاب معروف خویش بنام دین آدمی (۱۹۳۱) کرده است.

میدانیم که پدر تاگور، یعنی مهاریشی دیو اندار ناتھ تاگور، در ادب دردی دسترسی کافی داشت و ارادتمند صوفیان بود، و اشعار حافظ را پیوسته بر لب می آورد اما ضمناً می دانیم که تاگور این دردی شناسی را از پدر میراث نگرفته بود.

دکتر سید حسن عابدی طی مقاله ای شرح میدهد که مولانا بطور مستقیم و غیر مستقیم بر جنبش صوفیان در هند اثر داشت. دکتر عابدی اثر مولانا را بر بابا لال (که دارای شکوه بوی ارادت داشت) سوامی مهاراج (۷۸-۱۸۱۸) راجا موهن رای (رهبر براهموسما ج) (۱۸۳۳-۱۷۷۲) و پدرباگور سخن گفته چنین نتیجه می گیرد:

«جذب شدن قائلین مولانا در هند، در مورد رابندراناث تاگور به اوج می رسد.»

البته دکتر عابدی، دلایل این نتیجه گیری خود را بیان نمی کند، و این مقاله ما تا حدی شرح همین مطلب را به عهده میگیرد.

باید گفت که نگارندگان معروف شرح احوال و آثار تاگور، هیچ کدام این مطلب را در عابدی را باین صراحت نگفته بودند.

درباره اثر درویشان باثول بر تاگور، مطالب مهم بدست داریم. زمانی که تاگور در کوشتیا (اکنون واقع بنگله دیش) زندگی میکرد مجذوب حال آن درویشان شد، و اشعار لالین فقیر را آموخت. دکتر اسیت بنرجی رئیس شعبه بنگالی یونیورسیتیه کلمکته، در جواب نامه من این نامه را بتاريخ ۱۶ اپریل ۱۹۷۳ بمن نگاشته است:

«عزیزم دکتر فرهادی... تاثیر باثول ها بر تاگور بحیث طرز بیان، بر شعر تاگور خیلی ژرف بوده است بطور خاص در سه مجموعه عذکیت از جلی، کیتالی و کیتی مالیا، سرودهای تاگور بطور روشن نمایان گردا بت شد پد ذهنی تاگور بابا ثول های بنگال می باشد، که افکار ایشان بیشتر صوفیانه است.»

دکتر عبدالحکیم خلیفه می نگارد: «مولانا بزرگترین شاعر صوفی اسلام است. و هیچ مساله فلسفی و یا دینی را از بحث فرو نگذاشته است.» دکتر خلیفه علاوه میکند که «مولانا خود بعد از دوره های دراز و بیهم رشد فلسفه اسلامی و تجربه دینی ظهور کرده بود.»

در اینجا باید تذکر دهیم که مولانا جلال الدین که، در زمان زندگی خود، در هند شهرت نداشت بعدی که امیر خسرو (۱۳۲۵-۱۴۰۳ م) که معاصر او بود و پس از وی زیست، نام او را در آثار متعدد خود نمی گیرد. اما مولانا، در قرون مابعد، در جهان شرق و در هند شناخته شد و هزاران هزار، مخلص و پیرو او گردیدند. مثنوی معنوی چند بار در هند، در قرن نهم سیحی و بعد از آن، به چاپ رسید. دیوان شمس نیز پیش از نشر کیتا نجلی در هند طبع شد.

بهر صورت، تا زمان تاگور اکثر اشعار مولانا بزبان دری به چاپ رسیده بود، اما می توان پرسید چون تاگور بزبان دری دسترسی قابل توجه نداشت، بنابراین چسان تحت تاثیر کلام مولانا آمده باشد؟ از

جانب دیگر می‌دانیم که در سال ۱۸۹۸، یعنی چندسال پیش از آنکه تاگور اشعار گیتا نجلی را
بسر آید، کتابی بزبان انگلیسی بنام «اشعار گزیده از دیوان شمس تبریز» در کمبریج پچاپ رسیده
بود که محال است به نظر تاگور نرسیده باشد. در آن زمان تاگور چنین کتب انگلیسی مربوط شرق را
مطالعه می‌کرد.

تاگور دوستان مسلمان از جمله اهل دانش و عرفان داشت. بعضی از ایشان از تاثیر مولانا بی‌نصیب
نبوده‌اند. در آن زمان تاحدی دیوان شمس امابه پیمانده وسیع مثنوی معنوی بر فضیلتی هند اثر داشت.
پس میتوان گفت که موافقه بانکارنده معاصر را ماسوریتی دشوار است که عشق و یشنو گرایان
هندو را «یگانه تهاداب عمده ترین قسمت گیتان جلی» قلمداد کرده است. البته درست است که
عشق و یشنو گرایان برای تاگور يك مجال اظهار سخن را میسر کرد که یکعده از هموطنان او بان
آشنائی داشتند، اما راسا سورتی و نارائونی و دیگر نویسندگان مانند ایشان اثر عمیق تصوف اسلامی را
بر تاگور بکلی از نظر انداخته‌اند

اکنون باید کتاب «سرود نیایش» را خواند و آن ابیات مولانا را که در ذیل اکثر پارچه های گیتان
جلی داده ایم. البته میتوان براین مقارنه بیشتر تحقیق کرد. آنانکه بر شعر بنگال تاگور و شعر مولانا
و اشعار دیگر صوفیان مطالعه میکنند، این جستجو را سیتوا نندیش برند.

این کلمات پرو فی سراسیت بنرجی که در همان نامه آمده است قابل تأیید می‌باشد: «واضح است
که صوفیان از راه اشعار بانول بنگال اثر غیر مستقیم داشته‌اند. علاوه برین عامل يك موجب دیگری
قابل ذکر است و آن تماس تاگور با هموطنان فاضل مسلمان وی می‌باشد.»

باین جهت میتوان بجواب سوالی که درین مقاله طرح شده است پرداخت :
شباهت هائی بین کلام مولانا و تاگور درمی یابیم، محض حسن اتفاق نیست. میتوان شباهت
افکار را شرح داد، اما قرابت شدید کلمات و حتی عین تشبیهات، موجودیت يك تاثیر قوی را آشکار
می‌سازد که باید در جستجوی چگونگی و منشاء آن با شیم.

گرچه اکثر نگارندگان معروف (بجز کشیتی موهن سن) باین واقمیت نگاهی نیفتانده‌اند
اما مسلمانان بنگال و بنگله دیش، که شعر تاگور را شب و روز بر زبان دارند، این حقیقت را از روی
شعور انسانی خویش بحیث مسلمان بی آنکه چشم براه جستجوهای علمی و ادبی دانشوران داشته
درک کرده و درین باره ضمیر ایشان مطمئن است.

عشق را طی لسانی است که صد ساله سخن

پسار با یار یک چشم زدن می‌گسویند!

فهرست مجمل مطالعات بیشتر :

تاگور: سرود نیایش - گیت انجلی - اثر رابیندراناتهتاگور - ترجمه منظوم با سراجعه به متن
بنگالی با شرح اشعار و سه مقدمه از دوکتور روان فرهادی (به عوض شماره ۲ سال ۲۳ مجله
ادب، پوهنتون کابل بچاپ رسیده است ۱۳۵۴). (این کتاب شامل فهرست مفصل منابع و مراجع
بشمول کتاب را سامورتی - ناروانی - رادها کرشنان وغیره می باشد.)

دکتور روان فرهادی: معنی عشق نزد مولانا - مقاله‌ای شامل کتابی تحت

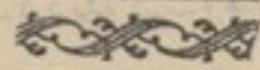
عنوان مجلس مولانا که در سال ۱۳۵۴ توسط مؤسسه نشراتی بیهقی در کابل بچاپ رسید و از روی
آن در مجله سخن چاپ تهران (سال ۲۴ و شماره های مابعد) اقتباس گردیده است.

دکتور عبدالحکیم خلیفه: ماوراء الطبیعه روسی - مطالعه انتقادی و تاریخی چاپ لاهور

۱۹۵۹ - (بزرگان انگلیسی).

دکتور سید حسن عابدی: مولانا جلال الدین روسی و مقام او در افکار هند (مجله انجمن

ایران و هند - جولای ۱۹۷۴ - چاپ دهلی).



پوهاند میر حسین شاه

علايق در تاريخ نویسی افغان و هند

تایپی فیلسوف معروف تاریخ انگلستان در کتاب (بین اکسوس و جیلیم) افغانستان را خط انشعاب و کانون تشعشع فرهنگها نامیده است. هاکن، گرومده، شلومبر ژه سورخان فرانسوی افغانستان را تخته چرخنده آسیا نامیده اند. افغانها در طول قرون با مردمان مجاور در ایجاد مدنیت ها اشتراك مساعی و همکاری نزدیک داشتند. از قرن ها به این طرف علایق نزدیک ثقافی و مؤثر و مشر بین افغانستان و نیم قاره هند موجود بود. دانشمندان دریافته اند: زبان های نورستان يك شاخه اندوآری می باشد که قبل از ویدا از آن منشعب گردیده است و هنوز سخن گفته می شود و سند زنده می باشد. قسمت اقدم سرود های ویدی در دامنه جنوب هندو کش به وجود آمده، در آن سرودها نامهای اماکن افغانستان، از باب و انواع هندی ذکر شده است. (۲) افغانستان در توسعه و انتشار دین بودائی و ظهور سبک خاص یونانو باختری در هیکل تراشی، سهم ارزنده داشت. ثقافت دوره کوشانی از دوره های مهم مشترک تاریخ افغانستان و هند بحساب می آید. در اوایل اسلام بر مکیان بلخی در انتقال علوم و معارف هند به جهان اسلام و از آن جا به هند خدمات ارزنده انجام دادند.

در رشته تاریخ و آثار تاریخی نویسی نیز دانشمندان افغانستان و شبه قاره سعی داشتند مطالعاتی در وجوه مختلف حیات ثقافی خویش انجام داده، آنرا ثبت نمایند. در هند بیان وقایع زندگی که دانشمندان متأخر آثار تاریخی را بتوانند در آن جستجو نمایند از آنها بهار تا و پورا نا آغاز میگردد. (۳) اسواقیع و نامها در این آثار بیشتر وجه اساطیر داشته و نظیر داستانها و نامها بی است که بعدا در خدای نامه ها و شاهنامه های زبان پهلوی و دری درج شده است. معذالک در حدود ۱۵ سال قبل از میلاد سینانند را زفرمانروایان باختری پس از آنکه در هند حکومت مستقل تاسیس نمود و پیرو دین بودا شد با ناگه سینا Nagasena از زرو حاینون بودایی مباحثاتی نمود. میتاندر در آثار تاریخی هند به نام میاند، یاد میشود و مباحثات او که در مجموعه ای تدوین شده است مطبوعه پنجمه

Milinda Panha نامدار در معنی سولات سلند ه. اصل این نسخه بزبان پشتوی قدیم بوده که بعدها در سیلون بزبان پالی ترجمه شده است. اصل نسخه پشتوی آن فعلا موجود نیست اما ترجمه های درسیلون و برماو جاپان وجود دارند. قدیمترین نسخه آن که بزبان پالی بدست آمده است در کتابخانه سلطنتی جاپان محفوظ است.

ظاهر اولین کسی که در هند به قصد بیان تاریخ کتاب نوشت بانه Bana است که اثری در احوال سر بی و مشوق خویش هر شه Harsha (از سلاطین خانوادۀ و ر د نه Vardana) پرداخت و اسم آنرا هر شه چو پته Harsachaeita گذاشت. هر شه که حدود سلطنت او مشتمل بر هند شمالی تا رود سند بود به سال ۶۴۸ م از دنیا رفت و گو یا بانه آن کتاب را قبل از آن تاریخ انشاء نموده بود. روش بانه درین کتاب در بیان وقایع ساده و صریح و مبتنی بر واقعیت است.

علاوه برین آثار مکتوب، تاریخ روایات شفاهی جغرافیایی نیز راجع به آریانا (افغانستان آنروز در هند وجود داشت و این معلومات مبنی بر مسالك و ممالك و راهنامه ها بود که بعدا در خراسان (افغانستان قرون وسطی) از آن بیشتر استفاده نمودند. در رامایانه و چون سوگر یوا Sugriva میمون راماسو رجمتجوی سیتا ساخت، علاوه بر بحر خزر که بنام درهای شیر یاد شده است و دریاچه شرقی آن معلوماتی راجع به هند و کوه، معادن سیم و زر مجاور آن و اراضی گندهار اباو داد. و ازین جامعوم می شود که غالباً در حوالی اوایل قرون مسیحی (هنگام تدوین رامایانا و المیکمی) معاوساتی راجع به اماکن افغانستان در هند موجود بود.

پس از تالیف این اثر تا سال ۱۳۳۸ میلادی که کلنه سو رخ کشمیر راجه ترفگینی را نوشت کتاب مهم تاریخ در هند تالیف نه شد. اما در جهان اسلام به همت رجال خراسانی اقدام مهمی جهت مطالعه هند صورت گرفت. یحیی بن خالد برمکی نزد آل عباس عهده وزارت داشت، سردی را به هند فرستاد تا عقاقر هندی را بیاورد و در تحقیق ادیان هند کتابی بنویسد. این کتاب که به اسر برمکیان بلخی برادیان هندی نوشته شد از بین رفت ولی این ندیم از یک نسخه آن که در روز جمعه ۲۷ محرم سنه ۸۶۳۵۲۳۹ م نوشته شده بود مطالب مهمی را راجع به برخی از بتکده های هندو با میان و دوت بزرگ آن خنک بت و سرخ بت و دیگر عقاید فرق مذهبی هند و بودا و غیره نقل می نماید. (۳) به همت برمکیان بلخی کتب زیادی در ریاضی و ستاره شناسی و طب و شته های دیگر علمی ترجمه شد و دیری نگذشت که این کتابها به بلاد مهم اسلامی رسید بطوریکه تا اواخر قرن (۳ ر. ۱) کتب سنسکریت در کتاب فر و شی های شهر های مهم به شمول غزنی موجود بود. نسخه یسی از کتابی بزبان

سنسکریت را بخط عربی بر جای مانده است. گویند مسعودنومی بود که سنسکریت را بخط عربی مینوشت. یک قرن بعد جغرافیه نویسان خراسان (قسمتی از افغانستان اوایل اسلام) ستوجه هند شدند و ابوزید احمد بن سهل بلخی پیشرو جغرافیه نویسان اسلامی در کتاب معروف جغرافیای خویش بنام صورالاقالیم - فصلی به اشباع در جغرافیای اقتصادی و اجتماعی هندنوشت، کتاب صورالاقالیم امروز در دست نیت (۵) اما از کتب جغرافیایی بعد از وی که همه مبنی بر آن کتاب بودند و مخصوصاً حدود العالم معلوم می شود که بحث هند در صورالاقالیم مزبور از فصول مهم کتاب بوده است. حدود العالم من المشرق الی المغرب را دانشمند مجهول هموطن ابو زید به (سال ۳۷۲/۹۸۲) در جوزجانان ولایتی در شمال افغانستان (که امروز هم به همین نام یاد می شود) برای ابوالحارث محمد بن احمد از افریغون (اسرای محلی جوزجانان) نوشت - ماسوف علیه مینورسکی با دلایلی حدس میزند که مولف این کتاب ابن فریغون از نزدیکان ابوالحارث محمد بن احمد اسیر فریغونی بوده و این ابن فریغون که کتاب دیگری بنام جوامع العلوم دارد (۶) از شاگردان ابوزید بلخی بود (۷). فصل دهم کتاب حدود العالم بحث مفصلی است در جغرافیای هند و احوال ملوک و بلاد آن. نکته قابل توجه برای ما درین فصل تعیین حدود و ثغور هندوستان آنروز است با این تفصیل: مشرق وی ناحیت چین است و تبت و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی رود مهران است و شمال وی ناحیت شگنان و خانست و بعضی از تبت و این ناحیتی است بسیار نعمت و آبادان و بسیار پادشاهی و اندروی شهرها بسیار است و کوهست و بیا با نست و دریاست و ریگ است... (۸). حدود العالم در ذکر ماخذ خود فقط به دو کتاب اشاره می نماید یکی به کتاب اثار علوی ارسطو (۹) در بحث زمین و دیگری کتب بطلمیوس در فصل جزیره ها. اما در ذکر هند درین کتاب به دو مطلب باید توجه داشت: یکی آنکه در کتاب صورة الارض ابن (۱) حوقل که تقریباً معاصر مولف حدود العالم بود یکی از دروازه های شهر بلخ که در مجاورت جوزجانان محل اقامت مولف وقوع داشت بنام دروازه هندوستان یاد شده است. (۱۱) و دیگر آنکه حدود العالم خود شهر بلخ را بار کده هندوستان می نامد. از اینجا کثرت اقامت هندیان و علائق نزد یک تجار تی بلخ با هند استنباط می شود. قصبه جوزجانان که در آنجا مولف و اسرای فریغونی اقامت داشتند شهر انبیر - انبار (سرپل موجوده) بود و در تعریف آن مولف گوید: انبیر قصبه گوزگانان است و شهری نیکو است و آبادان و جای بازرگانانست و بارگه بلخ و با نعمت بسیار است و بردان کوه نهاده است و از وی پوست های گوزگانی خیزد که به همه جان (جهان) برند.

با این علائق نزدیک بازرگانی (که بلخ بارکده هندوستان بوده و جوزجان بارکه بلخ) و رفت و آمد تاجران هندی و مبادله اسوا و اقامت عده زیادی از هندیان در شهر بلخ که محلات مخصوص در آنجا داشتند آیا بازرگانان هندی را که غالباً مردمان مطلع و صاحب معلومات بودند نه می توان از ماخذ مهم مولف در بحث هندشمرده؟ مخصوصاً اینکه حدود العالم بیشتر از عواید شهرهای هند و وضع اقتصادی آنجاها به تفصیل بحث میکنند بطوریکه آن فصل را میتوان جغرافیای اقتصادی و تجارتی هند دانست.

و نیز میتوان گفت که مولف حدود العالم در فصل دوم کتاب (سخن اندر نهادن زمین از آبادانی و ویرانی وی) به ماخذ هندی توجه داشته مخصوصاً در ذکر کرویت زمین و حرکت وضعی آن. اقتباس از کتب هندی درین وقت برون حدود خراسان رسیده بود. ابوصالح بن شعب بن جامع اخبار هندوان راز زبان هندوانی (با احتمال سانسکریت) به عربی ترجمه کرد و سپس ابوالحسن علی بن محمد حلی خازن دارالکتب جرجانی همان کتاب را (در ۳۱۷ تا ۳۶۵ م) از عربی به دری ترجمه نموده است. (۱۲)

اندکی بعد از تالیف حدود العالم ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی (متوفی ۳۲۷ تا ۳۵۶ م) که از دبیران و مترسلان آل سامان و آل ناصر بود کتاب تاریخ یمنی را نوشت. این کتاب را می توان از ماخذ مهم تاریخ (قرن ۴/۱۰ و اوایل قرن ۵/۱۱) به شمار آورد. (۱۳)

حوالی همین اوقات که عتبی مشغول نوشتن تاریخ یمنی بود دانشمند معروف افغانستان و جهان اسلام آنروز ابوریحان محمد بن احمد البیرونی مشغول مطالعه و تحقیق در ثقافت عمیق و قدیمی هند شد. ابوریحان قبل از آنکه به هند سفر کند در غزنی، کابل و وادی رود کابل دانشمندان هندی مقیم آنجاها را دیده خود را با علوم و معارف و سنن و ادب ایشان آشنا ساخته بسود (۱۴) و پس از ورود به هند در پنجاب و کشمیر و بنارس در سراسر مهم علمی هند مشغول مطالعه و تحقیق شد. زبان سنسکریت را که کلید معارف هندی است آموخت چندانکه چند کتاب مهم علمی و ادبی آن زبان را خود او به عربی ترجمه کرد.

بیرونی در نتیجه معاشرت و مجالست دانشمندان هندی و مطالعه و ترجمه کتب مختلف هندوان در علوم و معارف و ادب و رسوم هندی و جغرافیا و مسالک و ممالک هندوستان احاطه کامل بهم رسانید و از محصول این زحمات بیکران شاهکاری بنام **کتاب الهمد** بوجود آورد که مانند دیگر آثارش در نوع خود یگانه و بی همتاست و هنوز هم که در حدود نود و هفتاد و اند سال از تالیف آن میگذرد بزرگترین

و معتبر ترین سند تحقیق و مرجع علما و دانشمندان جهان در باره هندوستان شمرده می شود (۱۵) و حاوی چنان مطالب عمده می باشد که حتی با مطالعه همه کتب سانسکریت نمی توان از آن مطلع شد. بحث مولف درین کتاب متکی بر مآخذ اصلی و استعمال ازدانایان هندو و بیان او خالی از تعصب است و جوه مختلف حیات اجتماعی هند زمان خود را مطالعه نموده آنرا به عبارت شیوا و بیان سیلس به هموطنان خود و جهان اسلام تنویر انتقال داده است. ارزش علمی این کتاب را به قلم مترجم آن بزبان انگلیسی دکتر سخاو به بینیم: اگر سردی در زبان ما با تمام وسایلی که ما خذ و علوم جدید با اختیار ما گذاشته است بخواند سنسکریت بیاموزد و علوم هند و را مطالعه نماید سالیان درازی خواهد گذشت تا بتواند حق روزگاران قدیم هند را طوریکه بیرونی ادانموده است، ادانماید. (۱۶)

بیرونی زبان سنسکریت را چندان به خوبی آموخته و در آن تسلط یافته بود که کتب علمی مهم را از آن زبان به آسانی به عربی ترجمه میکرد. باین ترتیب او را از مترجمین هندی به عربی می توان شمرد. (۱۷) علاوه برین کتبی برای خود هندیان بزبان سنسکریت نوشت. سلیمان ندوی نامشش کتاب را فکر کرده است (۱۸). اهم آن از نظر علایق علمی بین افغانستان و هند رساله ای است که در جواب ده سوال علمای کشمیر در حل مسایل علمی نوشته بود. نیز اجوبه او به سوال های متفرق منجم های سزپور (۱۹) از جمله کتاب های مهم در تاریخ علوم به شمار میاید.

بیرونی در قید حیات بود که سردی بنام ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (وفات ۷۰۷ هـ) در دیوان رسالت محمود و مسعود و عبدالرشید پسر میرد و نزدیک به نیم قرن بعد از «کتاب بالهند» کتاب معروف خویش در واقعه نگاری تاریخی انشا کرد که اکنون قسمتی از آن باقی مانده و بنام «تاریخ مسعودی» معروف است. موضوع اصلی این کتاب تاریخ سلطنت مسعود بن محمود است ولی در مطاوی آن اطلاعات بسیار مفیدی راجع به موضوعات دیگر تاریخی مندرج میباشد که عده ای از آن به تاریخ هند ارتباط می گیرند.

بیهقی مانند مستقدم خود با نه مورخی بود صریح و وقایع را چنانکه دیده بود بیان می کرد. در ذکر تفصیل و جزئیات دقتی تام داشت چنانچه خود با این امر اشاره می نماید: «در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست احوال را آسان گرفته اند و شمه ای پیش یاد نکرده اند اما چون من این کار پیش گرفتم میخواهم که داد این تاریخ بدهم و گرد زوایا و خبا یا برگردم تا هیچ از احوال پوشیده نماند»

تاریخ مسعودی با «بریشه هرشه» بقلم بازه (که قبلا نام آن ذکر شد) بسیار شبیه است

هر دو بقلم دو نویسنده بزرگ: یکن در زبان دری، دیگر در زبان سنسکرت انشاء شده، در هر دو کتاب طرز بیان و قایع و ذکر جزئیات و تفصیل تقریباً یکسان است. هر دو در شرح احوال و بیان ایام سلطنت حاکمان و مشوقین دو مولف برشته تحریر درآمده است. تاریخ مسعودی برای ما درین بحث مهم است زیرا در آن احوال تملک از امرای اشکرغزنوی به عنوان (ذکر حال تملک الهندو) به تفصیل آمده است. این تملک در کشمیر تحصیل نموده بود. زبان دری را خوب میدانست (و وظیفه دبیری و مترجمی داشت و بعد ها به وظایف مهم نظا می رسید. کسذک احوال سند و سپاه سالار هندوان و ذکر سپاه هندی و بر بل دبیر درین کتاب از نظر وجود مامورین بزرگ اداری هند و درغزنی دارای اهمیت خاص می باشد. (۲۰) درین جا می خواهم به کتاب زین الاخبار را ابو سعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی (تاریخ تالیف ۱۰۳۸۳۳۳) اشاره نمایم. این کتاب اصلاً تاریخ عمومی است که بزبان دری بسیار پخته و روان و به سبک قدیم تحریر شده است. زین الاخبار دو بحث مهم راجع به هند دارد. یکی (اندر شرح غنیدهای هندوان) (۲۱) و دیگر (اندر معارف هندوان) (۲۲) ارزش کتاب زین الاخبار درین گفتار از دو جهت است: (۱) یکی آنکه دلیلی است واضح به علاقه دانشمندان افغانستان به علوم و معارف هند زیرا بحث اعیاد هندوان درین کتاب مبنی است بر آثار مورخ دانشمند معاصری ابوریحان بیرونی (۲۳) و معارف هندوان ما خود از ابو عبدالله جیهانی و جیهانی متن کاملترین ابن خرداد به را در اختیار داشت و از آن استفاده کرده است و ماخذ ابن خرداد به را جمع به هند معلومات همان هیأت علمی بود که یحیی بن خالد بر سبکی جهت مطالعه و تهیه گزارش در موضوع نباتات طبیعی و مذاهب هند فرستاد (۲۴) و ثانیاً آنکه گردیزی در مطالعه و تحقیق علوم و معارف هند تعصب نداشت.

وسعت نظر مولف را در مطالعه علوم و معارف هندی از خود او بشنویم «اما مردمان هند و ستان مردمانی حاذق و هوشیار و زیرک باشند و کارهای نغز و بار یک کنند و از میان ایشان دانایان بسیار بیرون آیند بخاصه اندر ولایت کشمیر و صناعتهای ایشان سخت بدیع باشد و ایشانرا اندر دین فرقه است و اندر رسمها همچنان و من معارف ایشان چنانکه یافتیم بیاوردم تا معلوم باشد (۲۵)

پس از زین الاخبار کتاب مهمی که در تاریخ هند و هندو نوشته شد بحرالامه را یابیم - Rajatarangini کلمه یکی از علمای کشمیر بود. کلمه این کتاب را در ۵۳۳ به نظم تالیف نمود. مولف درین کتاب به تمام زوایای وقایع متوجه است. از کتاب

او می‌توانیم، معلومات و سیم را جمع به نوع اغذیه و لباس و روابط زن و مرد در اجتماع پیدا کنیم و روش او درین کار بسیار شبیه است به کار ریهقی در تاریخ مسعودی.

راجه ترنگینی از گندهار (وادی رود کابل) سرزمینی که در طول قرون محل تلاقی و انتقال مدنیته‌ها بوده آغاز میگردد و (Meghavahana) شاه فرشته صلح، درین کتاب، از گندهار به کشمیر رفت و در آن جا سلطنت نمود (۲۷).

کلهنده علاقی ازدواج را که بین پادشاهان کشمیر و کابل موجود بود، بیان میکند و اشارتی به پادشاه معروف کوشانی افغانستان کنشکادارد (۲۸)، درین کتاب اسم محمود همیر - Hamir آمده است که گویا شکل هندی کلمه امیر است در سنسکریت.

پس از ورود غوریان و تابعین ایشان در هند نوع دیگری از تاریخ نویسی که در خراسان معمول بود به هند انتقال یافت و آن عبارت بود از سلسله انساب. در همان سال‌های که کلهنده راجه ترینگینی را در کشمیر می‌نوشت، تاج الدین ابوسعید سمعانی مشغول نوشتن کتاب الانساب بود (۲۹). سمعانی اصلاً از مرو بود (یکی از شهرهای خراسان)، حدود نیم قرن بعد ملک الکلام فخرالدین مبارک شاه که از جمله صدور و رجال دربار فیروز کوه بود نسب نامه غوریان را با اسم علاءالدین جهان سوز به قلم آورد (۳۰) و بعد از آن فخرالدین محمد بن مسعود مروزی الصدیقی مبارک‌شاه تاریخ فخرالدین مبارک‌شاه مروزی را در احوال هند نوشت. نام این کتاب معلوم نیست ولی محتوی آن دو قسمت است. یکی انساب که تا حال نشر نه شده و دیگر اجمالی از تاریخ عمومی غوریان و تابعین ایشان. سوانف در (۱۲۰۶۶۰۳) در لا هور شا هد جلوس قطب‌الدین ایبک به سلطنت بود.

فخرمدین کتاب دیگری نیز برشته تحریر در آورده، بنام آداب الحرب و الشجاعت یا ادب الملوك و كفاية الملوك. هرچند این کتاب در آداب ملوك نوشته شده است و مولف در آن قصد تاریخ نویسی نداشته و نوشته او از جمله کتبی است که در سنن تاریخ نویسی آنرا سرعات الاسرا (۳۱) گویند اما مطالبی از تاریخ می‌تواند از آن استخراج گردد. درین کتاب حکایات و نکته‌هایی موجود است که بر وضع اجتماعی دوره غزنوی روشنی می‌اندازد. (۳۲)

کتاب سرعات الاسراء در تاریخ ادبی هند سابقه دارد. آثاری ازین نوع بزبان‌های سنسکریت یا پالی نوشته و از آن زبان به عربی منتقل شده است. (۳۳)

تاریخ نویسی بعد ازین توسط دانشمندان خراسان (افغانستان قرون وسطی) در هند انتقال

ورواج بیشتری پیدا کرد. حسن نظامی (به قولی محمد بن حسن) ۶۰۲ - ۱۲۰۵ به نوشتن کتاب تاج المآثر اقدام نمود. این کتاب مشتمل است بر احوال محمد غوری و اعقاب وی در هند.

اوایل قرن هفتم هجری (سیزده میلادی) با هجوم چنگیز و خرابی اوضاع در خراسان عده ای رجال علم و ادب از بیم حمله تا تار به هند هجرت کردند و بالنتیجه در اینجا به حمایت سلاطین معزی و شمس‌زیبان و ادب در پی استحکام و تاریخ نویسی توسعه بیشتری یافت. عوفی (نورالدین محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان عوفی) که نزد ناصر الدین قباچه بود (و این ناصر الدین ۶۱۷ - ۱۲۲۰ در بلاد هند و ملتان حکومت مستقل داشت) کتاب جوامع الحکایات را بوجود آورد. عوفی قبلاً قسمت معظم زندگش را در بلاد خراسان و سجستان گذرانده بود و از علوم و معارف و ثقافت اسلامی خراسان بهره کافی داشت.

مؤلف جوامع الحکایات را طی پنج سال تهیه و تنظیم کرد و آن کتاب مشتمل است بر چهار قسم و هر قسم شامل بیست و پنج باب که روی هم صد باب و دو هزار و صد و سیزده حکایت را در بر دارد (۳۴). جوامع الحکایات تاریخ نیست و شاید به قصد تاریخ نوشته شده بود اما عوفی حتماً میخواست که استوقاف مهم تاریخی را در داستان های دلچسپی مخلد کند.

مؤلف در تدوین جوامع از کتب و رسایل هندی استفاده نموده و آن عبارت است از جانا از حکمای هند. کتاب سموم و کلمه و دینه، جاناد جاناک (که ضبط دیگر آن جنگ نیز آمده) با احتمال نزدیک به یقین همان جانک است که اعراب آنرا شاناق میگویند. این چاناک (که چانک نیز آمده) دو کتاب تالیف نمود: یکی بنام Janaka Shastra (بیطار ری) و دیگری Shastra (علم سموم) (۳۵) و گویند شاناق کتابی در آداب الحرب نیز داشت که فصلی از آن در اغذیه و سموم بود (۳۶) که شاید عوفی در جوامع الحکایات بان نظر داشته از اینجا است که حکایات جوامع در مطالعه تاریخ ثقافتی هندو سنن و آداب هندیان می تواند مایه خوبی باشد.

معاصر عوفی در دربار همین ناصر الدین قباچه بزرگترین مورخ خراسان قاضی ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین الجوزجانی زندگی داشت. در آنوقت به ریاست و اداره مدرسه فیروزی مشغول بود. و چون در سال (۶۲۵ - ۱۲۲۷) ناصر الدین قباچه خود را غرق کرد و کشورش بدست الشمس افتاد، قاضی منهاج مانند دیگر یاران خود بدر بار پادشاه اخیرالذکر تحول یافت و دیری در خدمت آن سلطان و ناصر الدین محمد شاه پسرش میزیست و کتاب نفوس طبقات ناصری را در تاریخ عمومی بنام این پادشاه تالیف نمود. (۳۷)

طبقات ناصری هر چند کتابی است در تاریخ عمومی ولی در تاریخ سلاطین اسلامی و افغانی هند از مآخذ و اسناد معتبر به حساب میآید. خاصاً در قسمت قضایای تاخت و تاز تا تا رکه آنرا چشم خود دیده و داستانهای مهمی از تاخت و تاز ایشان آورده است.

یمین الدین امیر خسرو فرزند امیر سیف الدین بلخی گرچه بحیث شاعر معروف است اما علاوه برین از واقعه نگاران برجسته می باشد. این سرد دقیق و باریک بین وقایع عمده زمان خود را چه در نظم و چه در نثر بزبان دری درج کرده است و مطالب مهم تاریخی بشمول وقایع عمده و نیز شرح حال مردمان و اهل کسبه و پیشه و ران مستفاد می شود، خاصه از قرآن السعدین (۵۶۸۸ م ۱۲۸۸ م) و مفتاح الفتوح (۵۶۹۰ - ۱۲۹۱ م) - خز این الفتوح (۵۷۰۷ - ۱۳۰۷ م) و اعجاز خسروی (۵۷۲۱ - ۱۲۲۱).

باین ترتیب می بینیم که در سنن و روایات قدیم افغانستان - هند عنا صرمشترك موجود است در اوایل اسلام و بعد از آن دانشمندان افغانستان آنروز به آداب و رسوم و معارف هند توجه داشتند و آن بحث در کتب و رسایل ایشان از فصول مهم بود و اصلاً همین رجال علمی بودند که تاریخ نویسی را خود بردند. کذا لک چون دانشمندی به تاریخ نگاری می پرداخت متوجه سرزمین و احوال خراسان میبود که در آثار امیر خسرو بنام ملک بالا یاد شده است. این بود احوال قرون سابق در قرون مابعد یعنی در زمان تسلط آل تیمور در هر دو کشور و سپس در عهد سدوزائی و سالیان مابعد این همبستگی در تاریخ نگاری پابرجا مانده است.

مآخذ

- ۱ - به نقل از حبیبی: افغانستان بعد از اسلام ص ۷۲.
- ۲ - رجوع کنید به احمد علی کهزاد: افغانستان قدیم (ج ۱ ترجمه پبنتو) انجمن تاریخ، کابل ص ۷۲-۹۶.
- ۳ - جهت تفصیل رجوع کنید به Studies U.N. Ghoshal in Indian History and Culture. کلکنده ۱۹۶۵ ص ۱-۲۷.
- ۴ - راجه ترنگینی، ترجمه نهدت، چاپ سهتیله اکادمی، ضمیمه ۸ و بر ماکس مولر در Saered Book of India، مقدمه.
- ۵ - حبیبی، عبدالحی، افغانستان بعد از اسلام، انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۵ ص ۷۳۴-۷۳۵.

- ۵- جرجی زیدان در کتاب اداب اللغة العربیة گوید: و منه نسخة خطیة كاملة بخرايطها الملوحة فی مكتبة برلین . وهي كثيرة الشبه باقليم الا صطخري (جزء ثانی دارالھلال ص ۳۷۸) .
- ۶- V. Minorsky در Iranica دانشگاه تهران-تهران ۱۹۶۳ ص ۳۲۷ .
- ۷- دکتر خدیو جم ، کتاب جوامع العلوم مجلة آریانا ج ۳۳ ص ۸۶ .
- ۸- حدود العالم من المشرق الى المغرب به کوشش دکتر سنو چهر ستوده دانشگاه تهران ۱۳۳۰-۶۳ ص ۶۳۰ .
- ۹- چاپ تهران ، سنو چهر ستوده ص ۹ .
- ۱۰- همان اثر ص ۱۸ و ۲۱ .
- ۱۱- ترجمه دکتر جعفر شعار چاپ بنیاد فرهنگ ص ۱۸۱ .
- ۱۲- این ترجمه ، ترجمه قسمت سہا بہار قا است رجوع کنید بہ مجمل التوارخ و القصص بہ تصحیح ملک الشعراء ، کلالہ خاور ، تہران ۱۳۱۸ ص لظ و ۱۰۷-۱۰۸ (حاشیہ) .
- ۱۳- ترجمه تاریخ یمنی از ناصح بن ظفر جر فاذاقانی باہتمام دکتر جعفر شعار ، تہران ۱۳۰۵ ص ۲۲ .
- ۱۴- مقبول احمد در Indo-Arab Relations بمبئی ۱۹۶۹ ص ۳۰ .
- ۱۵- جلال همائی ، کتاب التفہیم مقدمہ ص ۵ .
- ۱۶- Edward Sachaw در Al-Birunis India
- ج ادھلی ۱۹۶۳ ص XXXVIII
- ۱۷- جلال همائی ، التفہیم ، مقدمہ ص ۱۱۱
- ۱۸- عرب و ہند کی تعلقات ہندوستان اکادمی ، اللہ آباد ۱۹۳۰
- ۱۹- برنی سید حسن البیرونی ، مسلم یونیورسٹی علیگر ۱۹۲۷ .
- ۲۰- تلاریخ بیہقی (چاپ دکتر فیاض) ص ۴۰۶-۴۰۹ .
- ۲۱- رکک . زین الاخبار از ابو سعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمد گر دیزی بہ تصحیح وتحشیہ عبدالحی حبیبی ، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۷ ص ۳۳۵ .
- ۲۲- کذا ص ۲۸۶ .
- ۲۳- زین الاخبار ص ۲۵۲ .
- ۲۴- Minorsky در Iranica ، دانشگاه تهران ۱۹۶۳ ص ۲۰۱ .

- ۲۵- زین الاخبار ص ۲۸۶ .
- ۲۶- اولین ترجمه کتاب به امر زین العابدین از امرای کشمیر (۱۳۲۱-۱۳۷۲) .
- رجوع کنید به راجه ترینگنی ترجمه پندت چاپ سهیته اکادمی دهلی ۱۹۶۷ ص ۱۱۱
- ۲۷- راجه ترینگنی ص ۷۳۲
- ۲۸- همانجا ترنگه ۸ از ۳۵۹-۶۰
- ۲۹- Bosworth در Edinburgh The Ghaznavids ۱۹۶۳ ص ۱۷ .
- ۳۰- حبیبی، عبدالحی، طبقات ناصری
- ۳۱- The mirror for princes رجوع کنید به بسورت در The Ghaznavids
۱۹۶۳ ص ۱۸ .
- ۳۲- Elliot & Dowson, History of India ج ۲ ص ۷۹۳
- ۳۳- عرب و هند کی تعلقات ص ۱۵۰-۱۶۰ .
- ۳۴- جوامع الحکایات عوفی با اهتمام دکتر بانومصیفی کریمی، تهران ۱۳۵۲ ص ۴۴ .
- ۳۵- رای چودهوری در Aburaihan al Beruni and his Indian studies
اندوایر انیکا، کلکته ج ۷ ص ۱۰ .
- ۳۶- رجوع کنید به سلیمان ندوی، عرب و هند کی تعلقات ص ۱۵۰-۱۶۰
- ۳۷- ملك الشعراء بهار، سبک شناسی ص ۵۰ و نیز رجوع کنید به عبدالحی حبیبی
طبقات ناصری ج ۲ کابل .
- ۳۸- در باره واقعه نگاری امیر خسرو و بنام امیر سیف الدین بلخی، رجوع شود به گزیده
آثاروی منطبعة مؤسسه بیهقی- کابل در سه جلد (۱۳۵۳ ش) با مقدمه ها از روان فرهادی.

نقش افغانستان در ورود و انتشار زبان دری

در هندوستان

پوهاند محمد رحیم الهام

گفتار من در این موضوع حاوی سه بخش اساسی و کوتاه خواهد بود:

۱- سبب و مهده پرورش زبان دری.

۲- زبان دری چه وقت و چه مان به هندوستان راه یافت ؟

۳- خدمات هندوستانیان در پرورش و انکشاف زبان دری

از برای بررسی کامل بخش نخستین، از گذشته های بسیار دور و پیش از تاریخ آغاز میکنم.

در حدود هشتاد قرن پیش از امروز در دوره بیکه کار افزا از اساسی بنی آدم را سنگهای ناتراشیده تشکیل میداد، در سرزمینی از کناره های دریاچه کسپین - مردمانی میزی بستند. و البته این مردم به زبانی سخن میگفتند که اثری از آن برجای نمانده است. همین مردم رانیا کان سلی آریایی و زبان شان را نخستین زبان آریایی یعنی آری Aric خوانده اند.

کاوشگران دریافته اند که در آن هنگام اروپا و آسیا را با سفور از هم جدا نمیکرد، و رود خانه دانیوب به دریای بزرگی میریخت که سر تا سر حوزه ولگا را از جنوب شرق روسیه گرفته تا ترکستان در بر میگرفت و دریاچه های سیاه و کسپین و اورال امر وزی با آن دریا یکی و یکجای بود. چون پنداشته میشود که شاید این دریای بزرگ به دریای یخبسته شمالی نیز پیوسته بود و در بین مردمان آری زبان و مردمان شمال شرق آسیا مانع بزرگی پدید آورده بود. کناره های جنوبی این دریا از بالقانها گرفته تا افغانستان کنونی امتداد داشت و در شمال آن با طلاقه ای بود که تا بالتیک میرسید

باری آب و هوای این سرزمین دگرگون گشت. چنانکه زنده گی در آنجا دشوار شد و مردم به ناچار به جایهای دیگر کوچیدند.

گروهی چند از این مردم، دانسته یا ندانسته راهی «بام دنیا» شدند و در حوالی کم و بیش سه هزار سال پیش از میلاد (۱) به بلند یهای پامیر به سرچشمه های رودخانه های آمودریا و سیردریا رسیدند آنجای را در آن روزگار شایسته ترین جای از برای بود و باش یافتند و در آنجا پائیدند شماره نفوس این طوایف، پس از روزگاری، افزون شد و هوای آنجا نیز به یکباره گئی به بسیار سردی گرایید. آنانکه توانستند از بلند یهای پامیر کوچیدند و به سرزمین فراختر بخدی (باکتری یا باختر - بلخ) فرود آمدند و نخستین هسته مدنیت بخدی یا باختری را بنیاد نهادند. این اقوام هنگامیکه در کناره های کسپین بسر میبردند خود را آریا نمیخواندند. مگر همان دسته که به کناره های آمودریا رسیدند به شهادت سرود های اوستا خود را «آریا» یعنی نجیب و دهقان و سهام نواز و غریب دوست نامیدند و کشور خود را «آریا و بیجه» یعنی سرزمین آریا خواندند. (۲) نفوس آریا های بیجه نیز با گذشت زمان زیاد شد و چراگاه های آن سرزمین بر ایشان تنگ گردید و با هم به پیکار برخاستند که متون کهن ویدایی از آن ماجرا به عنوان «پیکار ده قبیله» یاد کرده است. این ماجرا هاسپ گردید تا قبایلی چند از ناحیه بلخ مهاجرت کنند. چنانکه در حوالی قرن چهاردهم پیش از میلاد تیره هایی به نام بهارت از ناحیه بلخ رخت سفر بستند و باره های خود از راه کوهها (کابل) وارد غندا ب به دره خیبر و بولان پراکنده شده پس به سرزمین سندھو، یعنی حوزة رودخانه سند سرازیر گردیدند. مقاومت بومیان سند و پنجاب را که در اویدیهها خوانده میشدند درهم شکسته آنرا به جنوب راندند و کشور نو یافته خود را «بهارتا ورشه» یعنی چراگاه بهارتها نامیدند که اکنون «بهارت» نام سلی و جدید جمهوریت هندوستان یادگار همین ماجراهاست.

مقارن به همین روزگار، طوایفی دیگر از آریا های آریا و بیجه از وطن اصلی خود یعنی ناحیه بلخ کوچ کردند، از هریوا (هرات) گذشتند و در سرزمینهای غربی ساکن شدند. این طوایف هرشوه و بعداً پارتی

(۱) این تاریخ را H.G. wells در کتاب The outline of History یاد کرده است.

دیگر آن پنج یاشش هزار سال و پیش از میلاد نیز گفته اند. رک :

F.G. and M.A Hints, the study of English

۱- I. Gershevitch, Iranian Literature, The literatures of the East, Edited by Eric Ceadel, Grove press 1959, p 51.

پهلوی (و نیز اشکانی و میدی) نامیده میشدند. به همین سبب وطن خود را «پارس» نامیدند. بدینصورت مردمان آریایی بلخ به دسته بزرگ تقسیم شدند:

یکی آنکه در بلخ ماندند و در دره ها و چرگاههای افغانستان گسترش یافتند و ما آنها را آریاییهای مرکزی یا باختری میخوانیم.

دیگر آنکه به سوی جنوب غرب بلخ پراکنده شدند و در سرزمینهای ایران سرریزی سکونت اختیار کردند و ما آنها را آریاییهای پارسیک مینامیم.

سوم آن دسته که در بهارتا ورشه مسکن گزیدند و ما آنها را آریاییهای هندی مینامیم.

آریاییها در زمانه های پیش از مهاجرت، آنگاه که در ناحیه باختر بودند به زبانی واحد سخن میگفتند که آثاری از آن بازمانده است. این زبان را که از روی مقایسه زبانهای ویدایی و اوستایی باز می توان ترکیب و علماً با زبانی کرد مستشرقان نخستین زبان هند و ایرانی نامیده اند و من آنرا نخستین زبان ((هند و باختری)) مینامم.

از آریاها هر طایفه بی هم در سرزمین اصلی خود باختر، هم در بهار تاور شد بسوی شرق، هم در پارس بسوی غرب لهجه های زبان هند و باختری را با خود بردند و به آن سخن میگفتند. آن لهجه از زبان هند و باختری به بهارتا ورشه برده شد و آثار آن در زبان های نورستان باقی است، متعاقباً به شکل زبانی تکامل کرد که سرود های مذهبی ویدا در آن گفته شد. آثار زبان ویدایی از یک هزار سال پیش از میلاد در کتابت ثبت شده و برای ما باز مانده است.

لهجه دیگر زبان هند و باختری که به پارس برده شد به شکلی تکامل کرد که یا دگارهای کتبی آن از زمانه داریوش هخامنشی از سال پنجم پیش از میلاد به خطوط میخی و عیلامی در سنگ نبشته های شاهان هخامنشی به یادگار مانده است. من آن زبان را زبان پارسی (Parsic) و زبانهای منشعب از آنرا جمعاً خانواده زبانهای پارسی مینامم.

و اما در باختر و سرزمینهای مجاور آن یکی از صورتهای زبان هند و باختری مادر تعیین و تکامل یافت که گائاهای زردشت به آن سروده شد و سپس همین زبان به نام زبان اوستایی شهرت یافت. گائاهای زردشت احتمالاً یک هزار و یکصد سال پیش از میلاد سروده شده است. کتاب اوستا که گائاهای زردشت جزئی از آن است در طی قرون چندین بار تدوین شده ولی در اثر حوادث تاریخی متلاشی شده و از بین رفته است. آخرین شکل بدون اوستا از قرن ششم پیش از میلاد دانسته میشود.

بدینگونه از نخستین زبان هند و باختری سه زبان عمده و ازهر کدام خانواده بی جداگانه تشکیل و تا روزگار ما در سه مرحله تکامل و تعمیم یافته است، بدینقرار:

اول-زبانهای هندی:

مرحله کهن: زبان ویدایی (۱۲۰۰ تا ۸۰۰ ق.م.)

مرحله میانه: پراکرتها (۱۰۰۰ تا ۳۰۰ ق.م.)

مرحله کنونی: هندی، پنجابی، بنگالی، گجراتی، راتھی، سینگالی، رومنی، اسامی،

اوریا، سندهی، کشمیری، فیالی و غیره .

مبدأ این زبانها چنانکه گفتیم مشترک و همان زبان هند و باختری مادر است. ولی از آن جهت که هر یک از این خانواده ها، بعداً در سرزمینهای مربوط رواج و تکامل یافته است، آنها را به نامهایی که گفتیم مسمی میسازیم.

دوم- زبانهای پارسی:

مرحله کهن: پارسی باستان (قرن ۶ تا اول ق.م)

مرحله میانه: پهلوی ساسانی (قرن اول تا ۱۰ م.)

مرحله کنونی: زبانها و گویشهای بازمانده از آن که در ایران گفته میشوند.

سوم- زبانهای باختری:

مرحله کهن: زبان اوستایی (۱۱۰۰ تا ۶۰۰ ق.م.)

مرحله میانه: پارتی (پهلوی اشکانی)، سغدی، ختنی، تخاری (کوشانی)، خوارزمی

(۳-۷ م)

مرحله کنونی: دری، پشتو، کردی، بلوچی، آسی، زبانهای پامیر (قرن ۱۰ م به بعد).

در باره منشاء و پیدایش زبان دری محققان اتفاق نظر ندارند. گروهی این زبان را ناشی از پهلوی ساسانی دانسته، کتب و رسالات مبسوطی از برای اثبات ادعای خود نوشته اند. اما این فرضیه از جهات گوناگون مورد تامل است و بسیاری از پرسشهای اساسی را در این موضوع نمیتواند جواب گوید. حقایق تاریخی به اثبات میرساند که زبان دری در اوایل حال در دو طرف دریای آمو، در بلخ و بامیان و هرات و سیستان و شهرهای دیگر خراسان گفته میشود و قلمرو نفوذ آن تا عهد ظاهریان و صفاریان از نواحی سیستان به سوی غرب فزونی نمیرفته است (هیچ مندی هم تاکنون در دست نیست که زبان پهلوی ساسانی به حدی در بلخ و بدخشان

و دیگر بلاد خراسان رایج بوده باشد که یکی از زبانهای مهم مردم این سرزمینها را تشکیل داده منشای زبان دری شده باشد) از جانب دیگر زبان دری را تا عهد غزنویان (قرن چهارم هجری) در ری و جبال و تازمان سلجوقیان (قرن ۵ و ۶) در تبریز نمیدانستند. پس اگر زبان دری از پهلوی ساسانی نشأت میبرد با بست در دور و نواحی پایتخت دولت ساسانی گفته میشد و نخستین آثار منظوم و منثور آن از آنجاها به دست میآمد.

اخیراً گروهی از محققان که به واقعیت این فرضیه قانع نتوان شدند، چنین پندارند که زبان دری نه از پهلوی ساسانی بلکه از پارسی باستان نشأت کرده است.

ادیب طوسی استاد محترم دانشگاه تهران مقالتهی دلچسپ به عنوان «بחי در باره زبان فارسی» در مجله وزین ارمغان (سال پنجاه و ششم، دوره چهارم و سوم، دیماه ۱۳۵۳، شماره ۱۰) نشر کرده است و در آن گوید، «زبان دری یعنی منشای زبان فارسی امروزه از زبان پهلوی ناشی نشده، بلکه منشای آن مانند زبان پهلوی مستقیماً پارسی باستان است» و سپس افزاید که «زبان دری در عهد ساسانیان: زبان معمول و رایج... خراسان و نواحی بلخ و بالیان (کذا)، شاید باسیان باشد) و افغانستان بوده و در دربار سلاطین ساسانی نیز به این زبان تکلم میشده و تقریباً زبان خواص و مردم درباری بوده» در اینکه جناب آقای ادیب طوسی گوید که زبان دری از زبان پهلوی ساسانی ناشی نشده است و اینکه در عهد ساسانیان در بلخ و بامیان و دیگر بلاد افغانستان گفته میشد، نظر بست صایب و جزاین نیست. مگر در مورد این گفته ایشان که گویا زبان دری از زبان پارسی باستان نشأت کرده است خود نیز سؤالهایی از این گونه مطرح میکند: «اول اینکه اگر زبان دری از زبان پارسی باستان منشعب شده بود میبایست در مغرب و جنوب ایران (که مرکز سلاطین هخامنشی بود) رواج میداشت نه مشرق. سؤال دوم اینکه چگونه این زبان رایج مشرق در دربار ساسانیان که در مغرب و جنوب قرار داشته راه یافته است؟ ولی پاسخ به سؤال اول را چنین عنوان میکنند که «اگرچه مرکز سلاطین هخامنشی در مغرب و جنوب بوده... لزومی ندارد که زبان پارسی باستان منحصراً در مغرب و جنوب رایج باشد، چه اقوام مادی و هخامنشی به ایران آمدند. پس از اشغال نواحی مغرب و جنوب قسمت شرق و شمالی... را نیز گرفته اند و بقایای این اقوام تا دیر باز مشرق... را تا حدود سغد و خوارزم تحت نفوذ و استیلای خود داشته اند و به ظن قوی بعضی از سلاطین کیان که در تاریخ افسانه‌های ما نام برده شده اند شاهانی از قوم هخامنشی بوده اند که از شاهان بزرگ این سلسله

اطاعت میکرده اند، چنانکه می بینیم دار یوش بزرگ و یشتاسپ پدر خود را به عنوان ساتراب مشرق . . . معرفی میکند. با این حال میتوان احتمال داد که زبان پارسی باستان در عهد هخامنشیان در لهجه های گوناگون خود در سر تا سر ایران بوده و اگر در شرق هم کتیبه بی وجود میداشت به یکی از لهجه های پارسی باستان میبود. بنابراین همان گونه که تحول تدریجی، پارسی باستان را در مغرب و جنوب بصورت زبان پهلوی در آورده تحولی نظیر آن در مشرق . . . موجب پیدایش زبان پارسی دری شده با این تفاوت که در زبان دری به علت مجاورت با سغد و خوارزم لغاتی از این دو زبان راه یافته.

به نظر من این دلایل نمیتوانند اساسی از برای انشعاب زبان دری از پارسی باستان باشند، زیرا اولاً این دلیل همه قیاسی است و بر ضوابط علمی زبانشناسی تاریخی و تطبیقی که منشاء و ریشه زبانها را با مطابقت متون موجود لسانی و به کار بستن روش مطابقت کشف میکند، استوار نیست. ثانیاً چنانکه پیشتر گفتیم اقوام مادی و هخامنشی خود از باختر (بلخ) یعنی مشرق به سوی مغرب مهاجرت کرده و هر کدام یکی از لهجه های باختری را با خود به جنوب و مغرب برده اند. شکل تحول یافته لهجه ما در همان زبان پهلوی اشکانی است که «زریران ایا تکار» نمودار آن است، و صورت ما بعد تحول یافته و ثبت شده زبان هخامنشی فارسی باستان است: هیچ مند تسان و یسخی و لسان د ر د مت نیست که رواج فارسی باستان هخامنشی را در بلخ و ماوراءالنهر و بغلان و هرات و سیستان (که مهد نشات زبان دری است) ثابت سازد. هرگاه فارسی باستان در اینجایها راجحاً دارای حیثیت رسمی می بود حتماً کتیبه بی به این زبان نیز تا کنون بدست میآمد: در حالیکه شاهان هخامنشی به هر جا که رسیده اند از زبان خود نقشی و اثری برجای مانده اند، مانند سنگ نوشته های بهستون، نقش رستم، مرغاب (بازارگاد)، شوش، همدان، الوند، وان و کافال سویز، مگردر مشرق یعنی در خراسان هیچ یادگاری از این زبان وجود ندارد. بزرگترین دلیل از برای صحت مهاجرت هخامنشیها از آریاویجه یعنی مشرق به غرب یعنی پارس گفته خود دار یوش بزرگ است که خود را در یکی از کتیبه های بهستون پارسی و آریایی خوانده است و نشان میدهد که به اقوام پرثوه آریاویجه منسوب بوده است، ترجمه دری آن عبارت چنین است:

«منم دار یوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان همه نژاد، شاه در این بوم پهناور، پسر و یشتاسپ

هخامنشی ، پارسی پسر پارسی ، آریا از تیره آریا . (۱) «

این گفته دار یوش ثابت میکند که هخامنشیان ، پارسی یعنی از تیره پراوه هستند که در پیکار ده قبیله در بلخ شامل بوده و به قرار روایت ستون و هدایی به سوی مغرب مهاجرت کرده اند . ثالثاً دار یوش در سنگ نوشته های بهستون خود را فرمانروای ۳۳ کشور یا ایالت میداند و در جمله این ایالات یا کشور ها از عیلام ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر ، ایونی ، گندارا ، و حتی سند نام میبرد . آیا زبان پارسی باستان در عهد وی در تمام این کشور ها رایج بود ؟ باید در تحقیق جغرافیای زبان هادراد و ارتار یخ محتاط بوده پهنای سیاسی یک فرمانروایی را با پهنای زبان مغالطه نکرد .

اصل سخن این است که زبان دری نه از پهلوی ساسانی نشأت کرده است ، نه از پارسی باستان ، بلکه در کناره های دریای آمو و بلخ و بغلان و از زبانهای باختری ، از تیره زبانه های اوستایی غالباً از زبان کوشانی (تخاری) که من آنرا از زبان باختری خواهم نامید ، ناشی شده است البته با سایه گیری از پهلوی اشکانی و کسب تاثیر لغوی و دستوری از زبانهای سغدی و تخاری که همه زبان های خواهر به شمار آید ، البته در زبان دری عناصر لغوی دخیل یا مشترک از زبانهای اوستایی ، پارسی باستان ، پهلوی ساسانی و دیگر زبانهای این خانواده بزرگ بسیار است که نظر به حوادث تاریخی و اجتماعی و حقایق جغرافیایی اسری طبیعی مینماید . وجود و رواج زبان دری در دوره پیش از اسلام اسری مسلم است و چنان نیست که گو یاب به یکباره کی باشد محمد بن و صیف سگزی و اشعار دیگر شاعران دوره طاهری و صفاری به ناگهان پدید آمده و سر تا سر خراسان را در مدتی کوتاه فرا گرفته باشد . از مرحله پیشتر زبان دری سنگ نوشته بی داریم که در سال ۱۳۳ هجری از یک معبد دوره کوشانی از سرخ کوتل بلخ مری مکشوف شده است . این کتیبه به اسر کنشکای بزرگ کوشانی یا پسرش هوویشکا در حدود یک هزار و هشتصد سال پیش از امر وز به خط یونانی نقر شده است که بعضی از محققان آنرا از زبان تخاری و بعضی دیگر زبان کوشانی نامیده اند . سرخ کوتل بسیار مفصل نیست و چند جمله محدود دارد ، ولی از مقایسه آن با زبان دری برمیآید که باید ما در زبان دری باشد .

(۱) دیده شود : ایران کوده ، شماره ۳ - ۴ ، چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با واژه نامه

ازم ، مقدم ، چاپ دوم ، کتاب فروشی ابن سینا تهران ، سال ۱۳۳۷ ، و همچنان :

Literatures of the East, 1959, p. 51

Old Persian, R. Kent, 2nd Print, p. 137, Lines 8-17;

در وجه تسمیه زبان دری سخن بسیار است. هر يك از محققان متقدم و متاخر و مستشرقان و جهی برای این تسمیه تراشیده اند. نظریه شایع در مورد این است که چون این زبان در «در» یعنی در بارها گفته می‌شده است آنرا «دری» گفته‌اند. گروهی از محققان کلمه دری را از لفظ تخاری مشتق دانند که به تدریج تخری و دخری و دهری و دری شده است. این وجه تسمیه مبتنی بر این نظر است که شاید زبان دری از اسم و سمای زبان تخاری نشأت گرفته باشد. اگر زبان دوره کوشانی سنگ نوشته سرخ کوتل بلخمیری را تخاری بنامیم این وجه تسمیه از لحاظ اشتقاق از سمای تخاری درست است، ولی نه از لحاظ اشتقاق از اسم.

به نظر بعضی که آنرا قابل تأیید می‌دانم زبان «دری» مأخوذ از «دره» و منسوب به آن است که مفهوم ضد دربار دارد نه از خود آنرا به این معنی که کلمه «پهلوی» گذشته از اینکه شکل تحول یافته لفظ «پرتوه» پنداشته شده است، (و چندین معنای دیگر نیز دارد در شاهنامه فردوسی به معنای شهر نیز آمده است مثلاً درین بیتها:

یکی لشکر آمد ز پهلوی به دشت	که از گرد اسپان هوا تیره گشت
همی بود تا نامور شهر یسار	ز پهلوی برون رفت بهر شکار
بفرمود تا جمله بیرون شدند	ز پهلوی سوی دشت و هاسون شدند

زبان پهلوی که نخست اشکانیان در مورد تسمیه زبان خود بکار می‌بردند و سپس ساسانیان نیز این کلمه را اقتباس کردند. زبان شهری و درباری معنی می‌دهد و زبان دوری منسوب به دره درست به مفهوم ضد زبان پهلوی (زبان درباری و شهری) برای زبان «دره» و روستا و زبان خالص و سره مردم عوام به کار رفته است. ازینرو میتوان گفت که زبان پهلوی به قوم «پرتوه» و زبان دری به دربار منسوب نیست. بلکه پهلوی منسوب به «پهلوی» یعنی شهر و دربار و دری منسوب به «دره» و روستاست. به همین جهت هم اشکانیان و هم ساسانیان هر دو. زبانهای دربار خود را «پهلوی» خوانده‌اند.

زبان دری در هندوستان

از برای آنکه ورود و شیوع زبان و ادب دری را به هندوستان به نهجی روشنتر ایضاح کنیم اجمالی از اوضاع ادبی پیشتر از تاسیس شاهنشاهی غزنوی افغانستان می‌آوریم. سالها پیش از آنکه شاهنشاهی غزنوی با جلال و شکوه سیاسی و ثقافتی خود در کشور ما تاسیس شود سرزمین افغانستان (که در آن ایام به مفهوم عام آن خراسان نامیده میشد) به دست طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ هـ) اداره میشد. در آن روزگار به اثر روابط مستقیم و مستحکم سیاسی و اجتماعی که با عربها داشتیم، دربار

طاهریان بحیث یکی از مراکز مهم زبان و ادبیات عربی جلوه میکرد و گویندگان در بار
به زبان تازی شعر میگفتند. اما سلاسه طاهری که طالب استقلال سیاسی و ثقافتی کشور خود بودند زبان
و ادب دری این سرزمین را نیز از نظر دور نمیداشتند. چنانکه گروهی از نخستین سخنسرایان زبان دری
چون حنظله بادغیسی (متوفی ۲۱۹ یا ۲۲۰ هـ) و محمود وراق معاصر محمد بن طاهر (۲۳۸-۲۵۹ هـ)
به گفتن شعر دری تشویق میشدند و از سوی دیگر آثار ادبی دری افغانستان که یافته میشود، یا به وجود
میآید با وجود متداول بودن عربی در کتابت حفظ و حمایت میگردد.

البته اسکان دارد که زبان دری بیشتر ازین روزگار، و تا جاییکه معلوم است همزمان با فتح سند
توسط محمد بن قاسم به سال ۹۳ هجری، به هندوستان رفته باشد. زیرا بالشکریان محمد بن قاسم مجاهدانی
از خراسان نیز همراه بودند که شاید به زبان دری سخن میگفتند. از سوی دیگر آن دسته از جهانگردان
عرب که نویسندگان و شاعران نیز در بین شان میبود و از رادخشکی به بلوچستان و پنجاب و سند میرفتند
و گروهی از آنها در آنجاها سکونت اختیار میکردند از خراسان عبور میکردند. هر چند ازین ایام آثار
تحریری دری که در هندوستان بوجود آمده باشد در دست نیست و کتیبه های مکشوفه در سند به زبان
عربی است میتوان گفت آن دسته از لشکریان محمد بن قاسم که به دری سخن میگفتند و گروهی از جهانگردان
عرب که زبان دری را در خراسان فرا گرفته بودند، زبان دری و ثقافت خراسانی را در ولایات شمالی و غربی
نیمقاره هند با خود برده بودند.

محمد عبدالغنی در کتاب خویش به عنوان «فارسی قبل از مغل در هندوستان» از الکامل این اثر نقل
میکند که از آغاز خلافت اموی به بعد تمام قلمرو اسلامی شرق عربستان توسط امیران بصری اداره میشد
ولیکن اداره سند به امیران خراسانی واگذار شده بود (۱) از کجا که این امیران خراسانی ملازمان
و عمر کابان و صاحبان دری زبان نداشتند و در بین خود به دری سخن نمیگفتند.

و اما در قرن سوم هجری، به هنگام دست یافتن صفاریان (۲۵۴-۲۹۰ هـ) بر سند، زبان دری و سینه
تفاهم توده های عظیم مردم در حواشی آن بلاد بود. डा. کتر سید عبدالله استاد پوهنتون پنجاب در رساله
دو کتورای خود به عنوان «ادبیات فارسی مین هند و ون کا حصه» از این
حوقل، صفحه ۲۳۲ و اصطخری، جلد اول، صفحه ۲۹ نقل میکنند که

(1) pre-Mughol persian In Hindustan. M.A. Ghani, Allahabad, 1941, p. 37.

در زمانه صفاریان مردمان سلتان و منصور، به زبانهای عربی و سندی تکلم میکردند، مگر مردم سکران به زبانهای دری و سکرانی سخن میگفتند.» (۱) در روزگار فرمانروایی سامانیان بلخی (۲۶۱-۳۸۹ هـ) توجهی به ناحیتهای هندوستان مبذول نگردید و به جز مهاجرت و تماس و پیوند گروهی اندک از مردم خراسان که از زمان طاهریان و صفاریان معمول شده بود به سوی هند و با مردم هند معمول نبود. بنا برآن چون سلاطین این سلاله از تباط مستقیم سیاسی و ثقافی با هندوستان نداشتند نمیتوان گفت که هند در آن عهد چه ما به از ثقافت افغانی و زبان دری اثر گرفته خواهد بود ولی احتمالاً میتوان گفت که درین مردم افغانستان و هند وستان روابط بازرگانی و اقتصادی و اجتماعی وجود داشت و زبان دری نیز در ناحیتهایی که قبلاً شایع شده بود گفته میشد، و در حاشیه هند بیگانه نبود تا اینکه جنبش غزنویها آغاز یافت و ثقافت افغانی و زبان دری به صورت جریانهای وسیع به سوی هندوستان راه کشود.

روابط وسیع سیاسی و اجتماعی و ادبی افغانستان با هند پس از دوره صفاریان، در دوره غزنویان با کارنامه های ناصرالدین سبکتگین (۳۶۶-۳۸۷ هـ) از سر گرفته شد. وی از برای تمامیت و وحدت افغانستان تلاشهای بیحد کرد و در طی چندین نبرد با حاکمان قزدار، و جیهال و برهمن راجاهای پنجاب ناحیتهای قزدار و پشاور را نیز به حضرت غزنه پیوسته گردانید. در زمان فرمانروایی همین امیر گسترش دین اسلام، فرهنگ افغانستان و زبان دری به نواحی هندوستان آنوقت زمینه بیشتر و مساعدتر یافت، تا آنکه سیف الدوله محمود غزنوی سلطان بزرگ افغانستان رهسپار بلاد هندوستان گردید و در ضمن چندین سفری که بدان دیار بکرد توأم بانشر دین اسلام مردم هندوستان را به فرهنگ افغانستان و زبان و ادب دری آشنا ساخت و نیز لشکریان خراسانی و کویندهگان و نویسندگان و دانشمندان این سرزمین را با مدنیت و عادات و اخلاق و دانشها و فلسفه های هندوستان آگاه گردانید. باید به خاطر بداریم که تأثیر و تأثر فرهنگی و لسانی بین افغانستان و هندوستان از همان سرآغاز تا حدی که به دانشمندان ارتباط میگیرد دو جانبه بود چنانکه از یکطرف دانشمندان بزرگ ما ابوریحان البیرونی زبان سنسکریت بیاموخت و دانشها و آداب هندیها را از متون زبانها و ثقافت مرسومشان به زبان اسلامی گزارش داد و

(۱) ادبیات فارسی مین هندوون کما حصه، داکتر سید عبداللہ، انجمن ترقی اردو، دهلی

ابوالحسن علی بن عثمان هجویری جلابی غزنوی معروف به داتا گنج بخش مشعل تصوف اسلامی را با تألیفات و تالیفات سود مند خویش بزبان دری در آن ولا روشن کرد و مسعود سعد سلمان اشعار سوزناک و شور انگیز خود را به سه زبان دری و عربی و هندی برای لاهوریان زمزمه کرد، و از سوی دیگر هندیانی همچون تلک بن جی سن حجام (یا ملک بن جی سن) زبان دری را چنان به نیکویی بیاموخت که به مقام دبیری حسن سیمندی رسید و در دربار محمود غزنوی به ترجمانی گماشته شد و چون مرد ادب و شمشیر بود سرانجام به سپهسالاری دسته بی از سپاهیان سلطان مسعود غزنوی رسید. در اثر همین اختلاط و امتزاج مردمان افغانستان و هندوستان و مسافرتهای آزادانه به بلاد یکدیگر بود که فرشته در تاریخ خود نوشته است. شهر غزنین از لحاظ کثرت هندیان چون شهری از هندوستان مینمود و لاهور از نظر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پس از غزنی مرکز دوم امپراتوری غزنوی شد.

سلطان محمود در تبلیغ و انتشار زبان دری در هند همواره از وسایل صلح آمیز کار میگرفت چنانچه معاهده وی با اندپال را جای لاهور که مطابق به آن دو هزار عسکر، پنجهزار چاکر و سه هزار بازرگان راهب سرکرده گی برادر خود از برای راعتمایی لشکریان و خرید و فروش امتعه و خدمتگذاری آنان به خدمت سلطان گماشته بود تا در راه سفر به سوی تانیشور با وی همراه باشند معروف است (۱) محمود بزرگ چندین دسته از دلاوران و جنگ آزمودهگان هند و را به حیث لشکریان و سالاران لشکر با خویشتن به غزنه برده بود و آنانرا به هنگام جنگ و آشتی نیکو و گرامی میداشت، نام دو تن از این دلاوران یکی ناتھ و دیگر سو بند رای که در توار پخ آمد، در خورباد آوری است. امیر محمد پسر سلطان محمود غزنوی بر سو بند رای اعتماد تمام داشت چنانچه او را به سالاری لشکری از هندوان از برای سرکوبی طغیانگری داخلی به بست فرستاد و او عم از برای سلطان چنان مردانه جنگید که در میدان کارزار جان داد. ناتھ هندوی دلاور دیگر در لشکر سلطان محمود و سلطان مسعود به حیث سرلشکر سپاهیان هند و جنگها کرد، تا اینکه به هنگام طغیان نیالتکین در برابر سلطان مسعود بانیاالتکین مصاف داد و در جنگ کشته شد. گویند سلطان مسعود در سرگ ناتھ اندوهناک شد و به ماتم نشست و سه روز چیزی نخورد و به جای وی یکن از خویشاوندانش را به نام تولک به فرماندهی لشکر گماشت.

از حادثات شگفتی او ر تاریخی این دوره، که سور خان نیمقاره نتایج آنرا از لحاظ انتشار فرهنگ

(1) pre-Mughol persian in Hindustan, M. A. Ghani, Allahabad, 1930, p. 173.

افغانستان و زبان دری در ناحیه‌های قنوج و اوده مؤثر شمرده اند، یکی هم کارنامه‌های افسانه آمیز سید سالار مسعود غازی معاصر سلطان محمود است. مسعود غازی جوانی بود درویش و مجرد که بالشکریان محمود از غزنه به هند رفته بود.

به دوروی لشکری از خراسانیان گرد آمدند و به سوی قنوج پیش رفتند و با راجا‌های آنجا جنگهای صعب کردند، تا اینکه مسعود غازی در میدان نبرد شهید شد و لشکریان دری زبانش در آنجا ماندند. اعقاب این مردم، بنا به گفته بی، تا کنون در آن سرزمین به سر میبرند. پیروان مسعود غازی در گسترش ثقافت افغانی و زبان دری تاثیر به سزا داشته و ذوق مردم اوده و مناطق شمالی نیمقاره را از برای فراگرفتن زبان ادبی دری پرورش داده اند.

همه این وقایع و اختلاط مردمان افغانستان و هندوستان آنروزگار، چنانکه گفته شد، اثرات فرهنگی و لسانی متقابل داشت و دری زبانان هند و آن از تجارب و دانشها و معتقدات و زبانها و ادبیات یگدیگر بهره‌های وافر گرفتند.

اینکه از دانشمندان و عارفان و شاعران بزرگ دوره عزنوی چند تن و کدام کسان به هندوستان رفته اند اطلاعات متیقن و دقیق نداریم. از دانشمندان ابوریحان بیرونی و از عارفان حسن زنجانی و از شاعران عنصری ملک الشعرای دربار محمود، و فرخی سیستانی و عسجدی و زینتی و مسعود سعد سلمان و مسختر غزنوی به هند و ستان رفته اند. مسختر غزنوی در عهد سلطان ابراهیم غزنوی (۳۵۱ یا ۳۹۴ هـ) از غزنه به پنجاب رفت و در آنجا مسکن گزید و قصاید غزلی در لاهور و ستان به زبان دری سرود که شاعران بزرگ دری گوی هندوستان چون امیر خسرو بلخی ثم دهلوی و عرفی و دیگران از وی استقبال کرده اند. بزرگترین شاعر دیگر غزنوی در هند ابو الفرج رونی است که به روایت بعضی از مؤرخان و تذکره نگاران در روستای ((رون)) از مضافات لاهور به دنیا آمده و به روایت دیگر در خراسان تولید شده است. ابو الفرج از لحاظ شعر و شاعری تاثیر عمیق بر شاعران بعد از خود در خراسان و هند و ستان داشته است. در قصاید شاعران دیگر که یاد کردیم، در باره سفرهای محمود، در نور دیدن راههای دشوار گذار و وصف اقلیم و آب و هوا و بیابانها و جنگها و مارها و پیلها و تجربه های گوناگون سفر و شرح قلعه ها و معبد ها و وصفهای زیبا و باشکوه و شاعرانه به حدیست که قصاید شاعران این دوره را رنگ نو و نوای تازه و غنای بی اندازه داده است.

ناصر خسرو بلخی در زاد المسافرین از گفتگوهای خود با دانایان هند سخن گفته ایشان را گرامی میدارد .

نیکلسن در مقدمه ترجمه انگلیسی کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری غزنوی از رساله ابدالیه تالیف یعقوب بن عثمان غزنوی (قرن ۵۸۰) نقل میکند که باری هجویری در حضور سلطان محمود با یکتن از فیلسوفان هند و مناظره علمی کرد و بروی پیر وز شد . این روایت نشان میدهد که دانشمندان مسلمان غزنه و مفکران هند و حتی در حضور سلطان با هم مناظره های علمی میکردند و از دانشهای یکدیگر استفاده می بردند .

گویند به این صورت دین اسلام و فرهنگ افغانستان و زبان دری در دوره شاهنشاهی غزنویان از افغانستان به هند وستان رفت و در آنجا رواج یافت . زبان دری را مسلمانان و هند و ان هند فرا گرفتند ، به این زبان سخن گفتند و شعر سرودند . و آثار علمی و دینی و تاریخی و ادبی به نثر نوشتند . اختلاط مردم افغانستان و هندوستان در عهد غزنویان و مهاجرت های آنان از غزنه به لاهور و از لاهور به غزنی فراوان صورت میگرفت ، چنانچه باری سلطان ابراهیم غزنوی نظر به مصلحتی ، فرمان داد تا از جمله باشندگان مردم خراسان به تعداد یکصد هزار نفر از پنجاب به غزنه بر کردند . (۱)

انتشار و پرورش و رواج زبان و ادب دری و ثقافت افغانی در هندوستان در دوره سلاطین غوری ادامه یافت ، سلطان شهاب الدین پس از آنکه خسرو و ملک غزنوی را برانداخت ، به سال ۵۸۲ هـ به لاهور لشکر کشید و پس از اشغال سرزمین قلمرو پنجاب دهلی را پایتخت خود ساخت . غوریان بهسان غزنویان نشر دین اسلام و ثقافت افغانی را در هند ادامه دادند . در زمان سلطنت سلطان شهاب الدین غوری و شاعر بزرگ زبان دری در دهلی میزیستند . یکی ملک الشعراء کن الدین حمزه بود دیگر شهاب الدین محمد رشید غزنوی که از مولد خود غزنه به دهلی رفت . وی شاگرد سعید سلیمان و شاعر عربی بلند آوازه بود . این هردو از شاعران دربار غزنه بودند ، ولی بعد از دهلی به سلطان شهاب الدین پیوستند . در زمان سلطنت سلطان معز الدین محمد سوم غوری یک تن از بزرگان رجال اسلامی از غزنه به دهلی رفت . این شخص امام فخر الدین رازی عالم و واعظ معروف بود . وی در غزنی و دهلی با سلطان سیب بود . معز الدین او را بس گرامی میداشت . خیمه فخر رازی به هنگام جنگ نزدیک خیمه سلطان سیب بود . رازی هر هفته یکبار برای لشکر یا

(۱) فارسی قبل از مغل در هندوستان ، محمد عبدالغنی ، چاپ الله اباد (۱۹۳۱ - ص ۲۳۷)

معزالدین در دهلی بزبان دری موعظه میگفت و سلطان با ارا کین دولت به مجلس و عظوی میرفتند مردمان هندوستان هر چند گفته های او را چنانکه میشایست نمیدانستند ولی هزاران نفر از خواص و عوام به مجلس هجوم میبردند و حتی گفتار او را به زبان دری مینوشتند .

در اوایل سال ۵۵۶ خواجه معین الدین چشتی هروی از افغانستان به هندوستان رفت و در اجمیر ساکن شد. این شاعر و نویسنده و عارف و ارسته تعلیمات صوفیانه علی بن عثمان هجویری غز نوری را در هندوستان دنبال کرد، ولی در تصوف طریقه تازه بی را که به طریقه چشتیه معروف است و پیروانش تا کنون در هندوستان و افغانستان فراوانند بنیاد نهاد. در سال ۵۸۸ هجری سلطان شهاب الدین غوری بر رای پتهور را جای اجمیر غالب شد و قطب الدین یکی از مملوکان معتمد خود را به امارت دهلی گماشت .

قطب الدین سید حسن خنگ سوار یکی از صوفیان معروف آن عهد را عامل اجمیر ساخت خنگ سوار به خواجه چشتی ارادت عظیم داشت و حتی تابع و مرید او شد. این امر باعث گردید تا خواجه دامنه تبلیغ طریقت خویش را وسعت دهد و بدینصورت در سراسر ناحیه راجپوتانه و هندوستان و سطحی روش عرفانی خود را شایع سازد. گویند که هر روز تعداد بیشماری از هندوان به خدمت خواجه میرسیدند و به رضا و رغبت به دین اسلام و حلقه طریقت وی داخل میشدند. معین الدین چشتی پس از خدمات ارزنده بی به دین اسلام و ثقافت افغانی و زبان دری به عمر ۹۷ ساله گی در ۶۳۳ هجری وفات یافت و مقبره اش در اجمیر اکنون در یارتگاه هندوان و مسلمانان است (ابو الفضل د ر جلد دوم اکبر نامه، صفحات ۹۳۳-۳۴۰). شرح مسیوطی از بیاده رفتن جلال الدین اکبر از دار الخلافه آگره به سوی اجمیر از برای یارت مزار خواجه چشتی و طلب فرزند از خداوند آورده است، که گویا پس از تولد جهانگیر در سال ۹۷۷ به خاطر ایفای نذری بوده است که به گردن گرفته بود (۱) خواجه از انواع شعر بیشتر قصیده و غزل می سرود .

(۱) عبارات اکبر نامه چنین است: «توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بیاده از دار الخلافه به اجمیر و کامیاب شدن: چون شعرا و اقدس پادشاهی استمداد همت از بزرگان است، در آن هنگام که جوای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد خود رفته بود که چون این اسنیت به حصول انجامد از ابواب شکر عملی که به نفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافه آگره بیاده به زیارت روضه مستبر که خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اندر رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در رجب که ماه عرس گرامی ایشان است این نیت از مکامن قوت به فعل آید و چون آنچه ان گوهر شبتاب درج خلافت به ساحل امید آمد ایفای نذرا را شرایط حق گزرا ری و وفا به عهد از لوازم سعادتاری بشناخته روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافه آگره بیاده قدم در راهی سر حله پیما بی و بیابان نوردی نهادند . . .

تعداد ابیاتش را تا هشت هزار بیت گفته اند ولی اکنون اندکی از آن بازمانده است. اشعار
خواجه همه رنگ تصوفی دارد که از لحاظ شورانگیزی و بیان عواطف نیرومند عشقی و عرفانی در کمال
پاکیزگی و لطافت است و تاثیر عمیقی در شعر دری دوره های مابعد در افغانستان و هندوستان داشته است.
پس از مرگ سلطان شهاب الدین غوری، درباریان قطب الدین ایبک را در سال ۶۰۳ هجری در لاهور
به جانشینی وی گزیدند و سلطان غیاث الدین محمود غوری نیز از فیروز کوه برایش فرمان سارت و لقب
سلطان فرستاد. سلطان قطب الدین در حمایت و پرورش شاعران سبالت می کرد و چنان صله های عظیم به
ایشان میداد که او را لك بخش لقب داده بودند و کلامه لك بمعنی صد هزار از زبان غندی داخل دری
گردیده بود.

سلطان قطب الدین در سال ۶۰۷ به هنگام چوگان بازی در لاهور وفات یافت و پسر بزرگ آرام شاه
به جایش نشست. ولی همدر آن سال سلطان شمس الدین التمش او را برانداخت و در دهلی به سلطنت نشست
در دوره سلطنت التمش گوینده گان چیره دستی از خراسان به دهلی روی آوردند که از آن جمله یکی
خواجه ابونصر ناصری بود. ناصری قصیده معروف خود را به این مطلع در مدح سلطان التمش سرود:

ای فتنه از نهیب تو ز نهار خواسته تیغ تو مال و سلك ز کفار خواسته

و سلطان را چنان خوش آمد که از برای هر مصرع آن هزار سکه به وی صله داد و چون تعداد مصرعهای
این قصیده به پنجاد و سه میر سید پنجاه و سه هزار سکه به وی بخشید. از شاعران دیگر دربار سلطان التمش
(ایل توت میش) میتوان از روحانی سمرقندی که در ۶۲۳ ه از سمرقند به دهلی رسید، و تاج الدین دبیر دهلوی
که در هند تولد شده و جدش در ۵۸۰ از غزنه به دهلی رفته بود نام برد. این دو تن نیز در مدایح سلطان
قصیده ها دارند. تاج الدین دبیر در تهنیت کشودن قلعه گوالیار برای سلطان این رباعی را ساخت.

هر قلعه که سلطان سلاطین بگیرت از عون خدا و نصرت دین بگیرت

آن قلعه گالیور و آن حصن حصین درسته ائتمنه ثلثین بگیرت

سلطان به وی هفت بدره سکه نقره داد و رباعی را بر رخام قرمز کردند و به دروازه قلعه
گالیور نصب کردند.

بزرگترین شاعر دوران سلطان رکن الدین فیروز شاه، شهاب الدین بدایونی است. قصاید این
شاعر در بختگی و روانی و زیبایی با اشعار شاعرانی چون فرخی، خاقانی، انوری و دیگران پهلو
میرند. طوطی هند امیر خسرو بلخی در قصاید متعدد خویش از بدایونی به نیکویی یاد کرده است.
اشعار این شاعر از نکات عرفانی و اخلاقی و حکمتی و هند و سعادت لبریز است.

دربار سلطان ناصرالدین بن سلطان شمس‌الدین التتمش نیز شاعران بسیار داشت که از جمله
 میتوان امیرفخرالدین عمید نوکی را نام گرفت. ولی بزرگترین مرد این زمانه عالم و فقیه و
 مورخ و شاعر و قاضی بزرگ ابو عمر بن محمد منهاج السراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری است.
 این مرد دانشمند نظام و نشر درى و عربی را نیکو می‌نوشت. جد جوزجانی منهاج الدین عثمان معروف
 به امام اوحد بخاری و از دانشمندان به نام است. وی در اواخر عمر در سیستان می‌زیست و هم در آنجا
 بدان سرای شتافت. پدر جوزجانی منهاج الدین سراج دانشمند و فقیه و قانوندان و سخنگوی بود و در
 عهد سلطان معزالدین سام بیشتر از یازده سال منصب قضای لشکر یان او را داشت. جوزجانی
 خود در سال ۵۹۰ هجری متولد گردید. به تالیف طبقات ناصری در ۶۵۷ دست یافت و آنرا
 در مدتی کمتر از دو سال در اواخر سال ۶۵۸ به یان رسانید. در مناقب این مرد بزرگ
 افغانستان و هندوستان و در باب صفای روح و پارسایش فراوان سخن گفته‌اند. صاحب اخبار اواخر
 او را با عارفان بزرگ عصرش برابر داند و گوید که عارف معروف دهلی نظام الدین اولیا هر دو شب
 به مجلس تذکیر وی میرفت و از وی استفاضه روحانی می‌نمود. کپتان قاسولیس، سرایلیات و میجر
 راورتی طبقات ناصری را یکی از کتب ثقه و مستند و قابل اعتماد میدانند. این کتاب به انگلیسی
 نیز ترجمه شده است.

محمد نظام الدین سلطان الاولیا البدایونی ثم الدهلوی (۶۳۳ تا ۷۲۵) ابن احمد الغزنوی
 یکی از سرشدان طریقت چشتیه و گویا بزبان دری بود.

دوره سلطنت خلجیها و تغلق شاهان و سلاطین بلین عصر طلائی ادب دری در هند وستان
 است. در این عهد شاعران و نویسندگان و مورخان بزرگ برخاستند. از آن جمله امیر خسرو
 بلخی، خواجه حسن دهلوی، ضیاء الدین برنی و قاضی ظاهر دهلوی را خمسہ متحیره یعنی پنج
 ستاره، تابناک شعر و ادب دری میدانند.

طوطی هند امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی بزرگترین شاعر این دور فرزند امیر سیف الدین
 محمود بلخی است. امیر سیف الدین از حدود سنگ چارک بلخ به غور بتدو از آنجا بعد از حمله
 چنگیزخان به هندوستان رفت و به دربار سلطان شمس‌الدین التتمش داخل خدمت شد و دولت نازد ختر
 نواب عماد الملک را به زنی گرفت و خسرو در سال ۶۵۱ در پتمالی (از مضافات آگره) به دنیا آمد.
 هنوز هفت ساله بود که پدرش وفات یافت. مادر و جدش عماد الملک امور تربیت او را به عهده گرفتند
 خسرو از کودکی دانش و ادب را دوست میداشت و گفتن اشعار نغز می‌پرداخت. به خواندن

اشعارسنایی غزنوی، خاقانی، نظامی، سعدی شیرازی، کمال الدین اسمعیل و ظهیر قاری با بی علامه وافر داشت و در سرودن اشعار از آنان پیروی میکرد. خسرو علاوه بر اشعار دری شعرها بی هزبان هندی نیز گفته است. خسرو بلخی هندوستان را بسیار دوست میداشت و در اشعارش نوعی از احساس و اندیشه ملی و وطنی دیده میشود. سلاطین و شهزاده گان و بزرگان خلجی این شاعر نامدار را همواره احترام میکردند چنانکه تا آخر عمر به عزت و کثرت پسربرد. خسرو هر چند خود گوید که در غزل پیرو شیخ سعدی، در مثنوی پیر و حکیم نظامی و در اشعار حکمتی و اخلاقی پیرو سنایی و خاقانی است، ولی در شعر دری شیوه بی نوایجاد کرده است، چنانکه میتوان او را از جمله بانیان سبک معروف به هندی در شعر دری دانست.

خسرو پنج دیوان دارد، بدین قرار: تحفة الصغر (۶۸۰)، و وسط الحیات (۶۸۲)، غرت الکمال (۶۹۲) بقیة نقیه (۷۱۶)، نهاییة الکمال (۷۲۵).
 خمسة معروف حکیم نظامی را با پنج مثنوی به این عناوین جواب گفته است: مطلع الانوار (۶۹۸)، شیرین و خسرو (۶۹۸)، سچون و لیلی (۶۹۸) آینه سکندری (۶۹۹)، و دشت بهشت (۷۰۱).

پنج مثنوی دیگر دارد که در آنها به واقعه نگاری پرداخته است، به این قرار: قران السعدین (۶۸۹) مفتاح الفتوح (۶۹۰)، خضر خان و دول رانی (۷۱۵)، نه شهر (۷۱۸)، و تغلی نامه (۷۲۵).
 از آثار منشور خسرو تا کنون کتا بهای ذیل شناخته شده است: خزاین الفتوح (۷۱۱)، افضل الفوائد (۷۱۹)، اعجاز خسروی در انشا و نگارش (شامل مقدمه، رساله و خاتمه ۷۲۰).

امیر خسرو بلخی را طوطی هند لقب داده اند. وی نه تنها بر شاعران دری گوی هندوستان بلکه بر گروهی از شاعران بزرگ افغانستان چون مولینا عبدالرحمن جامی هروی و امیر علی شیر نوایی و دیگران نیز از لحاظ شیوه بیان و اوزان و قوافی اثر گذاشته است. این شاعر بزرگ پس از (۷۳) سال زندگی به سال ۷۲۵ وفات یافت و مزارش در جوار مرقد مرشدش نظام الدین اولیا در دهلی مشهور است و عرس او هر سال در ۱۸ شوال المکرم گرفته میشود. امیر خسرو در موسیقی هندی نیز مطالعه و مهارت کافی داشت و را گهایی چند را نیز اختراع کرده، موسیقی مالک بالا یعنی خزاسان را با موسیقی ملک پا بین یعنی هند تلفیق کرده است.

چنانکه گفتیم خسرو در دربار سلاطین و امرا به عزت و اکرام میبود. وی نخست به سن ۲۰ ساله گی چهار سال در خدمت ملک چچو خواهر زاده سلطان غیاث الدین بلبن در دهلی پسربرد.

سهس نزد بغرا خان پسر سلطان غیاث الدین که از طرف پدر حکومت بنگال داشت پیوست، ولی در بنگال ناخوش بود، از آنرو وی نزد حاکم ملتان محمد سلطان پسر سلطان غیاث الدین بلبن رفت و پنج سال با وی بود. حسن دهلوی نیز در این وقت خدمت محمد سلطان میکرد. محمد سلطان به شعر و ادب دری علاقه فراوان داشت. به خسرو لقب امیر الشعرا داد. سعدی شیرازی را دوبار به ملتان دعوت کرد تا در آنجا به تدریس زبان و ادب درسی بپردازد. وی سعدی به سبب کمرس در دعوتش را اجابت نکرد و پیغام فرستاد که ((در هند خسرو بس است.)) محمد سلطان به سال ۶۸۳- در جنگ با تیمور خان تاتار کشته شد. خسرو بلخی و حسن دهلوی هردو مدتی امیر شدند. ابن دو شاعر در رثای محمد سلطان مرثیه ها سرودند. مردم ملتان و دهلی این مرثیه ها را میخواندند و میگریستند. وقتی خسرو از بند تاتار رها شد، در دربار سلطان غیاث الدین ترکیب بندی در رثای محمد سلطان انشا کرد. این مرثیه یازده بند دارد و به حدی قوی و سوزناک و از عواطف صمیمی و آندوه لبریز است که سلطان و درباریان را از شنیدن آن گریه گرفت. حتی ساجانرا از آندوه تب آمد و از شدت درد وفات یافت.

خسرو پس ازین واقعه به ملک امیر علی بک تن از درباریان صاحب نفوذ سلطان غیاث الدین پیوست. امیر علی نیز دوستدار شعر و ادب و پرورنده شاعران بود. گویندگان زبان درسی را چنان به سخاوت مینواخت که حاتمش میگفتند. خسرو او را مدایح فراوان گفته است.

پس از سلطان غیاث الدین، نواسه اش معزالدین کیقباد بر تخت دهلی نشست و خسرو را به دربار خواست. خسرو باورزید و نزد خان جهان به او ده رفت، ولی کیقباد را مدح میگفت و مثنوی قران السعدین را به فرمان وی نوشت.

چون نوبت سلطنت به جلال الدین فیروز شاه رسید خسرو را در دخواست طلبید و ندیم و مصحف دار خود مقررش کرد. خسرو مفتاح الفتوح را در بیان فتوحات وی نوشت.

پس از وفات جلال الدین فیروز شاه خسرو به خدمت سلطان علاء الدین خلجی پیوست و خزاین الفتوح را در بیان وقایع جنگهای وی به نثر نوشت و خمسه خود را که قبلاً تمام کرده بود به نام وی کرد. بدینگونه سلطان خلجی این شاعر پرکار و خوشگوی را مینواختند. جلال الدین خلجی او را امیر الشعرا و سلطان الشعرا و ملک اللمد ما خطاب میکرد.

عوام طوطی هند مینامیدندش. دولت شاه به لقب خاتم الکلام یادش کرد، و سرشدش نظام الالهیا ترک الله میگفتش.

دیگر از شاعران دربار سلاطین خلجی خواجه امیر حسن دهاوی بن علاءالدین حسن سنجری Sanjari است، بعضی نام او را سجزی Sijzi خوانده اند. دست و صاحب خسرو بود و به گمان مقرون به یقین در ۶۵ متولد شده است. حسن را سعدی هندوستان میخوانند و از این برمیآید که غزلهایش را خوش میداشتند. وی خود گفته است:

حسن گل ز گلستان سعدی آورده است که اهل معنی گاهچین از آن گلستانند

هر چند او را به کثرت تصنیفات ستوده اند، سه اثر از وی در دست است، یکی دیوان اشعار و دیگر کتاب فواید الفوائد که در شرح حال مرشد خود نظام الدین اولیا به نثر پرداخته است. سجزی این کتاب را در ۷۱۷ آغاز و در ۷۲۲ تمام کرده است. امیر خسرو کتاب فواید الفوائد را بسیار گرامی میداشت، چنانکه گفته است: ((کاشکی تمام تصنیفات من از حسن بودی و این کتاب از من بودی.)) شاید این بزرگداشت به خاطری بود که فواید الفوائد شرح احوال - مرشدش را بیان میکند. از حسن سجزی رساله بی منثور دیگر هم بجای مانده که در رثای سلطان محمد نوشته و ((مرثیه امیر حسن)) نام دارد.

حسن در اوایل حال مردی باده گسار و خوشگذران بود و بادر با رچندتن از سلاطین خلجی ارتباط میداشت، ولی در آخر عمر، علی الخصوص پس از آنکه مرید خواجه نظام الدین اولیا شد زنده گی صوفیانه اختیار کرد و در ملازمت مرشد خود میبود. وفاتش به سال ۷۳۸ - اتفاق افتاده است. علاوه بر اینکه در دربار سلاطین خلجی آثار ارزنده ادبی در نظم و نثر در وی به وفور و کثرت پدید آمد، یکی از تواریخ این عهد هم به نام تاریخ فیروز شاهی توسط ضیاءالدین برنی نوشته شد. تاریخ فیروز شاهی چنانکه از نامش پیداست در عهد سلطنت سلطان فیروز شاه خلجی و به اسر و اهتمام او تحریر شده است. ضیاءالدین برنی در زمان فرمانروایی سلطان غیاث الدین بلبن به سال ۶۸۴ یا ۸۵ هجری در قلعه بران از مضامین بلند شهر هند علما دیده به دنیا کشود. در کودکی با پدر خود در دهلی بسر میبرد. تحصیلات ابتدایی را در عهد سلطان جلال الدین خلجی و تحصیلات عالیتر را در زمانه سلطان علاءالدین تکمیل کرد. برنی چنانکه خود متذکر شده است، نزد چهل و شش تن از افاضل عهد تصوف اسلامی، قرآن، تفسیر حدیث، فقه، منطق، و زبان دری و عربی را فرا گرفته است. وی در جوانی به سلسله طریقت خواجه نظام الدین اولیا درآمد و مدتی هم در غیاث پور باوی بسر میبرد. روابط برنی با امیر خسرو و حسن دهلوی دوستانه و صمیمانه بود، چنانکه خود گوید، ((وسالها سرا با امیر خسرو و امیر حسن مذکور تود و یگانگی بوده است و نه ایشان بی صحبت

من بتوانستندی بود. نه من توانستم.) بونی سلطان محمد تغلق را در حدود ۱۷ سال خدمت کرد و در دربار وی به حرمت میبود، و سلطان در امور مملکتی از وی مشورت میخواست. بونی شاعر و نثر نویس و مدرس بود. چنانچه مدتی در مدرسه فیروزشاهی علوم، تفسیر و حدیث و فقه و منطق را تدریس میکرد. آثار وی عبارت است از ثنای محمدی، صلوة الکبیر، عنایت نامه، مآثر سادات، حسرت نامه، تاریخ آل برمک و تاریخ فیروزشاهی. کتاب اخیر از جمله مهمترین آثار اوست. بونی در ۷۵۸ هـ چشم از جهان پوشیده و در مقبره خواجه نظام الدین اولیا در دهلی مدفون است.

در دوره سلطنت لودیان افغان در هندوستان اشاعه و ترویج زبان دری ادامه یافت.

زبان دری تا این زمان بیشتر در بین مسلمانان رواج یافته بود، ولی سلطان سکندر لودی از برای ترویج زبان دری در بین هندوان کوششهایی به عمل آورد، چنانکه هندوها و برهمنهایی را که زبان دری را فرا میگرفتند به خدمات و مناصب درباری مقرر میکرد. در همین زمان از شاعری هندو به نام برهمن نام برده شده است که زبانهای دری و عربی را میدانست و آنها را تدریس میکرد. و به زبان دری شعر میگفت.

در سرزمین کشمیر نیز نخستین شعر دری در زمان سلطنت سکندر لودی گفته شده است. هنگامیکه در سال ۸۲۷ هـ سلطان زین العابدین به حکومت کشمیر رسید زبان دری را رسمی و زبان دربار ساخت. به امر این سلطان چندین کتاب مذهبی هندوان را از قبیل راجترنگنی اثر کلھنا که قدیمترین تاریخ هندوان بزبان سانسکریت است و نیز مهابا راتا به زبان دری و یوسفز لیخای سواینا جاسی هروی به زبان کشمیری ترجمه گردید. پس ازین زمان برهمنان کشمیری به نوشتن آثار منثور و منظوم دری ادامه دادند و این زبان را در انجرا رواج و توسعه دادند.

شرح و تفصیل گسترش و پرورش و تحول زبان و ادب دری از دوره لودیان به بعد در کشور پهناور هندوستان نگاشتن کتب ضخیمی را ایجاد میکند. امروز در هندوستان آثار دری در رشته های گوناگون ادبی و علمی و فلسفی و تاریخی و زبان شناسی و دینی بجای آمده است که بر شمردن آن دشوارست. ذوق لطیف و دقیق و خیال انگیز و محیط طبیعی و غنای مدنی هند در شعر دری هندوستان سبکی را به وجود آورد که در ادب دری به نام سبک هندی مشهور است. بانیان این سبک هر چند از هرات دوره تیموری برخاستند شاعران دری زبان هندوان شعرا که رخت سفر گرفته از خراسان به هند می رفتند انرا به قوام کمال رسانیدند.

کتابخانه های شخصی و دولتی هند از لحاظ جمع آوری و نگهداری نسخه های خطی و چاپی آثار

منظوم و سنثور دری از مؤلفان افغانی گنجینه بی همتایی را تشکیل میدهد. چه بسا از آثار دری افغانیان که توسط دانشمندان و محققان هندی تنقیح و تشریح و تعلیق و چاپ شده است. اگر کتب چاپ شده دری در هندوستان به دقت فهرست شود از لحاظ کثرت و گاه هم از نظر چاپهای نفیس و خط زیبا بر مجموع کتبی که از آثار کلاسیک دری در بلاد دیگر چاپ شده است بی گمان فزون تر خواهد بود. قدمت و رو دهن چاپ در هند باعث گردید تا بسیاری از کتب ارزنده زبان دری نشر و حفظ گردد.

زبان اردو که اکنون یکی از زبانهای مهم هندوپاکستان است از زبان دری سایه فراوان گرفته است چنانکه در حدود ۲۰ درصد کلمات آن دری است و زبان انتخاب و استعمال کلمه های از زبانهای هندی غنی و پرمایه شده است.

۹ میزان ۱۳۵۳ - باغ بالا کابل

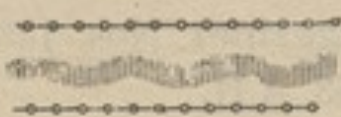
تكملة

نقش افغانستان . . .

در باره حدود و ثغور و بلاد شامل در سرزمین آریا و یجه تفصیلات اکثریت محققان مبتنی بر حدس و گمان است. متون قدیم ویدایی و اوستایی در موضوع سرزهای این ناحیه تصریحی ندارند. گر و هی از محققان سرزمین نواحی «خوارزم» را آریا و یجه پنداشته اند. در اوستا سرزمین آریا و یجه «سرد» خوانده شده است. به همین جهت طایفه بی گفته اند که آریا و یجه همان مناطق سرچشمه های آمودریا در سطح مرتفع پامیر است. در بعضی از متون قدیمی موقعیت آریا و یجه در بین دو رود خانه تثبیت شده است. و از بن رو گمان کرده اند که این سرزمین بین دو رود خانه سیحون و جیحون قرار داشته است. اما این نظر را متن گشتاسپنامه دقیقی و شهنامه فردوسی رد می کنند به این معنی که در این دو اثر به تکرار آمده است که چون اثر سیاب و دیگر حکمرانان تورانی قصد حمله بر ایران (که مراد همان آریا و یجه است) کرده اند از آمو گذشته اند و به این صورت آریا و یجه را میتوان در بین دو دریای آمو و اپاسین قرار داد.

گرشویچ I. Gershevitch در یک سیمینار یکه در سال ۱۹۵۲ در پوهنتون کمبریج درباره ادبیات مشرق زمین دایر گردیده بود و متنهای مقالات دانشمندان در یک کتاب به نام «ادبیات مشرق زمین» Literatures of the East با مقدمه آربری A.J. Arbery نخست در سال ۱۹۵۳ در لندن و سپس در سال ۱۹۵۹ در نیویارک طبع شده است گوید. کلمه های ایران و ایرانی از کلمه قدیمه اریانه Aryana انکشاف یافته و اصل مشتق از کلمه آریا Arya میباشد. اطلاق صحیح کلمه اریه تنها برای نیا و نخستین فاتحان هند و اروپایی مناطق هند که در اویدیها رابه عقب رانده اند صحیح است. مستشرقان «ایران» سرزمینهایی را میگویند که مردمان آن به زبانهای ایرانی سخن میگویند. اکنون اصطلاح «ایران و ایرانی» که کلمه های قدیمی است ولی به صورت اطلاق خاص بر عام از طرف مستشرقین بکار میرود، اصطلاحات فریبنده و خطرناک است زیرا چون مملکت پرسس Persis حالا این کلمه را در سرود وطن خود بکار میبرند از لحاظ تحقیق تاریخ و ثقافت و علم الرجال و حتی جغرافیا و غیره، چنان گمان میشود که هرگاه بحث درباره افغانستان

هم صورت بگیرد. در ایران مدغم تصور میشود گر بشوید چ حد و ایران را بدین صورت تثبیت میکنند: این ناحیه، یعنی ایران، البته به مفهوم اصطلاحی آن، نه به مفهوم سیاسی، منطقه وسیعی است که محال است به رودخانه های Tigris در غرب، اندوس Indus در شرق، سیردریا Sir Darya در شمال شرق، امروز این منطقه مشتمل است بر قسمتی از ترکیه، تمام پرشیا، افغانستان و بلوچستان و منطقه وسیعی در اتحاد شوروی. در روزگار قدیم بسیاری از اقوام آریایی بیرون از سرزمین ایران پسر میبرده اند و آنها کوچیهایی بودند که از داخل چین تا آسیای مرکزی و واحل شرقی دریاچه های ارال و کسپین و بحیره سیاه در حرکت بوده تاد انبوه میر سیدند و همه آنها به نام سه که Sake یاد میشده اند و درین آنها دو قبیله به نامهای سیکتیان و شیرما تیان نامیده می شدند که اجداد گروهی های قفزاز هستند.



R E F E R E N C E S

1. Adab (Magazine) 22nd Year. Vol. 4, Kabul, Hoot, 1353 A.H.
2. Afghanistan Publication of Ariyana Encyclopedia, Kabul, 1934.
3. Armaghan (Magazine) 56th year, 43rd Series, Vol. 10, Tehran, 1353 A.H.
4. Aryana (Magazine) Life and Works of Amir Khusraw, Ravan Farhadi, A. Ghafur, Kabul, 1957.
5. Awfi, Lubabul Albab, Edited by Sa-id-e Nafisi, Kitab-Khana Ibn-e-Sina, Tehran, 133 A.H.
6. Ceadel, Eric B. Literature of the East, Grove Press, U.S.A., 1959.
7. Ferdausi, Shah-Namah, (Muntakhab) Edited by Ferughi and Yaghmayi, Tehran, 1321 A.H.
8. Ghani, M.A. A History of Persian Language and Literature at the Mughol Court, Coart, 3 Vols. Allahabad, 1930.
9. Ghani, M.A., Pre-Mughal Persian In Hindustan, Allahabad, 1930.
10. Hasan, Hadi, Majmu'a-ye Maqalat, Shuray-e Rawabit-e-Farhangi Hind, Delhi, 1956.
11. Honar Wa Mardum (Magazine), Nos. 138-41, Wizarat-e Farhang Wa Hunar, Iran, Tehran, 1353 A.H.
12. Kent R., Old Persian, American Oriental Society, U.S.A., 1953.
13. Khalili, Khalilullah, Saltanat-e-Ghaznawiyān, Historical Society of Afghanistan, Kabul, 1333 A.H.
14. Khanlari, Dr. Parviz Natal, Tarikh-e Zaban-e Farsi, 3rd edition, Bunyad-e Farhang-e Iran, Tehran
15. Muqaddam, M. Iran Kodeh, No. 4, 2nd Edition, Kitab Ferushi Ibn-e-Sina, Tehran, 1337 A.H.
16. Nicholson, R A. Kashful-Muhjub of Hujwiri English Translation, London, 1936.
17. Numani, Shibli, Sherul-Ajam, Dari Translation, by Sayed Mohamad Ali da Fakhr-e-Gelani. Kitab Ferushi Ibn-e Sina, Tehran.
18. Ravan Farhadi, A. Ghafur, Life and Works of Amiir Khusraw, (Extract from "Adab", Kabul Vol. 22, No. 4, 1967.
19. Sadarangani. H.I. Persian Poets of Sind, Sindi Ababi Board, 1956.
20. Sayed Abdullah. Dr. Adabiyat-e Farsi Me Hindu-o Ka Hissah, Anjuman-e Taraqi Urdu, Delhi, 1942.
21. Tiku, G.I Dr., Bargusida-e Az parsī Sarayan-e Kashmir, Anjuman-e Iran wa Hind. Tehran, 1342. A.H.
22. Wells, H.G., The Outline of History. Garden City Pub. Co., 1949.

پوها ند غلام حسن مجد دی

سیر زاعبدالقادر بیدل و مقام اودر رو ابط

ادبی و عرفانی افغانستان و هند

معلوم است که در شکل و انکشاف شخصیت عا دواصل مهم که یکی عبارت از استعداد و طبیعت و دیگری هم عبارت از محیط و تربیت است، از عوامل بسیار مهمی بشمار میروند و ازینجهت ما نیز در سلا حظات و بیانات خویش همواره این دو عامل مهم را مورد نظر خواهیم داشت.

شخصیتی که ما کنون از وی صحبت میکنیم یعنی ابوالمعانی سیر زاعبدالقادر بیدل یک حلقه عسده پیوند کشور ما با هند است و در اواسط قرن هفدهم در زمانی که شاه جهان ما لک تخت طاوس در هند حکمروایی داشت در عظیم آباد (پتنه) در خانواده ای از مردمان مهاجر که از طریق افغانستان به هند مسافرت کرده بود پابعرضه وجود گذاشت. دوره سلطنت شاه جهان یک دوره مرفه و باشکوهی بود و در آن وقت در سر اسر هند صلح و آرامش حکمفرما بود. و در عین زمان علوم و ادبیات نیز مراحل ارتقای خود را می پیمودند چنانکه در آن آوان شخصیت های متعدد صاحب فضل شعر او نویسنده گان باقریحه وجود داشتند. و چایی که در آن این طفل با استعداد متولد شده بود در جوار «نهلندا» مرکز معروف تعلیمات بودایی در قرون وسطی و نیز در مجاورت «جونپور» که در عصر شاه جهان بچیت یک مرکز بزرگ فرهنگی شهرت داشت، واقع بود با در نظر گرفتن این حقایق پتنه از وسایل و انکشافات فرهنگی زمان خود متمتع بود و ازین جهت محیطی که بیدل در آن چشم بجهان گشود برای انکشاف و تنمیه استعداد های روز افزون او مساعدت میکرد محیط فرهنگی و عرفانی بیدل همان بود که خراسان و هند را با هم پیوند می داد چنانکه در همه آثار او و این حقیقت بیداست.

سیر زاعبدالقادر بیدل نیز یک شخص عارف و متصرف بود. و بدین واسطه بیدل از اوان خورده سالی احساس نمود که محیط وی از عرفان و تصوف بهره مند است.

1.
2.
3.
4.
Farh
5.
6.
7.
ma
8.
9.
10.
11.
12.
13.
14.
15.
16.
17.
18.
19.
20.
21.
22.

چون بحیث یک پسر حساس و مستعد بامتصوفین صاحب فضل و سرسست نشه محبت که در آن زمان در بهار زندگانی داشتند. به تماس آمد، این احساسات و انطباعات او شدت اختیار کرد. و بدین طریق او را تمایلی آمیخته باهیجان بسوی وجود حقیقی نصیب شد و ریشه های این تمایل در عمیق روح و نفوذ کرد تا نیروی مستعد او را در طول دوره زندگانی رهنمایی کند. تماس بسیار قبلی بیدل بامتصوفین دارای علم و فضل به تمایلات تصوفی وی یک اساس و استقامت فلسفی نیز بخشید. مطالعات وی درباره آثار غزالی، ابن عربی، مولانا بلخی و مجدد الف ثانی بر ذخایر معلوماتش افزود. و بدین طریق به ما بعد الطبیعه معرفت حاصل کرد. و هکذا مطالعه و استتساخ آثار شعرا و ادبای بزرگ در تصفیه قریحه ادبی او مساعدت نمود.

گرچه بیدل مسلک تصوف را که علی الاکثر بیک حیات مستقر و امیدارد اختیار کرده بود مع ذلک او در وادیهای سنده و گنگ آزادانه به سیر و گردش می پرداخت. و بعد از آنکه ایالت بهار و اورپسه را ترک نمود مدت (۲۰) سال در بین دهلی، اکبر آباد و متهورا مشغول سیر و گردش بود. وقتی که بیدل در سال ۱۰۷۵ هجری (۱۶۶۳ مسیحی) از بهار به سوی دهلی عزیمت کرد بعد از وصول به دهلی در ظرف چند سال محدود شهرت زیادی نصیب او گردید. متصوفینی که بیدل سالهای طفولیت را در بهار و اورپسه در مصاحبه های ایشان سپری کرده بود نه تنها بوی حس و ذوق تصوف را که منبع الهامات بوده است، بخشیدند بلکه قدرت و مهارت بیان او را نیز انکشاف دادند. این حس و هیجان در سال ۱۰۷۶ هجری در دهلی وقتی باوج اعتلای خود رسید که بیدل بایک مرد روحانی موسوم به (شاه کابلی) ملاقی گردید. پس از این ملاقات و مصاحبت بیدل از موقفی که در زندگی راجع به تصوف و عرفان اختیار کرده بود بکلی متیقن گشت. و این یقین و اطمینان در قدرت بیان و کلامش تاثیرات بزرگی پدید آورد. بیدل راجع به کیفیت و نتایج آن ملاقات ها که سه دفعه اتفاق افتاده است در رساله (چهاره نصر) خویش باهتمام سخن میزند.

میرزا بیدل بالاخر بعد از سال ۱۰۹۶ هجری (۱۶۸۵ میلادی) در دهلی سکونت اختیار کرد. و ازینجا سفر (بیرات) را در پیش گرفت و در ضمن این مسافرت های متعدد با هر نوع اشخاص دارای افکار گوناگون و پیر و مذاهب مختلف ملاقات ها نمود و با ایشان مصاحبه ها بعمل آورد. کسا نیکه با وی ملاقات میکردند گرچه از طبقات مختلف بودند ولی بیدل با همه ایشان علایق صمیمانه داشت. او مصایب جنگ و لذات صلح هر دو را چشیده بود. مناظر گوناگون را مشاهده کرده و انطباعاتی را که از مشاهده صحنه های متفاوت بوی دست داده بود در حافظه خویش اندوخته و بدین طریق دارای تجارب وسیع و متنوع گردیده بود.

بیدل پیش از اینکه ۶۶ ساله شود در دارالسلطنهٔ دهلی بحضور اشخاص عالی رتبه با ر یافته و مورد تکریم و احترام ایشان قرار گرفت، چنانکه دونفر از اراکین سلطنت نواب عاقل خان را ضی و نواب شکرالله خان ابن صوفی جوان را قدردانی نموده و تازمانی که حیات داشته اند ا لتفات احترام کارانه ایشان در مقابل وی روبه فزونی بوده است. یکعده زیاد از دانشمندان و عرفای خراسان با میرزا عبدالقادر بیدل همصحبت و همنشین و دوست بودند و از روی آثار بیدل و هم مصرا نشی می توان فهرست آن نام هارا ساخت .

از باعث سجایای عالی و جاذبه شخصی بیدل بود که خانه اش در دهلی مرجع خاص و عام قرار گرفته و هر کس از صاحبیهٔ باوی محظوظ میگشت. احساسات بشر دوستیش برای همگان هویدا از تعصب، برکنار داری طبع کریم و افق نگاهش وسیع بود. چند تن از اهل هنر و با وی نسبت شاگردی داشتند. بیدل آنها را گرامی میداشت. ایشان نیز در مقابل وی کمال احترام را بجای میآوردند و بالخاصه دو نفر ادیب: بندر ابداس مستخلص به «خوشگو» و اندرام مستخلص به «مخلص» در باره وی با نهایت احترام و صمیمت سخن میزدند. خوشگو در معرفی بیدل و وظیفه خود را همچو یک شاگرد بسیار مخلص و قدر دان انجام داده نوشته است: که بیدل اکثر اوقات را در خانه به تذکر و افاده اندیشه های خویش به شعر سپری میکرد. لیکن در حیات وی لحظات تفریح و طرب نیز وجود داشت. شیفته موسیقی بود و از آهنگهای لطیف آلات طرب لذت می برد .

خوشگودر «سفنند» خود تذکره داده که غزلهای بیدل متشکل از «... ۵۵» بیت میباشد و نیز نوشته است که «درین هنر بیدل یکی از استادانی است که از خود سبک خاصی دارد» و علاوه میکند که بیدل نظیری پیدا نکرد تا مانند وی سبکی ایجاد کند .

اندرام (مخلص) نیز که یکی از شاگردان فاضل «بیدل بود مینویسد :

«بیدل صفحه روزگار را با انواع اشعار و صنایع بسیار ظریف مزین ساخت و در هر جا مردم راجع بوی سخن میزنند. او در هر مرزو بوم شهرت دارد» و میگوید «حقیقت اینست که پس از امیر خسرو دهلوی هیچ شاعری در هند ظهور نکرد تا بتواند با بیدل همسری نماید»

شعرای معاصر بیدل به نازکی خیال، ابتکار فکر، زیبایی اسلوب، حسن تعلیل، تازگی و لطافت بیان نوآوری در استعارات و تشبیهات اهمیت زیادی میدادند که مجموعه این خصوصیات به (تازه گوئی) تعبیر میگردد. بیدل باین موضوع اشاره کرده میگوید: «بفکر تازه گوینان گر خیالم پرتوانداز

* بر طاووس گردد جدول اوراق دیوانها»

بیدل در تمام دوره حیات خویش با نهایت متانت سعی داشت به معاصرین خود فلسفه جامعی در باره زندگی تقدیم کند. بنا برین تمام قدرت بیان و جمیع مفکوره و اعتقادات خویش را وقف آن نمود تا انسان را در راه انجام وظایف و تکالیفش در جهان ترغیب نماید و هنگامی که میخواست نوع بشر را مخاطب سازد از اعماق دل خطاب می نمود و عالی ترین موضوعات را در قالب نفیس ترین الفاظ بیان میکرد. معلوم است که برای بیان یک موضوع عالی بیک زبان عالی ضرورت می یافتند و اما چنین زبانی بصورت آماده و سهیا به شاعر اعطاء نمیگردد بلکه شاعر خودش آنرا با قدرت خلاقه خود ابداع میکند که درین خصوص بیدل مهارت و نبوغ فوق العاده بی را ابراز داشته و بخیث یک ادیب بزرگ و شاعر مقتدر بر ذخایر لغات زبان دری افزوده است. وی بر زبان سیطره حیرت انگیزی داشت. تخیل مبدعه او بآداب دری کمک بزرگی نمود. چنان کمکی که تازگی آن هرگز از میان نخواهد رفت و سبک هندی که توسط شعرای دری زبان درهند انکشاف یافته است توسط بیدل باوج کمال خود رسید مع ذلک در آثار بیدل عناصر جمیع سبکها و جمیع مدارس فکری که در ادب دری متداول است به مشاهده میرسد. چنانکه او در افاده معانی بکر توسط الفاظ بدیع دارای قدرت بی نظیری بود بنحوی که در مثنوی عرفان خویش هنگامی که در باره هبوط آدم سخن میزند آنرا چنین افاده میکند:

چون در این تیره خا کدان افتاد

آفتابی ز آسمان افتاد

و با اینکه خلقت انسان را در سلسله آفرینش چنین بیان میکند:

شوق پیرنگ جلوه ها انگیخت که باین رنگ کر دایگان پیخت

بحری از پرده قلم جوشید کاین همه کسوت طمش پوشید

همه جا موج و کف نمایان کرد

چون بانسان رسید طوفان کرد

ابوالمعانی بیدل در مفکوره فیلسوفانه خویش (انسان) را خلاصه آفرینش میداند و همواره میکوشد

تابه او منزلت واقعی او را در کاینات و انما ید. و از این نگاه او را بکار اکتساب هنر و انجام

وظایف انسانی ترغیب میکند چنانکه در مثنوی عرفان خود در باره ارلی گوید:

اینچنین نشد کمال آثار سخت ظمی است گر بود بیکار

آفتابی که نور ازو جوشید حیف باشد لباس شب پوشید

وای دستی کزو نیاید کار	حیف بایی که ماند از رفتار
کارو بار است و مایقی مغدوم	اول و آخر آنچه شد معلوم
بخموشی عنان سپردن نیست	نور این شمع را فسردهن نیست
سنگ هم ز شر ز نفس دارد	عالمی شوق در نفس دارد
دو جهان شوکت است دسترس است	صرفت کاری سوداگر هوست

هكذا بيدل در این مثنوی راجع بمسائل مختلف حیات اجتماعی از جنبه های مختلف سخن گفته و منجمله قدر و منزلت دهقانان و اهمیت پیشه ایشان را در جامعه با این زیبایی و روانی بیان میکند:

گر سرا پانهال سیم و زر اند	یعنی اینجا گرو و بر زگرند
گر می شعله معاش همه	افتابند نور پاش همه
همه مو قوف کیسه ایشان	گرم و جود محفل امکان
رشته ساز قدرت همه کس	باهمه عاجزی بر ننگ نفس
عالمی را دلیلی افسر ناز	بسا وجود غبار وضع نیساز
نا توانان اقتدار نظام	خاکساران نو بهار انجام
چون بهشت از نظر نهان همه رنگ	بی نیازان ساز عجز بچنگ
کارشان سبز و حال شان خرم	دولتی پایدار زیر قدم
از فنا ما یه بقا گیرند	هر چه با بدز خاک وا گیرند

مثنوی اول بیدل (محیط اعظم است که آنرا در سال ۱۰۷۸ هجری (۶۶۷ میلادی) به سن ۲۴ سالگی انشا کرده است. مثنوی (طلسم حیرت) اود و سال بعد ترتکبیل شد، و این اثر شعری که بشیوه حکایات تمثیلی است علاقه خواننده را با صنایع بدیع خود جلب میکند. درین مثنوی سلکات انسانی انفعالات و عواطف نفسی را با چنان زیبایی و توانایی شرح و تحلیل مینماید که در زبان شعر و ادب نظیری ندارد. چنانکه بطور مثال راجع به فکر و تفکر چنین اظهار میدارد:

ولی استاد هشتم فکر نامش	شراب حل مشکل ها بجاش
شوا یب دور از نزدیکی او	معانی فر به از با ربکی او
بلو حش بیمثالی را نمودی	بمر آتش عدم ها را و جودی
محیط هر چه بیرون از خیال است	کمند آنچه بسی نقش و مثال است
به تر و بیج عبارات زبانی	از وزا ایده ابدار معانی

نفس سوزی چراغان خانه او دناغ جستجو پروانه او
 دلایل همت قطرت بلندان عیار دانش دقت پسندان
 ز درش فلسفی شد حکمت آغاز بیال او مهندس چرخ پرواز

معلوم است که اشعار فوق در تصویر فکر و یضاح معنای آن چقدر با علمای نفس و منطق مطابقت دارد.

مشنوی دیگر بیدل (طور معرفت) است که در آخر قرن یازدهم هجری سروده شده است که شاعر در پایان آن چنین اظهار می‌دارد:

« خیالی را بهاری نقش هشتم »

از تماشای مناظر دل‌فریب بیرات که قصبه بی‌ازسوات است تصوراتی در دماغش پدید آمده و این شعر که یک نمونه پس‌زیبای تصویر طبیعت است انشاگردیده است چنانکه شاعر در وصف میوات گوید:

ز خاکش در نظر گاه تا مل لطافت سوخ زن چون آب از گل
 بن هر خار صد گلشن در آغوش کف هر خاک صد آینه بر دوش
 که از سنگش توان گوهر تراشید ز خاکش بر رخ گل رنگ پاشید

میرزا بیدل نه تنها منظره‌های قشنگی را که در مسافرت‌های خود مشاهده می‌کرد از آن‌ها برگزیده به توصیف تنهایی پرداخت بلکه به سرزمینی که در آن باین مناظر مواجه می‌گشت نیز اظهار علاقه و رغبت می‌کرد. هندوستان سرزمین رنگ و بو طراوت سورد توجه و ستایش او واقع شده است. برگ (پان) را نیز دوست داشته و چندین بار از آن توصیف کرده است بطور مثال:

(به بزمی که کیفیت افزاست پان کشد جام سی حسرت بی‌کران)

دراثر بیدل اشعار زیادی وجود دارد که تنها یک فیلسوف شاعر و یایک شاعر فیلسوف از عهده آن می‌تواند بدر شود. اشعار وی از یک طرف معلو از استعارات زیبا و بیدیع و از سوی دیگر پر از مفکوره‌های ژرف و عمیق فلسفی است چنانکه مطالعه دو صفحه اول (مثنوی عرفان) و موضوعی که در آن (انسان سخا طب قرا و گرفته) برای تأیید این مدعا دلیل پس‌روشنی است. و در اینجا دیده می‌شود که فصاحت و بلاغت بیدل خیلی اوج می‌گیرد.

خوشگو و دیگر نویسندگان اظهار نموده‌اند که «استادی بیدل است که افکار نهایت مجرد این عربی و دیگر عرفای مانند او را بیک طرز نهایت شاعرانه بیان نموده و در آن تمام ترکیبات زیبای شعرای

تازه، گوارا، کار برده است «بنا برین هنر بیدل یک سیستم افکار و معانی خیلی با تسلسل و منسجمی است که بطرز بسیار زیبا و بدیع بیان شده است. واضح است که درین اشعار ابتکارات عظیمی را بوجود آورده اند. پیشه تصوفی، تصورات فلسفی، استعارات ادبی و مباحث بیان را چنان با هم در آمیخته که نمیتوان یکی را از دیگر جدا کرد. ازین لحاظ بیدل بآن دسته شعرایی تعلق میگیرد که در بیان افکار فلسفی بیک طریقه بسیار شاعرانه شهرت جاودانی حاصل کرده اند و بیدل مستحق آنست که بگوید:

«فطرت بیدل همان آینه معجز نماست - هر سخن کز خامه اش میجو شد الهام است و بس.

اثار بیدل در زمان زندگی او نه تنها در هند بلکه اینسوی رود سند و بسوی کابل و کندهار و بسوی بلخ و ساور - و النهر دست به دست می رفت و ابیات او سینه به سینه انتقال می یافت و این جریان در مدت این سه قرن پیوسته ادامه داشته از همان وقت تا کنون بیدل دوستان و بیدل شناسان درین کشور زیسته اند.

یکی از ایشان مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی در اثری بنام (نقد بیدل) گوید: شما لطفاً در مطلع این غزل که ذیلاً نقل شده است فطری بیفکنند و ببینید که تنها جنبه تغزلی آن انقدر کفایت و توانگری و لطف دارد که انسان محتاج نیست که به جنبه های تصوفی و فلسفی آن انتظار بکشد. و مخصوصاً که جنبه سوزیک آن نیز بازوی آنرا گرفته است.

می برست ای سجادم، نشد ازل دارم	همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم
آفتاب در کار است ما به گو بغارت رو	چون منی اگر گم شد، چون تویی بدل دارم
حق برون مردم نیست جوش باده بیخیم نیست	راه مدعا گم نیست، عرض مبتذل دارم
دل مشبک است امروز از خدنک بیدادت	محو لذت شوقم شانی از غسل دارم
بهر قدر تم بیدل موج خیز معنی هاست	مصرعی اگر خواهم سر کنم غزل دارم

در افغانستان بسیاری از شعرای مقتدر زبان دری از زمانه های خیلی پیشین طرز و سبک خاص بیدل را پسندیده در ترویج، تعلیم و نشر آن سهم گرفته اند. که ملک الشعرا قساری عبدالله، ملک الشعرا بیتاب، و دیگر شعرای توانای افغان از قبیل مرحوم مستغنی، بسمل - مشرقی - عزیز و امثال ایشان را میتوان درین میان ذکر کرد.

کرسی بیدل شناسی در پوهنهی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل تاسیس گردیده و محصلین رشته زبان و ادبیات دری درین زمینه مشغول تحصیل اند.

اخیراً در افغانستان کلیات بیدل در چهار جلد بزرگ بطبع رسیده و مورد استقبال خاص و عام قرار گرفته است که آنها مشتمل بر (۱) غزلیات (۲) ترکیب بند، ترجیع بند، قطعات و رباعیات (۳)

مشنویهای عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت و محیط اعظم، (۴) آثار مشهور چهار عنصر، رقعات و نکات میباشند. آثار عدیده دیگری هم از طرف نویسندگان افغانی راجع به میرزا عبدالقادر بیدل برشته تحریر در آمده است. از آنجمله رساله ایست بنام (مختصر افکار بیدل) که از طرف بناغلی (فیضی کابلی) ۲۲ سال قبل نگارش یافته و در آغاز آن رساله از وزارت معارف هندوستان بمناسبت تعمیر مجدد آرامگاه میرزا بیدل اظهار استننان شده است و نیز اثری بنام ((فیض قدس)) از طرف استاد خلیل الله خلیلی و کتابی بنام ((نقد بیدل)) از طرف مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی تحریر گردیده و ترجمه از ((احوال و آثار بیدل)) توسط میر محمد آصف انصاری صورت گرفته که این آثار در مطبعه معارف طبع شده اند و دو جلد کتاب دیگر تحت عنوان (بیدل شناسی) توسط اینجانب تهیه گردیده و در مطبعه پوهنتون کابل طبع رسیده است.

الحاصل بسیاری از مردم افغانستان بیدل را بنابر ملکات عالیه بشر دوستی، تصوف عالی، ارزشهای اخلاقی، اشعار زیبا و دلپذیرش خیلی می پسندند و بهر سویه بی کسه باشند از اشعار بیدل چه از رنگینی و زیبایی الفاظ و عبارات آنها چه از آهنگ، وزن و زبانه سوز یک آنها چه از معانی دقیق و مرغوب آنها، و چه از احساسات تصوفی و افکار فلسفی آنها مستفیض میگردند. پس از این ملاحظات بخوبی استنباط میشود که مقام برجسته میرزا عبدالقادر بیدل در روابط ادبی و عرفانی افغانستان و کشور دوست ما هند خیلی بارز و خیلی ارزنده است.



محمد عثمان صدقی

سد نیت عصر کوشانی

قریب دو هزار سال قبل از امروز در آسیای میانه که قلب آن افغانستان امروز بود امپراطوری بزرگی بوجود آمد که معروفست بدولت کوشانی. این دولت در شرق تا سرحدات چین و وادی گنگا و در غرب تا سرحدات امپراطوری روم وسعت داشت. درین دورست که اتحاد سردمان و قبائل مختلف آنها ازوجه سیاسی بلکه از حیث زبان و گلتور و دین بصورت پراکنده انکشاف یافته بود.

باختر سرگز اصلی سلطنت کوشانی بود. کوشانیان که شاخه از قبایل خانه بدوش یوچی بودند در قرن دوم پیش از میلاد در وادی سیر دریا و شمال آمو جای گزین شدند. این مردم در حوالی (۷۰) ق م از آمو گذشته بکمک تاهیا (تخاریان) باختر یانه را اشغال کردند و درین جا بایک مدنیت پیشرفته روبروشده زیر تاثیر ترقیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن قرار گرفتند و پذیرفتند و اتحاد دین سیاسی جدیدی را بوجود آوردند که اساس دولت کوشان و یکی از قدرتهای بزرگ جهان آن وقت گردید. طوریکه میدانید یکی از قبائل پنجگانه یوچی (yuch-chih) موسوم به Kushi یا کوی شانگ Kuei-shuang یعنی کوشان چها را قبله دیگر را مطیع ساخت و از آن بعد نام کوشان بجای اسم یوچی استعمال شد و مرکز قدیم تاهیان لان شی در بدخشان مرکز ایشان گردید.

نخستین پادشاه مشهور این طایفه کجولا کد فیلس بود که در بین سنوات ۳ تا ۷۸ م سلطنت کرده و در سال ۵ م دولت محلی هیرامایوس یونانی را در دره کابل خاتمه داد. کاپیسا را فتح کرد و بطرف غرب قلمرو خود را تا سرحدات پارتیا بسط داد. بقایای شاهان یونانی و پهلواها را مطیع خویش ساخته شالوده امپراطوری بزرگ کوشانی را گذاشت. در مسکو کات او عناوین کجولا کاسا رئیس دین دار کوشانی، شاه شاهان، پسر آسمان، کجولا کد فیلس، نقش بود، دیده میشود. تخمین می کنند که وی در سال ۷۸ م وفات یافته و پسرش ویما کد فیلس من سلطنت رسیده.

دولت کوشانی در عصر ویما کد فیلس بهنای زیاد تریافته. وی در نیم قاره هند به پنجاب و حصه

بزرگ وادی گنگا را فتح کرده و احتمالاتاً بنارس پیشرفت. لشکر کشی او در سنکیانگک و جنگک با چین در سال نهم سلطنت او واقع شد. چینی ها که تاریخ اول قرن دوم ق م با عالم غرب تماس نداشتند با استقرار یوچی هادر ساورای امور ابطه پیدا کرده بودند. اما در سال ۷۳ م که چینی ها از قدرت روز افزون کوشانی ها بهراس افتاده بودند بیشتر متوجه شمال غرب شده و جنرال معروف pan chao را بسوی غرب فرستادند. جنرال موصوف درین سال سنکیانگک وختن و بعد در سال ۹۲ م کاشغر و قره شهر و غیره را بدست آورد. ویما کد فیزس که پیشرفت چینی ها را از نظر دور نمیداشت در سال ۹۰ م خواست از راه جزا و جت بایک شهرزاده خانم چینی را ابطه باد و لت چین بر اساس دوستی و صلح برقرار سازد و باین مقصد ایلیچی بدر بار خاقان چین فرستاد. این پلان نتیجه معکوس داد، ایلیچی با جنرال پان چاو برخورد و او این رویه پادشاه کوشانی را تحقیر بخاقان چین دانست و قاصد را مجبور به مراجعت کرد. ویما کد فیزس از این حرکت بخشم شده قشون بزرگی مرکب از هفتاد هزار سوار از راه پامیر بخاک چین فرستاد. مشکلات طبیعی و سرما این عسکر را باشکست و تلفات زیاد مواجه ساخته در نتیجه این جنگ ویما کد فیزس با جگزار چین شد.

نکته مهمی که ازین تماس حاصل شد این بود که جنرال پان چاو مجسمه بی ازب و دارا بدست آورد و آنرا با سیراطور چین تقدیم کرد. امپراطور سحر و زیبایی آن گشته در صد شد که اساسات دین او را دریابد. دین بودا که در سال ۲۵ ق م توسط اشوکا باریاناسر فی شده بود در ساحه امن و سلام دولت کوشانی انتشار بیشتر یافت. سنگ نوشته قندهار در سال ۱۹۵۸ کشف شده این سنگ در عصر امپراطوری اشوکا نقر شده و حاکی از اعلامیه قواعد بودیزم میباشد. این سنه در تاریخ دینی مملکت ما و مخصوصاً شعوع آئین بودا در افغانستان خیلی اهمیت دارد. بودیزم تاثیرات خود را درین مملکت افکند که علایم آن تا امروز در هر کجا آشکار است. اما در باره اینکه بودیزم درین کشور چسان انتشار یافت و توسعه پیدا کرد معلومات ما کامل نیست. میدانیم که بودیزم با ادیان دیگر هندوئیزم عقاید یونانی و زردشتی و عنعنات قدیم در میدان رقابت وارد شد اما اینکه چسان از دیگران گوی سبقت درر بود نزد ما مجهول میباشد.

ویما کد فیزس را ابطه خود را با امپراطوری روم استوار داشت و سفرای خود را بدرهار روم فرستاد رومین ها نیز که انجام غربی راه ابریشم بدستشان بود با استقرار روابط تجارتنی با دولت کوشانی اهمیت زیاد میدادند. مال التجاره از تمام حصص امپراطوری کوشانی از راه وادی کابل، باختر و راه ابریشم بطرف بنادرشام و آسیای صغیر میرفت. رومین ها برای خرید پارچه های ابریشم چین و مهارت

وسنگهای قیمتی که از حصص هندی امپراطوری کوشانی بدست می آمد به باختر می آمدند و اکثر پول امته را بطلای برداختند. مسکه شنا سان و فور طلای رومن را سبب رواج مسکوکات طلائی و یما کد فیزس می دانند و او اولین پادشاه کوشانی است که سکه بر زر زد و این خود نشانه بزرگیست در تاریخ انکشاف اقتصادی کشور. قدیمترین سکه های طلا که در هندوستان شرقی و وادی گنگادر تبادل بود از امپراتوری کوشانی بود. صنعت مسکه زنی و حکاکی در عهد و یما کد فیزس نظر بزمان پدراو کجولا کد فیزس ترقی و انکشاف بیشتر کرد و تقلید سکه زنی رومن در مسکوکات او نمایان گشت. القاب شاه بزرگ کوشان شاه و Deva putza در سکه های او دیده میشود.

نخستین ساله کوشانی با وفات و یما کد فیزس خاتمه یافت و از آن وقت تا با اقتدار رسیدن کنشکا یک وقفه ده ساله وجود دارد. در این مدت حکمرانی بنام سو ترمیگاس Suter Megas یعنی منجی کبیر زمام امور را بدست داشت که عمداً از ذکر نام خود در مسکوکات خود داری نموده. بعضی ز سورهین او را امیری می شمارند که مطیع شاهنشاه کوشانی بوده و بنام دولت کوشانی حکومت می کرده. سکه های سو ترمیگاس از هند سرکزی تا بگرام بدست می آید ولی تنوع زیاد ندارد. رسم الخط یونانی و خروشتهی هردو در آن بکار رفته است. کوشانی هادر باختر یا نه تحت نفوذ تهنذ یب باختری آمدند و خورد را با زنگانی پیشرفته باختر یا ن وفق دادند. در دوره هشتاد ساله خاندا کد فیزس که سه خمس قرن اول و یک خمس قرن دوم میلادی را در بر گرفت. آئین بودائی و اوستائی هردو معمول بود. با اینکه کیش بودا انکشاف زیاد کرده و در بسا از علاقه های شرقی آریا نسا جای آئین اوستائی را گرفته بود اسادین ز رشتی بکلی محو نشده بود. کد فیزس اول در مسکوکات خود را دین دار خوانده اسادر مسکوکات کد فیزس دوم احترام به شیوا نیز دیده میشود. استاد احمد علی کهزاد باین نتیجه رسیده است که عهد خاندان کد فیزس دوره تنزل مدرسه یونانو باختری و شروع مدرسه یونانو بودائی میباشد. بنابراین از نقطه نظر صنایع جمیله معیزه قابل ذکر ندارد.

شاخه دوم کوشانیان با روی کار آمدن کنشکای بزرگ آغاز شد که تخمین می کنند در سال ۱۲۰ م اتفاق افتاده باشد. عجب اینست که با وجود آبدات و آثار عمرانی و شهرت زیاد دوره کنشکا تاریخ صحیح جلوس او مجهول است. خاندان کنشکا که اسمهای ایشان عموداً با ایشکا ختم میشود تا سال ۲۶۰ م سلطنت کردند.

کنشکا که ملقب بشاه گندهاره بود علاوه از سرزمین آریانای قدیم بر تمام مناطق شمال غربی هند

تاحوزه رود گنگا و بنارس و در سنکیانگک تاحوزه رود تارم حکمروائی داشت. عبارت دیگر دامنه امپراطوری او بوادیهای چهار رود بزرگ آمو، اندس، گنگا و تارم انبساط یافته بود. کنشکا کشمیر را در سالهای اول سلطنت خود فتح کرد و چندین معبد ریا فستگاه و حتی شهری بنام خود «کنشکا پوره» بنا نمود که هنوز هم دهکده بنام «کنش پور» در آنجا موجود است. مجسمه ها، کتیبه ها و مسکوکات او از ماتورا و بنارس تاغازی پور گنار رود گنگ یا فت شده. بتالی پوترا پایتخت موریای هند هم بدست او فتح شده بود.

کنشکا در جنگ با امپراتور چین فاتح گشت و کاشغر، یارکند، ختا و ختن را بدست آورده امپراطور چین را با جگزار خود ساخت و شاهزادگان چین را بر غم گرفت که در فصل تابستان ایشانرا در معبد «سریکه و یهارا» یا «شالو کیا» در جوار کاپیسانگهدا ری میکرد. در غرب سرحدات آن با پارتیا اتصال داشت.

کنشکا مخصوصاً در نشر و تبلیغ دین بودا جهد بلیغ نمود، اگر چه معلوم نیست که خود او این آئین را پذیرفته باشد. مهمترین واقعه در دین بودا در عهد کنشکا روی داد و چرخ کبیر جای چرخ صغیر را گرفت. کنشکا کنگره بزرگ چهارم دینی بود ائیان را در سری نگر کشمیر آغاز کرد که در آن . . . عالم بودائی اشتراک نموده بودند. علت آن بود که دین بودا بنا بر بدعت ها و فساد بر اصالت خود باقی نمانده و در هر طرف فرقه های جداگانه ظهور نموده بودند. درین کنگره دینی علمای گندهاره و علمای دربار کنشکا بر یاست پیشوای هفتم بودائی وازومیترا Vasumitra عالم کندها ری سهم گرفتند و بجای مذهب Hina yana یا چرخ صغیر که بعد از وفات بودا مدت پنج قرن معمول بود و قواعد آن در شهر بتالی پوترا در عصر اشوکا معین شده بود مذهب جدید Maha yana یا چرخ کبیر را با سبک پر وضامت و سنگین و مبهم متضمن قواعد بفرنج و پیچیده برقرار ساختند. درین مذهب بجای دساتیر ماده اخلاقی مذهب هنیایانا چنین تلقین شد که شخص بایست به مقام بودهی ساتوا Bodhisttva ارتقا نماید. و هم بجای علامی و غیره بودا مجسمه های کامل او را مانند او باب انواع دیگر آریانا که در صنعت یونانو باختری رواج داشت بپرستند و زبان سانسکرت را بجای زبان پالی جنوب هند زبان مذهب قرار دهند. بنا برین مذهب چرخ صغیر، مذهب جنوبی و مذهب چرخ کبیر مذهب شمالی شناخته شد و کنشکا صورت کامل بودا را بر مسکوکات طلائی خود منقوش نمود.

کنشکا دو پایتخت اصلی یعنی پشاور و کاپیسا و چند پایتخت فرعی داشت. در عهد او معابد زیاده بودائی و سنگها رانها در سرتاخر کشور وسیع او آباد شد. هیون تسیانگک

دانشمند چینی در هنگام سفر خود از معبد شا لوکیا Sha-lo-kia دیدن کرد. این معبد که همان دیر شترک واقع در پنج کیلومتری پهلوان کوه میباشد در ایامی ساخته شده بود که کنشکا پسر امپراتور «هان» را بر عمل آورده بود. این معبد تعلق به چرخ صغیر داشت. درین معبد در زیر پای مجسمه شاه بزرگ روحانی (Great spirit king) گنجی نهفته بود برای تعمیر مجدد معبد عا بدان از هیون تسیا نگ خواش کردند که در برون آوردن گنج اقدام کند. وی پس از دعا والتجا امر بکنندن زمین کرد و موفق شد که گنج را - بدست آورد.

دین بودا در چین در عهد کوشانیان نفوذ کرد و از غرب با سیر از نو بهار بلخ از طریق ابریشم با مال التجاره مر زمین غرب بشمول لا جور بد خشان در شهر لویانگ - پایتخت باستانی چین راه یافت. در اساطیر چین است که در اخیر دوره «هان» - امپراتور Mingdi (۵۸ - ۷۶ م) خواب دید که فرشته و ارد قصر او میشود، وزیر راه در تعبیر خواب گفتند که آن فرشته بودا بوده همان بود که Cai yin و Wang zun که بکشور Yue Shi رفته بودند چهل و دو مقاله Sutra را نقل کرده با اسپان سفید بازگشتند. داستان دیگر اینست که دوراهب موسوم به Matanga و Zhu fa lan سوار بر اسپان سفید به لویانگ آمدند و سوترا را با خود آوردند. در جائیکه تصور میشد اسپان سفید وارد شده بودند معبدی تعمیر کرده اند که موسوم است به Rai ma si یعنی معبد اسپ سفید. واقعه اسپ سفید که در سال ۶۸ میلادی روی داده بود داستانی است افسانوی اما آنچه قابل توجه است اینست که آغاز نفوذ کیش بودا در چین در عهد کوشانیان در همین سال بوده. در اثر خواهش امپراتوری منگ دی، کوشانیان دو تن از علمای معروف خود را که منتانگا و Gobharana نام داشتند و هر دو از ولایت گندهاره آریانا بودند با یک عده کتب مذهبی بچین فرستادند. در اثر مساعی ایشان امپراتور چین بودائی شد و دروازه چین بر روی دیانت بودا باز گردید اما اقدامات جدی برای بودائی ساختن چین در قرن دوم مسیحی شروع شد. علمای امپراتوری - کوشانی یعنی باختریها، فان یان نیها (بایانیها)، کاپیسائیها، گابلیها، علمای هده، گندهاریها و مستعابا هندیها در داخله امپراتوری چین دست به تبلیغ زدند.

در سال ۱۹۷۲ فرصت دست داد و توانستم که برای دیدن شهرهای لویانگ و سیان بروم. دلچسپی من از آن بود که این دو پایتخت باستانی چین با آریانا روابط دینی، کلتوری و تجارتی داشتند. مجسمه های تجار ابریشم و نمونه های قماش های ابریشمی که از حفاریات بدست

آمده بسیار جالب بود. برجسته ترین آثار بودائی در شهر لویانگ مغاره های لونگ من Longmen بادر وازه از دهاست که درنه میلی شهر واقع شده. این مغاره هادر نشیب تند کوه که مصرف بررود خانه است. ۸۰ متر طول دارد و از عجائیب وزگار است. در لونگ من که ساختمان آن پنجمصد سال طول کشید متجاوز از یکصد هزار مجسمه خرد و بزرگ بودا و پیروانش از دو سانتی متر تا ۱۷ متر، دو هزار مغاره، هفتصد و پنجاه طاق و متجاوز از سه و نیم هزار لوحه وجود دارد. تأثیرات صنعت گرایی بودیک آریانا در آثار این جایگاه اشکار است. در شهر لویانگ تجار باختری می آمدند و در کار و انسرای مخصوص جای می یافتند.

شهر سیان sian جا پگاه شون تا نگ بود که در وطن ما به هیون تسیانگ - شهرت دارد. وی بعد از یک مسافرت طولانی در سر زمین کوشانی باین شهر برگشت و در پگودای معظمی موسوم به پگودای قاز که مخصوصاً برای وی ساخته بودند معتکف - شد و هشت سال تمام خاطر ات سفر و یادداشت های مربوط به کیش بودارا در قلم آورد.

آثار وی در الماریهای پگودا اقیه و تصویر وی در حال مسافرت در دیواران نقش شده است یاد داشتهای هیون تسیانگ که با ستاد قانون شهرت داشت بعنوان ان یاد داشتهای ممالک غرب یا si yu Qi میباشد که در باره مملکت ما تفصیلات زیاد دارد. این اثر از انگلیسی بزبان دری ترجمه شده ولی هنوز بچاپ نرسیده است.

روابط کلتوری و تجارتی و دینی آریانا در عصر کوشانی با این دو پایتخت باستانی تا دوران یفتل ها برقرار بود. هیئت های دینی و کاروانهای تجارتی از راه ابریشم بکشور های همدیگر سیر و سفر داشتند. در دوران یفتلی که توجه باموردینسی بسیار کم شده بود علمای پیشما ری از آریانا وارد سر زمین چین شده و به تبلیغ دین و ترجمه آثار بودا بزبان چینی پرداختند که تأثیرات ایشان تا جاپان، کوریه و مغلستان رسیده.

در سایه صلح پایداری که دولت کوشانی در آسیای میانه پدید آورد دو همزمان با آن صلح و امنیت رومی تر ازان و صلح چینی و وجود بازرگانان با کمک سکه های زرین کنشکا با د شاه مقتدر کوشانی تجارت و نسق فراوان بسافت. راه ابریشم نخستین راه تجارت و دیپلوماسی بین القاره ای در تاریخ بشر بود که چین راه از سر زمین کوشانی بامپراتوری روم در مدیترانه و کشور پارتها وصل می گردید. بنادر غربی هند دروازه های دریائی سلطنت کوشان و بلخ بازار مبادله اجناس تجارت رومی، چینی و باختری بود. سکه های کوشانی در غرب اورال در نزدیک Kiew در حبشه سکاوندیا و با

شهر های امپراطوری روم و سکه های امپراطوران رومی از شهرهای غربی و جنوبی هند بدست آمده است. پارچه های عاج هندی دوره کوشانی در Pompeii بدست آمده و ظروف شیشه ای رومی در قصر امپراطوران کوشانی در کاپساید آمده است. ابریشم چینی و بهارت هندی در امپراطوری روم علاقه مندان زیاد داشت و محصولات صنعتی رومی در شرق میان، آسیای مرکزی و هندواندو چین دیده شد. سفرای کوشانی در دربار روم می بودند و تجار رومی قاصدات غربی چین سفر می کردند. دوره کوشانی نه تنها ارتباط شرق و غرب را قائم داشت بلکه در توسعه و ترقی کلتوری نیز صفحه جدیدی باز کرده بود.

در مورد مذهب و همزیستی صلح آمیز مذكوره ها و مذاهب و عنعنات مختلف در کشور - پهناور کوشانی از وسعت نظر کار گرفته می شد. کنشکا در سکه های خود اسمای ارباب انواع آریانا و هندی و یونانی را گنجانیده بود. این وسعت نظر علت عمده انکشاف کلتور گردید و مکتب فکری محلی و ملی توسعه یافته رفت و جامعه با طریقه های مختلف مذهبی آشنا بود. وجود مذاهب مختلفه بدانند بودیزم شوانزم، زردشتی و غیره سیستم ها و طرق فلسفی در داخل چوکات یک نظام سیاسی یکی از خصوصیات برجسته و مهم دوره کوشانی است.

در آرت کوشانی تاثیرات مختلف صنعتی دیده می شود که این مکاتب با آنکه بایکدیگر هم آغنگی دارند در عین حال مستقل از هم دیگرند. آرت کوشانی در باختر تولید شد و توسط مکاتب صنعتی دیگر انکشاف یافت و شکل گرفت. ابتکار در مزج عنعنات محلی و خارجی یکی از سمیئات برجسته آرت کوشانی است طوری که پروفیسر غفور اف نوشته است آرت کوشانی مدت درازی بعد از سقوط دولت کوشانی در آغاز قرون وسطی منبع الهام صنعت کاران و آرتستان در آسیای مرکزی، هند و شرق دور قرار یافته بود که میتوان گفت این آرت از حیث نفوذ و سوبه ارتقا و ابتکار در تاریخ کلتوری جهان بعد از کلتوری گریکوروسن جای دارد.

اهدات دوره کوشانی بسیار زیاد است. عروج دین بودا در دوره سلاطین کوشانی از نقطه نظر تبلیغ، ساختمان معابد باشکوه، تراش هیکل های بزرگ بخوبی ثابت است. از یک طرف پهنا بر لشکر کشی های کوشانی مخصوصا فتوحات کنشکای بزرگ، دین بودا اقا کنار رود تارم در ترکستان چین شیوع یافت و از جانب دیگر پهناور داشتن پول و ثروت سلطنتی با حشمت ترین و مجلل ترین معا بدی که روزگار نظیر آنرا ندیده بود میان آمد. تعمیر اولین معبد و بنای تراش هیکل ۳۵ متری بودا ما کیا سونی را در بامیان بشاه قدیمی که احتمال دارد کنشکا باشد، نسبت میدهد. همچنان معبد توپ دایه

در غرب چاریکا روجوار پاتخت تابستانی کاپیسا و معبد معروف در پشاور از نامیسات اوست. سیاحان انگلیسی در قرن نوزدهم و هیئت های باستان شناسی فرانسوی از سال ۱۹۲۲ با این طرف بکشف صدها آبدۀ گریکو بودیک موفق شده اند، ولی تاریخهای این آبادات روشن نبود. مستلزم تحقیقات مزید است.

نمونه آرت کوشانی بار اول در گندهاره یافت شد. در ابتدا بر آن از وجهه عنعنۀ یونانی یا بودائی دیده میشد اما همینکه نمونه های دیگر از متوراپاتخت کنشکا در جنوب دهلوی و تکسیلا و هده و بگرام و آسیای مرکزی شوروی بدست آمد و بر اصلیت و منشأ آرت کوشان مفکوره را تغییر داد. یکی از آبادات بسیار مهم دوره کنشکا معبد سرخ کوتل است که در سال ۱۹۰۰ کشف گردید. مؤسس این معبد کنشکای کبیر بود. بر طبق منابع هندی کنشکا بنیان گذار پشاور (که پاتخت زمستانی او بود) و بانی ستوپه های متعدد و عبادت گاه های زیاد بوده و مخصوصاً در معبد بیکه در نزدیک پشاور برای حفظ کشکول بودا Patra chitya در کمال عظمت ساخته بود در حدود هفتصد راهب بودائی در آن میزیستند این کشکول بقول هیون تسیانگ بعدها بقندهار نقل داده شد و در سال ۱۳۰۳ ش بهوزیم کابل انتقال یافت.

کشف معبد سرخ کوتل جریمان فکسر علما را تغییر داد، پروفسور شلوم برژه Prof. D. Schlumberger دانشمند معروف فرانسوی باین عقیده بود که سرخ کوتل قطعاً بیک ریاضت گاه بودائی نبوده کتیبه مهمی که از آن بدست آمده اولین وثیقۀ زبان کوشانی است. این زبان که آنرا پروفسور W. R. Hunning زبان باختری خوانده در عهد کوشانی و بعد از آن باختریانه و تخارستان رواج داشت. زبان باختری در زمانه های قبل از کوشانیان و خیلی پیش از تهاجم قبائل یوچی در قرن دوم ق هم تکلم میشد که این خود در شکل کلتور کوشانی عامل مهم بوده. این کتیبه معضله زبان دور کوشانی را حل کرد. استاد حبیبی از مطالعه و تحلیل این کتیبه نتیجه برآزنده بدست آورده و گوید که زبان دری در قرن اول و دوم میلادی با همان شکل قدیم در تخارستان و دربار کوشانیان زبان نوشته و دفتر بود. در حالیکه در همین اوقات در ایران غربی و شمالی به زبان پهلوی گپ می زدند که زبان دری و دینی بود.

پس ازین تقارن لسانین در یک زبان و دو دربار شرق و غرب می فهمیم که زبان دری

از زبان بهلوی نژاده و از طرف غرب به شرق سراسر پراکنده بلکه زبان بومی مردم افغانستان و هم‌پیشه و نزدیک با پشتو بوده است .

از نظر رسم الخط نیز فرنگ کوشانی غنی بود هر رسم الخط یونانی و برهم‌نهی و خروشتی را در کتیبه های سعابدوسسکوکات استعمال می‌کردند . بعضی از محققان رسم الخطی را که از تغییر الفبای یونانی و عصر کوشانیان بوجود آمد خط « یونانو کوشانی » گفته اند که تا عصر سمر هیون تسیانگ و قرن دفت میلادی وجود داشت و از چپ بر است نوشته میشد و دارای ۲۵ حرف بود .

پروفسور شلوم برژه باین عقیده است که معبد سرخ کوتل نه معبد بودائی بود و نه زردشتی بلکه از آن خود کنشکا بود . چه قبل از ظهور ادیان بزرگ بعضی از اشخاص فنا پذیر را بکسوت الوهیت درمی‌آوردند بهمان صورت معبد سرخ کوتل معبد خاص کنشکا نیکا تور Kanishka Nicator بوده و شباهت به سعابدوسسکوکات و Zeus و اپولو Apollo داشت . اگر این فرضیه صحیح باشد ما باید وجه جدید سیاست مذهبی کنشکا مقابل می‌شویم . کنشکا طوریکه در اساطیرست نه پیرو بودا بوده و نه پرستنده ارباب انواع متعدد که در مسکوکات او دیده میشود . پس او بانی یک کیش (Cult) جدید بوده که خود او را وجه الوهیت داده و باعث تقویة قدرت خود و سلطه او در نژاد رعا یا بود .

در بین مسکوکات خاندان کد فیزس و خاندان کنشکا بعض تفاوتها دیده میشود . مسکوکات کوشانی ها عموماً در مفرغ و مس بضر ب می‌رسید و بار اول و یما کد فیزس بطلا ضرب زد که در عهد کنشکا ضرب بطلا همچنان ادامه داشت . رسم الخط ، زبان و تصاویر ارباب انواع از سمیئات مسکوکات کنشکا و خاندان وی بود . رسم الخط ، و زبان هر دو در مسکوکات خاندان کد فیزس استعمال می‌شد اما در مسکوکات کنشکا و خاندان او بجای زبان یونانی زبان باختری که زبان در و اکثریت مردم آریانا بود بکار رفت . رسم الخط خروشتی که خود مخصوص آریانا بود و در بار عصر کد فیزس در چپه مسکوکات بکار می‌رفت در دوره خاندان کنشکا از رواج افتاد . ولی در کتیبه ها عموماً میت داشت که برجسته ترین مثال آن کتیبه ایست که از خوات وردک بدست آمده و در برتش موزیم میباشد . کثرت ارباب انواع در مسکوکات کنشکا استیاز دیگر این خاندان است .

تمام ارباب انواع که در عصر کنشکا در آریانا پرستیده میشد (چه اوستائی ، چه یونانی و چه هندی) در مسکوکات کنشکا جای گرفت . بنظر من استعمال ارباب انواع مختلف در مسکوکات دلیل آن نیست که کنشکا یا خاندان او بتمام آنها عقیدت مند بودند بلکه این کار روی یک مفسوره سیاسی و جلب پیروان تمام مذاهب و عقاید بوده .

درباره سائر شاهان و دودمان کنشکا معلومات ما محدود است و این خود مطلبی است که باید محققان بدان پرداخته بر موضوع روشنی بیندازند. این موضوع بعدی تاریخ است که ما نمیدانیم بعد از فوت کنشکا کی به سلطنت رسیده، ناسهای Huvishka, Vasishka، کنشکای دوم و Vasudeva که شاهان این سلسله بودند بدست است، اما اینکه اینان در مناطق مختلف کشور بحکمرانی پرداخته بودند و یا یکی بعد از دیگر سلطنت کرده اند نزد ما روشن نیست. بهر حال اخلاف کنشکای کبیر تا حوالی ۲۶ میلادی حکمرانی داشتند که با آخره با عروج ساسانیان مواجه شده و از آنان شکست یافتند. نفوذ ساسانیان تا ظهور یفتل هادوام داشت. یفتل هانه تنها سلسله ساسانیان را برچیدند بلکه پنجوی ایشانرا تا مدتی زیر نفوذ داشتند.

خلاصه عصر کوشانی بنا بر جنبش های دینی، فرهنگی و مدنی نه تنها در تاریخ افغانستان بلکه در تاریخ آسیای میانه، نیم قاره هندوستان، سغد یانه و ایران مقام برجسته دارد. و این برجستگی محض از سبب اتحاد سیاسی مردمان و قبایل مختلف نی بلکه بنا بر انکشاف دینی، فکری و کلتوری آنها بوده. از طرف دیگر اتحاد سیاسی این مناطق در یک کشور واحد و محفوظ بودن از حمله خارجی سبب انکشاف اقتصادی مردمان این مملکت عظیم گردید. شهرها توسعه یافت. صنایع ترقی کرد. تجارت رونق گرفت. طرق زراعت و آبیاری اصلاح شد.

خوشبختانه با توجه علما و دانشمندان و مخصوصاً از زمان انعقاد کنفرانس یونسکو در پاریس و معین شدن سراز تحقیقات کوشانی روز بروز بر معلومات ما افزوده شده رفته است اما چیزی که در نظر باید داشت اینست که هوزدانش ما درین مورد کامل نبوده و گره های زیادی در تاریخ سیاسی مدنی و کلتوری کوشان وجود دارد که کشوده نشده و مستلزم تحقیق و تتبع مزید است.



پوهندوی سید سعدالدین هاشمی

سید جمال الدین افغانی در هند

تاریخ شایسته است که مشرق زمین زاده گاه و مهتد پرورش باستانی ترین تمدن های تاریخ جهان بوده است. حتی تمدن های باستانی یونان و روم که در حکم و الدین تمدن مغرب زمین محسوب میشوند از همین تمدن های قدیمه شرقی مایه گرفتند.

در قرون وسطی نیز یعنی روزگارانی که اروپا در قعر توحش سیزه است شرق شاهد تمدن درخشان اسلامی که آخرین تمدن تاریخ قبل از تمدن معاصر است، میباشد. در این عصر سیادت سیاسی اقتصادی و تفوق علم و دانش فرهنگ، هنر و ادب همه بدست شرقیان بود.

متأسفانه در اواخر قرون وسطی صحنه جهان عوض شد یعنی که بر اثر پیش آمدها و حوادث ناگوار سیاسی و تغییرات اقتصادی در کشورهای شرقی مثل متذکره که قرن ها پیش آهنگ مادی و معنوی جهان بودند دچار رکود و انحطاط شدند. برعکس اروپا که در خواب قرون وسطائی فرو رفته بود بدوره تاریک خود خاتمه داده با استفاده از سرمایه های علمی مسلمانان و مردم مشرق زمین زندگی نوین را آغاز کردند و رنسانس از شرق به غرب انتقال کرد. بخصوص انقلاب صنعتی چهره جهان را بکلی عوض کرد و تغییرات بزرگی در اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم وارد آورد. صنایع ماشینی، کارگران صنایع دستی را از عرصه تولید خارج کرد. دولت های صنعتی غرض حصول مواد در یافتن از آنها را فراموش نمودند و از عرصه کشور خود فراتر نهاده به کمک نیروی عسکری دست بفارت پهناورترین سرزمین های جهان زدند. در صفا اول این استعمارگران انگلیس ها قرار داشته که بر منابع غالب کشورهای شرق تسلط یافتند و در شبه قاره هند و چین و اندونزی این دشمن توسعه جوی با همه قدرت نظامی و حیل های سیاسی بنام جلوگیری از تهدید و خطر تعرض روسیه تزاری بر نیم قاره افغانستان را (که دروازه هندش می نامیدند) مورد تاخت و تجاوز خود قرار داد. ولی بدرننگ به چنان سرنوشتی مواجه شد که در تاریخ اسرطوری خود بدان رو برونشده بود. در هر

حال در قرن نوزدهم که بزعم غالب مورخان معاصر بنام « قرن انحطاط شرق » یاد شده است کشور های شرقی و ملل اسلامی افلاس مادی و معنوی خودشان را اعلان کردند. چیزیکه در آن قرن بر ایشان حکومت میکرد همانا فقر، جهالت، و هومات خرافات، اختلافات، برادر کشی، تشمت، استبداد و اجنبی پرستی بود در این قرن دوات های شرقی و اسلامی یکی بعد دیگری شکار استعمار چنان تیز چنگال شدند. استقلال سیاسی و اقتصادی را که از آن مهمل و عمدۀ تکامل و پیشرفت است از دست دادند. روی هم رفته در این قرن کشور های شرقی در زیر یوغ بزرگ سیاسی و جمود فکری و پسمانی های علمی بسر برده و بالنتیجه در خواب عمیق فرورفته بودند.

در همین قرن بود که امپراطوری با عظمت عثمانی که مدت بیش از سه صد سال پرچمدار سیاست اسلامی در غرب بود و در مقابل دولت های مقتدر استادگی کرده بود متدرجا در برابر توطئه های استعمار دشمنان خارجی و داخلی ناگزیر از تحمل وضعی شده بود که گوئی به قبول سایه حمایت برخی از دشمنان دیرین خود تن در داده بود. برای اینکه از آسیب و خطر روسیه تزاری در امان باشد دست استعمارگران انگلیسی و فرانسوی را در دریای مدیترانه باز گذارده بود و قطعات وسیعی از مستملکات خود را در شرق و غرب از دست داده بود.

در همین قرن بود که دولت قاچاریه دچار اختلال و تشنج گردید و دولت های استعمار جوی در بیک به سود خود از شمال و جنوب در تصرفات آن مداخله میکردند.

در همین قرن بود که امپراطوری با عظمت مغولی هند بدست انگلیس افتاده و خطه بهناور هند بطور قطع در استیلا بر طایفه درآمده بود. تبلیغات مبلغان مسیحی که به مساعدت استعمار و با وسایل تمدن غربی صورت میگرفت سبب فکری انی مسلمانان و هندوان شده بود. در این لحظه خطیر شاید بعضی از مردم چه هندو و چه مسلمان باین فکر قادر نیست افتادند که تعلیمات مذهبی خودشان سبب مغلوبیت ایشان شده است. در همین قرن بود که سلطنت خدیو مصر بطور قطع از آزادی و حاکمیت ملی محروم و تحت سلطه بیگانه قرار گرفته بود. و بالاخره در همین قرن بود که در امپراطوری با عظمت افغان بر اثر خود خواهی امرا (آتش خاخه جنگی و نفاق مشتعل بود و دست تجاوز خارجیان) نیز بسوی آن دراز شده بود. پس در چنین یک دوره تاریک و رقت بار بود که پیشوایان، مصلحان و رهبران آزاد یخواه بر ای مقابله فکری و سیاسی کشور های اسلامی و شرق با استعمار ظهور کردند. از جمله این پیش آهنگان آزادیخواه ملل مشرق زمین سید جمال الدین افغانی دارای مقام شامخ و ممتاز بوده و در نزد جهانیان نیز صاحب منزلت شایسته است.

نام او در تاریخ پرافتخار جهان شرق در جنبش های آزادی بخش، در تحولات اجتماعی و سیاسی و عرفانی سالهای اخیر شرق، در احیای عظمت اسلام و نجات از تسلط اروپا با جلال و شکوه خاصی خودنمایی میکند و چهره او همچون ستاره فروزانی است که بر تارک تا ریک نوین شرق سید رخشد. سید جمال الدین افغانی ((پیش آهنگ نهضت های شرق)) در میان مردان تاریخ نوین شرق آنقدر بزرگ و حایز اهمیت است که ملت های متعددی آرزو دارند او را از مفاخر خویش بشناسند و نامش را وسیله افتخار و سر بلندی قرار دهند. سید جمال الدین افغانی که بعضی از نویسندگان پد از روی غرض و تعصب و یا بعلمت عدم معلومات کافی او را با شخص دیگری بهمین نام مغالطه کرده، با آمیختن صفحات زندگی هر دو نفر سید افغان را غیر افغانی قلمداد کرده اند، وی در ۱۸۳۸ م در اسدآباد دره کتر ولایت ننگرهار افغانستان بدنیا آمده است. چنانچه علاوه بر صدها اسناد و مدارک موثوق راجع به مسقط الراس او یکی هم تصویر ۲۳ لوحه ۸ مجموعه اسناد و مدارک سید جمال الدین چاپ ایران است که در آن سید مذکور بطور صریح و روشن خود را از اهالی افغانستان و از سادات کتر معرفی نموده است و بخط خود چنین نوشته است: ((من سکنه کابل، من اهالی الافغان، السید جمال الدین من سادات کتر)).

سید جمال الدین علوم مختلفه اسلامی، فلسفه و حکمت را از پدرش سید صفدر و یکعده علمای دیگر افغانی که در زمان خود بی نظیر بودند در ننگرها رو کابل فرا گرفت. او برای رفع عطش علمی خود باینقدر تحصیلات قناعت نکرده بقصد فرا گرفتن علوم بیشتر بار اول به مسافرت در خارج از وطن آغاز کرد و عازم هند شد. سید در مدت اقامت یک سال و چند ماهه خود در قریب هفت ماه را در بمبئی و متباقی وقت خود را در کلکته و شهر های دیگر هند غرض تکمیل اطلاعات خویش در قسمت علوم معاصر غربی و فلسفه جدید سپری کرد. او با مکتب های جدید چه سیاسی و چه فلسفی تماس گرفت. چنانچه از مکتب های سیاسی چه دیموکراسی، چه سوسیالیستی باخبر بود. در قسمت سوسیالیستی اظهار میکند که:

((سوسیالیستی در واقع مولود حس انتقام کارگران در برابر بی عدالتی و استفاده سؤ حکام و ثروتمندان است. همین علت است که حس انتقام کارگران بشو ر آمده در مقابل ثروتمندان قیام میکنند.)) معلوم میشود که کسب دانش جدید و مشاهده فجایح استعما را انگلیس در هند و متباقی جهان در زندگی و مفکوره سید تاثیر زیاد وارد آورده بود.

سید مذکور پس از سفر هند غرض ادای فریضه حج و سیاحت بلاد اسلامی، عربستان، عراق

وشامات برآمد. او درین سفر يك ساله در قسمت اداب، اخلاق و اوضاع رقت بار مردم آن مناطق معلومات کافی حاصل کرده و پس از تاسیس کردن انجمن و جریده ((ام القری)) در مکه که در حقیقت بمثابة رهنمای مسلمین بود عازم وطن مالوف خود افغانستان شد.

این سیروسیاحت هاچنان سید را متاثر ساخت که سبب تحول فکری او شد و از آن سید عالم و متتبع علاوتاً يك سید منور و سیاس با راورد.

سید در بازگشت به زادگاه خود آکه عالم بزرگ، مدبر عظیم سیاست اجتماع گردیده و تجربه بیشتر اندوخته بود در کابل مورد توجه امیر دوست محمد خان قرار گرفت و از زندیمان بزرگ او محسوب شده و در ضمن به تعلیم و تربیه امیرزاده محمد اعظم خان پرداخت و برای سلطنت داری آماده اش ساخت. در نوبت اول سلطنت امیر شیرعلیخان بجهت منشی و مصاحب خاص او مقرر شد. در عصر سلطنت امیر محمد اعظم خان بمقام مشاور و وزیر در امور دولت قرار گرفت. در نوبت دوم سلطنت امیر شیرعلیخان در اصلاحات عصر او دست بزگی داشت. بنابراین نقش سید در تحول افغانستان در قرن ۱۹ و سال های اخیر شصت و سال های هفتاد باید جسته شود.

سید جمال الدین با نظر بصیر و عمیق در نگرهار کابل و هرات و سایر نقاط افغانستان اوضاع کشور خویش را بدقت مطالعه کرده و مقدم بر همه برای دفاع حق افغانستان که از تجاوز بیگانگان و رفع خانه جنگی زمامداران و متفق ساختن پسران امیر دوست محمد خان در امر مملکت داری سعی بلیغ نمود. ولی با انهم سلطنت میان شیرعلیخان، اعظم خان و افضل خان دست بدست می گشت تا امیر شیرعلیخان نوبت دوم به سلطنت رسید.

کوشش های سیاست تفرقه اندازی استعمارگران انگلیس در تولید اختلاف و نزاع و ایجاد دسایس - در افروختن آتش فتنه داخلی و پیدا کردن طرفداران میان امراء و زادگان سید جمال الدین تاثیر بارزی در موقف سیاسی او - وارد نمود. چه این رویداد نقاب از چهره سیاست انگلیسی برداشت و سید افغانی را نسبت به استعمار جویان اروپائی عموماً و نسبت به انگلیس ها خصوصاً متنفر ساخت و مبدا اندیشه ها و نظریات سیاسی آینده او برین اصل استوار گردید. همچنان قسمیکه در بالا تذکر داده شد سفر اولش به هند و مشاهد اوضاع رقت بار هندیان خاصه مسلمانان - اندیشه ضدیت سید افغانی را در مقابل امپریالیزم غرب بصورت عموم و از بر تا نیمه بخصوص بیش از حد ساخت. همان بود که سید افغانی فعالیت و مبارزه خویش را علیه متجاوزین بر خاک شرق آغاز نمود. دعوت این مبارز بزرگ شرق نخست در افغانستان - که

زادگاه و وطن اصلی او بود شروع شد - و سید از دبستان کشورش به معالک شرق - بیداری - وحدت و اتحاد - رانحفه و هدیه برد. او که از صخره های آسمان خراش این سرزمین تمام ساحه عظیم را از خلیج بنکال تا او قیونوس اطلس تحت نظر دقت قرار داده بود برای نجات شرق و پیکار پرماجرا علیه استعمار اروپائی - خاصه انگلیس - مدت زیادی در زادگاه خویش - افغانستان - اقامت کرده نتوانست و ناگزیر شد - بخاطر مبارزات به گیر و فعالانه خویش علیه استعمارگران - از میهن خویش - یا این اشیانه کوعی - بیرون شده و به هند وستان رفت - چه بهترین جایگاه پر و گرام سیاسی این آزادیخواه شرق - سید جمال الدین که ترکیبی از ادیکالیزم - سودرئزم - نشنلزم و وحدت بود و میتوانست یک پر و گرام مهم سیاسی برای جنبش و فعالیت ضدبرتانوی باشد شبه قاره هند بود .

این نابغه افغانی - مبارزه خود را با دست تهنی و تن تنها آغاز کرد . او درینوقت سواهی زبان گویا و فصیح - قلم نیرومند - عقل سرشار - علم وسیع و عمیق - فهم سیاسی ووقوف از اوضاع واحوال و اراده قوی - چیزی از وسایل مادی در دست نداشت . مع هذا این سربل تاج و دست بی شمشیر - توپ و تفنگ - و کیسه بی پول - در هر جا و هر مملکت با مخالفین داخلی و خارجی - داخل مبارزه شد . طرف او درین صحنه پیکار - حکومت مستبد و خود خواه - اراکین و طبقات حاکمه مغرض - خرافاتیان متنفذ و استعمار غرب بشمار میرفت .

بهر صورت حینیکه این «سنادی شرق - «مجاهد آزادی» «معلم حریت» و علمبردار استقلال ممالک شرقی» بعد از آغاز دعوت اصلاحی خود در افغانستان برای اداسه مبارزات خود قدم بیخاک هند گذاشت - دولت استعماری انگلیس که بیش از هر دولت استعماری دیگر از او - احساس خطر میکرد - کوشیدند پلان های اصلاحی او را خنثی سازد و سوانعی برایش ایجاد کنند . چنانچه هنوز یک هفته از اقامتش در هند نگذشته بود که شهرت او در گوشه و کنار هند پهن شد - و دانشمندان و متنفذان هندی بملاقات او شتافتند . حکومت برتانیه نتایج این ملاقات ها را برای بقا و دوام خود در قاره خطرناک دانسته و اخطار نامه به سید جمال الدین فرستاد و با و تذکر داد که محیط آن سامان - باتوقف وی - همراه نیست - لذا حکومت با دانه توقف و اقامت شان در هند اجازه نمیدهد - سید - قبل از آنکه خاک هند را ترک گوید در یکی از مساجد بزرگ در حالیکه جاسوس های استعمار اطراف مسجد را گرفته بودند در محضر گروه بزرگی از هندیان

بنابراینه ذیل را ایراد کرد و طی آن سیاستی را که استعمارگران در کشورهای شرقی تبعه‌بومی می‌فمودند به شدت محکوم نمود:

(«من برای این به هندوستان نیامده‌ام که حکومت برطانیه کبیر را بترسانم و نه آمده‌ام که در برابر آن فتنه برانگیزم یا بر کر دارهای آن انتقاد کنم. ولی در هر حال ترس این حکومت از یک مرد بی‌اسلحه نشان می‌دهد که عزم بر طانیه ضعیف شده و عدالت در نزد آن مفهومی ندارد و معلوم است چنین حکومتی - از مردی که یوغ استعمار او را به گردن دارند - ناتوان تر است آنگاه به مراجعین و زائرین خویش - التفات فرموده گفت ای مردم هندوستان! به اسرار عدالت و عزت حق سوگند که شما در حالیکه شماره‌تان به صدها می‌آید، می‌رسد اگر به شکل مگس (پشه) در می‌آیدید به طنین خود گوش برطانیه عظمی را کر می‌کردید - و اگر خداوند شمارا که تعدادتان به صدها می‌آید بالغ می‌کرد بصورت سنگ پشت خلق می‌کرد در بحر فر و میرفتید و جزائر برطانیه را از هر طرف احاطه می‌کردید می‌توانستید آنرا به قعر بحر بکشانید - و آزادانه به هندوستان برگردید.»

سید گفته‌های خود را باخیر - نرسانده بود که اشک از چشمان مردم سر از بر شد - پس از آن جمال الدین از جای خود بلند شده و به بانگ رسا فرمود: (خوب آگاه باشید که به کردن بزنان می‌زیبید - بهوش باشید! هر گروهی که سرگ را در راه آزادی بادهن پر خنده استقبال نمی‌کند در حقیقت زنده نیست). چون به سید اجازه اقامت بیش از یک ماهه در هند داده نشد - لذا او جانب مصر حرکت کرد (۱۸۷۰). با وجودیکه این نخستین و کوتاه‌ترین اقامت او در مصر بود - در آن کشور مورد احترام دانشجویان هوشمند قرار گرفت. و گروهی از جوانان منور که سرخ اندیشه آنان درون قفس تعلیمات قدیمه خسته شده و در اندیشه آزادی و پرواز بود گرد او جمع آمدند و انجمنی تشکیل دادند و درس حریت و جهاد از او آموختند، پس از آن سید وارد استانبول شد و با وجودیکه از لحاظ زبان - لباس و عادات در آن کشور بیگانه می‌نمود - مگر دانش او باعث شد که به عضویت اکادمی ترکی استانبول انتخاب شود. او در ساحت معارف - از معارف توده‌ئی حمایت و پشتیبانی می‌کرد - ولی همکاری‌اش با اودرین امر موافق نبودند. شهرتی که سید در انجا حاصل کرد باعث شد که او بنا بدعوت تجسین افندی - خطا به به محصلان پوهنتون ایراد کند. سید افغانی که جوان و خیلی عالم بود از همان اوان ورودش با سلا سول مورد رشک و حسد حسن فهمی که شیخ الاسلام و متصدی اوقاف عثمانی بود قرار گرفت. او درخواست که این جوان افغانی در میان طبقه تربیت شده و اعیان مملکت شهرت پیدا کرده و طرف احترام قرار گیرد. چه

شیخ الاسلام فکر میکرد که از - رزقش کاسته خواهد شد. همان بود که بعد از خطابه سید جمال الدین - افغانی ، سلاح برنده تکفیر را که دران روزگار علیه مردان روشنفکر و مبارز بکار میرفت علیه او بکار برد ، شیخ الاسلام با سوء تفسیر یک جمله از نطق او - سید را متهم بان ساخت که نبوت و صنعت را یکی میدانند و به و اعظان مساجد اشارت کرد که این گفته سید را بر منا بر یاد کنند و از ان نکوهش نه - ایستند . این موضوع مدتی در محافل و جرات عثمائی از جانب طرفین موجب قال و قیل شد ، بقدری شدت گرفت که حکومت ترکیه از سید خواست مدتی ترکیه را ترک گوید . سید از انجا باردیگر عازم مصر شد و در جریان فعالیت ها و مبارزات خود کارهای بزرگی را انجام داد . او در مصر به تدریس و تنویر مصریان پرداخت ، منزل سید افغانی حیثیت یک مدرسه خصوصی را داشت و دران علاوه از یک تعداد زیادی از دانشجویان عده از علمان و شخصیت های برجسته حکومتی نیز بدور او جمع شده بودند و از نزدش علوم اسلامی - حکمت - فلسفه - فقه - نجوم و سیاست را می آموختند . بعلاوه درس - به نوشتن مقالات ادبی - فلسفی - دینی و سیاسی نیز می پرداختند . مساعی سید افغانی موجب شد تا نویسنده گی در مصر زیاد انکشاف نماید . چنانکه مصر - تجارت و سر آة الشرق که در زمان خدیو اسماعیل تاسیس شد عامل نشر ان سید جمال الدین بود .

سید با روح بزرگ و شخصیت برارنده و زبان فصیح خویش جوانانی همچون شیخ محمد عبده ، سعد زغلول و دیگران را بان سوق داد که با ذلت - خواری و خرافات پنجه دهند . مشکلات اجتماعی و بحران های سیاسی - اقتصادی و فکری را سر نوع - رژیم استبدادی فرتوت و بوسیده رانا بود و چنگال استعمار را از میهن خود قطع کنند . نهضت ملی « عربی پاشا » نمونه بارزی از ثمره تعلیم سید بود . سید طی سکا تیب خویش به جوانان مصر خطاب کرده میگوید :

« . . . مصر مرکز ایمان و علم و دانش برای سومنین عالم اسلام بود ، و برای کسب معلومات دینی از اطراف جهان از قبیل عراق - یمن - سوریه - ترکیه - و هندوستان به انجا رومی آوردند با آنکه هنوز یک سال نشده انگلیس ها پایه سر زمین مصر گذارده اند - در های الا زهر را بروی مردم بسته علما را به سودان تبعید - مراسم مذهبی را متوقف - ایراد و عطف و خطابه را در ستا بر قدغن - کرده اند . چنانچه نظیر این رفتار را در تمام کشورهای اسلامی که تحت سلطه و نفوذ آنان در آمد انجام داده اند .

هرگاه نظری به جزائر فلپین و اندونیزیا و استرالیا بیندازید ، خواهید دید که چگونه پراز علمای اسلام است که انگلیس ها آنان را از هندوستان بان مملکت تبعید کرده اند . . .

بلی قد رت بدست اروپائیان افتاده است — آنها جان و مال و ناموس ما را از خائنین خریداری کرده و ما را مانند خر به هر جا که ایشان میخواستند میبرانند .. با آنها بفهمانید که فقط با اتحاد و یگانگی و با اشاعه افکار و عقائد آزادیخواهی و وطن پرستی خواهید توانست روح تازه در جسم ناتوانشان بوجود آورد — با این فداکاری ها میتوانیم خودمان را از چنگال این ظالمان خونخوار رهانیم، و این بردگان را از زنجیر اسارت خلاصی دهیم .

مبارزه دامنه دار سید در مصر — خصوصاً نشر مقالات او در جراند مصری — و خطابه های آتشینش بر ضد استعمار اروپائی — موجب شد تا دولت مصر بدو درخواست قنصل انگلیس او را از آن سرزمین تبعید نماید . البته از ردگی علمای کهنه خیالی بی خبر از تحول جهان — امر و زواری خبر از دست — اس — استعمار — که از اندیشه های فلسفی سید رنجید بودند نیز درین امر دخیل بود . سید از مصر بار دیگر عازم هند شد . ابتدا در کراچی سپس به بمبئی و بالاخره به حیدرآباد دکن که در آن موقع میان حکومت محلی هند شاخص بود، رفت . چه از یک طرف آن ناحیه نسبتاً آزاد از کنترل برتانیه بود و بیشتر مسلمانان در آنجا اقامت داشتند و از سوی دیگر پناه گاه جوانان روشنفکر مسلمان شده بود . روشنفکران که در پنجاب، اودھو و بنگال مورد تعقیب مقامات سیاسی انگلیس قرار گرفته بودند — به آنجا می آمدند و از کرم و حمایت سالار جنگ در امان بودند . نظام حیدرآباد در آنوقت مرد دانش دوست و طرفدار اهل فضل و کمال بوده بطور سری با مردان روشنفکر و آزادیخواهان شرق تا جائیکه میتواند مساعدت میکرد . سید — آن منادی آزادی شرق — پرچم دعوت آزادی را — در حیدرآباد بدوش گرفت و در سخن و نگارش — مردم را جسته جسته به مطالبی آشنا نمود که با مصالح و سیاست کشور داری انگلستان سازگار نبود . و برای فعالیت های عقلی و تهییج افکار به تاسیس مجله «معلم الشفیق» پرداخت . مقالات درونی آنرا خودش می نوشت و مقالات ورودی آنرا سریدان و بیروان وی تهیه میکردند . بعلاوه — سید مقالات دیگری برای جرائد «سیدالاکخبار» و «مفرح القلوب» و روزنامه های دیگر هندی مینوشت .

مجله «معلم الشفیق» که در تمام مدت توقف سید در حیدرآباد — انتشار میافت در دو جبهه مبارزه میکرد : مبارزه با دوام استعمار غرب در هند — و مبارزه با طرز فکر سید احمد خان که طرفدار همکاری و سازش با انگلیس ها بود . مقالات سید جمال الدین افغانی که بزبان دری در ژورنال «معلم الشفیق» نشر شده عبارت اند از :

مفاد اخبار - تعلیم و تربیه - اسباب حقیقی خوشی و شقای انسان - فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت - مفاد فلسفه - توضیح مطالب دیگر .

سید در مقاله «تعلیم و تربیت» علل بدبختی و تیره روزی مردم مشرق زمین را توضیح نموده و عامل عمده را درین امر - عدم توجه آنان به علم و معرفت و ارزش مقام عالم و نمود کرده است . او درین مقاله مسلمانان و شرقیان را به کسب دانش که عامل عمده و اصلی ارتقا و پیشرفت است توصیه می نماید .

در مقاله «اسباب خوشی انسان» منافع توده و عامه را بر منافع فردی ترجیح داده و توصیه می نماید که آگاهی از محیط و ماحول - کسب علوم و صنایع بمنافع عامه - از ضروریات است . او مطالعه تاریخ را که بمنزله آئینه - سیرتقدم و انحطاط ملل - اسباب بیماری جامعه - و چاره ها و علاج بیماری اجتماعی - حمایت و دفاع از وطن - را نمایش میدهد - لازمی می پندارد . تعصب دینی مسلمانان هند را که باعث اضمحلال و تباهی شان شده است مورد نکوهش قرار میدهد . در مقاله «فوائد فلسفه» توجه علمای هند را بمفاد فلسفه و لزوم تحصیل آن - تشویق کرده و آموزش آنها از ضروریات زندگانی دانسته است . در مقاله «وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت» پس از تقدیم یک مقدمه منطقی و بحث فلسفی مفصل نتیجه گیری نموده در قسمت وحدت ملی هند و وحدت لسانی را - مهمترین وحدت مذهبی میداند . او درین مقاله تاکید میکند که تعلیم و تعلم در هند امری است که باید بزبان ملی باشد و علوم جدید غربی از زبان خارجی بزبان اردو و به زبان های متقارب بآن چون : سانسکریت - مرهتی - بنگالی و غیره ترجمه شود . چه در غیر آن تعمیم معارف کاری است بس دشوار . سید - داشتن کتابخانه های سملواز کتب زبان بیگانه را بدون آنکه دارای کتابی بزبان ملی هند باشد مورد طنز قرار میدهد - ویران - انگشت انتقاد میگذارد . در پایان مقاله از تمام طبقات هند - اعم از علما - سرا - تاجران - و صاحبان فلاحات - تقاضا میکند تا با هم متحد شده و تعلیم و تعلم مدارس عالی و ابتدائی خود را با اهللسان هندی در آورند - و همه علوم جدید را بزبان خود ترجمه نمایند - تا ملت هند استوار شده و به شاهراه مدنیت نایل شود . همچنان سید - استعمارچو یان انگلیس را باجرای این امر مخاطب نموده - بدیشان توصیه می کند که همه تفاوت ها - امتیازات و تبعیضاتی را که بین خود و هندیان خلق کرده اند طوریکه عدالت اجتماعی و کرامت بشری تقاضا میکند از بین بردارند . و از غرور و انایت خود فرو آمده با هندیان بحیث یک فرد بشری معامله کنند . از نوشته های دیگر سید افغانسی رساله نیست

در رد دهر یون. (که بعد آدر مصر به عربی و در فرانسه به فرانسوی ترجمه شده است) اودرین رساله مضار و مفاسد طریقه نیز چهره را که در آن عصر در هند رواج یافته بود - در مدنیت و هیئت اجتماعیه بیان داشته و از منافع ادیان و اسلام سخن به میان آورد است.

سید جمال الدین آن گروه را اینطور معرفی مینماید: «... اول تعلیم این طائفه بر انداختن ادیان است... پس این قوم اند که بر باد دهنده اجتماعیه اند و تباه کننده مدنیت اند و فسادان اخلاق اند و خراب کننده ارکان علوم معارف اند و زائل کننده نخوت، غرور و ناموس اند...»

در هر حال ارو پائیان از فعالیت های سید در بیداری و تنویر هندیان هر اس آنرا داشتند که حوادثی نظیر مصر در هند بوجود خواهد آمد لذا سالار چنگ را به «سمله» احضار و مقامات حکومتی اورا ناگزیر از تبعید سید از حیدرآباد و تعطیل جریده «معلم الشفیع» ساختند. سید از حیدرآباد به کلکته رفت و در آنجا زمینه تازه برای فعالیت ها و مبارزات خود بدست آورد. مقارن عزیمت سید به کلکته نائب السلطنه هند در اندیشه ایجاد همکاری میان عناصر صریح و نهفته محلی و حکومت انگلیس بود و این همکاری مقدمه ناسازگاری میان عناصر آزاد پیخواه هند و مسلمانان را زمینه سازی میکرد. سید در بحران این کشمکش به کلکته رسید و با طبقه جوانان که دارای فعالیت اجتماعی نهفته بودند و از بدبختی های سیاسی مسلمانان رنج میبردند ارتباط پیدا کرد. بدینسان دیده میشود که اقامت اختیاری سید در حیدرآباد و توقف اجباری در کلکته بوی فرصت بخشید در یابد که احساسات بیزاری پر خاش گرانه جوانان روشنفکر هند را نسبت به حکومت استعماری انگلیس با تبلیغ افکار خود موافق در یابد و با تقریر و تحریر مقالات و خطابه ها مردم را بسوی هدف منظور رهبری نماید.

اودر کلکته همکاری و وحدت عملی مسلمانان و هندو ها را برای مقاومت مثبت و مبارزه با انگلیسها تشویق کرد و آنها را برای اسحای استعمار انگلیس و آزادی هند و بیداری مردم آنسر زمین توصیه کرد و درین زمینه به تمام هندیان اعم از هندو و مسلمان که زبان و کلتور مشترک آنها را با هم پیوند میداد متوسل شد. چنانچه این موضوع بصورت واضح در بیانیه نو اسبر ۱۸۷۲ البرت هال کلکته او نمایان است. اودر آغاز خطابه که جمع کثیری از جوانان هندی برای استماع آن گرد آمده بودند آنها را به ستایش و تقدیر از افتخارات گذشته شان متوجه ساخت و آنها را جوانان سرزمینی خطاب نمود که مهد و گهواره بشر دوستی بوده و ارزشهای بشری از آن مهد هندوستان بجهان دیگر انتشار یافت. و نیز هندیان را مخترع علم حساب و هندسه دانسته اظهار نمود که ارقام هندی اولاً در عرب و سپس به یورپ انتقال نموده است. همچنان ایشان را جوانان سرزمینی خطاب کرد که منبع

تمام قوانین جهان بود و گفت هرگاه بدقت مطالعه شود دیده میشود که قانون روم مادر قوانین غرب از چهار رید او شاستراس (Shastras) (تفسیر کتاب دینی هند) گرفته شده است. سید جوانان هندی را به اهمیت و ارزش کسب علوم تشویق کرده و علمای اسلام و دانشمندان را به نقایصشان ملتفت ساخته و ایشان را بطرفداری از حکمت دعوت نمود.

در نزد سید افغانی عالم واقعی شخصی بود که بتواند مردم محیط خود را تئویر کند. توسل سید به مسلمانان هند در قسمت افتخارات گذشته هندوان مشابه به توسلش به مسلمانان مصر در قسمت عظمت و افتخارات گذشته مصریان قبل از اسلام بود. او از یکنوع نشنلیزم غیر مذهبی در سرزمین هند دفاع میکرد و میکوشید تا ثابت کند که اسلام واقعی به فلسفه و ساینس جدید موافقت کامل داشته.

گر چه سید در هند با شرایط انروزه اداری و سیاسی و کنترل حکومت نمیتوانست به سهولت کار سهم و خطیرش را انجام دهد ولی با آنها تا جائیکه مقدور بود به جوانان آنجا روح آزادی حریت، وطن پرستی، وحدت و اتفاق و عصریت را القا کرد. و بعد برای آنکه در محیط آزادتری به مبارزه وسیع تری که شامل تمام کشور های اسلامی و ملل شرق باشد دست به کار زند، عازم پاریس شد و به نشر «جریده عروۃ الوثقی» پرداخت.

طرز تلقین سید عموماً شفاهی بود. زبان آتشین، فصاحت کلام، بیان موثرویی در انتباه مردم خیلی موثر ثابت شده بود. او برای درس و تلقین ضرورت مدرسه و صنف را احساس نمی نمود. هر جا بود چند نفری بدورش گردمی آمد و لاینقطع در تئویر ذهنیت مردم میکوشید. بسیار حرف میزد و صحبت میکرد. در تمام صحبت های خود چه فردی، چه در شب نشینی ها باد و ستان، چه در جوامع و محافل و انجمن ها و موسسات عرفانی، چه در ادارات و روزنامه ها و مطبوعات، همه جا به شرفیان درس بیداری و جنبش و حرکت میداد. سید بعد از خطابه و کنفرانس که مستقیم ترین طرز تلقین بود به اشاعه جرائد و نگارش مقالات بیشتر اهمیت میداد و توسعه مطبوعات جزء آمال و آرزوهای اساسی او بود. جراید شمس النهار در افغانستان، ام القری در مکه، التجارت و مرآة الشرق در مصر، معلم الشفیق و جبل المتین در هند، ضیاء الخائفین در لندن و عروۃ الوثقی در پاریس به کمک او به نشرات آغاز کرد، یا دوام داد. بعلاوه آنان به جرائد شرق و غرب مقالات میداد و همیشه با ارباب جرائد بین المللی در تماس بود و این شیوه او در راه معرفی شرق و غرب و همکاری بین المللی و احترام حقوق و منافع متقابل کشورهای جهان خیلی موثر بود.

بهر کیف عروة الوثقی که در واقع جمعیتی بود و به منظور دعوت به همکاری و وحدت و نهضت بر ضد استعمار در حیدرآباد هند بوجود آمده بود و شاخه های متعدد در کشورهای مختلفه شرقی داشت. نشر جریده مهم سیاسی عروة الوثقی را بدوش سید جمال الدین افغانی گذاشتند. جریده مذکور که برای بیدار ساختن ملل شرق و دفاع از حقوق شان و مبارزه و مقاومت در مقابل استعمار اروپائی بغرض حصول استقلال و جنگ و نبرد با بردگی و پیداد تا سیس شد به کمک و همکاری بزرگترین شاگرد وی یعنی شیخ محمد عبده در پاریس به نشرات آغاز کرد (مارچ ۱۸۸۳). برای اینکه همه طبقات از آن مستفید شوند بطور رایگان بمردم فرستاده می شد. در حدود نهصد نسخه این جریده خصوصا به شخصیت های مشهور جهان اسلام و شرق فرستاده و توزیع میگردید. از آن جمله به تعداد ۵۵۱ نسخه آن به مصر فرستاده میشد.

مضامین سیاسی این ژورنال را مقالات تند و آتشین ضد امپریالیسم برتانیه و دخالت بیگانگان در سرزمین های مسلمانان و شرق تشکیل میداد. اینک بصورت نمونه سطر چندی را که در شماره پنجم جریده مذکور نوشته شده بود تذکر داده میشود.

((اگر بر غافلان نعره زنیم که بر خیزید و به خوابیدگان بفهمانیم که بیدار شوید . . . و اگر بر مصری ها ابلاغ کنیم که اگر پای انگلیس در کشورتان داخل گردد مردم را بر استعداد اذهان و آنچه در دل های شان خطور میکند مواخذه میکنند . . . و اگر برایشان بگوئیم که انگلیس ها . . . در برابر رعایای خود در هندوستان علی الخصوص بر مسلمانان چه رویه ناپایستی را اتخاذ کرده اند و چگونه علما را . . . به جزائر اندمان تبعید میکنند . . . در مقابل آنها نمونه از رویه انگلیس ها را قرار میدهیم تا در مقابل ارباب بصیرت چون آئینه یی باشد که راز های نهفته سلطه برتانوی را افشاش کند.))

جریده عروة الوثقی در میان طبقه روشنفکر و ردمندان عالم اسلام و شرق همه جا از هند تا تونس حکم چراغ رهنما را داشت و تکان عجیبی باندیشه شرقیان امروز داد و روح خفته جوانان را به جنبش آورد. روزنامه های هند، فارس، ترکیه و روسیه و دول غربی اروپا به نقل و ترجمه مقالات آن می پرداختند و مطالب آن از راهزبان دری، اردو، بنگالی و ترکی در میان گروه انبوهی از شرقیان خواننده یافت. هنوز پیش از یکی دوشماره این روزنامه به هند نرسیده بود که ترجمه مقالات آن بزبان اردو در روزنامه های ((اخبار دار السلطنه)) کلکته و جریده «مشیر قصیر» لکنهو و جرائد دیگر هندوستان انتشار یافت و ولوله در آن مرزوبوم افکند.

این ژورنال در حقیقت چنان شور و انقلابی در میان مسلمانان و مردم مشرق زمین تولید کرد که دول استعماری اروپائی از خوف و هراس نهضت مستعمرات شرقی خود ها و طوفان عظیم بیداری ملل شرق در برابر نفوذ غرب به تشویش افتاد. بوسایل مختلفه کوشیدند تا مانع نشر آن گردند. منجمله انگلیس ها ورود آنرا در تمام متصرفات خود منع کردند و فرانسه در عقب پرده بایشرفت مقصد انگلیس ها همراهی نموده موجبات تعطیل جریده عروۃ الوثقی را فراهم ساختند. ویش از ۱۸ شماره آن چاپ نشد. دولت برتانیه دروازه های هند و مصر را بروی جریده مذکور مسدود نمود و خوانندگانش را تعقیب و مجازات شدید میکرد و کار را بجائی رسانید که بحکومت مصر دستور داد تا هر کسیکه جریده نزدش دیده شود از ۵ تا ۲ پوند مصری جریمه شود. همچنان رابطه کتبی و پستی بین هند و سید افغانی را در پاریس قطع کردند. بعلاوه ورود - این جریده در مراکش، الجزایر، سماقرا - و جاوانیز مسدود شد.

سید جمال الدین افغانی در جریان اقامتش در پاریس با ارنست رنان دانشمند شهور فرانسوی به بحث و گفتگو پرداخته که در جریان آنوقت پاریس نشر شده است. دانشمند مذکور از عقائد خود در باره اسلام که در آغاز آنرا مخالف تمدن و پیشرفت میدانست تا حدی منصرف گردید و از مقام علمی نابغه افغانی تمجید کرد.

سید جمال الدین افغانی در طول زندگی پر ماجرای خود چند نوبتی در ایران و روسیه نیز سرزد. در ایران نخستین محرک انقلاب گردید و شاگردان و پیروان زیادی از اندیشه های انقلابی او مستفید شدند و او در آن کشور از لزوم اصلاحات و ترقی و تمدن و ضدیت با استبداد و مطلقیت مبارزه با رفع مظالم - خرافات و کوتاه ساختن دست خارجیان سخن زد. پیروان سید افغانی آرزو ها و توقعات او را دنبال و عملی کرده امتیازات و انحصارات خارجی را لغو و مشروطیت را اعلان کردند. چنانچه چهره سید در قانون اساسی و مطبوعات و فرهنگ جدید و همه تشکیلات اساسی حکومت مشروطه ایران نگریسته میشود.

سید در روسیه تزاری با مسلمانان ستم دیده و محروم از آزادی تماس گرفت و آنها را بایجاد وسایل چاپ و نشر کتب و جراید و تاسیس مدارس تشویق و راهنمایی کرد. او همچنان با شاهیر و مدبرین و زعمای روسیه ملاقات ها کرد و کوشید که آنان را به جنگ با انگلستان تشویق کند تا زمینه برای شورش هندیان علیه امپریالیزم انگلیس مهیا گردد.

علاوه بر کشور های سابق الذکر - سید در کشور های الجزایر - تونس - مراکش و - ودان

نیز مراکز خرد را تاسیس کرده بود او در قیام مهدی سودانی دست داشت. سید در آخرین نوبت خویش در ترکیه از فعالیت‌ها و ارشادات سیاسی - اجتماعی - اخلاقی و فلسفی دست نکشید. و زمینه را برای جنبش اعلان قانون اساسی ۱۹۰۸ مهیا ساخت. متأسفانه روزهای آخر حیات سید افغانی - در قفس زرین سلطان عبدالمجید سپری شد و بنا بر بعضی روایات سسموم گردیده چشم از جهان پوشید. سالیان مدید گذشت و تابوت او به کشور زادگاهش آورده و در محوطه پوهنتون کابل بخاک سپرده شد. آتش انقلاب فکری - سیاسی - اجتماعی را که سید - آن زعیم نهضت علمی و اجتماعی دنیای اسلام - و پیش‌آهنگ نهضت‌های آزادیخواهی مشرق زمین - افروخته بود با مرگش خاموش نشد. بلکه شاگردان و پیروان او در کشورهای اسلامی و ملل مشرق زمین - نیرومندترین و فروزان‌ترین مشعلی را که سید در دست فروزان نگهداشتند. از جمله یکعهده از بزرگان سیاست و فرهنگ و فلسفه هند که بصورت مستقیم یا غیردور مکتب سید تربیه شده بودند این شعله مقدس را که یادگار آن رادمرد بزرگ بود پس از وی بدست گرفته و پرتو آنرا در اکناف هند رسانیدند. و ازین شعله کم‌کم شعله‌ها بی‌افروخته شد که هر یک از آنها کانون فروزانی برای انتشار نور آزادیخواهی و استقلال‌طلبی شدند. محمد علی - شوکت علی، داکتور محمد اقبال - و سولانا ابوالکلام آزاد در پرتو همین شعله مقدس تنویر شدند.

ابوالکلام آزاد که از پیشقدمان نهضت اخیر هند بود و خود را از تربیت شدگان مکتب سیاسی سید جمال الدین در هند میدانست شالوده نهضتی را که سید افغانی بر ای جوانان مسلمان در حیدرآباد و کلکته برای شرکت با عناصر دیگر هند - در - راه تحصیل استقلال هندوستان بوجود آورده بود - پیروی کرد. این رهبر معروف هندی به هموطنان خود توصیه کرد که ((... آئین اسلام برای مسلمانانیکه مورد تعدی و ظلم قرار میگیرند دوره معین کرده است :

یکی برای مقابله با دیکتاتوری زمامداران و راه دیگر برای مقابله با حکومت‌های خارجی...)). گانندی فقید رهبر بزرگ آزادی‌هند با اظهار همدردی و یگانگی با مسلمانان جهان در دل اکثر مسلمانان هند جاداشت.

داکتر محمد اقبال شاعر، فیلسوف و سیاستمدار مسلمان در نیم قاره که از پیروان مکتب سید جمال الدین افغانی بود، عقیده آزادیخواه شرق را در قسمت شعار برگشت باسلام و ضدیت با استعمار بدل و جان بدیرفت چنانچه در «جاویدنامه» که سیر روحی علامه اقبال است درین سیر و گردش در عالم خیال باسید افغانی نیز سلاقی میشود از برکات انقاس میمون او بهره‌مندی برد.

داستان عقب ماندگی شرق و اسلام را از آن نابغه فرزانه می شنود! ... و می خواهد که حسب تلقین سید با همت بلند به تنویر جهانی بکوشد. اقبال از روح افغانی راجع به معارف قرآنی الهام می گیرد و آن شعله های خاموش را با روشن می کند. ... بندگان خدا را به سر بلندی و آزادی و حریت دعوت می کند.

سید افغانی در انبوت حال کلکته علما و دانشمندان را با بظرفداری حکمت دعوت کرد - اقبال نیز در جاوید نامه در اطراف حکمت از قول سید چنین شرح می دهد :

گفت حکمت را خدا خیر کثیر هر کجا این خیر را بینی بگیر

همچنان دا کتر اقبال در جاوید نامه از زبان سید جمال الدین چنین می گوید :

چيست دين برخاستن از روی خاک تاز خود آگاه گردد جان پاک

بصورت خلاصه اکثر اقبال در اشعار پر شور و پر احساس که روی امید به بازگشت دوران مجد اسلامی را در مردم دمید و در بسی از مراحل فکر به مقلد و پیرو صادق سید افغانی است. در آنا برجسته وی انوار افدیشه های سید افغانی چه در قسمت احباء عظمت اسلام و چه در طرد استعمار و از بین بردن فجائع آن و حصول آزادی بنظر می آید. او بارها افکار و عقائد این پیش آهنگ نهضت های شرق را در ردیف اشعار و منظومه های دلچسپ خویش جای داده است.

در خاتمه باید عرض کرد که نهالی که سید افغانی در حیات خویش در کشور های اسلامی و دول مشرق زمین غرس کرده بود - چندی بعد از مرگش - ثمر داد - استعمار در زادگاه سید، افغانستان ورشکست گردید - و پرچم آزادی در کوه های سر بقلک کشیده آن با هتزاز آمد - کشور های عربی بشمول مصر از نعمت آزادی برخوردار شدند. هند استقلال کامل خود را حاصل کرد. در ترکیه و ایران استبداد به مشروطیت تبدیل شد و روی هم رفته يك جنبش عمومی در شرق بمیان آمد. باینصورت زندگانی سید افغانی يك صفحه عمده تاریخ تحول هند و تاریخ روابط هند با افغانستان و باقی جهان اسلام است.

مآخذ و مراجع

الف - کتب

- ۱- ابوریه محمد . مباحثه سید جمال الدین افغانی . مترجم غلام صمد رو محمد حسین راضی (کابل: مطبعه معارف ۱۳۳۱)
- ۲- اسدآبادی، میرزا لطف الله. شرح حال و آثار فیلسوف اسلام و شرق سید جمال الدین (تبریز: بنگاه مطبوعاتی دین و دانش ۱۳۲۶).
- ۳- افشار، ایرج. مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده در باره سید جمال الدین جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی (تهران: ۱۳۳۲).
- ۴- اقبال، محمد، جاویدنامه.
- ۵- براون، ادوارد. انقلاب ایران. ترجمه احمد پشزوه (تهران: کانون معرفت ۱۳۲۹).
- ۶- پاشا، سخزومی. دافغانی سید جمال الدین خاطرات. ترجمه محمد شاه ارشاد (بیتهقی کتاب خپرونه ۱۳۵۲) ص: ۱۲۴.
- ۷- محمد امین. حیات سید جمال الدین افغان. (مطبعه کابل: ۱۳۱۸).
- ۸- نراقی، فرخزاد، سیرزا غلام حسین. مردان نامی شرق در دو قرن اخیر. (بیروت: مطبعه الاجتهاد ۱۹۲۹) جلد اول چاپ اول.
- ۹- سید جمال الدین. نیچریه یا نا تور الیسم در رد ماد یگری و طبیعی گری. (تبریز: بنگاه مطبوعاتی صفحه ۲: دین و دانش).
- ۱۰- سید افضل الحق. سید جمال الدین افغانی، حالات و خیالات. پشاور: یونورستی بک ایجنسی ۱۹۳۸).
- ۱۱- طباطبائی، محمد محیط نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین. (چاپ خانه دارالتبلیغ قم. ۱۳۵۰) چاپ اول.
- ۱۲- کرمانی، ناظم الاسلام. تاریخ بیداری ایران. انتشار بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۳۶.
- ۱۳- مدرس، مرتضی. زندگانی و فلسفه سیاسی و اجتماعی سید جمال الدین افغانی. (تهران: انتشارات اقبال ۱۳۳۳).
- ۱۴- مدرس، مرتضی. آراء و معتقدات سید جمال الدین افغانی. (تهران: از انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال ۱۳۳۷).

۱۵ - مولوی غلام حسین . پیشرو نهضت ها سید جمال الدین افغانی .
(مطبعه النعمان النجف الاشرف) .

ب- مجلات و روزنامه ها :

- ۱- کلکسیون اصلاح . شماره های قوس و جدی ۱۳۲۳ . در مقالات محمد قدیر تره کی ، سید قاسم رشتیاء ، میر غلام محمد غبار - واحد علی کهزاد) .
- ۲ - کابل (مجله) جدی ۱۳۱۸ (از مقالات : صلاح الدین سلجوقی - سرور گو یاسید قاسم رشتیاء و دیگران) .
- ۳ - کاوه . مارچ ۱۹۲۱ . برلین .
- ۴ - سراج الاخبار . شماره پنجم ، سال ششم (از مقاله محمود طرزی) .
- ۵ - ژوندون ۱۳۴۲ (از مقاله پوهاند عبدالحمی حبیبی) و ۱۳۵۳ (از مقاله عبدالحکیم شرعی) .

Sources in English

Keddie, Nikki R. Sayyed Jamaladdin" Al— Afghani":
A political Biography. Los Angeles: University of California
Press' 1972

پوهنوال محمد عارف غوثی

روابط تجارتي افغانستان و هند

افغانستان نظر به موقعیتی که در آسیای مرکزی دارد در طول تاریخ خود چهار راه عبور و مرور کاروانهای سوداگری، سیاحین و لشکر کشی های ناموران جهان درین منطقه بوده. ازینرو نه تنها با کشورهای همسایه بلکه با کشورهای دورتر نیز از زمانه های قدیم روابطی داشته. این روابط به اشکال مختلف آن بانیم قاره هند بس عمیق و گوناگون بوده و از سپیده دم تاریخ آغاز یافته. روابط تجارتي مهمترین علایق را بین مردم این منطقه تشکیل میداد. در حقیقت بسی از ارتباطات و تبدلات دیگر در مباحث سیاست و ثقافت نیز بر وی منافع تجارتي و از طریق کاروانهای سوداگری بنا یافته و یا بوسیله آن جان گرفته و توسعه یافته است.

روابط تجارتي افغانستان با هند قدیم از آغاز اولین مهاجرتها و تماس بین مردم این مناطق سرچشمه گرفته و به انکشاف آغاز کرده. افغانستان نظر به موقعیت جغرافیایی خود یک راه ترانزیت بین هند و کشورهای غربی بود. بنابراین مبادلات تجارتي بین هند و افغانستان در قدیم نیز محدود به تبادل پیداور کشور نه بلکه فرگیرنده مال التجاره ترانزیتی هم بوده. مال التجاره هند بیشتر از راه های همین کشور به بازارهای غرب انتقال می یافت و امتعه ناشی از اروپا و آسیای غربی و شرق میانه از معابر این خط بسوی هند و شرق عبور می کرد. در مرور قرنهای روابط تجارتي بین هند و افغانستان با تحولات سیاسی درین منطقه گهتی شکل گرفته و بعضاً انگیزه این تحولات را فراهم نموده. پس برای اینکه به نحوه انکشاف و تطور این روابط خوبتر پرتو افکنده باشیم درینجا آنرا به سه دوره ذیل تقسیم کنیم:

دوره اول: از قدیم تا استرداد استقلال افغانستان.

دوره دوم: از استرداد آزادی افغانستان تا تجزیه نیم قاره و استقلال هند.

دوره سوم: روابط تجارتي افغانستان با هند امروز تا امروز.

دوره اول :

درین دوره تجارت توسط کاروانها و وسایل حمل و نقل قدیمی صورت می گرفت و تنظیم تجارت مربوطه به ملاحظات و منافع خود تجار بود و تابع کدام قرار داد مشخص تجارتهی نبود. در ابتدا تجارت نظریه مشکلات امنیتی و غیره بیشتر با مهاجرتها توأم میبود و توسط کاروانها صورت میگرفت. مسافران واقع میشد که کاروانها به سرکردگی یکی از رؤسای قوم بحرکت آغاز می کرد. تجار کوچک که از خود کاروانی تشکیل داده نمیتوانستند امتعه خود را توسط کاروان دیگری می فرستادند و یا بایک کاروان قبلمه دیگری می پیوستند اما مکلف بودند در مقابل هر شتر یا اسب اجرتی بپردازند (مثلاً در مقابل هر شتر ۱ روپیه می پرداختند)

کاروانها هنگامیکه از دشت ها و اراضی بایر می گذشتند مجبور بودند قبلاً تمام مواد ضروری را بشمول آب تهیه کنند. در ارض راه کاروانسراهایی وجود داشت که این کاروانها در آن توقف میکردند. چون حرکت این کاروانها خیلی بطی بود لذا دوران سفر ما به نیز نسبت به امروز کمتر بود.

اقلام عمده تجارتهی که از افغانستان بصوب هند می رفت عبارت از قالین، پوست باب، اسب قاطر و انواع میوه و واردات از انجاچای و منسوجات هندی، مساله جات، عاج، سبیل و بعضی مصنوعات فلزی و چوبی و شکر بود. البته اهمیت نسبی این مواد در مجموع مبادلات دو کشور نظر به زمان فرق داشته که متأسفانه فقدان ارقام جامع و قابل اعتماد توضیح آنرا ناممکن می سازد. البته مال التجاره دیگر کشورها نیز بطور ترانزیت و یا به شکل صادرات مجدد از افغانستان و یا از هند یا بین کشور عبور می کرد.

راه های قدیم تجارتهی :

چون در قدیم حمل نقل اموال درین منطقه محدود به وسایل بدوی از راه خشکه بود لذا تذکری در باره راه های تجارتهی نیز بی مورد نسخواهد بود. اهمیت همین معا بر در تجارت بین شرق و غرب بود که باین منطقه آسیا از روزگاران باستان اهمیت خاصی می داد. ارزش این راه بعد از فتوحات اسکندر رو به فزونی نهاد. زیرا اسکندر در قلمروهای مفتوحه به ساختمان شهرها و قلاع می پرداخت و این روش مدبرانه او نه تنها سلطه اخلاقی را درین منطقه دو مدار ساخت بلکه در سایه امن و اسایش حاصله از آن قوافل تجارتهی بمسافرتهای منتظم بین هند و سواحل مدیترانه آغاز نمودند. تجارت ترانزیت بین هند و غرب انکشاف نمود و راه های ذیل طرق مهم آنرا تشکیل میداد :

۱- از بنادر مدیترانه که مهمترین آنها اسکندریه و انطاکیه بود به ساحل فرات امتداد یافته و بالاخره بشهر زپاسیه (در حوالی بلخ) می رسید. قوافل تجارتنی مدتی درین ایستگاه و انبار بزرگ متوقف گردیده و سپس از راه خلم ((اوگرادتیس)) هندوکش را در آق رباط و خا و اکی طی کرده به بگرام واصل می شد و سپس به امتداد دریای کابل به پشاور می رفت.

۲- يك راه دیگر از هرات به قندهار و دره بولان به هند می رفت.

۳- از هند از راه خیبر و معبر گوالدری بکابل و آمو.

البته راه ابریشم راه مشهور دیگر بود که بین چین و غرب از افغانستان می گذشت. این راه ها شوارع عمده تجارت بین هند و افغانستان را تشکیل میداد. بدیهی است در دوره های که يك نظام مستقر سیاسی و امنیت درین مناطق حکمفرما بوده از فیض و جود امنیت تجارت نیز رونق داشته و بر عکس آن با اغتشاشات تجارت نیز به رکود یا سکتگی مواجه شده. بنابراین سیرانکشاف تجارت را میتوان موازی به فرازونشیب وضع سیاسی تصور کرد. در قرن ۱۹ که دوره توسعه تجارت و صنعت در جهان غرب بشمار می آید برای افغانستان متأسفانه آغاز انحطاط بود، چه از يك طرف نفاق و خانه جنگی بر سر بدست آوردن مقام سلطنت و از جانب دیگر تقرب قوای استعماری از دو طرف باین منطقه و ایجاب منافع استعماری شان این کشور را به مشکلات و مصایب و زافزون دچار ساخت که در نتیجه آن روابط بین نیم قاره هند و افغانستان شکل دیگری گرفت. بعد از مستعمره شدن نیم قاره هند این حصه تدریجاً بحیث بازار مصنوعات انگلیسی در آمد و افغانستان آزادی خود را برای مدتی از دست داد.

اگر چه هر دو کشور یعنی هند و افغانستان در مقابل استعمار بجادله کرد و قوای استعماری در هر دو کشور به فعالیت های نفع پرستانه خود اقدام کرد ولی مجادله این دو کشور در مقابل استعمار، سیاست استعمار در نیم قاره هند و در افغانستان و نتایج آن در دو کشور از هم فرق داشت. در مورد افغانستان نفوذ استعمار سبب شد که این کشور را از ارتباط مستقیم سیاسی و تجارتی با کشورهای دیگر محروم مانده و در آتش نفاق داخلی بسوزد. استعمار به اشکال مختلف مانع نهضت های آزاد یخواهانه و فعالیت های اصلاحی و انکشافی می شد. در نتیجه افغانستان در مرور قرن ۱۹ از همقطاران خود در راه ترقی اقتصادی عقب ماند. در عین زمان تجارت بحری انکشاف یافت بالاخص با افتتاح کانال سویز اروپائی ها از راه بحر با هند و کشورهای شرق دور مر اوده خود را توسعه دادند. اهمیت راه خشکه تدریجاً کاسته شد.

زیرا کانال سویز فاصله راه بحری را از ۷۸۳۷۸ میل (از انگلیند تا کلکتہ) از راه جنوب افریقا به ۷۶۷۸ میل کاست. ترافیک بحری به سرعت زیر انکشاف یافت.

جدول اول (۱)

سال	تعداد	تن	عاید
۱۸۷۰	۳۹۱	۳۶۳۰۰۰	۲۰۶۰۰۰
۱۸۷۵	۱۳۹۶	۲۹۳۰۰۰۰	۱۱۵۵۰۰۰
۱۸۸۰	۲۰۲۶	۳۳۳۳۰۰۰	۱۶۷۱۰۰۰
۱۸۸۵	۳۶۲۳	۸۹۸۵۰۰۰	۲۵۳۰۰۰۰
۱۸۸۹	۳۳۲۵	۹۶۰۶۰۰۰	۲۷۳۵۰۰۰

در افغانستان علاوه بر تاثیر فعاليتهاي استعماري از خارج در داخل کشور نیز شرایط برای انکشاف اقتصادي مساعد نبود. يك حکومت مرکزی قوی وجود نداشت. از حرکت مال التجاره هم بخارج و هم بداخل از يك ولايت بولايت ديگر در ارض راه محصول اخذ می شد. از اموال ترانزیتی که به ماورای امواز هند صادر می شدند نیز محصول زیاد اخذ می گردید. مثلاً از اموالی که از هند از راه کوتل های خیبر و گوالیاره کابل می رسید بر علاوه دو نیم فیصد محصول ارزش استعد در پشاور، يك روپيه در جلال آباد، دورو پيه از هر اسپ و یا شتر حامل اموال محصول گرفته می شد سپس در اثنای داخل شدن به کابل از هر شتر و یا اسپ دو روپيه و هشتانه محصول یا (يك چهلیم) قیمت جنس وارد شده اخذ می گردید. از اموالی که کابل را ترك می گفتم ۱، ۳ یا ۱، آنه برای اموالی که صدر روپيه ارزش میداشت اخذ می شد. همچنان از هند به امتداد کوتل های گومل و بولان بجانب قندهار و هرات نیز بر علاوه ۲/۵ فیصد قیمت جنس از هر بار شتر یا اسپ در غزنی دو روپيه، در قندهار دورو پيه و هشتانه، در کرشك يك روپيه و در هرات دو روپيه و هشتانه محصول اخذ می گردید.

ماخذ: تاریخ اقتصادی در قرن ۱۹ صفحه ۲۱۸ (به انگلیسی)

Source: Droppers, Garrett. Outline of Economic History in the Nineteenth Century.

New York 1923 p. 218.

از این جمله هشتاد و هفت فیصد کشتی را فی مربوط انگلستان بود. از روی این ارقام میتوان تصور کرد که چقدر انتقال مال التجاره از راه خشکه به راه بحری سوق داده شده باشد.

ارقام کافی را جمع به مقدار و ارزش صادرات و واردات افغانستان باهند در دست نیست. راجع به بعضی سالها ارقام اجمالی در برخی از صنایع بدست آمده که در اینجا ارقام ذیل جهت ارائه به چشم تخمینی تجارت بانیم قاره هند در سالهای ۱۸۶۱ و ۱۸۷۶ و بعد از آن صادرات و واردات عمده در سالهای ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۷ در جدول (۳) ارائه می شود.

جدول (۲)

به هزار روپیه هندی

واردات هند از افغانستان		صادرات هند به افغانستان	
۱۸۷۶-۷۷	۱۸۶۱-۶۲	۱۸۷۶-۷۷	۱۸۶۱-۶۲
از پنجاب		از سند	
۷۱۶۰	۱۸۶۵	۷۹۳۱	۱۸۳۶
۲۳۹۹	۳۱۹	۷۱۳	۱۸۹
۹۵۵۹	۲۱۸۳	۸۶۳۵	۲۰۳۵

منبع: - حمیدالله امین: نظری بر تجارت خارجی افغانستان. صفحه ۲۳.
از اثر گوینویچ: تجارت خارجی افغانستان

جدول (۳)

اقلام عمده واردات و صادرات در سالهای اخیر سلطنت امیر عبدالرحمن
(به هزار روپیه هندی)

واردات هند ۹۳-۱۸۹۲						واردات هند ۹۴-۱۸۹۳						واردات هند ۹۵-۱۸۹۴						واردات هند ۹۶-۱۸۹۵						واردات هند ۹۷-۱۸۹۶						واردات هند ۹۸-۱۸۹۷																																									
از افغانستان												از افغانستان												از افغانستان												از افغانستان												از افغانستان												از افغانستان											
اسپ و قاطر						ادویه						مسک						پوست باب و چرم						پشم						روغن						اسپ و قاطر						ادویه						مسک						پوست باب و چرم						پشم						روغن					
۱۶/۲	۲۷/۱	۱۸/۷	۳۲/۵	۱۱/۹	۲/۳	۱۳/۸	۱۱/۳	۱۱/۹	۹/۶	۲/۲	۷/۸	۹۸/۳	۶۰/۲	۵۶/۵	۳۶/۳	۵۱/۷	۳۰/۸	۱۳/۸	۱۷/۹	۱۳/۰	۱۷/۸	۱۹/۳	۸/۹	۱۵/۰	۱۲/۹	۱۱/۹	۱۳/۹	۱۱/۳	۱۷/۰	۳۵/۱	۲۳/۹	۲۰/۱	۱۷/۰	۱۹/۵	۲۳/۳																																				

صادرات هند به افغانستان

نخ	۵/۲	۶/۱	۸/۷	۱۱/۵	۱۱/۱	۶/۵
نسوجاب نخي	۳۳۰/۹	۲۷۵/۲	۱۵۱/۳	۱۷۲/۵	۱۳۵/۱	۲۰۳/۳
مواد رنگ آميزي	۱۰/۵	۹/۵	۱۵/۲	۱۷/۸	۱۵/۵	۶/۹
چسب	۱۳/۳	۱۰/۳	۷/۶	۱۵/۲	۵/۸	۳/۹
برنج، مس و آهن	۱۳/۹	۱۲/۳	۱۱/۳	۱۱/۷	۲۳/۲	۷/۰
شکر	۱۵/۰	۱۵/۷	۱۰/۲	۱۰/۹	۱۰/۵	۸/۷
چای	۹۹/۸	۶۱/۱	۳۵/۱	۲۷/۱	۳۵/۸	۱۵/۹

منبع: انگس ناستلون - افغانستان (به انگلیسی) صفحه ۲۹۲

ارقام جدول (۳) که اقلام عمده صادرات و واردات را ارائه می کنند. بمقایسه ارقام جدول (۲) و جدول (۴) در ذیل خیلی کم بنظر می خورد. اگر چه این جداول به سالهای مختلف ارتباط دارد ولی باز هم گمان نمیرود که در ظرف این مدت اینقدر تفاوت بر وز کرده باشد. در جدول (۴) ارقام از آریانا دایرة المعارف بدست آمده که صادرات و واردات را به نیم قاره هند از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ نشان میدهد:

جدول (۴) تجارت افغانستان و هند

(به هزار روپیه هندی)

سالها	صادرات به هند	واردات از هند	مجموع
۱۹۰۰-۱۹۰۱	۵۳۹۱	۵۱۲۹	۱۰۰۲۹
۱۹۰۱-۱۹۰۲	۵۲۳۳	۶۷۰۹	۱۲۹۵۳
۱۹۰۲-۱۹۰۳	۳۵۹۱	۷۷۵۶	۱۲۳۴۷
۱۹۰۳-۱۹۰۴	۶۰۹۸	۷۰۶۰	۱۳۸۵۸
۱۹۰۴-۱۹۰۵	۶۶۲۳	۱۰۵۶۶	۱۷۱۸۹

منبع: آریانا دایرة المعارف جلد سوم صفحه ۳۹۰

ارقام جدول (۴) حجم تجارت افغانستان و هند را در اوایل قرن بیستم نشان میدهد. ولی

این ارقام شاید شامل استعمه ای هم باشد که از راه هند بدیگر کشورها رفته باشد زیرا درین هنگام افغانستان مستقیماً بادیگر کشورها غیر از کشورهای همسایه معاملات نداشت.

دوره دوم: از استرداد استقلال افغانستان تا تجزیه و آزادی نیم قاره هند

(۱۹۱۹م - ۱۹۳۷م) (۱۲۹۷ - ۱۳۲۶ هـ)

بعد از آنکه افغانستان استقلال خود را دوباره بدست آورد فرصت آنرا یافت تا بانظرداشت منافع ملی خود با کشورهای مختلف مذاکره کرده و معاهداتی را منعقد سازد. در ضمن انعقاد معاهدات سیاسی روابط تجارتنی و اقتصادی نیز با اکثر این کشورها برقرار گردیده. در نتیجه آن نمایندگان تجارتنی بعضی کشورهای متحابه مانند آلمان، روسیه و امریکا جهت مطالعه امکانات انکشاف روابط تجارتنی به افغانستان آمدند. درین دوره دولت به طرح و تطبیق پروگرامهای اصلاحی اقدام کرد. در آن جمله محصولات و اموال بین ولایات اخذ می شد لغو گردید و تعرفه جدید بمنظور تشویق صادرات و واردات ضروری بمنصه اجرا گذاشته شد همچنان برای توسعه تجارت از خزانه دولت به تجار قرضه فراهم شد تا آنها را از قید تجار خارجی برهانند چه قبلاً آن تجار خارجی با دادن پول بیشکی بعضی اقلام صادرات را به خود اختصاص میدادند. چون در عین زمان با حصول آزادی سیاسی مجال این برای افغانها پیدا شده بود که مستقیماً با دیگر کشورها مذاکره و عقد قرار داد نمایند، لذا یک قسمت صادرات که قبلاً توسط تجار هندی به اروپا می رفت مستقیماً صادر می شد ولی چون این اموال عمدتاً از راه هند عبور می کرد تجار هندی هنوز هم در کنترول آن نقش مهم داشتند.

در مذاکراتی که بین هیاتهای انگلیسی و افغانی در ماه های اپریل و جولای سال ۱۹۲۰ بقرض امضای معاهده دوستی در میسوری هند بعمل آمد، در ضمن دیگر شرایط قرار برین شد که از طرف انگلیس تسهیلات ترانزیتی برای مال التجاره افغانستان فراهم گردد. همچنین فیصله شد که از واردات افغانستان که از طریق هند صورت می گیرد محض $\frac{1}{4}$ محصول گمرکی و آنهم برای

تمویل مصارف امور مربوط در هند اخذ شود مشروط باینکه این اموال وارده در بسته های مهر شده با افغانستان ارسال گردد و در هند باز نشود. همچنین برای صادرات افغانستان تسهیلات مشابه فراهم شد. درین معاهده ضمناً موافقه بعمل آمد که نمایندگان تجارتنی

افغانستان در کویته و پشاور تاسیس گردید و این نمایندگان هماعلاوه بر قونسلگر بهای افغانی در کراچی، بمبئی کلکتہ بود که در بدل آن انگلیس هادر جلال آباد، قندهار و غزنی حق افتتاح چنین نمایندگی را داشتند. تا هنگام معاهده ۱۹۲۱ بین افغانها و انگلیس ها تجار افغانی مکلف بودند علاوه بر محصولیکه به حکومت افغانستان تادیه می شد محصول گمرکی دیگری در هند برای اسوالیکه از بندر کراچی وارد می شد پردازند. بعد از معاهده متذکره تمام محصولات در بنادر هندی برداخته می شود بعد از ورود اسوال به افغانستان به تجار مسترد می گردید. این دوره مشخصاتی دارد که آنرا از دوره اول متمایز می سازد. در دوره اول طوریکه قبلاً اشاره شد سه چیز را از نگاه مقایسه وضع تجارت بادوره های ما بعد بحیث خصوصیات آن میتوانیم تشخیص دهیم: (۱) نقش اساسی کاروانهدار تجارت. (۲) وسایل بدوی حمل و نقل و (۳) سیاست تجارت آزاد بر اساس روحیه لیسه فیر (Laissez Faire).

همزمان پادشه اول استقلال افغانستان، استفاده از وسایل حمل و نقل عصری از قبیل انواع سوتر و غیره در افغانستان آغاز شده حکومت برای تنظیم تجارت و حمایه تجار افغانی به اقدامات جدی متوسل گردید. و اهمیت کاروانهدار و آنها تدریجاً در امر انجام دادن تجارت کاهش یافت. ارقام ذیل راجع به اقلام عمده صادرات افغانستان به هند و واردات از آنجا در پنج سال استقلال و در باره ارزش مجموعی صادرات و واردات در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۹ به دست آمده که ارائه می گردد:

جدول (۵) مقدار اقلام عمده واردات و صادرات به هند (به تن)

اقلام عمده واردات	۱۹۱۹-۲۰	۱۹۲۰-۲۱	۱۹۲۱-۲۲	۱۹۲۲-۲۳	۱۹۲۳-۲۴
منسوجات نخعی	۲۹۹۷	۱۵۷۵	۱۳۷۳	۲۱۳۳	۳۳۰۲
شکر	۲۳۳۸	۳۵۵۶	۲۶۳۲	۲۰۳۲	۳۶۵۸
چسای	۷۶۲	۳۰۵	۱۵۲	۲۵۳	۱۰۶۷
اقلام عمده صادرات به هند					
میوه جات	۱۷۵۲۶	۶۶۰۳	۲۲۸۶	۹۷۰۳	۱۲۳۹۵
پشم	۵۶۰۰	۳۹۱۲	۲۳۳۷	۳۰۹۹	۳۳۰۲

مفہم: حمد الله امین۔ نظری به تجارت خارجی افغانستان، صفحہ ۴۷ (از گوینویچ: تجارت خارجی افغانستان)

جدول (۶) ارزش مجموعی تجارت هند و افغانستان

(بهزار روپیه هندی)

واردات افغانستان از هند	صادرات افغانستان به هند	مجموع
۲۱۶۰۰ (۱۹۳۷-۳۸)	۳۷۱۰۰	۵۸۷۰۰
۲۱۵۰۰ (۱۹۳۸-۳۹)	۲۳۹۰۰	۴۵۴۰۰
۲۶۹۰۰ (۱۹۳۹-۴۰)	۳۹۷۰۰	۶۶۶۰۰
۳۲۹۰۰ (۱۹۴۰-۴۱)	۶۲۳۰۰	۹۵۲۰۰

منبع: آریانا دایرة المعارف جلد سوم صفحه ۳۹.

طوریکه از ارقام ارزش مجموعی تجارت افغانستان در فوق پیداست صادرات به سمت هند در بین چهار سال بمقایسه گذشته افزایش یافته و بیلابند تجارت درین مدت به نفع افغانستان میبست بوده. این اعداد بمقایسه گذشته ارقامی که در جدول اول (گذشته) داد، شده می رساند که در ظرف سی و چند سال اول قرن بیست حجم تجارت افغانستان باین سمت افزایش یافته - اما اینکه این افزایش بطور نسبی نادر نظر داشتن تغییر در سطح قیمتها چگونگی بوده ازین ارقام بوضاحت معلوم نمی شود. زیرا شاخص قیمت های اسوال صادراتی و وارداتی درست نیست. احصایه واردات و صادرات به مقدار عم برای تمام این دوره میسر نشده. حتی اگر ارقامی راجع به مقدار بر سر بوطه فراهم می بود چون ترکیب این امتعه در کل تجارت در دو وقت مختلف عین چیز نبوده باز بمقایسه مشکل می گردید. بنابراین بمقایسه ارقام تجارت در دوره اول و دوم و یاد شروع و آخر دور اول بعضی یک نظر اجمالی راجع به توسعه تجارت باین سمت میسر شد.

علاوتاً باید بخواهر داشت که ارقام دو دوره اول اموال ترانزیتی را و اموالی را که به پاکستان صادر شده و یا از آنجا وارد گردیده نیز شامل می باشد. پس بمقایسه دقیق با وضع تجارت در آینده علاوه بر ملاحظات فوق الذکر ایجاب می کند که این دو عنصر نیز مدنظر گرفته شود. تمام احصایه که راجع به تجارت به سمت هند در بین دو دوره (یعنی تا ازادی و تجزیه نیم قاره هند) درست است شامل امتعه ایست که به هر دو حصه هند صادر شد و یا از آن توریید گردیده. درباره اسوال ترانزیتی از راه هند بر ایسه سال (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰) ارقام ذیل بدست آمد که از روی آن سهم اسوال ترانزیتی را میتوان حدس زد:

اموال ترا نزیتی (بهزار روپیه هندی)

۱۳۱۸ (۱۹۳۹-۴۰) — ۱۲۸۰۲

۱۳۱۹ (۱۹۴۰-۴۱) — ۱۳۰۹۳

۱۳۲۰ (۱۹۴۱-۴۲) — ۱۷۵۸۸

منبع: اریانا دایرة المعارف صفحه ۳۹۱ جلد سوم.

نقش نسبی اسوال ترانزیتی از راه هند برای دیگر سال ها بدست نیست. در سالهای بعد از جنگ عمومی دوم بیشتر شده و تا حدود پنجاه فیصد تخمین می شود.

بعد از اغتشاش ۱۳۰۷ و نجات وطن از ورطه اضمحلال و قتیکه در افغانستان یک رژیم مستقر سیاسی برقرار شد برای انکشاف اقتصادی این کشور دوباره فعالیت های مهم آغاز گردید. شرکتهای زیاد و بانکها تاسیس گردید و به توسعه تجارت نیز توجه جدی بعمل آمد.

دوره سوم: از تجزیه و استقلال نیم قاره هند تا امروز:

بعد از ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ ه) که نیم قاره هند بدو کشور هند و پاکستان تقسیم شد و استقلال یافت روابط تجارتي بین افغانستان و هند نیز شکل دیگر گرفت. باین معنی که از یک طرف بین دو کشور یک منطقه مستقل حاصل گردید و موضوع ترانزیت یک پرو بلم مهم را در مسیر تجارت بوجود آورد و از طرف دیگر بعد از این روابط بین دو کشور مستقل موضوع بحث می شود که هر کدام نظر به منافع ملی خود مسأله تجارت را مورد غور قرار میدهند و در نتیجه تجارت بر اساس قرارداد های منعقد شده بین دو طرف معامله جریان پیدا می کند. درین دوره سیاست های تجارتي هر یک از این کشور های مستقل و مسأله ترانزیت بسوی هند عوامل عمده مؤثر بر تجارت بین هند و افغانستان میباشد چنانچه مطالعه سیرانکشاف تجارت درین دوره اهمیت این عوامل را آشکار می سازد. روابط تجارتي درین دوره بر احوال آتی الذکر رو به انکشاف و توسعه نهاد:

اول — در مرحله اول که از آزادی هند تا سال ۱۹۵۷ است:

اولین معاهده تجارتي بین هند و افغانستان به تاریخ ۳۰ اپریل ۱۹۵۰ به امضا رسید. طبق این معاهده حق انجام امور تجارتي و بیمه به اتباع یک کشور در کشور دیگر داده شده همچنان راجع به آزادی تجارت و مقررات ورود مال التجاره و تسهیلات تجارتي موادی داشت.

تا سال ۱۹۵۷ حجم تجارت بین هند و افغانستان تا به کد ام قیود از حیث مقدار یا قیمت نبود.

اما بعد آ حکومت هند خواست واردات خود را از نگاه ضرورت کشور جداً مورد غور و کنترل قرار دهد. يك نتیجه این اقدام گروه بندی واردات هند بود به امثال ضروری و غیر ضروری میوه که عمدتاً ترین صادرات افغانستان را به هند تشکیل میداد، در جمله امتعه غیر ضروری یا تجملی بحساب آمد و بنا بر آن حکومت هند خواست تا واردات آن بیک حد معین مقید گردد.

برای تجدید صادرات میوه به هند، حکومت هندن نخست بخواست از طریق اعطای لایسنس به تجاری که میوه افغانی را به هند وارد می کردند اقدام کند. اما حکومت افغانستان آنرا نپذیرفت و مذاکرات مقامات مربوطه دو حکومت بالاخره منجر باین شد که واردات میوه تازه و خشک و نباتات طبیعی بر اساس يك قرارداد بین هند و افغانستان تنظیم شود که درین قرار داد يك حد اعظمی (سیلنگ) برای صادرات افغانی تعیین گردد.

۲- مرحله دوم با امضای قرارداد سال ۱۹۵۷ آغاز می یابد که درین مرحله حداً اعظمی برای ارزش صادرات افغانستان تعیین میشود:

اولین قرار داد باین منظور در سال ۱۹۵۷ بتاریخ ۱۳ جولای در دهلی جدید با مضار رسید که برای يك سال اعتبار داشت و در آن صادرات اموال افغانی به ارزش سه کروڑ و سی و پنج لک کداری (یا ۳۳ میلیون و پنجاه هزار روپیه هندی) در يكسال محدود گردید. این نوع قرارداد که در آن حداً اعظمی صادرات افغانی بر اساس ارزش آن تعیین می شد تا سال ۱۹۶۸ به شکل قرارداد های سالانه مذاکره شده و انعقاد می یافت. در سال های ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ حداً اعظمی ارزش صادرات افغانی چهل میلیون روپیه هندی، در سالهای مابعد نیز در قرارداد های سالانه از قرار ذیل تعیین شده بود:

۱- در قرارداد ۱۹۶۰ پنجاه میلیون روپیه هندی

۲- در ۱۹۶۱ چهل و هشت میلیون روپیه

۳- در ۱۹۶۲ چهل و نه میلیون روپیه

۴- در ۱۹۶۳ چهل میلیون و چهار صد هزار روپیه هندی

۵- در ۱۹۶۴ شصت و دو میلیون روپیه هندی

۶- در ۱۹۶۵ هفتاد میلیون روپیه و صد و پنجاه هزار روپیه هندی.

در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ قرارداد سال ماقبل تمدید یافت. درین قرارداد های يك ساله مهم مورد مذاکره سالانه سنجش سلینگ بود. این سنجش بر اساس قیمت بازار هند منتهی بحصول و مصارف مربوط در هند صورت می گرفت. هر سال صادرات افغانی تا این حد اعظمی مجاز بود و

بمجرد رسیدن به حد معینه معطل می شد. تا سال ۱۹۶۴ این اطلاعدهی بعد از حرکت اسوال از افغانستان صورت می گرفت و بعضی اوقات چنین واقع شده که اسوال در سرحد هند بدلیل اضافه از حد معینه بودن پذیرفته نشده و در اثر معطلی در هوای گرم فاسد می شد. چون حداعظم معینه کمتر از تقاضای بازار هند بر اسوال افغانی بود بنابراین این وضع مکرر بوقوع پیوسته و یاد در داخل کشور میوه اساده صدور به هند باقیمانده. برای رفع این مشکل در سال ۱۹۶۴ اسوا فقه بعمل آمد تا از یک طرف حین اسضای قرار داد یکک قیمت محض بغرض سنجش حدا عظمی تعیین گردد و از جانب دیگر بر اساس همین سنجش که در قرار داد قبلا تعیین شده می باشد، تصدیق نامه ترانزیت در گمرکات مربوط افغانستان اعطا گردد. این روش مشکلات طرف افغانی را تا اندازه ای مرفوع ساخت ولی چون قیمت داخل قرار داد کمتر از قیمت بازار هند تعیین شده بود لذا مقدار صادرات بیشتر از توقع هند واقع گردید. بنابراین هنگام مذاکرات قرار داد سال ۱۹۶۵ موضوع قیمت دو باره مورد مذاکره قرار گرفت و قرار برین شد که قیمت ها بر روش سابق (یعنی قیمت بازار هند منفی محصول و مصارف مربوط هند) ولی در هرپانزده روز از طرف مقامات مربوط هندی تعیین و به طرف افغانی اطلاع داده شود.

درین سال در اثر مشکلات ناشی از ترنزیت راه پاکستان و مسدود شدن سرحد برای مدتی تجارت افغانستان و هند به سکتگی مواجه شد و در نتیجه از حد معینه سلینگ خیلی کمتر صادرات صورت گرفت.

در قرار داد ۲۸ جولای ۱۹۶۸ موافقه بعمل آمد که نباتات طبی بدون قید سلینگ صادر شود و میوه تازه و خشک تاسی و شش هزار تن صادر گردد. در نتیجه این تغییر (یعنی سلینگ مقداری عوض سلینگ پولی) نه تنها مشکلات ناشی از قیمت گذاری حل شد بلکه ارزش مجموعی صادرات نیز بیشتر از صد فیصد افزایش یافت. طبعاً بهمین تناسب زمینه واردات از هند به افغانستان نیز مساعد گردید. زیرا یکی از خصوصیات این قرار داد سکل فیت توریید از هند در مقابل صادرات افغانی بود. این قرار داد برای سال ۶۹ و ۱۹۷۰ تمدید شد.

در سال ما بعد حکومت هند به تاسی از سیاست خود در مورد تجارت خارجی (یعنی کنترل واردات و افزودن نقش سکتور عامه در تجارت خارجی) خواست در مورد تجارت با افغانستان نیز اقدامات لازمه را جدی تر آغاز کند. در نتیجه برای قرار داد سال جدید چهار نکته ذیل را پیشنهاد نمودند.

۱- سهم گیری موسسه دولتی تجارتی STC هند در تجارت بین مملکتین به ترتیبی که يك مقدار از صادرات میوه افغانی توسط این موسسه صورت گیرد.

۲- کاهش صادرات اسوال افغانی به طریق کانسای پنمننت (یعنی ارسال سال بعنوان فروشنده هندی)

۳- اعطای لایسنس پزشکی از طرف مقامات هندی در تجارت افغانستان و هند.

۴- استفاده از سیستم بانکی در بین تجارت .

طرف افغانی در پذیرفتن پیشنهادها بدلیل اینکه از یکطرف سیستم تجارت با هند و تجار افغانی هنوز آماده برای اینگونه تغییر نبود و از جانب دیگر تطبیق این پیشنهادها سبب تجدید تجارت و کاهش بیشتر نقش نسبی تجار افغانی در تجارت بین هند و افغانستان می شد بدون قید و شرط موافقه نکرد. اختلاف نظر در بین دوره مانع امضای قرارداد - بوقت آن گردید. بعداً هیأت افغانی در مقابل نکات فوق پیشنهاد کرد که: (۱) سلینگ از بین برداشته شود یا افزایش یابد و یا (۲) تجارت طبق قرارداد سال قبل جریان یابد. ولی متأسفانه بموافقه نرسیدند. حکومت هند به قاسی از سیاست کنترل تجارت خارجی و افزایش نقش دولت در آن شمول موسسه تجارتی دولتی STC و دیگر پیشنهادهای خود را مجدداً تکرار و تأیید کرد. بالاخره در فبروری ۱۹۷۲ هیأت دیگری درین موضوع مذاکره پر داختمند که نتیجه آن يك گام مهم بسوی توسعه روابط تجارتی و اقتصادی بود .

مرحله سوم : رفع سلینگ و توسعه قرارداد تجارتی ۱۹۷۲

در فبروری ۱۹۷۲ ادامه مذاکرات بین هیأت افغانی و هیأت هند در دهلی جدید منتج به عقد قراردادی شد که نظر به ماهیت آن میتوان آنرا يك نقطه دیگر تحول مثبت و انکشاف مزید روابط تجارتی بین دو کشور دانست. درین قرارداد قید حداعظمی صادرات « سلینگ » از بین برداشته شد و يك ساده مهم بمنظور توسعه همکاری و سرمایه گذاری هند برای ساختن يك فابریکه عصا ره کشی نباتات طبی در افغانستان در آن افزوده شد. همچنان ادویه در جمله فهرستهای ضمیمه به لست (B) آورده شد (یعنی قبلاً دوا در مقابل اسعار قوی مانند دارو پوند از هند بدست می آمد بعد از این عوض قیمت صادرات افغانی میسر شده میتواندست) علاوه بر این قرارداد سکتویبی بین طرفین مبادله شد که راجع به موضوع شمول موسسه تجارتی دولتی هند بعداً در کابل مذاکره خواهند کرد . با این

تر آمیب نه تنها امکان توسعه مزید صادرات سیسر شد بلکه اساس همکاری بیشتر اقتصادی بین دو کشور مساعد شد. این قرارداد به نفع اکثریت بود و با وجود قیودی که بعداً از طرف حکومت هند توسط مقررات داخلی شان در پبلک نوتس آنها بوجود آمد، صادرات سیوه افغانی تقریباً سی فیصد نسبت به سابق افزایش یافت با این معنی که در قرارداد سابق حد اعظمی صادرات سیوه ۳۶ هزار تن بود ولی در اثر این قرارداد یازده هزار تن بیشتر (یعنی ۳۷ هزار تن) صادر گردید این قرارداد در سال ۱۹۷۳ و بعداً توسط حکومت جمهوری افغانستان برای سالهای ۷۵-۱۹۷۳ تمدید یافت.

مرحله چهارم: با امضای قرارداد جدید که برای سال ۷۶-۱۹۷۵ صورت گرفته یک گام مهم دیگر بسوی بهتر ساختن شرایط تجارت بین دو کشور بر داشته شد بدین معنی که موافق به سیاست دولت جمهوری درین قرارداد تجارت هند و افغانستان که قبلاً نقش عمده را تجارت هندی در آن داشت بین تجار دو کشور مساویانه (یعنی پنجاه پنجاه فیصد) تقسیم خواهد شد و باین وسیله تجار افغانی پیش از سابق درین ساحه فعالیت اقتصادی سهم خواهند داشت و همچنین نقش بانکها در تمویل تجارت این حوزه افزایش خواهد یافت. یکی از معایب روش تجارت هند و افغانستان در گذشته این بوده که شرایط تجارت طوری بوده که نفع بیشتر به تجار بزرگ تعلق می گرفت و تجار کوچک دستخوش فعالیت کمیشن کاران بوده ازینرو مداخله دولت درین ساحه هم از نگاه کنترل واردات و هم از لحاظ عادلانه ساختن شرایط مفید و لازمی است.

خصوصیات قراردادهای تجاری با هند

معمولاً در دسته بندی کشور های طرف معامله در تجارت خارجی افغانستان - هند بعنوان عمده مورد غور قرار می گیرد و این امر ناشی از خصوصیات قرار داد های تجاری هند و افغانستان می باشد. (الف) یکی از این خصوصیات قید حد اعظمی برای صادرات افغانی بود که اکنون رفع شده و در فوق مورد غور قرار گرفت. (ب) دیگر مکلفیت توازن صادرات با واردات است یعنی هر تاجر در مقابل صادراتی که بھند نموده باید از آنجا امتعه مورد ضرورت را خریداری کند. این قراردادها فهرستهای ضمیمه دارد که امتعه دو طرف را به تفریق آنچه که در بدل ارزش صادرات خریداری شده و آنچه که باید عوض آن اسعار قوی نادیده گردد ارائه میدارد. (د) مساله دیگری که در تجارقه بین این دو کشور از نگاه مطلقیت امتعه شامل قرار داد حایز اهمیت است و همیشه در مذاکرات نقشی داشته اینست که سهمترین قلم صادرات افغانی یعنی سیوه خشک و قازه از نظر هند در جمله امتعه تجملی و غیر ضروری بشمار می آید لذا هر وقت طرف هندی سعی دارد واردات آنرا محدود

سازد. ولی مهمترین قلم واردات از هند چای است که در افغانستان در جمله استعاه استهلاکی ضروری و احتیاجات اولیه بشمار میرود. افغانستان میتواند در مدت طولانی مبادا توريد چای را تغییر دهد ولی نمیتواند از آن صرف نظر کند و با در قیمت و مقدار آن افزایش یا کاهش غیر مترتبه را به آسانی بپذیرد.

نقش هند در ساختمان تجارت افغانستان :

در دوره اول هند بحدیث نیم قاره هند مورد بحث بود. در دوره سوم هند آزاد که تنها بخشی از نیم قاره هند میباشد مورد نظر است. برای این که مسیر انکشاف تجارت افغانستان در این دوره هم بازم راه هند روشن شده و هم نقش هند مستقل امروزی واضح گردد بی مناسبت نخواهد بود که نخست ملاحظه کنیم نقش نسبی تجارت افغانستان با دو کشور هند و پاکستان چگونه تغییر کرده و سپس بر اساس یک تحلیل ارقام دوازده سال نقش هند را در ساختمان تجارت

افغانستان مشاهده نماییم. این توضیح در جدول ذیل (نمره الف و نمره ب) ارائه شده.

جدول (۷) الف
 ساختمان تجارت افغانستان
 سمت تجارت افغانستان (بر اساس فیصدی)
 (باستثنای واردات مربوط قروض و امداد بلا عوض)
 صادرات واردات

سال -	کشورهای هند و		کشورهای دیگر		کشورهای هند و		دیگر کشورها
	پاکستان	بارتری	پاکستان	بارتری	پاکستان	بارتری	
۱۳۳۱	۳۱/۹	۲۶/۳	۳۱/۸	-	-	-	-
۱۳۳۲	۱۲/۶	۳۹/۱	۳۸/۳	-	-	-	-
۱۳۳۳	۱۸/۸	۳۶/۷	۳۴/۵	۲۵/۲	۳۱/۳	۳۳/۳	-
۱۳۳۴	۱۳/۷	۳۰/۸	۳۵/۵	۲۹/۲	۳۲/۲	۲۸/۶	-
۱۳۳۵	۳۴/۹	۲۴/۴	۳۰/۷	۳۶/۶	۳۵/۲	۲۸/۲	-
۱۳۳۶	۳۵/۸	۲۴/۲	۳۰/۰	۳۰/۶	۲۵/۸	۳۳/۶	-
۱۳۳۷	۲۸/۸	۲۹/۹	۳۱/۳	۳۲/۵	۲۰/۴	۳۷/۱	-
۱۳۳۸	۳۰/۰	۲۴/۳	۳۵/۷	۳۷/۹	۲۳/۱	۲۹/۰	-
۱۳۳۹	۲۸/۰	۲۳/۳	۳۸/۷	۳۳/۹	۲۴/۰	۳۲/۱	-
۱۳۴۰	۳۶/۱	۱۲/۳	۵۱/۶	۳۲/۶	۲۰/۶	۳۶/۸	-
۱۳۴۱	۳۴/۵	۱۳/۵	۳۲/۰	۳۵/۸	۱۵/۱	۲۹/۱	-
۱۳۴۲	۳۰/۸	۱۸/۸	۳۰/۴	۳۵/۳	۱۹/۹	۳۳/۸	-
۱۳۴۳	۳۷/۹	۲۵/۰	۳۷/۱	۳۵/۱	۱۹/۴	۳۵/۵	-
۱۳۴۴	۲۷/۵	۲۰/۸	۵۱/۷	۳۲/۰	۱۵/۹	۳۲/۱	-
۱۳۴۵	۳۸/۳	۲۱/۴	۳۰/۳	۳۲/۰	۱۷/۰	۳۱/۰	-
۱۳۴۶	۳۷/۴	۲۴/۶	۳۸/۰	۳۴/۷	۱۵/۲	۵۰/۱	-
۱۳۴۷	۳۹/۳	۲۹/۹	۳۰/۸	۲۶/۳	۲۱/۸	۵۱/۹	-
۱۳۴۸	۳۰/۲	۲۶/۱	۳۳/۷	۲۱/۷	۲۰/۵	۵۷/۸	-
۱۳۴۹	۳۱/۰	۲۳/۰	۳۶/۰	۳۱/۴	۱۷/۷	۵۰/۹	-
۱۳۵۰	۳۱/۱	۱۰/۰	۳۸/۹	۲۳/۲	۱۳/۰	۶۳/۸	-

ماخذ: ماکسویل فرای :

Source: Fry, Maxwell, J. The Afghan Economy
 Lerden E.J. Brill 1974
 P 220

در جدول (۷ الف) ساختمان تجارت افغانی از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۵۰ به ترتیبی ارائه شده که سهم فیصدی هند و پاکستان جداگانه ارائه گردیده است. طوریکه ازین جدول پیداست نقش مجموعی نیم قاره به نسبت دیگر گروپهای طرف معامله تجارت خارجی افغانستان کما هس یافته. علت مهم این تغییر در طرز تمویل انکشاف اقتصادی افغانستان و نتایج پروژه های جدید و همکاری های کشور های دوست جستجو شده میتواند.

بهر حال هند اسروزی در تجارت خارجی افغانستان نقش مهم خود را حفظ نموده. زیرا ارقام مربوط صادرات و واردات به جمهوری هند طوریکه در جدول (۱ و ۹) ضمیمه و جدول (۷) ب روشن گردیده، افزایش واضح رانشان میدهد و نقش نسبی نیز در آن بزرگتر ازین سهم فیصدی است که در جدول (۷ الف) ساختمان تجارت افغانستان ارائه شده.

در جدول (۷) ب توجه کنید. تجارت افغانستان با سه دسته کشور ها یعنی (۱) گروپ بارتر (۲) کشور های مربوط سازمان همکاری و انکشاف اقتصادی OECDQ و (۳) کشور های کم انکشاف تحلیل و ارائه شده. این تحلیل ارقام دوازده ساله از ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ رانشان میدهد که در گروپ کشور های کم انکشاف بیشتر از شصت فیصد صادرات افغانستان به هند می رود و در حدود شصت فیصد و اردات ما از هند است. اما در مجموع صادرات سهم هند شانزده فیصد و در مجموع واردات تقریباً چهارده فیصد میباشد. بزرگترین بازار صادرات افغانستان بعد از شوروی هند است. از لحاظ واردات بعد از شوروی و جاپان یعنی سومین کشور است.

جدول شماره (۷) ساختمان تجارت افغانستان

صادرات افغانستان		واردات افغانستان	
۱۳۳۸-۱۳۳۶		۱۳۳۸-۱۳۳۶	
میلیون	فیصد	میلیون	فیصد
دالر	مجموع	دالر	مجموع
۲۵۸/۶	۳۱/۳	۲۱۱/۸	۲۸/۱
۳۱/۱	۳/۸	۳۷/۰	۳/۹
۷/۳	۰/۹	۱۶/۳	۲/۲
۲۹۷/۱	۳۶/۱	۲۶۵/۱	۳۵/۲

کشورهای مربوط سازمان انکشاف و همکاری اقتصادی:

۱۱۶/۵	۱۳/۲	۲۹/۵	۳/۹	۱- برتانیه
۱۱۰/۹	۱۳/۵	۶۱/۳	۸/۱	۲- آمریکا
۳۶/۵	۵/۶	۳۹/۰	۶/۵	۳- آلمان
۲۶/۱	۳/۲	۱۱/۵	۱/۵	۴- سوئیس
۰/۷	۰/۱	۱۱۷/۳	۱۵/۶	۵- جاپان
۷/۳	۰/۹	۹/۹	۱/۳	۶- ایتالیا
۱۰/۸	۱/۳	۲۳/۶	۳/۱	۷- دیگر کشورهای این گروپ
۴۱۸/۹	۳۸/۸	۳۰۲/۳	۳۰/۰	جمله

کشورهای کم‌انکشاف

۱۳/۸	۱۰۳/۶	۱۵/۹	۱۳۰/۷	۱ - هند
۵/۸	۳۳/۸	۶/۹	۵۶/۶	۲ - پاکستان
۵/۲	۳۹/۱	۲/۳	۱۹/۰	۷ - دیگر کشورها
۲۳/۸	۱۸۷/۵	۲۵/۱	۲۰۶/۳	جمله
۱۰۰/۰	۷۵۳/۹	۱۰۰/۰	۸۲۲/۳	مجموع کل

Source: German Economic Advisory Group (Dr.K.H.- Hendrikson)
Afghanistan's Foreign Trade

1336-1348

Kabul 1351 (April 1952)

جدولهای نمره (۱.۹۹) ضمیمه اقلام عمده صادرات افغانستان را به هند و از هند را به افغانستان در ظرف ده سال ارائه میدارد. از روی ارتقا مربوط قرارداد های سالانه تجارتي و این جدول ها میتوان دید که تجارت با کشور جمهوری هند افزایش یافته. از این ارتقا پیداست که اقلام عمده صادرات افغانستان به هند عبارت از میوه خشک، میوه تازه و نباتات طبی میباشد. در سال ۱۳۵۲ میوه خشک هفتاد فیصد، میوه تازه هفده فیصد و نباتات طبی تقریباً یازده فیصد کل ارزش صادرات افغانستان را به هند تشکیل میداد. در جمله میوه خشک مهمترین آن کشمش است که در حدود ۸۸ فیصد و بعد از آن بادام تقریباً ۱۳ فیصد، صادرات میوه خشک از حیث ارزش میباشد. در میوه تازه متجاوز از پنجاه فیصد آن انگور است و باقیمانده دیگر انواع میوه تازه. از جمله نباتات طبی هفتاد و یک فیصد آنرا هنگ تشکیل میدهد و قلم عمده دوم زیره است.

در جمله واردات افغانستان از هند مهمترین قلم را چای تشکیل میدهد ولی اهمیت چای در کل صادرات هند به افغانستان تدریجاً کاسته شده در سالهای اخیر نسبت به گذشته انواع در واردات افغانستان از هند زیاد شده و اقلام دیگر نقش مهمتر پیدا کرده. در مجموع ارزش واردات افغانستان از هند در سال ۱۳۵۲ چای چهل و هشت فیصد، انواع تار ۱۵ فیصد، منسوجات سندی ۹ فیصد و مصنوعات فلزی تقریباً ۳ فیصد بوده و این اقلام عمده و واردات از هند است.

تمویل تجارت افغانستان با هند:

طوریکه قبلاً تذکر داده شد تجارت با هند از قدیم توسط تجار به شکل عنعنوی خود دوام کرده. اگر چه در سالهای اخیر دوره سوم تحولات عمده از نگاه بوجود آمدن بانکها، شرکتها و

مؤسسات تجارتي در تمويل تجارت نير بميان آمده اما در حوزه هند وپاکستان هنوز نقش بانکها خیلی کمتر از آنست که توقع شود. هنوز هم فعاليت انفرادي تجار و صرافان اسعار و هسماں روشهای سابقه تمويل واردات و صادرات بر اساس حواله و هندوئي درين حوزه حايز اهميت است. در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷ م) که واردات افغانستان از طرف هند مقيد ساخته شد برای تنظيم تاديات نیز مذکراتي بعمل آمد و بعداً نظر به ايجاد شرط ربط قرارداد های سالانه تجارتي درين مورد نیز موافقاتي صورت گرفت. در نتیجه سه روش تاديه مورد موافقه و تشويق قرار گرفت:

(۱) تاديه به روييه غير قابل تسعير.

(۲) تاديه از طريق يك حساب مخصوص که خود بخود متوازن نگه داشته ميشود و از طرف دافغانستان بانک درستيت بانک افانديا باز می گردد.

(۳) تاديه به شکل اعتبار نامه (لتراف کريدت) به دالر و پوند قابل تسعير در تجارت با هند اسعار قوی (اسعار قابل تسعير) پوند سترلنگ و دالر امريکائي است که از آن برای خريداري ماشين آلات و ديگر مصنوعات هندی که در فهرست ح ضميمه قرار داد تجارتي شامل است استفاده می شود. از حساب مخصوص دافغانستان بانک در بانک دولتي هند برای عوايد صادرات انواع پوست از افغانستان به هند و بعضی صادرات مشخص هند به افغانستان استفاده بعمل می آيد. در اکثر موارد ديگر خود تجار و کميشن کاران تاديات لازم را به شکل حواله يا هندوئي سر رشته می کنند.

پيش از ۱۳۰۹ هـ (۱۹۳۰ م) بانک در افغانستان وجود نداشت. معهدايك تعداد صرافان اسعار که به سرمايه خصوصي کار می کردند در کابل و فند هار فعاليت داشتند. در گذشته حتی احتياجات دولت به اسعار نیز توسط همين صرافان تامين می شد. اما اکنون بانک مرکزی يعنی دافغانستان بانک معاملات اسعار خارجي را بعهده دار د. ولی صرافان اسعار خارجي نیز وجود دارند. سيستم اسعار افغانستان هنوز هم بر اساس لايحه که توسط فرمان مربوطه در ۱۳۲۹ (۱۹۵۱ م) نافذ گردیده جريان دارد. مگر در مورد هند وپاکستان هنوز هم روش عمده تاديات همان هندوئي و حواله است. معمولاً از بند پيش اين نوع حواله ها يك فيصد کميشن نیز اخذ می گردد. بايد تذکر داد که طبق قرارداد جديد تجارتي و نظر باینکه هر دو کشور آرزو دارند تجارت خارجي بیشتر زیر نظارت دولت آمده و مطابق به ايجاد منافع ملی رهنمائي شود تاديات از راه بانک تشويق می گردد. اگر چه استفاده از تسهیلات بانکی در تاديات

تجارتی مورد نظر هر دو کشور بوده ولی نظر به شرایط خاصی که در تجارت با هند حکمفرما بوده عملاً درین حوزه تجارت از بانک استفاده لازمہ بعمل نیامده. در ۱۹۷۲ در قرارداد تجارتنی موافقه شد که طور تجر بوی صادرات هنگک از طریق بانک صورت گیرد. بهر حال نظر به تحولاتیکه درین تجارت رخ داده و بنا بر نقش روز افزون دولت در ساحه تجارت که از نگاه رهنمائی آن بمنافع ملی ضروری و مطلوب هم است در بیست و سه سال گذشته از بنقرار تحول کرده: (جدول ۸ تحول نرخ بازار آزاد برای رو بیه هندی و ال ردیده شود.)

نظری به سیر انکشاف تجارت افغانستان و هند اشکارس می سازد که این تجارت رو به توسعه بوده و با وجود موانعی که بعضی اوقات از نگاه ترانزیت و یا از نظر عدم توافق پالیسی تجارتنی بروز کرده حجم تجارت افزایش یافته است طوریکه از جدول ۹ و ۱۰ (واردات و صادرات از ۱۳۳۱ تا ۱۳۵۲) و تحول قرار داد های سالانه تجارتنی پیداست حجم تجارت بین دو کشور توسعه یافته، تنزل فاحش صادرات در سال ۳۳ ناشی از مشکلات ترانزیتی و در سال ۱۳۵۰ ناشی از اثرات خشکسالی افغانستان بود، ولی در سالهای دیگر حجم تجارت روبه افزایش بود.

باید بخاطر داشت که بعد از انقلاب جمهوری در افغانستان در ساحه تجارت نیز تحولات مهم رخ داد، زیرا مطابق به ایجاب وقت و شرایط انکشاف کشور نقش دولت باید ازین بیه بعد درین ساحه نیز فعال و مطابق پلان تبارز کند. طوریکه از بیا نیه خطاب بمردم افغانستان از طرف رهبر و مؤسس نظام جمهوری افغانستان اظها ر شده ((دولت جمهوری تجارت خارجی کشور را بر اساس یک تجارت رهنمائی شده بروی منافع ملی رهبری خواهد کرد)) همچنان از بیانیه های زعمای هند و اقدامات چند سال اخیر شان پیداست که رهنمائی و کنترول دولت در تجارت خارجی شان تدریجاً افزایش خواهد یافت. این کار با کنترول و دولتی ساختن تدریجی واردات آغاز یافته، در افغانستان قبلاً در مورد هند تجارت آزاد را مینید ترمی دانستند ولی اکنون نظریه تغییراتی که در تجارت ما با هند و در وضع اقتصادی ما رخ داده افغانستان نیز به طرف کنترول بیشتر واردات و افزایش نقش دولت در تجارت خارجی گرایش دارد. بنا برین پالیسی هر دو کشور در ساحه تجارت خارجی نیز اکنون نزدیکتر شده و اختلافات ناچیز ناشی ازین علت خود بخود از بین می رود.

علا و تاً از چند سال باینطرف علایق اقتصادی دو کشور محدود به ساحه تجارت نمانده و با همکاری های تخنیککی و اقتصادی هند از یکطرف و مساعد شدن زمینه سرما یه گذاری خارجی در افغانستان و سرمایه گذاری هند درینجا از جا نبدیگر روابط اقتصادی دو کشور گسترده تر شده امید می رود بر اساس حسن نیت و روابط دوستانه و علایق دیرینه ای که بین دو کشور وجود دارد روابط اقتصادی ما در آینده مستحکمتر گردد.

جدول صادرات (۹) جدول صادرات ۱۳۲۱ - سال ۱۳۵۲ در هند قیمت به هزار دالر

۱۳۵۲	۱۳۵۱	۱۳۵۰	۱۳۴۹	۱۳۴۸	۱۳۴۷	۱۳۴۶	۱۳۴۵	۱۳۴۴	سال ۱۳۴۱
۴۵۰۰۰۰۰۰	۷۹۵۸	۲۳۳۲۵۴	۲۳۳۲۸۱	۲۳۳۲۹۹	۱۳۲۲۲۰	۱۳۶۵۹۴	۱۹۲۲۲۰	۱۰۰۵۹۹	۲۹۸۱۰۰۱
۳۳۶۲/۲۲	۱۰۷۳۶/۷۰	۵۰/۵۱	۳۱۸۴/۵۶	۵۷۰۱/۹۷	۵۶۵۷/۲۰	۳۸۷۸/۲۵	۱۲۹۵/۰۷	۲۱۳۴/۹۹	۲۱۸۳/۱۶
۵۳۵۷/۰۰	۳۸۷۲/۷۰	۳۵۶۰	۲۵۶۲/۹۳	۲۱۷۱/۲۵	۳۲۰۲/۹۶	۱۳۱۱/۳۹	۱۵۱۴/۶۸	۱۰۱۵/۴۴	۱۳۵۸/۸۵
۲۵۷۷/۱۷	۵۵۵۵/۷۰	۳۰۹۸/۷۲	۲۵۶۹/۴۶	۳۳۱۰/۵۷	۲۳۳۸/۶۶	۳۰۲۰/۱۴	۲۲۸۶/۹۳	۲۶۳/۱۴	۱۲۵/۳۲
۲۲۸۱/۴۴	۵۵۷/۳۰	۳۱۱/۹۹	۶۲۴/۵۹	۹۳۹/۶۰	۱۰۵۹/۸۴	۸۱۳/۳۹	۸۱۳/۷۶	۱۳۵/۷۸	۱۲۴/۵۱
					۰/۱۰			۲۱/۲۶	۶۶/۸۳
۲۳۳۳/۰۳	۲۲۳/۰۰	۵۳۱/۰۵	۱۰۶۹/۸۹	۱۲۱۱/۵۵	۸۹۱/۹۲	۱۶/۷۳	۴۶۲/۰۴	۱۷/۹۸	۶۸۱/۹۶
۳۶۵/۲۸	۷۶۴/۰۰	۱۱۸/۰۶	۱۰۴/۳۹	۱۵۹/۵۰	۶۶۱/۰۷	۱۲۳/۱۴	۹۳/۵۵	۳۳/۱۷	۲۸۸/۶۸
۵۵۶/۸۶	۳۱۴/۵۰	۴۰۴/۷۸	۹۵/۰۲	۵۱/۹۷	۵۷۸/۵۶	۹۲/۶۲	۵۱/۱۹	۱۴/۳۸	۳۳/۳۹
۴/۱۲	۱۲۰/۳۰	۱/۶۲	۱/۱۳	۱۰/۷۶	۰/۱۳	۸۲/۸۲	۶۹/۶۵	۱۳۷/۰۹	۱۸۴/۵۰
۲۷۲۴/۸۰	۳۰۴۰۸/۲۰	۳۷۳۱/۹۴	۱۳۵۵۴/۵۰	۱۵۹۱۰/۰۸	۱۵۷۶۰/۳۶	۱۰۸۰۴/۴۰	۸۵۱۰/۱۰	۳۶۷۹/۲۶	۸۰۲۹/۳۱

میوه خشک :
 بادام و مغز بادام
 کشمش بدون آب جوش
 سایر میوه خشک

میوه تازه:
 ازگ - و ر
 سایر میوه تازه
 پوست باب
 نباتات طبیی:
 هنگ
 زیره
 سایر نباتات طبیی
 مستقر قد
 مجموع بهزار دالر

منبع: ریاست احصایه مرکزى - کابل

جدول (۱۰) واردات افغانی از هند بهزار دالر

Year	1352	1351	1350	1349	1348	1347	1346	1345	1344	1343	1342	1341	1340	1339	1338	1337	1336	1335	1334	1333	1332	1331	
چسای	۹۰۶۹/۲۰	۷۶۹۶/۰۰	۸۶۹۲/۸۱	۶۹۶۰/۰۰	۸۰۸۷/۰۰	۸۷۵۳/۰۰	۳۸۶۴/۶۴	۳۷۹۳/۷۵	۱۷۲۰/۸۲	۲۷۹۱/۰۲													
سوسوجات نخعی	۳۸۱/۵۰	۳۱۸/۰۰	۱۵۹/۵۰	۷۰۴/۱۸	۵۰۵/۰۷	۶۰۱/۱۱	۱۲۹۵/۴۴	۱۰۹۸/۸۱	۱۳۳۹/۲۹	۲۶۵۱/۶۰													
سوسوجات سنڌی	۱۷۶۴/۹۴	۴۱۲/۴۶	۱۶۱/۹۹	۶۳۷/۲۱	۳۳۳/۵۰	۴۴۲/۰۸	۲۶۹/۹۴	۲۴۱/۵۱	۳۴۰/۴۰	۱۳۰۵/۸۶													
سایر سوسوجات	—	۴۵۹/۳۰	۱۲/۹۹	۳۷/۶۲	۵۳/۶۸	۲۷/۳۶	۲۱/۸۷	۹۴/۲۱	۱۴۱/۶۰	۱۴۲/۲۷													
تارها	۲۹۳۸/۰۲	۳۸۴/۳۸	۱۰۰۰/۸۵	۲۳۳۸/۳۳	۱۵۷/۷۸	۲۱/۸۳	۵۷/۶۳	۲۵/۳۷	۳۳/۳۸	۲۹/۴۹													
سواد غذائی	۵۰۰/۵۰	۴۲۸/۲۰	۱۴/۱۴	۴۳/۹۱	۱/۱۵	۱/۷۳	۲/۰۶	۲۵/۷۳	۱۲/۳۴	۸/۳۰													
کر یا زنده باب	۵۲۵/۴۵	۴۱۰/۰۰	۴۰۲/۰۴	۶۳۲/۴۳	۵۲۷/۲۸	۳۳۲/۲۴	۳۰۳/۰۳	۵۸۵/۵۴	۲۱۸/۰۰	۱۰۴/۱۸													
سواد کمیاب و ادویه	۱۵۹/۰۰	۱۰۸/۲۰	۲۲/۱۳	۲/۹۳	۰/۳۴	۵/۰۳	۰/۳۸	۸/۰۸	۴/۹۲	۳/۲۵													
تایر و تیوپ	۸۴/۵۰	۵۸/۶۰	۴۰/۴۲	۴۴/۷۵	۵۷/۲۲	۵/۲۲	۱۳/۸۶	۴۸/۱۶	۶۵/۶۲	۲۲۸/۸۰													
کتابچه و کاغذ	۷/۷۵	۲۴/۰۵	۱۶۱/۱۵	۱۲۰/۹۱	۵۴/۶۳	۳۶/۷۱	۴۱/۷۷	۳۳/۴۱	۲۹/۷۳	۱۸/۶۹													
گوگرد	۲۳۵/۵۶	۳۸۸/۷۹	۶/۹۶	۸۲/۷۱	۸/۱۰	—	—	—	—	—													
با یسکل	۴۲/۰۰	۷۳/۰۰	۹۸/۵۰	۱۰۱/۸۷	۸۸/۳۵	۹۹/۵۸	۴۶/۲۱	۶۴/۰۲	۴۹/۶۹	۱۹/۳۸													
سامان موتر	۳۳۷/۶۸	۱۳۴/۶۹	۱۵۱/۴۵	۱۲۱/۹۸	۱۹۸/۹۵	۲۲۵/۵۴	۱۱۶/۶۸	۵۰/۰۹	۳۷/۱۱	۱۹/۳۱													
مصنوعات فلزی	۶۵۵/۴۰	۹۰/۵۰	۲۵/۹۷	۷۰/۵۵	۵۱/۴۳	۶۰/۶۰	۱۵/۸۸	۲۳/۴۲	۱۴/۵۶	۳۷/۱۵													
سایر اشیاء	۲۰۳۳/۸۰	۷۳۴/۷۳	۴۶۱/۱۲	۹۵۴/۳۰	۱۳۱۵/۶۲	۶۲۹/۰۰	۲۸۰/۰۳	۶۸۵/۲۰	۶۸۵/۰۲	۱۴۴۲/۱۳													
مجموع	۱۸۸۸۵/۳۰	۱۱۷۳۰/۹۰	۱۱۴۱۲/۰۲	۱۲۸۵۳/۷۷	۱۱۴۴۰/۵۴	۱۱۲۴۱/۰۳	۶۳۳۹/۴۲	۶۷۷۷/۳۰	۴۷۹۲/۴۸	۸۸۰۸/۴۳													

منبع: ریاست احصاء شمال غربی - کابل

(جدول ۸)

تحويل نرخ بازار آزاد برای روپيه هندی ودالر
(نرخ فروش)

نوت : این نرخ ها اوسط سالانه نرخهای روزانه حواله ها و چکها است .

سال	افغانی بدالر	افغانی به دهر و پويه هندی
۱۳۲۹	۳۹ / ۰	۷۳ / ۲
۱۳۳۰	۳۵ / ۰	۶۸ / ۱
۱۳۳۱	۳۷ / ۰	۷۱ / ۲
۱۳۳۲	۳۷ / ۱	۷۲ / ۶
۱۳۳۳	۴۲ / ۱	۸۲ / ۲
۱۳۳۴	۴۵ / ۲	۹۱ / ۳
۱۳۳۵	۵۳ / ۸	۱۰۶ / ۰
۱۳۳۶	۵۴ / ۱	۹۸ / ۷
۱۳۳۷	۵۴ / ۷	۱۰۱ / ۵
۱۳۳۸	۴۶ / ۶	۸۱ / ۵
۱۳۳۹	۴۰ / ۸	۶۶ / ۱
۱۳۴۰	۴۳ / ۵	۶۵ / ۵
۱۳۴۱	۵۲ / ۸	۷۴ / ۹
۱۳۴۲	۵۱ / ۳	۷۴ / ۰
۱۳۴۳	۶۳ / ۶	۷۸ / ۳
۱۳۴۴	۷۵ / ۳	۷۹ / ۵
۱۳۴۵	۷۶ / ۴	۶۹ / ۱
۱۳۴۶	۷۶ / ۴	۶۷ / ۵
۱۳۴۷	۷۴ / ۸	۷۱ / ۴
۱۳۴۸	۷۵ / ۴	۶۷ / ۳
۱۳۴۹	۸۴ / ۸	۶۴ / ۷
۱۳۵۰	۸۴ / ۶	۶۷ / ۵
۱۳۵۱	۷۹ / ۴	۷۴ / ۲

ماخذ :

مجموعه آثار دکتر محمد یعقوب واحدی
 (تالیف و تصنیف)

خاطرات

محمود بن امیر ولی در بار هندوستان

دکتر محمد یعقوب واحدی

سطالبی که در چند صفحه به علاقمندان روابط فرهنگی افغانستان و هند تقدیم می شود دستفرنا مه نویسنده و سورخ بلخی الاصل است بنام محمود بن امیر ولی در بحر الاسرار، تالیف در سال ۱۰۴۵ هـ که در سلخ شوال سال ۱۰۳۳ هـ از زادگاهش بلخ بقصد سفر هندوستان بر آمد و بکابل رسید. در اینجا در هنگام خواب حالتی برایش دست داد که مردی سالخورده و نورانی او را رهنمایی کرد و بر او نیکو هدایتش نمود. از آنجا به پشاور رفت و تماشای ((تجربیدندان کتری نشین)) آنجا توجه او را بخود جلب کرد. تصویر حالات کتری نشینان و عمارات شهر پشاور را چنین بیان میدارد: «گور کتری نام مقامی است در بلده مذکوره مشتمل بر عمارات عالی از سنگ و آجر بر آورده و در میان آن سبانی بنا نیست رفیع، مشاکل مشتمل بر مساجد و خوانق و بر درگاه آن چاه مست عمیق و برقهای آن گنبدی کوچک که دری در میان آن پیداست. چون بقدر دوازده ذرع از آن در بنشیب شتابنده شود بیغوله بی در نظر آید شمعهاد آن انزو خیمه و بخورات در او سوخته و چند مرتقاض در زوایای آن فرو کش کرده بمراسم جوك که عبارت از حبس انفاس است، مشغولی دارند و موضع مذکور را در عرف همگنان قدما گاه با (با) رتن گویند و در آن بنا که مشابیه معابد است شخصی هم از طایفه جوگی بر مسند ارشاد نشسته بقریب هزار نفر از طوایف هنود مهمل جوگی، سناسی و سیراکی و غیر ذلک پیرا سون وی نشسته اند. ریاضت و سجاهت ایشان محصور در آن است که مرغ نفس را در قفس سینه حبس نمایند و نظاره را در منظره دید پای در دامن کشیده دارند و علامت کمال نزد آن طایفه آنست که از صبح تا صبحی بیکدم سمت امضا پذیرد. چون معامله مذکور از مغروری بظهور آید، او را بر مسند ارشاد نشانده، مرشد سابق را زنده در یکی از ان عمارات انداخته ابواب انرا بستگ و اجر بر آورند تا هم در آن چند روز بپیرد. و اعتقاد ایشان در این عمل آنست که چون نفس او کمال یافته بود، لاجرم روح او در قالبی که بهتر از آن پیکر سابق باشد در آمده عنقریب بدنی مراجعت خواهد نمود. و سلاطین و هنود آن حدود را جهت آن فرقه وظایف واد را رات مقرر است»

«و نیز در آن مقام پیری هم از آن سالیف در نظر آمد که محاسنش نیم ذرع بر زمین می کشید و سبیلش برگردنش افتاده، سیزده عقده بالای سر بران زده بود. و ریاضت او آنکه زنجیری بوزن دهن برپای کرده که از مراسم عبور و مرور معذور بود، تا در آن اوان را سداس نامی از اغنیای هند بعد از آنکه هزار روپیه به او بخشید و سلسله ها را از پای او برداشت، و سخن آن سرتاوض آنکه جوادی کجاست که بیست هزار روپیه بدهد و سرا از بند این ریش و سبیل باز رها کند.» از آنجا (از پشاور) به سوی شهر لاهور عزیمت نمود و در عرض راه بمزار بابا حسن ابدال فرود آمد که درباره چشمه بی از این محل مینویسد: «از بدایع غرایب آن منزل دلکش، چشمه ایست که در آن ماهیان و سنگ پشته های باشند همه سما به اسم ولقی و اکثر آنها به زیورها معلم و نشاندار اند. چون زایران در آن مقام با احترام حاضر آیند، جاوران بقعه شریفه هر یک از آنها را به اسم ولقی که دارند فرداً فرداً باز خوانند و آنها از موضع خویش بیرون آمده بعد از اکل آنچه از طعام و بقول که در آن چشمه انداخته باشند بمساکن خود مراجعت نمایند. بی دستور آن سجاور از موضع خویش خروج ننمایند و بسیار باشد که سجاور یکی از آنها را قصداً نام نبرد و آن را نظار گیان نیز میدانسته باشند، بهیچ وجه از مسکن خویش بیرون نیاید.» بدین ترتیب در غره محروم الحرام سال هزاروسی و پنج به لاهور رسید. درین ای شهر بصحبت مشاهیر متصوفان و بزرگان نایل گردید. از جمله به محضر مولا نا خلیفه جنید که بگفته خودش «از اعظام علمای آن عهد بود» رفت و «بگذارش اسناد خبری از کتاب بطول» مبادرت نمود. در باره مراسم تعزیه ناری دهه محرم که یکی از ((غرایب معارف آن حدود)) بوده و تماشا کرده چنین مینویسد: «صورت معاصنه مذکوره آنکه سلاطین و حکام و سایر ارباب انتظام و احترام هر یک جداگانه بنام امام نعشی بچندین حلی و حلقه پیرایند و صورتی دیگر در غایت کراهت و ضخامت ساخته موسوم به ابن سلجم (!) سازند. آنکه عشر محرم را بدو قسم منقسم گردانند، چنانچه خمس اولی را اسطه آنکه گویند: امام در این ایام بحرام نکاح و ازدواج بعض از واج شغل داشته اند، بسور و سرور گذرانند. بدین دستور که کتری پسران خانه برانداز را، کترانیان جانگداز بر آراسته از شام تا بام بتاراج ننگ و نام مبادرت نمایند و قوالان و کلاو نتان و دود منیان و هر کنیان و کسبچران و باتوان و سایر راک سرایان را به نغمه و سرود در آورده دود از نهاد اهل شهر بر آورند:

چون خمس نخستین را بدین آیین بگذرانند، در خمس ثانی نوبت آغاز مصیبت و تعزیت نهاده طوایف مذکور را ملبس به البسه سیاه گردانند و همگنان همان نغمه اصول بتقدیم رسانند. اما برسم

اصحاب عزا، بهنگام این شور و آشوب پیرامون، نعره مذکور برآمده انواع اهانات نسبت بان بظهور آورند و ضربات و نظمت او اقدام نمایند. و هر شب آن نعره را بر داشته گرد کوچه و برزن برآیند. و اگر اهل سجده بمثل آن هنگامه مبادرت نموده باشند ایشانرا از مراسم عبور و سرور در آن حدود مانع آیند. بسا که نایره فتنه استعمال پذیرفته بسیار خرمن اعمار که بواسطه شرار شرارت اشراق دران کوچه و بازار سوخته گردد. چون روز دهم که هنگام بحران و ایام غمیانست در رسد تماس اهل تشیع و کلمیت عنود ابواب منازل و دکا کین فرو بسته . . . در زوا یای اختفا فرو خزند و نعره داران بدستور در صر بصوب نخاس که مجمع عوام و خواص است شتافته در آن مقام بسا عزم او پیشش لا کلام بتقدیم رسانند. جمع کثیر از هر جانب بتول گردند و بسا دکا کین و محلات که در این ضمن بفارت و تاراج رفته آید.

و در آن ایام که راقم این سطور در بنده لاهور مقام داشت در هنگامه مذکور پنجاه شیعی ویست و پنج هندو بر دست نعره داران گرفتار گشته، هم در نخاس، مصحوب صورت مذکور سوخته شدند و از اسباب این دو طایفه قریب صد و بیست هزار روپیه تلف گردید.

مجموعه بن اسر وای بلخی پس از مشاهدات آنا ر قدیمه لاهور « چون ذره در هوای آگره » در اعتزاز آمد. در این سفر او را با همراهمانی چند اتفاق رفاقت افتاد که در بین آنها راگ سرایان ماهر بودند که در « ترنم سارنگ و کترال انهمالک می نمودند زنگ از آینه افلاک پاک می ر بودند و تازه شعاران سخنرس، گاهی که جرس مسیحانفس بر نایقه طبایع می بستند قوافل دقایق و حقایق را در اهتزاز می آوردند » بدین ترتیب طی مسافت نموده بقصبه سهند که آن بسرهند اشتها دارد نزول نمود. از نوشته مطنطن سولفی مشهود است که زیبا ییهای این شهر او را خیلی محفوظ و سرور گردانیده بود که وی با عبارت « تجدید یافتن مراسم تازه دماغی و روشن چرامی عم گنان و شگفته روی و کشاده ابروی بی حریفان » توصیف میکند و شهر آگره را در لطافت هوا و جلالت فضا در فراخنای هند یکتا و بی همتا میگوید و مدت اقامتش را در این معموره سه روز زمینگارد. از آثار عمرانی آگره باغ حافظ رخنه و عمارات متعلق آنرا چنین وصف میکند: « چنانچه مکرر باغ حافظ رخنه که رخنه در باغ ارم در افکنده نزول اجلال ارزانی داشته از مراسم نشاط و حضور ولو ازم انبساط و سرور، یادگار یها در آن نسخه بیت المعمور باز گذاشتیم و باغ مذکور تخمیناً دو هزار جریب خواهد بود و بر یک جانب آن در یای جمعه در جریب یانست و در میان آن چندین جنگل و بیشه است، محفوظ باصناف و حوش و طیور. از اسوری که بی شایبه بداعت نبود یکی آن بود که در باغ مزبور خانه بی بنظر درآمد مدور شکل

چرخى اساس یافته بود. هرگاه چرخ بوسایل و وسایط در حرکت می آمد آن خانه نیز با تمامت مجلسیان بحرکت دوری در گردش می آمد.

پس از بازدید از آثار عمرانی اگرچه محمود بن امیر ولی با همراها نش بسوی شهر دهلی براه افتاد و پس از طی مراحل به نزهتگاه دهلی منزل اختیار کردند. وی دو روز در آن شهر بزیارت مقابر بزرگان مشغول نمود. سولف سادر باره شهر دهلی می نویسد: بلده مذکور برکنار رودخانه جمه تا سیس یافته چنانچه مساکن و اماکن آن بر . . . مستولی است و مزارات فیض الانوار در آن بسیار است و بمدرسه و مساجد و رباط الخیل و مواضع نزولی محفوظ و آکنده است. بالجمله دو روز نیز در آن نزهتگاه با احترام مقام اتفاق افتاده بکروز مصروف زیارت بعضی مقابر صافی مناظر گردید. از آنجمله مزار فیض آثار شیخ نظامی اولیاء و خواجه خسرو ترک الله و خواجه حسن دهلوی و فرمان روای باانتباه همایون پادشاه بود که طواف این مطافات موجب اطفاء نوایر چندین آفات گردید.

پس از حرکت از دهلی طی منازل و مراحل نموده به نادره جای مطوره (Mathura) نزول نمود که وی آثار تاریخی آن شهر باستانی را بدین قرار توصیف میکند: «مطوره در اصل اسم آخرین اوطار عشره هندو است که او را کش نیز گویند. چون بتکده بی که برشش ضمه مذکور در آن می نمایند در آن مقام واقع است. آن موضع نیز باسم همواشتهار یافته. و از غرایب آن سرزمین دیوره مسطور و ذیوتنه مزبور است. اما اول بنا بی است مخمر و طی الشکل ارتفاعش زیاده از صد ذرع و دایره درونش هشتاد ارش و از تحت تا فوق به حجر و اجرقو بهم و مستقیم و بر دو جنبه آن (بتی) طول قامتش دوازده ارش. . . (و نیز) چند عمارت دیگر است اما نه بدین رفعت و وساحت. و در آن بتی از سنگ سیاه طول قامتش دوازده ارش و عرض چهار ذرع و این بنا نزدیک بساحل جمه رود تا سیس یافته و آن از مستحذات راجه ما نکسنگ است که یکی از امیران اکبر پادشاه بوده طریق پرستش و زیارت آنکه چون آثار صبح پدیدار آید برهمنانی که مجاوران و پرده داران در آن اند درای بزرگی را که و زن آن زیاده از پنج سن باشد و در عرف آن فرقه آنرا ناقوس گویند در حرکت آرند چنانچه صدای آن تا شش گروه در پیچد. انگاه ذکور و اناث، صغیر و کبیر، فقیر و غنی هندو عازم کنار رود گشته رجال و نسامتزوج گشته به مراسم ووظایف مبادرت نمایند با جمله عداوات تمام اداب و رسوم به بتکده رفقه بتوجه و سجده و دنبه و تی که در کیش نمود معین و متر است بتقدیم رسانند و برهمنان و پیراکیان و شنان و غیر ذلک از ارباب دانش و پیش به ادای

سواعظ و نصایح مبادرت نموده کلاوتن و نغمه سرایان بیتهای بدیع دورتهای بتقطیع برآمده اند
تا نا بیره وجد و سماع ارتقا یافته هنگام جوش و خروش گرم گردد. بعد از ادای وظایف صدقات و نذورات
عزیمت مساکن خویش نموده بچوک آرای و طعام پیمانای شغل نما بند.

پس از مشاهده آثار ساتورا بتاریخ پنجم صفر همان سال (۱۶۲۵ م) به هلال آباد که
در دو کروهی آگره واقع است رسیده درینجا همراگان دیگر از او جدا شده و هر یک بناحیتی رفته
اند و او بهمراهی یکی از رفقای خود عازم آگره شده. چون بشهر اتره وارد گشته سلال غربت
و مسافرت برای طاری گشته است. پس از توقف مختصر از اینجا عازم اله آباد گردیده است.
در این اثنا همراگان گفته اند که درین سر زمین جایی است که فضای سرغوب و خوش هوا
است و آن موضعی است که دریای حمله ورود گنگه با هم تلاقی نمایند و نزد آن مکان را احترام
تمام است چنانچه مال و حتی جان را از آن دریغ نمی ورزند.

محمود بن امیر ولی با همراگان به آنجا رفته که مشاهده اش را اینطور بیان میکند: « با لجمه
مصبوب همگنان به مکان مذکور رفته تماشا نمودیم تا آنکه رفقا و سایر حضار آن ساحت غرابت شعار
بستردن سروریش و سبیل مبادرت نموده تجار و اغنیاء اموال فراوان مقدار بیست هزار روپیه در آن
رود نی پایان انداختند. از این عمل ناروا طبع غیورم از جا در آمده باز این داس که با او
زیادت از سایر سنا بیان بود آغاز سخیریت نهادم. دیدم که غضبش افزود گشته گفت: سال
زاد این جلوه گاه امال چه قدر مجال است این مکانی است که سخن در جان سرود آنگاه
همچنان گرم غضب برخاسته قدمی چند خرامان خرامان برد و بعد در زیر ساطور بزرگ که در
آو پخته بود نهد فر و نشسته اش ارت به برهن کرد تا بخدمت سر جو عه اش
قیام نماید. برهن ساطور را فرا پس برده انداز داد چنانچه دم تیغ مذکور بر سینه او آمده از میان
بالایش بدو پرگاله گردید.»

پس از مشاهده مرسومات آنجا راه بنارس پیش گرفته و قبل از وصول به بنارس مسافر بلخی و
رفقایش بر سر چاهی با گرم نگاهی روپرو شده اند که سه تن از آنان که تحمل زیبایی را نداشته اند در
حال مرده و چهار نفر دیگر از هوش رفته اند. محمود بن امیر ولی نیز دلش را باخته است. اما دو
تن دیگر که بیراکی و کهن سال و به تعبیر مؤلف چاشنی گیر جمال بودند از آن برق جهان سوز
حسن به هوش نگشته، محمود بن امیر ولی و دوستش را بر دوش گرفته از آنجا به بنارس رسانیده اند.

مؤلف زیبا رویان این سرزمین را چنین می سناید :

بهر گوشه صد برگ گل روی شوی به آیین سنبل پرا گنده مسوی
از آن مسرد سان سرا یسا نمک شده رود چون چشم پر مرد مسک
چنان دلبر بسا چشم طنسا ز شان که خون میشد از چشمشان ناز شان
غرض آنکه دیدم بچشم شهود یکی عرصه کز حسن لبریز بود

پس از آنکه او را به بنارس رسانیده اند یکشب بعد بهوش آمده و در آن شهر به تماشا پرداخته است. در ضمن مشاهده اش از بتکده لاله بر سک باز دید نموده که ساختمان آنرا بدینطور توصیف میکند: «و آن صحنه خانه ایست در میان شهر بنارس از سنگ و اجرتاسیس یافته ارتفاعش حدود سی ذرع و دایره درونش صد ذرع مشتمل بر مناظر بدیع و غرفجات رفیع و در خارج آن بنای غرابت آنتماستانی و صوامع و مهمان سراي و غیر ذلک قریب به هشتاد منزل و مکان معمور و آبادان. و با آنکه هنگامه پرستشگری به آخر رسیده بود و مردم متفرق گشته تخمیناً سی هزار زن و مرد با هم ستمزج در آن طرفه جای بودند و خطبا و اندرزگویان و کلاوتان و دو مینان و سایر ناظران مناظم اعمال و اشتغال هر يك بخدمت مرجوعه خویش قیام و اقدام داشتند». بعد از آنکه آثار عمرانی بنارس را دیده بیخبر از همراهان در سواد شب رود گنگ را عبور کرده بصوب صوبه بهار عازم شده و پس از طی منازل بیستار بتاریخ دهم جمادی الاول همان سال (۶۲۶ م) به بلاد پتنه که مرکز آن صوبه بوده نزول نموده است.

در این شهر آنچه مؤلف از غرایب حالات شنیده آنکه: دیسونامی از کترافیان در سلاحت و زیبایی و تناسب اعضا شهرت یافته که سواد ای حسن لقا و لطف ادای او در سرعاً راه یافته بوده که مؤلف مابشیدن آوازه او در محل معهود رفته و از زیبایی وی متحیر گشته است. بیشتر خود را در آنجا علاقه مند نساخته آنروز را تانصف شب بتماشای نزهتگاههای شهر مشغول نموده است. فردا صبح که کشتی ها در حرکت افتاده مؤلف مابصوب راج محل که یکی در آن زمان از بلاد بنگاله بود، عزیمت کرده است. محمود بن امیر ولی در عرض راه به بندر پنه لساو که مشهور بشهر میمونان بوده رسیده. بطوریکه مینویسد در اینجا از جنس حیوان فراوان بوده چنانچه قریب پنج شش هزار راس از میمونان نزدیک ناو آمده اظهار عملات بدیعه میکردند و اهل کشتی از اطعمه و حبوبات قسطنطنیه و سوغات پیش آنها ریخته تماشای اعمالشان میکردند.

تا اینکه مؤلف مابین سفرشانزده روز به بندر راج محل رسید و به سیر و تماشای شهر و قلعه و تکیه های

بعضی از ارباب فقر فایز گشته و در آنجا با جمعی از اصناف مردم اعم از بلخی و بخاری و خراسانی و عراقی و بغدادی و روسی و شامی و هندی صحبت کرده است. در این اثنا یکی از بیراکیان تعریف دکن و سرانندیب و سیلون نموده. از شنیدن خبر عزم جزم پدیدار دکن و سیلون کرده و از راه اورپسه عازم شده و از مشاهدات مهمی که از راج محل تا اورپسه ذیلا مختصر می شود: در فواحی رودان که بلده ایست از مسافتات هنگامه شبی بر کنار تالاب بزرگ خفته بودم ناگاه احساس حرکتی نموده پیدار شدم و هم حیوانی بشکل شیر دهان کشاده می آید. خو استم اواز بر آرم نفس در گلویم پیچید. درین اثنا آن حیوان خود را یکی از رفقا سابق به دده صفی رسانید، اورا چون گاه از راه برداشت و او فریاد میکرد و می طپید تا بقیه رفقا پیدار شده بر عقبش دویدند. آن حیوان خود را ابتالاب انداخته دده مذکور را نیز با خود برد. علی الصبح آن حادثه را با اهالی قریه در میان نهادیم گفتند تا حال بیست و چهار نفر از زن و مرد قریه را آن حیوان شکار کرده است. در عرف آن طایفه آن حیوان را بکر می نامند. چون محمود بن امیر ولی با همراهان به بدنه پور که نخستین قصبه اورپسه بود، رسیده درین اثنا دیگر همراهان به هر طرف رفته اند. او با یکی از همراهان خود در آنجا مانده است. از اهم مشاهدات این شهر آنکه درین اثنا هنگام معبد جکناات بلند اواز دسته اهل هنود از ذکور و نساء از کوه رسدن گرفتند چنانچه قریب به پنجاه هزار نفر هندو در بدنه پور فراهم آمدند. حقیقت این معامله چنان است که در خورد هم که برگنه اورپسه است و از بدنه پور تا آنجا قریب یک ماه راه است. در آنجا بتخانه ایست موسوم بجکناات و از شرایط و ارکان هندویی یکی آن است که مرد و زن آن طایفه باید در تمامت اوقات حیات یک روز را بز زیارت صنمکده مذکور مشرف گردند. اگر هر ساله به آن طاعت و عبادت قیام نمایند گناهان ابا و اجدادشان معفو گردد و اگر در آن باب تغافل مرعی دارند نزد اوتار عشره معاقب و گناه کار باشند. بنا بران در دهه نخستین ماه رمضان که هنگام ادای آن وظیفه است از اقصای کشور هند طوایف هندو در آنجا فراهم آمدند. مراسم زیارت بتقدیم میسر سازند و بهنگام نهضت بصوب آن مقام زن و مرد با ابدان عریان هری بول گویان شب و روز راه می پیمایند و به اکل و شرب تقلیل نموده باب سزاح و سرور بربیک دیگر نمی کشایند. مولف ما پس از مشاهده رسوم معبد جکناات عازم اورپسه گردیده و پس از طی مسافتی و منزل دوروز پیش از غره ماه رمضان به آن شهر رسیده در باب اثنیه تاریخی و معابد اینجا گوید: ارتفاع بتکده اینجا صد و پنجاه ذرع و عرض سه ساحتش شصت ذرع و پیرامون آن سوری برآورده اند از سنگ که احجار آن بطریق وصل و تداخل با هم مربوط است. روز دیگر که غره ماه صیام بود براهمه و زنار داران و سایر متکفلان اعمال و اشغال آغازت را می و دیوره پیرایی

نهاده طبلها فرو کوفتند و نا قوسها در نوازش آوردند تا خلایق از اطراف و اکناف گرد آمدند. از اعمال غرابت نظام آن طایفه یکی آنست که نخست پیکری بصورت گردون از چوب ترتیب نمایند مربع شکل از هر جانب مشتمل بر ده گردش دایره هر یک بیست ذرع و طول گردون شصت گز و عرض پنجاه گزه بر فراز آن عمارت و غرفات و مناظر رفیع اساس می نهند چنانچه ارتفاع آن از زمین تا بشرفات زیاده از هشتاد ارش باشد و آن بت را که در اصل جکانات اسم آنست و در نزد هند از او تار عشره است، آنرا بالای عمارات مذکور جاد دهند و چندین سرادق و شادروان بر آن فراز گاه بکشند و از راهمه و زناردا ران بقرب پانصد نقر چوربها و مروحه ها بدست گرفته بتحریک آنها سپادرت می نمایند و کلاوتنان و نیتان خاصه تا صد نفر بغنا و سرود اشتغال نموده طبالان و پیتره نوازان سازهای رعدا و از هر جانب بنوازش در آورند آنگاه طنابهای بزرگ بر آن بسته آن همه خلایق دست در آن زدند بحرکت گردون مذکور اهتمام نمایند تا آنرا کشان کشان بکنار تا لابی رسانند که به اعتقاد ایشان جکانات در آن رسوبی کرده بوده. پس از وصول به آن مقام و اتمام مراسم و لوازم معین معاودة نموده بترتیب انجمنها و سوره های بزرگ پردازند ورت را شکسته تبرک گوینان مقدار خلل از آنرا به یک روپیه بخرند. و از عجایب این هنگامه یکی آنست که طاقی است بمجاذآب بغایت رفیع جمعی از جان سپاران که بذل اسوال رادرسهم پرستش قدری نمی نهند بر آن طاق رفیع صعود نمودند هنگام رسیدن رت که پرده داران نقاب آنرا برمی دارند تمامت هندوی که بر آن طاق صعود نموده اند خود را بیکبار از فراز بزیر اندازند. دیگرانکه ضعفا و عجزه که قوت صعود بران طاق نداشته باشند خود را بر سر رت در اندازند. در آن روز هنگام نهضت و مراجعت قریب دو هزار نفر از حلیه حیات عاری گردند. بتکده سذر کور بر کنار بحر اخضر تاسیس یافته است.

پس از آن عازم کنارک که در پنج کرو می معبد او ریسه موقع داشته، گردیده است. این بتکده بقول هندو معبدی که اول تاسیس یافته آنست که آنرا دیوره سروج گویند یعنی معبدی که در آن آفتاب را پرستند و برای هندوان آفتاب از او تار اولی است چنانچه امروز پرستش آن نزد ایشان منسوخ است و کنارک بواسطه آن گویند که بر کنار بحر اخضر واقع شده ارتفاعش تا حدی است که شخصی از مغولان که بسخت اندازی اشتها داشت تا نصف آن برآمده از انجاتیری بانداز فرازش انداخت بر شرفاتش بر سیدبانکه چنان بوضوح می پیوندد که ثلث آن در زیر ریگمانده است. و بردرگاه آن ستونی است از مرمر الوان بی وصل و تداخل که آنرا نیز ریگ فرو گرفته و آنچه ظاهر است پنجاه ذرع است و دروازه آن که طولش ده ذرع و عرض

پنج ذرع است از آهن يك پاره است که در آن شبکه سه طبقه بی ساخته اند و سقفش را به بیست و دو بالار اهنی که طول هر يك پانزده گز و سطریری چند آنکه جثه آدمی میانهمیکل و جداران بانواع نقوش اراسته و بر فرازان بنا سنگ آهن را یکپاره تخمینا هزار من بوزن .

پس از آن از راه کاله بهار وقاسم کوتاه عازم گلکنده گردیده و بعد از طی چند منزل بشهر حیدرآباد رسیده . مولف بانی این شهر را محمد قطبشاه سی ناسد و می نویسد: مشهور آنکه فرمان روی مذکور چهار صد تومان از صرف مبنای و عمارات آن از مدرسه و خوانق و دار الشفا و دارالضیافه و مناظر بدیع نموده است . «درینجا محمود بن امیر ولی درباره عجایب چشمه ها و نباتات گلکنده و تنگانه حکایاتی آورده است . از آنجا عازم بیجاپور شد . مولف مایجاپور را از بلاد عادلشاه خوانده است . در این بخش عجایب قلعه چندرکتی ، تاکر کوتاه ، کوه نزد يك قلعه ، کلیان قریه هو یل سر قصبه کر کو رو قلعه تنکر یاد کرده و مدت یکسال در بلاد عادلشاه به سیر و سفر و مشاهدات عمرانی و زندگی مردم این سر زمین اشتغال داشته است .

بعد از آن متوجه مطالعه نوادر بلاد نظام شاه گردیده و عجایبی که در آنجا دیده بقید قلم در آورده است . در این بخش از قریه سراله و قصبه فتن نام می برد و از نوادر آنها صحبت میکند . از آن ولایت عازم بیجانگری می شود که از مضافات آن قصبه هر مال و بندر کا هل بتن ذکر میکند و حکایاتی از زبان مردم اینجا بیان میدارد .

پس از بازدید از مضافات دکن عازم سیلون و سراندیپ می شود و در آن بلاد از کوه و کو تلهای صعب العبور میگذرد و نوادر و عجایب آن سرزمین را بیان کرده است . در این کشور از قریه کانوکوه قصبه سید کنکه ، درم گنگک حوض عارفان و جزیره سینگل دیپ و قریه سبل نام می برد و عجایب و نوادر آنها را حکایت میکند . پس از آن بقصد باز دید از ولایت اجی ر پکو و شهر نو که مولف آنرا از جزایر بحر اخضر و از مضافات خطای میداند بهمراهی چهار نفر سیاح در کشتی فرنگیان نشسته از بندر سیلان عازم آن صوب میگردد . پس از آنقضای ۲۱ روز باد شدید و زیده آن کشتی در بحر متلاطم بهر طرف رانده و اهل کشتی سه روز حیران و سرگردان در آب آواره بودند تا اینکه کشتی در اثر طوفان بطرف خشکه رانده شده و بر یگ فرو رفته است . اهل کشتی چون خلاف قانون جهازرانی حرکت کرده باینجا آمده بودند در هراس افتاده خواستند که بگریزند . در این اثنا جمع کثیر از هندیان و مغولان آمده ایشان را دستگیر نموده اسوال شان و کشتی را ضبط کردند و محمود بن امیر ولی را با فرنگیان به شهر کتک که تخته گاه و حاکم نشین آن صوبه بوده با اعمال جزاهای شدید آورده اند . اگرچه

فرنگیان نظر به حسن ظنی که با مولف ما داشته‌اند استدعا کرده‌اند که همین شخص در کشور شما مسافروا زابنای جنس شماس و بفضل و هنر آراسته است. محصلان بسخن ایشان اعتماد نکرده‌اند و او را از کشیشان فرنگی تصور کرده نسبت بدیگران بیشتر اذیت کردند. چنانچه دوشش را برهنه ساخته گاهی بتازبانه می‌نواختند و پای افزا را از پایش کشیده بر زمینهای درشت و بیشه‌های خاردار میدوانیدند تا پس از طی چهار گروه را به قصبه شرو رسانیده و در یک خانه حبس نموده‌اند. در اینجا مولف ساکن و احوال والی را پرسیده. گفته‌اند که والی صوبه باقرخان واد مصطفی بیک است که بمضابل صوری و معنوی آراسته است. چنانچه در فنون شعر، خط، تاریخ و موسیقی بی همتا است. آنگاه در باب خلاص خود چاره اندیشیده و به شعر وسیله بسته است. روز دیگر از آنجا عازم شهر کتک گشته‌اند. پس از طی منازل سه روز پیش از نوز و سلطان بمعسکروالی رسیده‌اند. آنگاه محمود بن امیر ولی رساله بی‌مزوج از نظم و نثر بنام گلکده ترتیب داده در روز نوز که فرنگیان و مولف را نزد حاکم برده‌اند خوانده و از بندرهایی یافته و بمصاحبت والی و برادرش میرزا حسینی درآمده است. میرزا حسینی مذکور ترجمه بعضی رسایل حکمت عملی را با و سپرده و در کنار خانه خود برایش جای رهایش معین کرده و اعزاز و کرامت افزوده است.

مولف مادر این اثنا اطلاع یافته که شیخی در شهر کتک هست بنام شاه عظمت و مذاق حاش از چاشنی مشرب ابدال بهره مند است. در وقت مساعد بزیارت وی شتافته و احوال و اطوار او را از دیگران پرسیده است. شیخ هم از احوال او جو یا شده و خواسته که دختری که در پرده عصمت داشته بنکاح مسافر بلخی بدهد و در باب این وصلت والی را وسیله ساخته بالاخره از طرف مولف ما قبول شده و مدت سه سال با آن میخدره گرامی زیسته تا آنکه آن زن در بلده اگره وفات کرده است. محمود بن ولی در این ولایت نیز نوادر و عجایب زیاد دیده و درین بخش سفرنامه اش در قلم آورده است. بالاخره بعد از اقامت دو سال در کتک میرزا حسینی برادر والی عازم دربار شاه جهان به آگره شده و مولف را نیز با خود برده است. در آنجا نیز اقامتش یکسال دوام کرده تا آنکه میرزا حسینی از طرف شاه جهان به حکومت بکر مقرر شده و مولف ما را نیز از راه اجمیر با خود برده است. وی مشاهدات خود را چنین می‌نویسد:

در این سفر خیر اثر چندین بقاع و قلاع و زیارت بسامقابر اخیار موفق شدم. از آنجمله بتماشای عمارات بلده فتح پور فایز گشتم. دیگر برتو حضور بکشور بی نظیر اجمیر انداخته بز یارت مرقد خواجه معین الدین چشتی و طواف تربت امیر حسین خنگ سوار سرافر از گردیدم. بنای این بلده طیبه

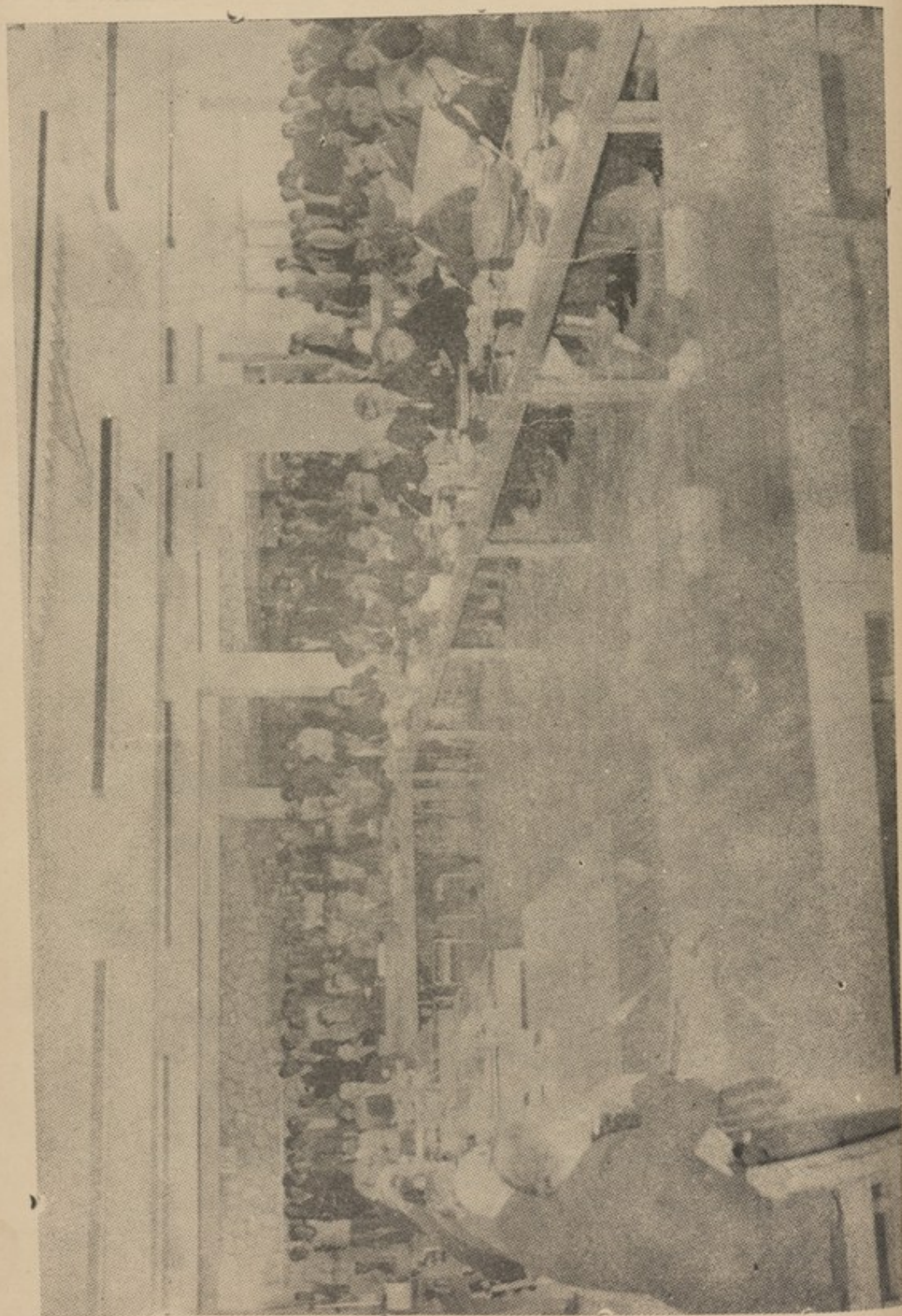
بردامن کوهی بؤسس است و تالاب بزرگ در طول چهل جریب و در عرض صد و پنجاه ذرع بربك جانب شهر بندست وقوع دارد و در نهایت تالاب مذکور عمارات پادشاهی در محلهای منیع و غرفات رفیع و باغی درغایت نزهت و سایر نشیمنهای عالی! راسته است .

مولف مادر باره عمارات تاریخی اجیس میر نیز مطابقی دارد که مهمترین آن قرار آتی است: حصارش که با فلك دوار دعوی دار است بر فراز کربوه بی تاسیس یافته مشتمل بر فصیل و بروج و رباط و غرفجات و بتکده های غرابت نشان از احجار الوان که مخصوص همان مکان است ارتفاعش صد و بیست ذرع و دایره دورش دو و بیست جریب و تالاب عجابت آیات برصوبی . . .

چون لشکر یان میرزا حسین بدت چهارده روز در آنجا اقامت کرده در شب پانزدهم از آن ولایت عزیمت نموده اند . شش روز در ریگ و بیابان سفر کرده بر و ز هفتم بقریه الورا از مضافات بکر رسیده اند . مولف ماسی نویسد که در اینجا اینه خر ماخر بوزه ، هندوانه ، انگور و انار و اکثر میوه هادر نهایت خوبی میشود و سردش غریب دوست و مسافر نو از باشند . مولف و سپاهیان یک فصل سال را در این قریه گذشتانده در فصل دوم سال به شهر بکر رفته اند . محمود ابن امیر ولی پس از اقامت شش ماهه در این شهر بمرض استسقاء مبتلا شد و بهمت طبیبی حاذق بنام مولانا صلاح الدین سیاوانی در مدت شش روز صحت یافته است .

در این وقت مسافرت و غربت بر مولف ماز حمت افزای شود و از نزد ولی نعمتش رخصت مراجعت بوطن میخواهد . اما اشار الیه این تقاضا را از کمی درآمد محمود بن امیر ولی دانسته او را به حکومت پرگنه کنجا به مقرر میکنند . مولف باسید آنکه بوطن نزدیک می شود و شاید باین طریق بتواند به بلخ خود را برساند . این مدعا را می پذیرد و اسباب سفر حاضر کرده عازم کنجا به که در حد و جنوبی کشور ما واقع است می آید . تا اینکه شیر شاه سوری بر این ممالک تسلط می یابد و مولف پس از تحمل مشقات از راه بلوچستان عازم وطن می شود و بر وز عید فطر سال هزار و چهل (۱۶۳۰ م) به قلعه بست و بتاریخ بیستم محرم الحرام سال هزار و چهل و یک به بوطن اصلیش قبه الاسلام بلخ وارد می شود .

خلاصه اینکه محمود بن امیر ولی در سفر ناسه سفر هفت ساله خود مطالب جالب و مهم در باره کلتور و عنعنات و رسوم و عادات هندیان نوشته که ما نظر بر عایت وقت خوانندگان به نهایت درجه اختصار مطالب آن سفرنامه را فشرده انتخاب کردیم البته در آینده نزدیک متن کامل آن سفرنامه را با ترجمه کامل انگلیسی آن بفرض استفاده علاقه مندان نشر خواهیم کرد .



شاملا ن سیمینا ر حینیکه سیمینار دائر است

نویسنده:

س. نبی هادی
شعبه فارسی پوهنتون
اسلامی علیگره

سورخان دوره غزنوی

غزنه پایتخت سلطان محمود بحيث يك سرگز تمدن مقام برجسته را در تاریخ احراز میکند. گرچه امپراتوری را که آن سلطان بنیاد نهاد تادیری نپائید. با وجود اینکه سلطان یکی از ترکان ساده بود. ولی درایت و ذکاوت کافی داشت که باین حقیقت پی برد که يك شهر محض به اینکه دارای قصور زیبا و شاندار، حمامهای عمومی و میدانهای رسم گذشت نظامی و بازارهای گرم و لذت بخش باشد نمیتواند اهمیت و شهرت جهانی را کسب کند. بنابراین وی صمیمانه خواست که دانشمندان زبده اعم از زن و مرد را در هر جای از دنیا که هستند دعوت نماید. از این آرزوهای او بود که غزنه باید در شان و شوکت خود با بغداد پیشتر از خودش و با قرطبه معاصر خودش رقیب و همپایه گردیده و حتی از آنها به جلو افتد.

برای بر آورده شدن این مامول هر گام معتبر پنداشته شد و هر مشوره و نظریه پذیرش یافت. در صورتیکه تشویق و افتخارات و پول نتواند دانشمندان را جلب و جذب نماید، سلطان حتی ربودن آنها را مجاز قرار داده بود.

و نتیجه این همه مساعی این شد که تمام رشته های علمی از علوم بوجه کاملی ساخته و پرداخته شد و شهر از کتابخانه ها و مدارس مملو و شکوفان گشت.

انگیزه و نیروی جنبشی که به دانش پژوهی و دانش آموزی داده شد برای مدت يك قرن در کمال قوت خود ادامه یافت و در عین زمان هنر تاریخ نگاری نیز بطور قابل ملاحظه پیشرفت و انکشاف نمود. يك تعداد زیادی مؤلفین و نویسندگان چیره دست خود را وقف این رشته نموده و آثار آنها يك مکتب مستقلی را در انواع تاریخ نگاری بوجود آورد.

آنجا نویسندگان رسمی و غیر رسمی بودند که نقاط نظرشان بایکدیگر بطور نمایانی فرق میکرد. و همچنان آنها در انتخاب موضوع و طرز معامله با آن از آزادی کاملی برخوردار بودند. بعضی از نویسندگان دیگر هم بر نواحی و مناطقی که مربوط بآن بودند روشنی می انداختند. و شیوه تحقیق در ثبت و جمع آوری از روایات و زمانه های خیلی دور بشکل تواریخ عمومی و جهانی نیز فرو گذاشت نشد، بود. وجه مشترکی موجود بود و آن اینکه تمام مؤرخان قبل از اینکه به نگارش تاریخی بپردازند خود را از هر جهت و بطور ماهرانه مجهز میکردند و درین راه تکلیف مطالعه اسناد و منابع را بر خود هموار نموده و یاد ر موقعیت ها و هست های خدمات عامه بر ایسا لها قرار داشته و تجربیات هنگفتی فرا هم نموده بودند.

متأسفانه از مجموع تمام آثار تاریخی که در طی این دوره تالیف شده اند امروز نصف آنها در دسترس نیست. از مطالعه آثار مورخینی که از تاریخ و چگونگی و دل ز مسان مصون و محفوظ مانده و اکنون در دسترس ماست برمیآید که آنها از منابع علمی زیادی برخوردار بوده اند. و در نگارش حادثات و قضاوت بر اشخاص خیلی دانشمندانه پرداخته اند. و تنها یکی از آنها طوری معلوم میشود که نتوانسته است از پنجه تعصب و جانبداری خود را و رهاند موضوعی را که او خواسته است بنماید نیز از واقعیت علمی بدور است. بنابراین او به نظم متوسل میشود و شیوه فیسوفانه را اتخاذ مینماید تا عواطف و احساسات خود خواهانه خود را پنهان نموده باشد.

*

فردوسی به معنی اخص کلمه یک مورخ نبوده ولی هیچ مبحث تاریخی بدون مراجعه بنام او تکمیل نمیشود.

او در ثبت و بزرگداشت افسانه ها و داستان های از زمانه های خالی و صحنه سازی ها چنان ماهرانه پرداخت که امروز از شهرت جاویدان و کافی برخوردار است. خیلی عجیب است که مردم ایران و گردونواح در طی قرون متمادی به ثبت گذشته واقعی خود نپرداخته و کاملاً آنرا فراموش نموده اند و در عوض توجه خود را به افسانه ها و داستانهای دودمانهای که هرگز وجود نداشته و قهرمانانیکه هرگز نه زاده اند، معطوف دارند.

وقتی که فردوسی (شهنامه) خود را در طی آخرین دهه قرن چهارم هـ - دهم میلادی، مینوشت وجود خاندان بزرگ و باستانی هخامنشیان (۵۵۰ - ۳۳۰ ق م) در اندیشه های تاریخی هموطنان او خطور نمی کرد. و خاطرات آن از حافظه و اذهان مردم بکسلی ناپدید شده بود. و در عوض دودمانهای افسانوی پیشدادیان، کیان و نیمه واقعی

انسانیان و ساسانیان جای تاریخ واقعی را اشغال نموده بودند. یک طریق واقعی وجود ندارد که توسط آن دوره ای را که در طی آن همچو افسانه ها بوجود آمده و در شهنامه ثبت شده اند، درک نمود و تنها غالباً بر حدس و گمان اکتفا میشود.

دوره طولانی سامانیها (۲۶۱-۵۳۸ هـ) که مملو از کارنامه ها و موفقیت های درخشان در رشته های مختلف میباشند بر ای کارهای عجیب و رنگین تهیه خوبی می بینند. در اینجا یک زمینه برای توافق موجود است که یگوتیم ر جالی دارای ذکاوت هنری ایکه در عصر ساسانیها زندگی میکرده اند تصویر خیالی را از افسانه های قهرمانانه کشیده اند. گرچه بعضی ازین افسانه های خیالی از زمانه های خیلی دور منشأ گرفته اند. در آن موقعیکه شوکت و دلبده ساسانیها روبه زوال می گرائید بعضی اشخاص مجهول الهویة با سواد در پی آن شدند که داستانهای موجود را برشته تحریر در آورند تا از بین نروند. نتیجه این مساعی خدای نامک و سایر کتب رومان پهلوی میباشد. همچو یک فرصت مشا به دیگری نیز دست داد. بعد از سپری شدن مدت زمانی وقتیکه ساسانیان در بخارا برای مدت یک قرن موفقانه فرمان می راندند کار بجای می رسید که قدرت آنها نیز بطور اجتناب ناپذیر بسوی نزول گرایید، شرایط سوازی و مشابه موجود شد و بار دیگر مردم اظهار تمایل نمودند تا داستانهای افتخار آمیز و قهرمانانه را که میراث زمان باستان را منعکس میسازند بنفع آیندگان آنرا جمع و محفوظ دارند.

بطور آشکار یک وجه مشترکی از لحاظ نیت و اراده در ایجاد خدای نامک پهلوی و شهنامه موجود دیده میشود.

فردوسی داستانهای متعدد دی را در طی شصت هزار بیت ترتیب و حکایت کرده است. برای مشاهده چهره زندگانی در قرن گذشته فردوسی در بطن این افسانه ها نظر انداخت. قبل از ظهور اسلام نوشتن و خواندن در ایران به سبب یکعده عوامل، خیلی کم و محدود بود. بطور مثال مشکل بودن رسم الخط پهلوی.

تمام انواع از معلومات و دانستگی ها اکثر بطور شفاهی افاده و استفاده میشد و داستان سراسری منجبت یک سوسسه در تحت چنین شرایط بوجود آمد و انکشاف کرد. اکنون هم میتوانیم مردمی را ببینیم که در جای خانه هایی به سبک قدیم نشسته اند و از داستان سریان و قصه گویان استقبال گرمی بعمل می آورند. و این غالباً بگانه دستور عصر ساسانیان است که هنوز زنده بوده و ازین نرفته است. بهرحال وقتی فردوسی چشم گشود هنر قصه گوئی و داستان سرائی در بین مردم کاملاً رواج

داشت و از سرگرمی های مهم و عمده مردم بشما و میرفت .
 این محتویات خشک و بی روح خدای نامک نبود . بلکه چیره دستی و هنر نمائی داستان سرایانی بود
 که تخیل شاعرانه شاعر بزرگ ما را برانگیخت و برای ایجاد شهنامه منبع الهام گشت .
 فردوسی در مورد درک صحت و سقم مواد و منابع در ظرف سی سال آنقدر زحمت نداد .
 از به شرفتی که درین کار نصیبش کرد بدیش از پیش او را نیر و بخشید و به کارش مطمئن تر شد
 و میتوانست پیش بینی کند که این افسانه ها ممکن است اهداف مهم تاریخی را بر آورده سازد
 عرضه داشت کار آنها در مورد تنویر روح ملی موفق و موثر ثابت شده و شهنامه بعد از کتب
 مقدس ، عالترین مقام خود را احراز نمود .

در جریان نگارش شهنامه او نمیتوانست از تبصره بر او ضاع وز ندگی معاصر جامعه خود داری
 نماید .

لابد او یک بیننده عمیق و دقیق بود و شعور و دماغ او معمولا ز تاثرات عصرش بوده است .
 با وجود اینکه او بطور آگانه خود را وقف روزگار باستان نموده بود ولی لغزیدن او گاه گاهی از
 عهد عتیق به گذارشهای روزمره یک امر طبیعی و اجتناب ناپذیر شده بود . و قتیکه فر دوسی از وضع
 اجتماعی و اخلاقی زمان خود بصورت آزادانه انتقاد میکند اثر او معمولا ز مشاها میشود .

۲-۱ بونصر عتبی :

مطالعه تحولات و تبدلات دودمانی که موجب انتقال قدرت از بخارا به غزنه گردید با اثر ابونصر عتبی
 یکجا شروع میشود . او تاریخ یمینی خود را بزبان عربی نوشت (۳۱۲ هـ - ۱۰۲۱ م) .
 در مقدمه آن سولف خصایل و صفات یک سلطان خوب را خاطر نشان میسازد و منحهیت یک مورخ
 دربار ، تمام آن خصایل نیکو و ستوده را به امیر ناصرالدین سبکتگین نسبت داده است . چون او
 خود یکی از نجیب زادگان بود از رول و اهمیت طبقه خود که در حیات سیاسی مملکت داشتند
 خیلی آگاه بود . روایتی هست که ما را باین نتیجه میرساند که تو طئه ها و بهم ریختن و نزاع های
 اشراف در بار بود که سلطنت سامانی بخارا را بزاف و در آورد . عتبی اثر خود را
 وقف ثبت کارنامه های سبکتگین و پسرش یمین الدوله سلطان محمود نموده است .
 توسعه نفوذ و قدرت ترکها در خاک هند یکی از مهمترین واقعات تاریخی درین عصر بشمار میرود
 و آنها یکی که بتاریخ نگاری سروکار داشتند اهمیت و ضرورت ثبت این واقعه را درک کرده بودند . یکی
 از اعضاء خاندان سلطنتی عتبی را یاری داد که تاریخی از عصر خود را تالیف نماید .
 عتبی برای انجام این کار شخصی توانا بی از آب درآمد .

او با شخص و رجال ناسی عصر خود آشنا بود و از مقام والای خود بر اعمال آنها نگاه میکرد. تمام اوراق و اسناد دولتی خواه خصوصی و سری و خواه عمومی و آشکار در دسترس او گذاشته شده بود و معاصرین او از وی بحیث يك دانشمند عالی مقام احترام میکردند. بحیث يك منبع معاصر که واقعات چهل ساله (۳۶۵ - ۳۱۰ هـ) را ثبت و بر ملا ساخته است. مطالعه اثر عتبی و خود او مورد احترام شده و دانشمندان اهمیت زیادی برای او قایل اند:

عتبی با کمال جدت و جرات بازگو نمود که عروج سبکتگین و پسرش خاندانهای نجیب قدیمی را در بیم و هراس انداخته و از ایشان نفرت داشتند. و اعتراض بسیار شدید و آشکاری از طرف خلف بن احمد شهزاده سیستان وارد شد. این نکته قابل یادداشت است که در نظر رجال معاصر عتبی شخصی بوده که ترجیح میداده است مردم او را يك دانشمند بشناسند تا يك درباری.

شرح او غالباً پوست کنده و صادقانه بوده و اکثر متعایل است که حامیان شاهانه خود را در موقف ضعیف و بلاد ناع قرار دهد.

ولی باز هم از سبکتگین خیلی ستایش میکند و در کفر و کثرت او ابرتر از پسرش (محمود) میداند.

ابوشرف ناصح جر پادقانی: اثر عتبی را در قرن بعدتر (۶۰۳ - ۱۲۰۶ م) بزبان پارسی ترجمه نموده است.

۳ - ابوسعید عبدالحی گردیزی بحیث يك مورخ دقیق، ابتکار دلچسپی نموده که دانشمندان زبان دری قبل از او بچنین ابتکاری نایل نیامده بودند.

زین الاخبار او در (۳۳۳ هـ - ۱۰۵۱ م) پایه عرصه وجود گذاشت. او کتاب خود را با طرح و ترسیم داستانهای باستانی کشور خود شروع و بطور آشکار مانند سایر مورخین هم نژادش موقف ملی را بخود اتخاذ نموده است.

یادداشتهایی از زبان باستان رو بهمرفته در طی چند صفحه محدود خلاصه شده است شاید درایت و عقولیت او وی را قانع ساخته بود که تصویب افسانه ها و چهره های باستانی علاوه بر اینکه ناقص و ظریفه او بحیث مورخ میشود حقیقت را نیز نمیتواند قناعت دهد.

نفوذ و توسعه اسلام در ایران بر افکار تاریخی مردمی که خود را جزء يك جامعه کلان و نوین می پنداشتند بی اثر نمانده بود.

چنین طرز تلقی آنها را و امی داشت که در سبک و روش تاریخ نگاری تعدیلات چندی را بپذیرند. بعد از ذکر شاهان ساسانی آنها فوراً بطرف دیگری رخ نمودند و تاریخ کشور خود را با جریبان عمده واقعات اسلامی آمیختند.

گردیزی نیز این روش را تعقیب نمود ولی اراده کرد که توجه بیشتر خود را معطوف کشورش بنماید و از این جهت او روشی بیشتری را متوجه خراسان نموده است.

نمونه تاریخ منطقوی در قسمت های اول کتاب او بخوبی دیده میشود. بعد تر به تدریج می بینیم که گردیزی متمایل است که مواد تازه ای را به پیمانده وسیع اضافه کند و بنابراین کتاب او خیلی متنوع است.

این نکته قابل یاد داشت است که فصل هشتم کتاب وقف این شده است که از چهار تقویم از قبیل اسلامی، رومی، پارسی، و هندی استنباط و استخراج شده بتواند. این مشکل نیست که در پاییم گردیزی محتویات این فصل را از اثر سعاصر بزرگش ابوریحان البیرونی که با او روابط شخصی نزدیک داشت به عاریت گرفته است، بعد از آنکه ثبت گزارشها و وقایع تاریخ منطقیه خراسان را با انجام میرساند، گردیزی برای آنکه به اثر خود یک دور نمای و معتبر داده باشد یک طرح دیگری را بکار می برد، یک بازرسی مفصل و مشروحی از فعالیت های کلتوری نیز برای او مهمتر و دلچسپ بود، نسبت به وقایع و گزارشهای مربوط به زمامداران یک ولایت.

در مورد حیات اجتماعی و مذهبی نژاد های مختلف بشری در دنیا قبلاً در زبان وادیات عربی معلومات کافی بوجود آمده بود.

و این از برکت گردیزی بود که خلاصه اینهمه معلومات و مدارک سابقه را از عربی به دری برگردانید و به ارباب دانش که مطابق روز بان احتیاج مبرم احساس میکردند تقدیم نمود. غالباً زین الاخبار اولین اثر بزبان دری است که در طی آن از تمدن چین صحبت شده است. در مرحله اخیر کتاب یک نوع جدائی و بازگشتی از اصل جهانی بودن تاریخ صورت گرفته است. و فصل آخرین طوری معلوم میشود که تحت تأثیر روش مورخین کلاسیک عربی که آنها دسته های مختلف بشری را از لحاظ نژادی تقسیم بندی میکردند، نوشته شده است.

طبق عقیده آنها تمام نژاد های بشر از یک منبع واحد منشاء میگیرند که آن عبارت است از (آدم) که بعدتر نسل او بهر طرف از کره ارض منتشر و پراکنده و متوطن شدند. در پهلوی هم گذاشتن عجیب موضوعات مختلف مانند تاریخ منطقوی خراسان و تاریخ عمومی ملل و طرح سلسله انساب اینهمه میتواند طرز تفکر مؤلف را برای خواننده تصویر نماید.

در حقیقت او محض یک نفر جمع کننده را بهر ها و اخبار و روایات بوده نه یک قاضی و حکم اشخاص و یا یک نقاد افکار و واقعات.

۴- شمس الدین محمد موالی: توجه خود را به تاریخ باستان و لایت سیستان معطوف نمود و در نتیجه يك اثر بسیار غنیمت و عالمانه ای را بوجود آورد.

او در اثر خود بنام تاریخ سیستان که تا لیف آن در (۵۳۳۵ - ۱۰۵۳ م) تکمیل شده است از دوره های خیلی باستانی و اساطیری منطقه تا به سال تکمیل آن صحبت کرده است.

نگارش تاریخ او بنا بر بعضی عوامل نامعلوم توقف نمود. شاید بعلمت آنکه او عواطف و دلچسپی مردم را نسبت بواقعات قدیمی تاریخی به اندازه کافی برانگیخته بود و يك نویسنده دیگر کار ناتمام او را تا به سال (۷۲۵ - ۱۳۲۳ م) تکمیل نمود. در حقیقت ارزش واقعی این اثر که مواد تاریخی در آن جمع و بصراحت تام ارائه شده است، مربوط میشود به قسمتی که از طرف نویسنده اولی در دهه بعد تر از مرگ سلطان محمود غزنوی نوشته شده است.

مخطوط رشرفی در بین بود که شمس موالی را واداشت تا تاریخ ولایت مربوط خود را مطالعه کند و آن اینکه سیستان سرزمینی بود باستانی و جایگاه قهرمانان باستانی آریانا که در بین آنها نام رستم بهیث شاخص افتخارات و عظمت ملی بر سر زبانها بود.

در روایات مردم پدر رستم بهیث بانی و موسس شهر سیستان پنداشته میشود.

و همچنان وقتیکه اعراب آریانای کهن را تحت اداره خود در آوردند، بعد از چندی سیستان بار دیگر بهیث يك مرکز تجدید حیات ملی قد علم کرد و از پذیرش تسلط سیاسی خلافت عباسی سر پیچید. همچنان سیستان زادگاه یعقوب بن لیث صفار آن انقلابی جسور بود که در برانگیختن مردم سیستان بر ضد خلیفه دنیا را تکان داد و کشور خود را مرکز چنان يك نهضتی ساخت که پسانها موجب تجزیه و جدت سیاسی خلافت بغداد گردید.

شمس موالی فکری بکلی ممتاز در زمینه تاریخ داشت. تلاشهای جدی و پیگیر او این حقیقت را آشکار نمود که دلپوشگی منطقوی يك امر طبیعی و به غرایز انسانی خیلی نزدیک است. و میتواند يك انگیزه باشد که انسانها را و امیدارد که در امور جامعه خود سهم فعالانه گیرند.

او این فکر را نیز منعکس نمود، که عیناً مانند شخصیت های فوق العاده و استثنائی نواحی و مناطق هم میتوانند که در تعیین سر نوشت و تاریخ تمام مملکت نقش فیصله کن و تعیین کننده را داشته باشند.

و مورخین بمنظور درک اصل و ریشه نهضت هائیکه بعضاً بصورت دائمی موجب تغییر و تحول چهره موسسات بشری میگرددند باینست توجه خود را بر نقاط خاص جغرافیایی معطوف دارند.

در نظر او یک نویسنده قبل از آنکه بنکارش تاریخ بیخی بپردازد بایست حایز اطلاعات جا سعی اعم از سستند و شفاهی باشد و این وظیفه را وقتی بوجه احسن انجام خواهد توانست که از روایات معمول در منطقه ای که در آنجا تولدشده و زندگی میکند بخوبی مطلع و آگاه باشد. مولف مواد یک معاهده را ثبت کرده که مردم سیستان با حضرت عثمان خلیفه سوم درباره آن به مذاکره پرداخته بودند بدین نحو استنباط میگردد که سیستان بر اساس یک قرارداد بهر روی خلافت گراییدند. در حقیقت مردمی که از طرف اعراب فتح و مغلوب نشده و بمیل خود خود را به آنها تسلیم نموده و به آشوش باز بپذیرش دین اسلام پرداختند زمامداران عربی یک مقام و حیثیت عالیتر و محترمی را به آنها قابل شدند و بنابراین از لحاظ اجتماعی بعضی امتیازاتی را به این مردم و اگذار گردیدند. شمس سالی وقتی از اصل و منشا و فعالیت های خوارج به تفصیل سخن میراند معلوم میشود که او در قضاوت تاریخی خود بی تعصب و بی طرف بوده است. او بطور واضح مشاهده کرد بغاوتها و آشوبها یک طایفه خوارج در سیستان براه انداختند ز سینه را برای عروج یعقوب بن لیث صفار مهیا ساخت. او اثر خود را یک صد و هشتاد سال بعد از وفات سوسد و دمان صفاری برشته تحریر آورد ولی حافظه او مشحون از اطلاعات و خاطرات معتبر و موثق بود.

بمنظور اینکه او از طرح سیاسی یعقوب تصویر موثروند لچسبی کشیده باشد اکثر کوشیده است بسپیک کلاسیک اجازه دهد که قهرمان او بحیث شخص اول (متکلم) خود حرف بزند، این قضاوت خود مولف است که از یعقوب نقل قول میکند مبنی بر اینکه او از سر نوشت حزن انگیز ابو مسلم سخن گفته و سیاست عیان را محکوم ساخته است.

در تاریخ سیستان در مورد یکی از مهم ترین اشکال ادبیات درسی قدیمترین شواهد موجود است.

مولف برای نخستین بار کوشیده است پرده از روی چهره ها و رجال معجولیکه در واقعیت از طراحان جهان شعر شعر ده میشوند بردارد.

او با این افتخار میکند که در شعروشا عری نسبت به محمد بن و صف (سکزی) و دو نفر معاصر دیگرش پیش قدم بوده است. این ادعای مورخ امروز مورد شک و گفتگوی محققان قرار گرفته است با آنهم اینرا باید مسلم فرض کنیم که در حین نگارش سلسله معلومات و با مقایسه با بعضی از آنها یک بعد اینه تحقیقات پرداختند صحیح تر و سالم تر بوده است.

او در سایر موارد لچسپ و حیاتی معلومات کافی داشت ولی در برداشتن به آنها آنقدر جدی و ثابت نبود.

۵ - ابوالفضل بیهقی، تاریخ زمان خود را با کمال دانایی و زیرکی و نقادانه در (۱۰۳۰ م - ۱۰۵۹ م) برشته تحریر در آورد. معلومات و اطلاعات کامل او در باره دودمان غزنوی از زمان عروج تا به زوال و افاده آن بیک نحو دلخواه اثر او را در ادبیات تاریخی زبان دری مقام جاودانی بخشید.

قبل از اینکه بنگارش اثر خود پردازد در مدت شصت و پنج سال او ضاع و احوال زمان معاصر خود را بدقت مطالعه و بررسی نمود. از بیک گذارش بصورت واضح فهمیده میشود، که بیهقی در عبادات روزانه خود دعا میکرد و از خدای بزرگ میخواست که او را در کارش درستی و در قضاوتش راستی دهد. استدعا و علاقه عمیق او به راستی و درستی در انتقاد و قضاوت او بر حادثات و تحولاتیکه زیر نظرش میگذشت بی اثر نمایند. در زمره مورخین کشورش تعداد معدودی هستند که قلم خود را مثل او سبزی از هر گونه تعصب و کاملاً ازادانه بکار برده باشند، و راجع به اشخاصی که در سیاست دولت مسئولیتی داشته اند گذارش های قانع کننده را ارائه کرده باشند. او توسط اعمال و تجربیات عمیق و صادقانه خود برای دانشمندان تاریخ در آینده چنان مثالی شد که آنها را وامیداشت که همچو او در نگارش خود راست و صادق بایستند. او میگوید ((هدف و مقصد من اینست که بنیان چنان طرح بزرگی را بی ریزی کنم که از خساطرات محو نشده و جاویدان بماند.))

بیهقی در ارائه تصویر واقعات نیم قرن از عصر خود ابتکار قابل ملاحظه نموده و تخیل گیر و عالی را بکار برده است.

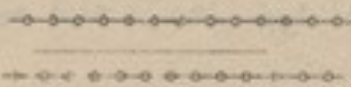
او گذارشهای تاریخی را از سنه (۹۰۳ هـ ۱۰۱۹ م) شروع نموده است و این مالی بود که محمود و راق دست از قلم گرفت و اثر بزرگ خود ((گذارشات چندین هزار ساله)) را تکمیل نمود. پلان نگارش او دوازده سال آخر عهد سلطان محمود و تقریباً همین مدت از عهد پسرش مسعود را در برمیگیرد. و شاید تا سنه تکمیل کتاب (۱۰۵۱ هـ ۱۰۵۹ م) ادامه یافته است. دو فصل جداگانه راجع به سلطنت خوارزم وری نیز با آن ضمیمه شده است، متأسفانه بیش از نصف این اثر بسیار دلچسب و خیلی گرانبها از بین رفته است.

بعدها در قسمت موجود این اثر تصادفاً اشاراتی از سالهای قبلی دیده میشود که از آنها تحولاتیکه در فضای سیاسی خراسان بزرگ بعداً رخ خواهد داد بخوبی استنباط میشود. فروعنی و توابع و دانشمندی واقعی بیهقی وقتی آشکار میشود که در طی بیک گذارش طویل

مینویسد و تاکید میکند بر اینکه در عصر او چنان رجال دانشمندی وجود داشته اند که دانش و تجربیات شان نسبت بوی خیلی زیاد و غنی بوده است. ولی آنها زندگی خود را وقف مسایل مهمتر جهانی نموده بودند. و اگر من نیز از قلم خود داری کنم میترسم خاطرات واقعات عصر ما از حافظه های مردم بتدریج محو و نابود خواهد شد و موثرات و نتایج این دودمان بزرگ از میان خواهد رفت. بدین نحو او پیکارش به صورت جدی منجیث یک وظیفه اقدام کرد و معاصرین خود را هم با آنکه بعضی از آنان دانشمندان بزرگی بحساب میرفتند به این کار وادار نمود از خلال نگارشهای بیهقی این مفکوره بطور واضح استنباط میشود که قوای محرکه تاریخ مستقل از عقل و آرا را در بشر میباشد. قدرت و عظمتیکه بعضی از اعضا نژاد ما از خود افتخارا نشان میدهند اینها همه ناپایدار و گذری بحساب میروند.

آنهائیکه بسرنوشت دیگران تاثیر دارند، و اعمال نفوذ میکنند بایست متوجه باشند که خود یک زندگی پاک و بی الایشی داشته باشند. این مطلب از فاستاد پیرش ابونصر مشکان به سلطان سعود توصیه شده است و این نکته بحیث یک اصل عمده جهانداري بار بار توصیه و تاکید شده است.

مترجم - پوهنوال محمد حسن ضمیر



سہاتما گاندھی و افغانستان

بقلم

او نکار پر ساد بہت ناگر

گاندھی بہ افغانستان مسافرتی نہ کرد، وی در پیکار آزادی ہند، شہاروزدر کشو ر خود سرگرم بود۔ از ۱۹۲۰ تا زمان ہا بیان زندگی، از ہند بخارج مسافرت نہ کرد، جز در ۱۹۳۰ ہنگام اشترک در کنفرانس «میزمدور» کہ در بارہ سر نوشت سیاسی ہند بود۔

ہا بیان زندگی وی، در ۱۹۳۸ واقع شدہ است یعنی کم و بیش یکسال پس از استقلال ہند۔ اما از جانب دیگر گاندھی ہا پشتون ہا از نزدیک معرفت حاصل کرد و با خان عبدالغفار خان کہ مشہور بہ «گاندھی سرحد» شد (و خوشبختانہ تا کنون زندہ و فعال است) شناسائی نزدیک و ہمکاری سیاسی داشت۔ گاندھی چندین بار بہ سرحد شمال غرب (یعنی پشتونستان) مسافرت کرد و یقین است کہ ازین مسافرت ہای او آوازہ بہ افغانستان رسیدہ باشد زہرا از ۱۹۲۰ بہ بعد بعضی از مردم افغانستان بنام گاندھی آشنا بودند۔ پیش از آنکہ در بارہ دورہ بعد از ۱۹۲۰ سخن بگویم، سیخو اہم راجع بہ زمان اقامت گاندھی در جنوب افریقا مطالبی چند اظہار دارم۔ گاندھی در جنوب افریقا در بارہ مردم افغانستان چندین بار سخنانی اظہار داشتہ و مطالبی نگاشتہ است۔ در ہنگام جنگ «زولو» ہا گاندھی یک دستہ امدادی طبی تشکیل داد، و در ان یک نفر پشتون نیز شامل بود۔ پس از ان گاندھی بہ افغانستان علاقہ نزدیک گرفت۔ حتی در ۱۹۰۷ در جریدہ «نظریہ ہند» (انڈین اوپینیون) کہ از جنوب افریقا نشر می کرد۔ راجع بہ تحولات سیاسی و اداری افغانستان در عہد امیر عبدالرحمن خان، و حالات قبلی در بارہ نظام قبائل و جرگہ ہا، و دوام تحولات در عہد امیر حبیب اللہ خان مطالبی نوشتہ اظہار نظر کردہ بود کہ امیر عبدالرحمن خان از سوغیت افغانستان بحیث حایل بین امپراطوری بریتا نیا و روسیہ تزاری حسن استفادہ کردہ سپاہ تسلیحات و تجارت خود را ترقی دادہ است۔ (رجوع شود بہ مجموعہ آثار گاندھی، جلد ہفتم، صفحہ ۳۶ و ۳۷)

گاندھی ہا این تذکرہ امیر عبدالرحمن خان اظہار موافقت کردہ است کہ درج ترجمہ مشہور، بہ زبان انگلیسی

انگلیسی بنشر رسیده بود (وازرروی آن کتابی بنام تاج التوار بیخ بدری ترجمه و نشر شده) است سببی برای اینکه راجه های هند در تجمل پسندی و تن پروری زیسته پیاده راه نمی روند و خود ها را چون زنان می آریند! گاندهی، در مقاله دیگری، در اندین اوی بی فی بن، درباره اینکه لقب امیر حبیب الله از والاحضرت به اعلیحضرت تبدیل شده است، تذکر داده است، و نیز هندی های مقیم ناحیه ترانس وال (افریقای جنوبی) را توصیه کرده است تا مانند افغانان پیشرفت کنند. گاندهی از پیشرفت افغانستان در زمینه مصارف و ترجمه کتب برای مدرسه حبیبیه ذکر کرده است (مجموعه آثار گاندهی، جلد ششم صفحه ۱۵۴). این اشارت نشانه آنست که گاندهی در اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ متوجه احوال افغانستان بود. در جریده چشم انداز هند (اندین-اوت-لوك) درباره اوضاع افغانستان بزبان گجراتی نیز مطالبی نوشته است. گاندهی، در طی جنگ اول جهانی، از افریقا به هند برگشته دیگر به افریقا نرفت و سرگرم مسایل هند شد. گاندهی از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۲ رهبر جنبش های کتله وی هند گردید که به آزادی کشور منتهی شد. یقین دارم در طول قرن بیستم، در جراید افغانی مانند سراج الاخبار، اسان افغان، انیس و اصلاح مطالبی درباره تحولات سیاسی هند و فعالیتها تما گاندهی، به چاپ رسیده است که ایجاب مطالعات جداگانه را می کند.

«تندول کر»، زندگی نامه مفصل گاندهی را به زبان انگلیسی در شش جلد ضخیم نگاشته و در ضمن راجع به تذکرات گاندهی درباره افغانستان مطالبی آورده است.

بعد از آنکه گاندهی به هند عودت کرد، نخستین بار توجه وی به افغانستان در موضوع جنبش «خلافت» که در هند جریان داشت جلب گردید (جنبش خلافت را مسلمانان هند بمقصد طرفداری از ترکیه آغاز کردند زیرا بر تائیه را سبب تجزیه امپراتوری عثمانی و مخالفت با اتحاد مسلمانان می شمردند. زعمای هند، درین زمینه با مسلمانان همو اشدند و این اتفاق نتیجه سهم پیکار آزادی خواهی هند بود).

به تاریخ اول جون ۱۹۲۰ در شهر اله آباد، اجتماع سه صد نماینده بانفوذ صورت گرفت، در جمله سربرآوردگان برجسته بشمول اکثرانی بی سنت، پندت مالوویا، پندت موتی لعل نهرو، و اکثر تیچ بهادر سا پرو اشتراك داشتند. سخن درباره همراهی مسلمان هند در جنبش «عدم همکاری» بود، و ضمناً اظهار نظر بعمل آمد، که شاید درین صورت پیچیدگی ها واقع شود و مسلمانان هند از افغانستان مطالبه کنند تا بر هند حمله ور شود! آن زعمای مسلمان که درین انجمن شرکت داشتند، بطور روشن اطمینان دادند که طالب حمله افغانستان بر هند نمی باشند، و پشتیبان آزادی هنداند. این زعمای

مسلمان اظهار داشتند که مقصد ایشان، بلند داشتن عزت اسلام بود، و هدف جنبش خلافت جز تأمین عدالت چیزی نبود.

انتقاد گیرندگان کوشیدند، بین گاندهی و برادران «علی» (یعنی محمد علی و شوکت علی) اختلاف ایجاد کنند و چنان تلقین کردند که گو یا برادران عالی، از پادشاه افغانستان طلب خواهند کرد، تا بظرفداران مسلمانان، برهند حمله ور شود، گاندهی به این تلقین معتقد نشد و گفت: من عقیده ندارم که افغانستان برهند حمله کنند (زندگی نامه گاندهی: جلد هفتم صفحه ۳۳). گاندهی نوشته: خوانندگان را توصیه می‌کنم از اعتقاد این فکر غلط که افغانستان برهند حمله می‌کنند، حذر کنند بخاطر بداریم که نوپسندگان نظامی بریتانوی اکثر خود باین مطلب اعتراف کرده اند که در سپاه بریتانوی گاه گاهی، سوقیات بمقصد مجازات جعل و ایجاد می‌شود تا آنکه افراد سپاه مهارت و تمرین حاصل کنند و سردان مسلح بیکار سرگرم کار جنگ شوند.

معلوم است که این آوازه دروغین حمله افغانستان برهند از طرف جوانب ذینفع به طور شایعه نشر شده بود تا آنکه اتحاد بین هندوان و مسلمانان، در ضمن جریان جنبش «خلافت» صورت پذیرد. «هندت جواهر لعل نهرو» این مطلب را افشاء کرد و بتاریخ سیزده جون ۱۹۲۱ هنگام ریاست بر کنفرانس «هندل کهند» گفت: میدانید در حال حاضر ماسوران انگلیسی میخواهند هندوان را تخویف و ترهیب نموده به این هر اس بیاندازند که مسلمانان هند، اسیر کابل را به حمله به هند دعوت خواهند کرد، و حکومت هند بدست مسلمانان خواهد افتاد! (آثار منتخب جواهر لعل نهرو، جلد اول، ص ۱۸۶).

این سالهای بحرانی بود و در دیپلوماسی جهان، پیچیدگی‌ها واقع شده بود. در روسیه، انقلاب روسیالیست موفق شده بود. جنگ اول جهان پایان یافته بود. سلوک فاتحان جنگ بشمول بریتانیا در مقابل ترکیه سبب خشم مسلمانان جهان شده بود. در آغاز سلطنت امان‌الله خان سومین جنگ افغان و انگلیس واقع گردیده و افغانان قبول استقلال خود را بر بریتانیا تحمیل کرده بودند. آزاد می‌خواهان هند، اصلاحات اعلان شده مان تیک و جمس فورد را اطمینان بخش و موجب قناعت بشما ر نمی‌آوردند. آتشباری سپاه بر مظاهره کنندگان بی سلاح بتاریخ ۱۳ - اپریل ۱۹۱۹ در جالیان و الا باغ (واقع اسر تسر) و کشته شدن ۳۷۹ نفر از ایشان، فاجعه بزرگ و سبب آزردهی و خشم مردمان شد. گاندهی در نظر داشت، جنبش «خلافت» و جنبش عدم همکاری «وی باهم متحد شو» در رین احوال چنان آوازه هانشر شد که مسلمانان هند از اسیر افغانستان خواهش میکنند تا بر هند حمله کرده

و گو یا سلطنت مسلمانان را برهند دو باره قا یم کنند !

بطور عمومی ، مساعی امان الله خان پادشاه افغانستان ، در تحکیم آزادی افغانستان در هند با قدر دانی تلقی می شد و آوازه های اینکه پادشاه افغانستان برهند حمله ور می شود به حیث زاده تخیل و تلباهات تشخیص گر دیده بود .

در اینجا باید به يك واقعه دیگر اشاره شود ، که آن هم توجه گاندهی را بسوی افغانستان جلب کرده بود . در سال ۱۹۲۰ هیأت افغانی برای مذاکره صلح با حکومت هند بریتانوی در نتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس وارد شده بود . رئیس این هیئت مرحوم محمود طرزی بود . یکی از اعضای این هیئت نرنجن داس فقید و یکی دیگر از اعضای آن جناب عبد الهادی داوی بود که خوشبختانه تا کنون حیات دارند .

در زمان رسیدن هیأت افغانی جواهر لعل نهرو به معیت سادر ، زوجه و دختر یکسانه خود « اند پرا » در شهر منصوره در هتل ساوای اقامت داشت . چون نهرو قبلاً عقیده خود را در باره افغانستان بطور روشن اظهار داشته بود ، حکومت بریتانیا درخواست نهرو و تعهد بدهد که با اعضای هیئت افغانی تقرب نخواهد جست : نهرو این تقاضای حکومت هند بریتانوی را انپذیرفت بنا بر این ، حکومت از نهرو تقاضا کرد هتل ساوای و حتی شهر منصوره را ترک بگوید .

در مجموع آثار گاندهی (جلد هفدهم ص ۴۵۳) راجع به این حادثه تذکر به عمل آمده و متن کامل نامه نهرو و به عنوان گاندهی اقتباس شده است . گاندهی در يك مقاله به این حادثه اشاره کرده می نگارد :

« برتانویان می دانند که احساسات مسلمانان ، در موضوع تبرک به سخت جریحه دار شده است همچنین برتانویان می دانند که هندوان با مسلمانان همردی کامل دارند . همچنین برتانویان می دانند که هیئت افغانی با احساسات مسلمانان هند موافقت کامل دارد . بنا بر این برتانویان می هراسند از اینکه کدام فرد هندی دارای اهمیت ، از هیأت افغانی کدام اطلاع حاصل کند : از پنجاست که حکومت هند برتانوی به حدز یاد دچار بدگمانی شده است . گاندهی خود به هیچ صورت تصور نمی کرد افغانستان بر هند حمله کند . شماره هفتم دسامبر ۱۹۲۳ روزنامه تر بیون بیانات گاندهی را چنین نقل می کند که وی گفت : اگر سخن را به ناراستی بکشانم سزاوار کشته شدن می باشم ، هندوان ازو پرسیدند : اگر کاپلیان برهند هجوم کنند هندوان چه چاره دارند ؟ گاندهی به ایشان گفت : جای هراس از کاپلیان نیست زیرا کاپلیان ، برادران ما

می باشند . باید از کابلیان حسن استقبال کنیم و در مقابل ایشان سر تسلیم فرود آریم و تحمل ایشان را نمائیم ! (ص ۲۰۳ . جلد بیست و یک . مجموعه آثار گاندهی) .

در جریده هند جوان (بنگالندیا) به تاریخ هژده می ۱۹۳۱ گاندهی نوشت : « این یک فکر غلط و خرافاتی است که اگر برتانویان پاسگاه سرحدی خود را از میان بردارند آنگاه افغانستان بر هند وستان خواهند تاخت . باید بدانیم اگر افغانان بخواهند امروز بر هند حمله کنند پاسگاه سرحدی برتانوی مانع شان نمی شود اما افغانان محض به استقلال کشور خود علاقمندند همچنان که ساشایق استقلال کشور خود می باشیم ! » (مجموعه آثار گاندهی . جلد بیستم ص - ۱۱۰) مهماتما گاندهی به طور روشن و بی پرده سخن می گفت چنانکه نوشت : اگر چنین است ، بهتر خواهد بود هند ، بدست افغانان جان دهد ، و نه آنکه به قیمت عزت و حیثیت خود از حمله افغانان فارغ باشد . فروختن عزت و حیثیت هند همین است که سدافع هند ، همان حکومت است که زخم جنبش خلافت را و نیز زخم پنجاب را همچنان در حالت خو نریزی نگهداشته است (مجموع آثار گاندهی . جلد بیستم . ص ۱۵۷) .

در افغانستان ، راجع به پیکار آزادی عند هواخواهی زیاد مو جود بود . در زمان جریان جنبش خلافت و جنبش عدم همکاری چندین هزار پنجابی و دیگر مسلمانان هند ، به افغانستان مسافرت کرده بودند و این جنبش هجرت بود . (مقصد از جنبش - هجرت - این بود که مسلمانان هند مانند نخستین مسلمانان ، کشور خود را ترک کرده و هنگام پیروزمندی وطن خود را باز فتح کنند .)

خان عبدالغفار خان نیز در سرحد شمال غرب ظهور کرد (که امروز جزء پاکستان بوده و پشتون ها پیکار آزادی خود را دوام می دهند) . خان عبدالغفار خان بعداً بنام (پاچا خان) مشهور شد و از طرفداران سر سخت مها تما گاندهی بود . خان عبدالغفار خان از طرفداران استقلال افغانستان بوده و در هنگام جنگ داخلی افغانستان طرفدار سلطنت افغانستان بود . خان عبدالغفار خان ، از جنبش هجرت نیز طرفداری کرد . در سطور ما بعد این مقاله از نقش مها تما گاندهی ، در مورد پشتونها سخن خواهیم گفت . در اینجا باید ذکر شود که اسان الله خان پادشاه افغانستان ، به طور بی پرده از آمال مردم هند پشتیبانی می کرد . قبلاً در افغانستان یک عده آزادیخواهان هند مانند راجا مهندرا پرتاپ و سولوی عبیدالله به طور پنهان گرین اقامت داشته حکومت موقت هند را تاسیس کرده بودند . بعد تریک شعبه کانگرس ملی هند در کابل به میان آمده بود (رجوع شود به جلد چهارم مجموعه آثار نهر و تحت عنوان نامه به راجا مهندرا پرتاپ - ص ۱۰۳ -) شرح این

فعالیت‌ها بذات خود موثوع یک مقاله علمی عمده خواهد بود. منابع به زبان دری مانند سراج الاخبار و امان افغان و مطالعه دوسیه‌ها و اثار علمی یقیناً اطلاعات سودمند خواهد داد.

لیون پولاده در کتاب ریفورم و شورش در افغانستان ۱۹۱۹-۱۹۲۹ بزبان انگلیسی، مطبعه یونیورسیتی کاننل در اتا زونی ۱۹۷۳- در صفحه ۲۳۶ می نویسد: امان الله خان بارهبران ملت خواه هند که به شورشها و تخریکات می پرداختند همکاران نزد یک داشت. برتانویان مکاتبه بین امان الله خان و عبیدالله را بدست آورده بودند و عبیدالله و زیر حرب در حکومت مؤقت هند بود.

اصلاحات امان الله خان بر ذهن ملت خواهان هند تأثیر عمده آورده و نهر و اصلاحات اماییه را قدر دانی می نمود (رجوع شود، به جلد سوم آثار منتخب نهر، ص ۱۹۵) در دسامبر ۱۹۲۷ امان الله خان پادشاه افغانستان در راه مسافرت بسوی «دوره اروپا» از هند گذشت. می گویند امان الله خان به طور «شهرگشت» عبور کرده و بر عراده خود پیا ایستاد و فریاد احساسات برآورد. میرمن ستوارت در کتاب آتش در افغانستان (۱۹۱۹ الی ۱۹۲۹) (چاپ دهل دی نیویارک ۱۹۷۳) در صفحه ۳۲۶ می نویسد: (برای امان الله خان انجمن مسلمانان یک تخت خطا به آماده کرده بود. امان الله خان بر روی تخت خطا به خود از زوجه گاندهی حسن استقبال کرد و گفت: (هندوان همسایگان و برادران ما می باشند و باید خود را از تعصب مبری سازیم).

در باره وقایعی که بعد از عودت امان الله خان از اروپا در افغانستان رخ داد اطلاعات کافی داریم. در آن زمان گاندهی رهبری جنبش‌ها را مطابق خط مشی عدم عنف ادامه می داد. خان عبدالغفار خان نخستین بار در ۱۹۲۹ در لکنهو با سهما گاندهی ملاقات کرد از وی قدر دانی نمود. در سپتامبر ۱۹۲۹ خان عبدالغفار خان جمعیت خدائی خد متگار را تأسیس کرد. (رجوع به جلد چهارم زندگی نامه سهما گاندهی بپلم (تندول کر) ص ۲۵۲) خان عبدالغفار خان قبلاً با افغانستان تماس داشت. یک کمیته (هجرت) در پشاور تشکیل شده بود و خان عبدالغفار خان پشتیبان آن جنبش بوده مردم را به «هجرت» به افغانستان تشویق می کرد. چند هزار نفر به افغانستان رفتند. چون عده ای بین مهاجران زیاد شد امان الله خان به خان عبدالغفار خان پیام داد که ترک کشور را این گونه کار درست نیست. خان عبدالغفار خان این عقیده را پس متوجه

جریانات در کشور گردید. در اثر خواهش پاچا خان گاندهی به صوبه سرحد مسافرت نمود، و قریه ده قریه رفته به مردم قبایل سخن گفت. انبوه سر دمان، در پشاور با کمال شوق بد و گوش دادند. در اسلاسه کالج پشاور اظهار داشت «اسلام همه سر دمان را برادر می داند، اجازت بد مید بگویم، مطلب از برادری بین مسلمانان نیست بلکه مقصد برادری جهانی می باشد، و این یکی از پایه های راه عدم عنف است و خدای مسلمانان و مسیحیان و هندوان همان یکی است»
تند و لکدر جلد چهارم زندگی نامه مهاتما گاندهی (ص ۲۸۵) می نگارد:

«در هر جا پشتون ها زن و مرد، کودکان با لشکر در چشمان از گاندهی استقبال می کردند. در هر جا بوی بز و گوسفند هدیه می دادند. اهل قریه اتمان زی از گاندهی خواهش کردند در میان ایشان ساکن شده صوبه سرحد را محل اقامت خویش بسازد. ندای گاندهی تاثیر بز رگ آورد. پاچا خان گفت:

بر تانویان از عدم عنف می هراسند و می گویند پشتون چون پیرو عدم عنف باشد از آن پشتون که پیرو عنف است برای بر تانویه بیشتر خطر ناک است.»
درین جا مقصد ما بیان مفصل جنبش عدم عنف نیست که تحت تاثیر گاندهی در صوبه سرحد بین پشتون ها (که خود را خویشاوند و هم نژاد افغانان می شناسند) گسترش یافت. جریان جنبش نافرمانی ملکی و بعدتر پیکار های پشتون ها برای آزادی، حماسه ایست. نکته اینجاست که آما ل گاندهی بر پشتون ها اثر آورده با بد مطالعه شود که پیکار عدم عنف بر ذهن افغانان در آن زمان چه اثر وارد کرد.

سخنان را بند را نات تا گور مظهر این حقیقت است که:

« چون عشق بد روا زه هند رسید آن دروازه بر وی آن کشا ده شد . »

ورتن گریگور یان، در کتاب ظهور افغانستان عصری (چاپ ستانفورد اتا زونی ۱۹۶۹)

در صفحه ۳۲۴ می نگارد:

چون جمعیت خدائی خد متگار، یا سرخ پوش تاسیس یافت، انجمن اصلاح افغانه نامیده می شد و قابل توجه است که اعضای آن از افراد قبایل سلحشور بودند، اما پیرو عقاید عدم عنف گاندهی گردیده اهداف انقلابی خود را پیروی می کردند.

پس معقول است نتیجه بگیریم در صورتی که اثر گاندهی بر ذهن پشتون های صوبه سرحد چنین بود، به نوعی مورد علاقه مردم افغانستان نیز واقع می شد.

دو نالد و پلبر در کتاب افغانستان (چاپ ۱۹۶۲) در صفحه ۲۰۰ اظهار نظری می کند که تا اثر گاندھی در به شرفت زنان، مورد قدر دانی زعمای افغانستان نیز واقع شده و در بین زمینه عمده اجتماعی، در افغانستان نیز تحول آمده است.

یقین است که چه در هند و چه در افغانستان، با ساطعات دقیق و صبورانه در باره روابط و کشور مطالب عمده بدست می آید خاصاً چنانکه گفتم با تحقیق در اوراق سراج الاخبار، اسان افغان، نیس، اصلاح و جراید مابعد، موادی که بعد از این امید است شامل ار شیف ملی افغانستان شود درین زمینه روشنی زیاد خواهد داداخت. همچنین اسناد ار شیف ملی و دو سیه های سابق، و بقیه جلد های آثار و سخنان گاندھی و نهر و، در باره تاثیر گاندھی در افغانستان تفصیلات مزید میسر خواهد نمود. نهر و در ستانه ترین علایق را با افغانستان و نیپال تا کید می نمود، بتاریخ ۲۳ مارچ ۱۹۴۷ در کنفرانس ر و ا بط آسیائی گفت:

برای اینکه هند را بشناسید به افغانستان بروید و به آسیای غربی و آسیای مرکزی و چین و جاپان و کشورهای جنوب شرق آسیا. (جلد اول مجموعه سخنرانی های نهر و)

نهر و در زمان صدارت خویش از افغانستان دیدن کرد. در بین سیمینار، در بین زمینه این مطالعه آغا زگورد پداسید و ارم به همت و مساعی مفصل دانشمندان، علایق نزدیک افغانستان و هند، مورد مطالعه دقیق و گسترده بیاید.



روابط فرهنگی بین افغانستان و هند در طی قرون وسطی

داکتر ز. ۱۰. دیبای رئیس کتیبه خوانسی نسخ
عربی و دری و مطابعات با ستا شناسی هند

قرابت تاریخی و فرهنگی بین افغانستان و هند همانا از آغاز تاریخ حتی پیشتر از آن وجود داشته است، از سرزمین محاطه به خشکه افغانستان درازمنه خیلی قدیم مردمان و فرهنگ ها از شمال غرب بداخل هند انتقال کرده است. در حقیقت از زمان خیلی قدیم تا ختم قرن پانزده عیسوی که هند از راه بحر کشف گردید سهم ترین راه به سرزمین یاسانیت و یاقافت هند باستان از همین خاک افغانستان میگذشت. حتی از آن به بعد نیز تا چندی پیش که وسایل سریع نقلیه انکشاف کرد همچون سابق انتقال دانش و فرهنگ بین این دو مملکت به پیمانهای معتنا به ادامه داشته است.

در عهد ادوار افغانستان در جنوب و مسیر تاریخ جاداشته از موقعیت مهم سترا تریکی جغرافیائی آن بود که لقب چارچوک آسیا «چهار راه» را بخود گرفت که در حقیقت در طول قرون سحر آمیزش واختلاط مهاجرین و میدان نبرد مهاجمین آسیای مرکزی، ایرانیان، ترکان، چینائیان و ارو پائیان بود و هم در همین کشور و آسیای مرکزی بود که در زمانهای قبل از عیسویت دو فرهنگ با عظمت بودائی از سوی هند، ساسانیان از طرف فارس نفوذ یافته با هم امتزاج یافتند (امتزاج و هم آهنگی این دو فرهنگ بعدی رشد و تکامل یافت که بعضی دانشمندان مستقماً آنرا بدینیت سانسو بودائی نامیده اند. مهاجرین و تماس های مردمان و کلتور شمال و شمال غرب با همی و تماس هارا تجدید می کرد. بطور مثال در نیمه دوم نخستین هزارم عیسوی یعنی در حوالی قرن ششم و هفتم میلادی مردمان آسیای مرکزی مانند تاجک ها، خلیج ها و اسثال آن به این خاک مهاجرت کردند و به هر گوشه این خاک گسترش یافتند. که همزمان با این مهاجرت هاسدینیت تازه ظهور اسلام بر شئون زندگی

مردمان این خاک کاملاً نفوذ کرده بود. اغلب در آن زمان یعنی بعد از ظهور اسلام در عصر غزنویان یکبار دیگر روابط بین هند و افغانستان خیلی نزدیک تر شد .

اخلاف غزنویان و جانشینان سیاسی آنها (غوریها) نه تنها قسمت اعظم هند را از لحاظ طبیعی میخواستند در تصرف داشته باشند بلکه در قرون بعدی خصوصاً غوریها و اسلاف آنان که هم از اقوام افغانی بودند در عصر خویش یکی بعد دیگری به قسمت های وسیع هند حکمروایی داشتند و باین ترتیب به خاک و فرهنگ هند مسلماً شریک شدند .

تاتاران نیز از راه همین کشور افغانستان به خاک هند داخل شدند. ابتدا به سرکردگی تیمور بصورت موقتی و بار دیگر تحت فرمانروائی نواده او «بابر» بصورت دائمی به خاک هند دست یافتند، بابر به تشویق یکعهده نجیب زادگان افغانی هند به رهبری یک توارا کابل که مرکز عملیات انتخاب شده بود بفتوحات هند پرداخت که حتی بعد از پیروزی تاسیس یک امپراتوری در هند به پاس عشق و علاقه که به افغانستان داشت نخواست جسد او بعد از مرگش حتی به فرغانه و سمرقند که وطن اصلیش بود به خاک سپرده شود . بلکه کابل را برای مدفن دائمی خویش انتخاب نمود .

این روابط که از گذشته ها بصورت تدریجی و یقینی تر بهم نزدیک شده بود در طی سال های متمادی دو جریان متمایز (فرهنگ اسلامی افغانی و فرهنگ هندی) بصورت یک پدیده فنا ناپذیر تلفیق و تکامل یافت که از یک طرف وسعت و قوت آن بر حیات فرهنگی این دو مملکت تاثیر افکند و از طرف دیگر مدنیت جهانی از آن مستفیض گشت . تلفیق و با همی این دو فرهنگ موجب شد استعداد های خلاقه در این دو مملکت بر حسب وجائب با همی تشویقی گردد و شوون مختلف حیات فرهنگی دوره وسطی، نوآوریها و اثراتی را به سبک ها و جلوه های مختلف و تازه بیافرینند . از آغاز تا آخر دوره وسطی نفوذ این دو فرهنگ بر همدیگر ادامه داشت. با وجود حالاتی همچون جنگ ها و منازعات و رودرمدان متفکر همچون صنعت گران ، معماران ، دانشوران و دانشمندان و روحانیون از سرانگیزه معرفت و صنعت دانش شعر و ادب ، همچون غزنه ، هرات ، چشت ، قندهار ، کابل و دیگر جا های افغانستان و با از غرب دورتر و از طرف رود آمو از کش ، مرو ، سمرقند ، بخارا و غیره جاها که در خور یادآوری اند از راه افغانستان به هند صورت میگرفت . در طول اضافه از پنج قرن تا امروز که بصورت اجمال به دوره های که اکنون مورد بحث مادرین مبینار است ارتباط می یابد این سرآورده کلتوری بالخاصه در زمینه صنعت علوم اسلامی و زبان و ادبیات دری وجود داشته است . رسوم زندگی و شیوه های جدید فکری مهاجرین شمال غرب

بخاک هند به پیمانہ وسیع شکل عمومی حیات مردمان آنجا را بشمول ترکیب فرقه‌ئی آنها تغییر داد و نظریات و شیوه‌های تازه را موافق به اقتضای مناطقی مختلف آنارمغان دادند. تاثیرات معماری البته بیشتر از همه به چشم هانمایان شد. همزمان با ورود مهاجرین جدید طرز نو خانه سازی چه از لحاظ شکل و ساختمان و چه از لحاظ نقشه و نظر دفعه‌تاً بطور بی سابقه در خاک هند پدیدار گردید که امروز آنرا از جمله آثار و طرح‌های هنداسلامی می‌شماریم. طبیعی است که مهاجرین مذکور از خاک افغانستان علوم و فنون را که به هندارمغان بردند همه آن از فرهنگ افغانستان منشأ میگرفت و نظیر آنچه که در افغانستان داشتند در سرزمین هند رواج دادند و تهاداب معماری‌های اسلامی هند را در آنجا گذاشتند. درین زمره البته قبل از آن در عصر غزنویان که تلفیق فرهنگی بین هند و افغانستان وجود داشت یکعده صنعتگران، صاحبان فن و دانایان را سلطان محمود غزنوی از هند برای تربیه به افغانستان آورده بود که نقش آنان درین میان نیز از واقعیت دور نیست. بطور مثال قلعه‌ها و حصارهای دوره‌های اولی قرون وسطی که در غزنه، هرات، گرشک، فراه، بلخ، سنگر در افغانستان هست، عیناً نظیر این‌ها در تغلق آباد واقع دهلی هند نیز دیده میشوند. که هر کدام دارای دیوارهای پهن مایل و برجهایی گرد و مستحکم که بکنارهای آن سوراخهای حلقه شکل و مجراهای تیراندازی وجود دارد، مشاهده می‌شود. کوشک‌ها و بالکن‌ها و یا قسمت جلو برآمده وسیع شکل عمومی حیات مردمان آنجا را به شمول ترکیب فرقه‌ئی تغییر داد و نظریات و شیوه‌های تازه را موافق اقتضای مناطقی مختلف به آنارمغان دادند.

تاثیرات معماری البته بیشتر در حصص بالای دیوارهای قلعه‌ها، خصوصاً در برجهای آن طوری که در پنده و یا پورانا در قلعه شیر شاه سوری مشهور می‌باشد، باز هم از آثار است که با حصارها و قلعه‌های سروج آنوقت افغانستان شباهت نزدیک دارد.

همچنان نقشه قصر لشکرگاه که صحن وسیع مستطیل داشته به بالای آن اطاقهای انتظار، دهلیز مستطیلی و به کنج آن خانه‌های نشیمن و وثاق‌ها به شکل بیخازن آب غسل ساخته شده که بدون شک از نقشه آن در ساختن قصرها و کوشک‌های تفریحی که در ماندو واقع مالوا در هند میباشد، استفاده بعمل آمده است. مساجد قدیمی هند نیز طوری که از شکل ظاهری آنها برمی‌آید از مساجد شبیه آنها که در غزنه، مرکز غور، فیروز کوه و دیگر جا‌های افغانستان به نظر می‌خورد تقلید شده است، از نتایج کشفاتی که راجع به سنارهای قدیمی در هند اخیراً بعمل آمده این حقیقت را نیز به اثبات رسانده است که اعمار سنار معروف «قطب سنار» هند که شاید به افتخار کدام

پیروزی ساخته شده باشد، در نوع خود اصلاً از افغانستان تقلید شده است که نزدیکترین شبیه آن در جمله منار های قدیمی موجوده افغانستان منار جام است که با (۶۰) متر ارتفاع در بین سالهای ۱۱۵۳ و ۱۲۰۳ م ساخته شده و از لحاظ ظرافت و مهارت معماری فوق العاده دیرخور سلا حظه است. منار جام متشکل از چهار طبقه و دارای با لکن ها بوده که اکنون از بین رفته است. با لکن ها بالای ستون های قوی قرار داشته شکل کمر بند دور دور طبقه اولی حلقه کرده و، طبقه سومی بفرق خود مانند کلاله شش ضلعی ساختمانی دارد، شکل فانوس که به اطراف آن رواقهایی به شکل نعل اسب باز است، مگر طبقه فوقانی قطب منار که در سالهای بعدی مجدداً دست خورده به شکل اولیش باقی مانده و ای جالب آنست که همان قسمت شش ضلعی منار که در اوایل قرن ۱۹ بواسطه یک انجنیر نظامی بریطا نوی به آن علاوه شده، شباهت زیادی به منار جام دارد. همچنان مدخل بجناب شمال قطب منار باز است که به زینه ها پیچ پیچ آن را دارد، که بعین خصوصیت در منار جام وجود دارد مگر با این تفاوت که نقشه منار جام دایروی و از قطب منار ستاره نما میباشد، و نقشه قطب منار حتی از نقشه ستاره نمای منار غزنی نیز فرقی دارد. مگر درین اواخر کشفیاتی که در خواجه سیاهپوش سیستان بعمل آمده که عیناً متناظر قطب منار گفته میشود و گواه صادق بر این شباهت تاریخی بین دو فرهنگ سورد بحث شناخته می شود. در خواجه سیاهپوش مناری از خشت پخته پیدا شده که متأسفانه ویران شده و صرف یک طبقه اولی آن باقی مانده است. ترتیب ساختمان آن در قسمت بیرونی مانند منار دهلی طوریست که بواسطه چیدن خشت خط های گولی و یاتیغه ئی به دیوارهای منار زینت بخشیده است. بهر حال نمیتوان گفت که آن نوع تزئین بواسطه چیدن مرتب خشت ها از یک قسمت تا قسمت دیگر تمیز کرده باشد، بطوریکه در طبقه دوم قطب منار بشکل گولی و در طبقه سوم بشکل تیغه ئی بمشاهده می رسد.

بهر وصف از جمله منارهای معروف کشورهای اسلامی منار قدیمی خواجه سیاهپوش را ایگانه مناری میتوان دانست که از روی آن نقشه منارهای هند تقلید شده است. از جانب دیگر از جمله منارهای دایروی نوع منار جام که بطور مثال منارهای عصر اخلاف تیموریان در هرات باقی مانده، نیز در هند بمشاهده میرسد که امثال آنرا در «گاو او پاندوا» واقع هند شرقی، دولت آباد واقع دکن مساجد گجرات و منارهای مغل به دروازه مقبره اکبر واقع سکندره و تاج محل در آگره میتوان سلا حظه کرد. (از جمله این ها که ذکر رفت منار دولت آباد بارواقی های آن که بالای پایه های قوسی استوارند از نگاه شکل ظاهری شباهت بسیار نزدیک به منارهای هرات دارد. تا منار های دیگر که از آنها

نام برده شد.) همچنان به احتمال غالب معماران منارهای هند در ساختن چهارچهارمنار که در کنج دروازه های سکندره و یا دورتاج محل، قرار دارند از سنارهای اصلی های هرات آموخته باشند و همینطور شباهت های که از لحاظ نقشه بین مقبره مرزا درغزانه و مقبره خواجه مودود رچشت، دو مقبره مخروبه قدیمی سنگ بست در افغانستان و آنها نیکه بنام سلطان غازی دهلوی، دروازه مقبره شیخ سراج-الدین چنیدی در گلبر که در دکن وجود دارد، دارای سبداواحد تاریخی خواهند بود. بدین ترتیب خصوصیات مشترک از لحاظ رواقهای برجهای گولی قلم دارد در کنج های مقبره هایی مانند مقبره خواجه محمود در کشک نخود افغانستان و مقبره سیدلودی که قله های واژگونه نماد رگنبد های مروجه همین دوره هند مشاهده می رسد از نگاه اشکال معماری سه خصوصیت مشخصه معماری عصر اسلامی هند که عبارت از رواقهای نوک دار، قبه و گنبد کوچک سنارها میباشد در عصر ورود مسلمانان از غزنه و غور به هند بمیان آمد. نمونه های اصلی رواقهای نعل اسپ مانند نوک دار مسجد قوت الاسلام و بالخصوص آن قسمت نزدیک دروازه و مسجد جماعتخانه دهلوی (مربوط به اوایل قرن ۱۴م) را میتوان در رواقهای بزرگ بست کهن به نزدیک قندهار مشاهده کرد. نقشه و کمان زیبایی همانند ابن رواق بزرگ در رواقهای مسجد قرن ۱۵ در گجرات دیده میشود.

همانند طاق دیوار غربی مقبره التتمیش که یکی از قدیمی ترین آثار باقیمانده آبدات اسلامی هند در دهلوی شناخته می شود، همان طاقیست که بشکل نعل اسپ در مقابل یک چوکات پیماله نما بالای پایه های پلاستری مانند در پهلوی سنگ تابوت مقبره سلطان محمود غزنوی ساخته شده است. همینطور در آنها طوری ساخته شده که از دهلیزهای مربعی بیائین بسوی گنبد بیضوی بصورت دائرویی تغییر یافته است که این خصوصیات مختص آبدات اسلامی باراول در مقبره التتمیش و الای Alai دروازه هند دیده می شود. در حالیکه چنین نوع دالانها در افغانستان قدمت تاریخی داشته طبق معلومات نمونه های آن در زیارت گاهای بودائی با میان مشاهده رسیده است. نظیر رواقهای ساده نیز مانند رواقهای قبل الذکر در آبدات قرن ۱۴ و ۱۵ هند به شمول «الهی دروازه» در یک عده آبدات افغانستان مخصوصا در سیستان به لحاظ مشاهده است. آبدات مذکور را البته مربوط به عصر ساسانیان بوده با آنها هم آبدات هند که از آنها ذکر رفت از نمونه های اصلی شان که تنها در افغانستان بوده است، منشأ میگیرد و هم چنان مربوط به آبدات این دوره میتوان از سقف های گهواره شکل نام برد. این نوع سقف پوش در آبدات اسلامی هند طوری که در مسجد آدینه در حضرت پاندوا واقع بنگال غربی، مقبره تغلق در دهلوی، جناح های مسجد جامع جاوونپور و یا مسجد علی

شهید پیردربین بیجاپور واقع دکن بدون هیچ شبهه در ابدات بودائی هند وجود داشت. مگر در این جاها صرف در اشد کمال معماری ترسیم بود و گویا عملاً در ساختمان نیامده بود، برعکس در آبدات اسلامی قبل-الذکر سقف های گهواره پوش عملاً اعمار گردیده بود، آبدات قدیمی افغانستان که مثال آن در، دواب هند و کش وجود دارد از نوع سقف های گهواره ای تاق کسری عصر ساسانیان منشا میگیرد، مگر آن نوع هندی منشا میگیرد، از آن عده که در نیشک سیستان یک نمونه شان است. سیستم دو کتبی که نهایت زیبایی و مرغوبیت را در مقبره های هند و مساجد دوره های مغل حفظ کرده است، از دوره های آخر تیموریان هرات منشا میگیرد که البته آهلاً در قرن ۱۰ از سمرقند به آن نواحی رواج یافته بود.

طرح ها و چهره های تزئینی دوره اسلامی آثار تاریخی و ابنیه یادگار هند هما نظور یکدیگر در افغانستان کتیبه ها و نوشته ها از لحاظ طرح و ترکیب و غیره کسوفی و ثلث در سطوح دیوارها و لوح و غیره مقام برجسته را در تزئینات کسب نموده در هند نیز از لحاظ تزئین و پیرایه اصلی بکلی متفاوت می باشد. اگرچه از دوره غوریها و اخلاف نزد یک آنها تاد و ره خلج هم وارد و اسباب در آثار و ابنیه تاریخی هند کاملاً فرق داشته است. تزئین و پیرایه در لوایح و دیوارهای مسجد قوت الاسلام در دوره محمد بن سام خلف قطب الدین ایبک و التتمش در زمینه های هندسی نقش و نگار و غیره با طرح های متفاوت، آثاری وجود دارد. زمان معاصر آن در قرون ۱۲ و ۱۳ و آغاز قرن ۱۴ در مقبره (التمش) و لوایح و دیوارهای مسجد در اجمیر و الهی دروازه طوریکه بآن برخوردیم به عین سبک و نوع بوده که همزمان به آن در افغانستان در بنا های یادگار و آثار تاریخی اولی با این اختلاف در سنگ نوشته شده است.

استعمال و بکار بردن صنعت کاشی که در افغانستان بسیار جلوتر معمول و متداول بوده بسیار پیش در بناساها قدیمی بشکل اوسط در سلیمان، تانیسار، سر هند شریف و هکذا در مند و گلبرگه، دهلی، اگره و غیره جاها میهند نیز بکار برده شده است، ولی دامنه آن توسعه نیافته و در همه جای هند متداول نگردیده که غالباً علت آن موضوع اقلیم و عواملی نظیر آن بوده است، طرزهای دلفریب و جالب نظر منبت کاری و تزئین که بطور مستساوی در هند در طریقه ها و طرازهای تزئینی به اوج ترقی رسیده، برای نخستین بار روزیادتر در مسجد پادشاه بزرگ افغان شیر شاه سوری در دهلی بکار برده شده است. در عهد امیرا طور بهای مغول از اکبر تا شاه جهان زمان و عصر منبت کاری و اسور سر بو طباطبایین تزئینات به دوره ترقی خود رسید که شاید به اندازه وفوریکه این تزئینات و کاشی کاریها بطور مبهوت کننده و اعجاب آور در مقبره پدر خوانده اکبر شمس الدین اتاه که خان

که احتمالاً وی از غزنه آمده است بکار برده شده، در هیچ یک از آثار تاریخی هند به آن وفرت و زیبایی بکار برده نشده که در همین وقت صنعت کاشی نیز به مرحله بسیار زیبایی و حیرت آوری نزدیک شده است.

با گذشت قرون، روشها و سبکهای معماری هند اگر اصل خود را از دست نداده شروع به نشان دادن آثار رکود نموده، بعدها معماری عهد تیموری از مرکز اصلی آن یعنی هرات بالهام و مفکوره های تازه که شکل و وضع اساسی و واقعی یادگارها و آثار تاریخی دوره اسلامی تحت سلطه مغولها از بکلی تغییر داد در هند پدید آمد، شک نیست که سبک و شیوه معماری عهد مغول و هنر گسترش یافته عهد تیموریان است، ولی این گسترش و توسعه مستقیماً از راه و طریق محلی پیدایش و تولد آن یعنی سمرقند صورت نگرفته و راه خود را در هند با زنگردن بلکه از راه پایتخت تیموریان از هرات، بلخ و سایر نقاط افغانستان بسط و گسترش یافته. ولی این معنی آنرا ندارد که سبک و شیوه جدید مجموعه یا بعضاً تحمیل شده یا کاملاً خارجی بوده است بلکه واضحاً تعدیل و نوآوریهای اشکال، فرمها و طرحهای ما هرا نه خارجی بوده که در هر دو مشق گردیده و زمینه ساختمانها و تزئینات با ذوق و استعداد های فطری مردمان محلی سازش و توافق نموده است، مسجد جامع، مساجد و نیز گنبد هرات و دیگر آثار وابسته آن گاه زرقاء، معماری و تزئینات پیچیده مزار شریف، مسجد خواجه پارسا در بلخ و غیره از نگاه معماری و مهندسی عهد مغول، در عمارات و ابنیه هند حتماً از آن الهام گرفته شده است. تشابه سنگهای سرسرفید مقبره در تاج مسلم با سنگهای سرسرفید و سیاه سنگ آهکی در آرامگاه گاه زرقاء و ساخته شدن بسیار سا هرا نه نقشهای عربی کلی آن خود بهمان منابع الهامی و نخستین اشاره و دلالت می نماید، اینهاست ابنیه عهد تیموریان در هند که بعداً بطور مشخص، واضح و کامل در سبک و شیوه معماری عصر مغول که این چنین آثار و یادگارهای برجسته و عالی را نظیر مقبره هما یون و اتگا خان در دهلی هند، دروازه مسجد جامع فتح پور، سکری مقبره اکبر در سکندره، مقبره اعماد الدوله در اگسره، مسجد جامع اگسره مسجد جامع دهلی، اثر جاوید و مشهور جهان تاج محل بوجود آورده، نفوذ کرد، و توفیقی کسب نموده است، بدیهی است که این تزئینات زیاد و فراوان و این پیرایه آشکارا از همان منابع الهام گرفته و القا شده است، (هنر تذهیب و تجلید کتب) که نظر به عقیده و اظهار بعضی از محققان و متبعان با شکل یا اسلوب و شیوه های معماری ارتباط ندارد. بهر حال این رجحان و مزیت تزئینی

در مورد هر چیز دیگری هر چه باشد بنابر بعضی عوامل مختلف به همان یک اندازه و سویه محدود و متوقف مانده و عوض صنعت کشی کاری، رصع کاری، خاتم کاری و نقوش کاری از مواجه شدن به اثر مخالف و مضر محفوظ و مامون مانده است. بعداً در زمانه چنین شایع و تذکر داده شد که این هندوستان بوده که سبک و شیوه عمرانی افغانستان راستاً اثر و مستجلی ساخته است، حال آنکه فقط اسمان نظروسطالعات وسیع دقیق این وضع نظر را روشن می سازد. ولی بهر حال میتوان با کمال اعتماد و اطمینان از جمله راجع به ابنیه و آثار والا و برجسته مقبره احمد شاه بابا موسس افغانستان نوین در قندهار و پسرش تیمور شاه در کابل و شیخ سعدالدین احمد انصاری در نزدیک کابل اشاره کرد.

همچنان در ساحه هنرهای مستظرفه مثل نقاشی ظریف، تذهیب کاری کتب، خوش نویسی، سوزیک و غیره هند مربوط دوره مغول هنرمندان افغانی را تشویق نموده مخصوصاً بطور مثال ابوالفضل مورخ بسیار معروف اکبر از هرات فهرست و نام صدها نفر از چنین هنرمندان را ذکر کرده که بعد ها نیز در دیگر مباحث تاریخی چنین تذکراتی به نظر میخورد.

در دیگر ساحات کلتوری نظیر رشته ها و شاخه های مختلف معلومات، اطلاعات تعالیم و آموزشهای اسلامی گویا افغانستان و هند توحید و تشریک مساعی بسیار نزد یک و شرافتمندانه داشته است. عده زیادی از اولیا و محققان، مستبعان، شعرا، فضلا و دانشمندان و امثال آن از قلمرو افغانستان در هند مهاجرت کرده اند و در هند در بخش و انتشار معرفت و علوم مذهب اسلامی مشغول و مصروف شدند و همچنان در زمینه ایجاد و تولید عشق و علاقه به آموختن زبان دری و ادبیات آن مساعی به خرج دادند.

یک اثر دقیق و جامع راجع به سیر زندگانی شعراء، مورخان، صوفیان، اولیاد و هند نظیر نزهت الخواطر و بهجت المسامع و لئو نظیر تالیف حکیم علامه عبدالحی نوشته شده است که گویا این صرف مساعی مشترک و تحمل زحمت متقابل این دو مملکت در این ساحات کلتوری قابل تمجید و درخور مرهونیت است. مراجعه به سیر و شرح حال همه اینها که تفصیل تمام آن اسکان ندارد و لازم نیست که به استثنای چند نفر بسیار مشهور و معروف همه را در اینجا ذکر کنیم زیرا وقت زیاد میخواید.

از جمله شخصیتهای معروف گویا خواجه علی الهجویری یکی از اولیای معروف لاهور در عهد غزنویان از غزنه در هند مهاجرت کرده و همچنان خواجه معین الدین چشتی علیه الرحمه اجمیر شریف که از قرن ۱۲ تا ۱۳ در هند به صفت یک پیر و رهنمای روحانی طرف علاقه و احترام

بوده و دارای طریقه معروف چشتیه می باشد، که اصلاً از چشت بوده اند که تا امروز در هند و افغانستان بسیار محبوبیت دارند و یک تعداد زیاد معتقدان و پیروان روحانی مثل خواجه بختیار کاکلی، خواجه فرید گنج شکر حضرت، خواجه نظام الدین اولیا، نصیر الدین چراغ دهلوی، خواجه گیسو دراز و امثال آنها داشته اند.

یک ولی برجسته دیگر بین قرن ۱۶ و ۱۷ صاحب شهرت و معرفت بزرگ و طرف احترام اکثریت مردم، حضرت سجد دالف ثانی سر هند شریف بودند که علیه سیاست مذهبی اکبر و جهانگیر عملاً و جدا حمله و مخالفت نموده اند. یقیناً از نژاد و تبار افغانی می باشند در زمره دیگر سریدان و شاگردان معروف افغانی آن خواجه محمدهاشم کشمی مصنف و مؤلف یک تعداد از سولفات درسی بشمول دیوان اشعار بود که پیرو طریقه شان نیز بوده، هکذا محمد امین بدخشی مرید حضرت سجد و سرید دیگر شان شیخ احمد بنوری و یک تعداد دیگر از سریدان و شاگردان که از افغانستان مهاجرت نموده اند، و در امور تدریس مسایل مذهبی و پیش طریقه ها مصروف شده اند.

یکی دیگر از اولیای نژاد و تبار افغانی که در زمان خود در هند طرف احترام و علاقه اکثر مردم قرار داشتند سلاشاه بدخشی بود که از نهایت اخلاص و ارادت به لقب لسان الله ملقب گردیده بودند. و از طرف امپراطور ان مغول شاه جهان و پسرش داراشکوه و دختر شاه جهان موسوم به جهان آرا هم اعزاز و اکرام میشدند. چنانچه جهان آرا در باره حیات لسان الله اثر معروف خود (صاحبیه) رانوشته است.

به همین صورت عده بی از شخصیت های افغانی نژاد که در مسایل تاریخی هند سهم گرفته اند چیزی کوچک و عادی نیست.

سناج السراج جوزجانی مصنف و مؤلف اثر معروف طبقات ناصری، و اعظم خطیب و شاعر معروف که مراتب و درجات علمی شان آنقدر معروف است که احتیاج به تفصیل و تشریح مزید ندارد.

در اینجا باید خاطر نشان نمود که در آغاز دوره مغول غالباً در عهد اکبر و جهانگیر علاقمندی و دلچسپی شایان ملاحظه راجع به تاریخ افغانی و حکمرانان افغان مخصوصاً شاهان لودی و شیرشاه سوری نشان داده شده، چنانچه آثار زیادی در این عهد راجع به این موضوع در هند نوشته شده است، نظیر تاریخ دولت شیرشاهی اثر حسن علی خان، تاریخ شیرشاهی بنام تحفه

اکبر شاهى اثر عباس خان سر وانى، تاريخ سلاطين لـسودى و سوري مولفه احمد يادگار، تاريخ داودى اثر عبدالله، تاريخ خان جهانى و مخزن افغانى اثر نعمت الله هروى و تاخيص اين اثر و طبع مجدد اثر حسن خان ذريعه ابراهيم باطنى، نشر يك سلسله قصص و روايات مربوط به حيات لوديها روئسا و قايدان دوره سوري كه عبارت از (۱۴۰) قصه و روايت بوده كه ذريعه محمد كبير بن شيخ اسماعيل و امثال آنها نوشته شده، و همچنان ترجمه دري تو زك بابرى توسط ميرزا پاينده حسن كه از غزنى مهاجرت نموده اند. هكذا يكي ديگر ازاد باي پشاورى حسين افغان در سنه ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ اثر (تحفه قاسمى) را درباره كرامات ميردادولى و ديگر اولياى افغانى نوشته است.

اين علاقمندى درباره مردم افغانستان و مخصوصاً زبان آنها در وقت رابيلازوجه حافظ رحمت خان (۱۷۷۴-۱۷۴۸) دوباره احيا گرديد. طور مثال در آثار برديش يکنفر موسوم به محمد صديق براى حافظ رحمت خان تاريخ زندگى ميرداد رابه زبان پشتو و تاريخ واقعى طوايف و عشايير افغانى را نوشته و به آن ((تاريخ رحمت خانى)) نام نهاده است و حافظ نيز كه شخص دانشمند و عالم بود خود اثرى رابه نام كتاب لغت خلاصه الانساب درباره شجره و نسب افغانها تر كيب و تصنيف نموده و سرش الله يار در سال ۱۸۶۳ كتاب لغت هيندى و پښتورا بنام (عجايب اللغات) تكميل کرده. همچنان فرزند ارشد او محبت خان مصنف ديوانهاى درى و پشتو گرامر پښتو و قاموس پښتو است و ناموس پښتورا بنام «رياض المحبت» تصنيف و تاليف نمود. بهمين اساس تاريخ احمد شاه درانى تسريع بخش ترقيات هيند از طرف يك تعداد مردم، نقل و روايت شده است كه اينها شامل (فتح نامه) مولفه احسان الله (۱۷۴۶) (مثنوى افغان) اثر امام على افغان از لکنه (۱۷۶۰-۱۷۶۱) بوده و ميتوان اين است را بسهولت مضاعف نمود، واقعاً عده يي از ادبا و شعراى افغان نژاد كه بطور وسيع در ادبيات درى و هيندى سهم گرفته اند بقدرى زياد است كه بحث در باره آنها در اين جا به طوالت مى انجاميد. درست از دوره كشور كشمائى غوريان تا دوره معاصر مضامين و آثار مطبوع و كتب خطى عده زيادى از سولقان و شعرا در كتابخانه هاى هند و مسلك خارج بدسترس استفاده قرار دارد.

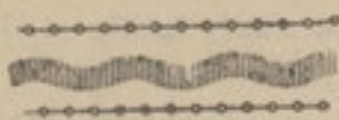
از طرف ديگر بحث و تماس بر حيات معنوى و روحانى علماء، اوليا و دانشمندان هيندى و افغانستان خصوصاً در (قرون ۹ و ۱۰) امر كوچك و عاى نيست، بلكه بايد مراتب و مساى آنها در امور بخوبى و درستى ارزيايى شود.

در بين اولياى طريقه نقشبندى سيد احمد حاكمى هيندى، مجدد الف ثانى در افغانستان بسيار

محبوبیت دارد، امروز طوریکه می فهمیم در بین مردم عوام و خواص خانواده مجددی صاحب شهرت هستند که سر کرده بزرگ این خانواده «حضرت صاحب شوریازار» بود. بعضی از خانواده های رهنمایان و پیشوایان مذهبی و روحانی افغانستان مجددی، چشتی از نژاد هندی هستند. خانواده که اولاد وزادگان شاه غلام علی نقشبندی از دهلی هستند از بیش از ۵ سال قبل در افغانستان مسکون شده اند.

خانواده های دیگر نظیر آن چشتی و چیلانی هستند که آنها هم از هند با این کشور آمده اند. در بین شعرای هندی و دری زبان هیچ شاعری به پایه میرزا عبدالقادر بیدل نمی رسد. دیوان شعری ابتکاری دری دارد که مقام ارجمند او در بین اهل خبره افغانستان از تصور بالاتر است که مسلماً این شاعر گرامی در بین قرن ۱۷ و ۱۸ در هند بزرگترین شاعر زبان دری بودند. بیدل با نوشته های عالی و حکیمانهاش در نثر و نظم و در رشته های مختلف تفکر و تصوف گنجینه ادبیات دری را غنی تر ساخته است و هم او را بحیث سوس سبک هندی در ادبیات دری شناخته اند. گلهای ادب بیدل که نزد اهل ادب و دانش افغانی بی نهایت قدر و احترام دارد در ادبیات دری افغانستان مقام برجسته حائز است. افکار و سبک بیدل بر مکتب ادبی جدید قندهار که بواسطه سردار مهردل خان مشرقی تاسیس و نام گرفته بود تاثیر بسی بزرگی افکنده است که در اینجا البته از طرف مورخ و دانشمند گرامی افغانستان پوهاند حبیبی بدان اشاره گردیده است.

ترجمه پوهنیار عبدالغیاث نو بهار



نویسنده: دوکتور اس.ان. پراساد

افغانستان سرگز سلیون و انقلابیان هندی

مقدمه :

هند و افغانستان برای هزارها سال در بین خود تماسها و روابط نزدیکی داشته اند. و در طی قرون این روابط نزدیک با همی به اشکال مختلفی تبارز نموده، گاهی بشکل جنگها و زدوخوردهای غیر منظم و پراکنده و گاهی هم بشکل اتحاد و یگانگی سیاسی در آمده است. این مقاله که از آرشیف ملی هند تهیه و نگاشته شده است در تاریخ طولانی روابط هند و افغانستان بموضوعی تماس میگیرد که در سلسله تلاشها و مبارزات هندیان بر ضد استعمار بریتانیاد در رهائی از آن، مقام و ارزش خاصی دارد.

از تحلیل و تحقیق این حادثه در مورد سیاست بین المللی بحقایق چندی پی خواهیم برد. از قبیل نهضت اسلامی، برخوردها در اوضاع داخلی افغانستان و تلاش پیگیر و تحمل و غیرت انقلابیان هندی.

در تهیه و نگارش این مقاله اکثر از یاد داشتها و اسناد حکومت بریتانیا که در آرشیف ملی هند محفوظ نگه داشته شده اند، استفاده بعمل آمده است.

و بکمال میل آرزو داریم وقتی آرشیف ملی افغانستان تکمیل گردد این افسانه را بطور سقایسوی از طرف خود افغانها هم بشنویم.

آتش تهدیدات انقلابی در هند با آغاز جنگ جهانی اول با رد یگر شعله ور گردید. این جنگ جهانی تهدید انقلابی را برنگ دیگری در آورد. قبلاً این پدیده خود را به اشکال دیگری چون دازه و یغماگری و کشت و خون در اینجا و آنجا و چیدن توطئه ها و دسایس تبارز میداد.

آن موسسات و گروههایی که به تشدد سیاسی عقیده داشتند و سرانگیزان در پنجاب و مهاراشترا و بنگال کاین بودند اکثر موسساتی بودند سری و پنهانی و فاقد نظم و دسپلین و عاجز از اینکه

میتوانند توده های مردم را برای يك قیام جدی تحریک و آماده نمایند .

ولی در ۱۸ اگست سال ۱۹۱۴ که مخالفت ها و مخالفت ها در بین ملل خود را یکدم به شکل شعله های آتش جنگ نمایان کرد، گرچه برای تهدید کنندگان سیاسی هند حادثه بی بود تقریباً گهانی ولی برای آنها این يك امر طبیعی بود که با استفاده ازین فرصت اسلحه و کمک های لازم را از سواحل خارج بدست آورده و به تحریکات ملی خود بپردازند .

درین زمینه تلاش پخته و منظم در ۲۱ فبروری سال ۱۹۱۵ بعمل آمد ولی این پلان بزودی افشا و کشف گردید. چندتن از محرکین اصلی و سرکردگان آنرا از قبیل ویشنوگانیش پینکل، و کار تارسنگ و پنج تن دیگر از دستیاران اینها بنام «موضوع قوطه لاهور» اعدام گردیدند. ولی رهبران انقلابی هندی آرام نه نشستند و شب و روز در پی آن بودند تا برای خاتمه دادن به تسلط بریتانیا راههای نو دریا بند و چاره های موثر بیاندیشند، برای اینکه آنها با اهداف ملی خود برسند دستهای خود را حتی به آنها پی دراز کردند که در اهداف بایشان هیچگونه تشابه و توافقی نداشتند.

از جمله تلاشهای آزادی خواهانه آنها یکی هم این بود که کابل را بحیث يك مرکز فعالیت های خود در آورند و از همین جا با اقدامات خود بپردازند تا بتوانند همزمان و در يك وقت هم در داخل هند آشوبی برپا کنند و هم از خارج یعنی از افغانستان بيك حمله مسلح بپردازند. چندین دسته با اهداف و افکار مختلف دست با هم داده و بيك اقدام مشترک برداشتند.

نهضت اسلامی :

خیلی قبل از آنکه جنگ جهانی آغاز گردد يك عده مسلمانان هندی از حکومت بریتانیا بموجب اینکه آنها با حکومت مسلمان ترکیه از روش نامناسبی کار گرفته اند سخت آزرده خاطر گردیده بودند. مامورین و مسؤولان امور اطلاعاتی و خبررسانی حکومت برتانیوی هند از آزرده گی مسلمانان درین مورد از آغاز سال ۱۸۷۸ م بخوبی آگاه بودند .

مسلمانان آرزو داشتند که حکومت بریتانیا با دست با سلطان ترکیه بحیث يك خلیفه ممالک اسلامی سلوک و معامله نماید. ولی چون برتانویان در بازی سیاسی خود بِنفع امپراتوری بریتانیا از سلطان ترکیه بيك بیذوق شطرنج ساخته بودند ازین جهت مسلمانان مخلص رنجیده خاطر گردیدند . علاوه بر مسلمانان هند حکومت غیر مسلمان برتانوی را بر هند غیر قابل برداشت میدانستند

بطور مثال و هابیان که يك شعبه از مسلمانان اند میخواستند دسایر خالص اسلامی عهد پیغامبر اسلام اعاده گردند .

بنابراین آنها بر ضد حکومت غیر مسلمان برتانوی در حدود نیم قرن یعنی از ۱۸۱۵ م با بیطرفی و مقاومت و مقابله شدید خود پرداختند .

نهضت و ناآرامی و هابیان که از زیربنای وضع نابسامان اقتصادی و اجتماعی زارعان منشاء میگرفت توسط زور و فشار آرام ساخته شد. ولی چنان اثراتی از خود باقی گذاشتند که وقتاً فوقتاً در مواقع لازم تبارز می کردند .

بحرانها و مخاصمتها در جزیره نمای بالقان که زمینها برای يك برخورد جهانی مساعد میساخت نفرت و انزجار مسلمانان دران دیار بر ضد بریتانیا روز بروز افزونی میگرفت. باید بخاطر داشت که در سال ۱۹۱۲ م دکتورام . ای . انصاری که بعداً در قطار اول ملیت خواهان هندوستان احراز موقع نمود بر هبیری هیأتی از مسلمانان هندی برای معانجی گری در زدو خورد بین ترکیه و ایتالیا بترکیه مسافرت کرد. وقتی بکشور خود هند بازگشت درجه انزجار و نفرت او از دولت بریتانیا دوبالا شده بود. درین وقت نهضت ملی اسلامی در هندوستان پیش از پیش تقویت یافته بود و این نهضت از موقوف ترکیه جدا حیات میگرد .

در ۱۹۱۳ م روزنامه (زمیندار) که از طرف ظفر علی خان انتشار میافت چون با وجود هشدارها و اخطارهای مکرر حکومت برتانوی هند از انتشارات ضد برتانوی خود دست نکشید مصادره گردید. يك عامل دیگر یکه عمال حکومت بریتانیا را دست و پاچه و مشوش ساخته بود همانا بوجود آمدن جمعیت ((خدا م کعبه)) بود .

این جمعیت واعظان و مبلغان مقتدر و آتش پارچه خود را برای تنویر اذهان مردم و تحریک آنها بر ضد حکومت برتانوی و تنبیه حکومت وقت بهر طرف گسیل داشته بود .

در يك بیان رسمی چنین نگاشته شده است: ((این ما موران مجض نمی خواهند خود را طور یکه هستند دقیق و صمیمی معرفی کنند. یکی از آنها در لا هور گفته است که مقامات مقدس اسلامی در معرض خطر است و کفار میخواستند این مقامات مقدسه را اشغال و تخریب نمایند .

این مبلغان مسلمانان را به جدی هر چه زود تر بر اخراج بریتانویان از خاک هند تحریک میکردند. و نعره های دادا را الحرب وجهاد از آنها بگوش میرسید .

یک دسته پانزده نفری از محصلین پوهنتون در ماه فروری ۱۹۱۵ م برای رهائی هند از پنجه کفار از لاهور به کابل عزیمت نمودند .

برهبری مولینا ابوالکلام آزاد و مولوی عبیدالله، این محصلان نهاد بنهضت الجنو در بانیه یعنی لشکر خداوند را پی ریزی کردند. (۵)

کمی قبل از اشتعال جنگ روحیه مقاومت و مقابله مسلمانان هندوستان با ورود هیات های ترکی بیشتر نیرو گرفت .

در نوامبر ۱۹۱۳ که بریتانیا با ترکیه داخل جنگ شد نهضت مسلمانان نزد برتانویها از لحاظ سیاسی خیلی خطرناک پنداشته می شد .

در جنوری ۱۹۱۵ مسلمانان هند جنگ ترکیه را علیه بریتانیا جهاد خواندند. در همان ماه احساسات مسلمانان هند در «الهلال» که از طرف مولینا ابوالکلام آزاد جوان و دانشمند در کلکته انتشار میافت منعکس گردید، او در لاهور در پیشگاه یک جمعیت کثیری از مردم به جرأت خاطر نشان نمود که زندگی در اسارت و غلامی و بندگی برای یک مسلمان واقعی بهیچوجه شایسته و مناسب نیست.

بدین منوال چندین روز نامه دیگر از قبیل کامرید (Camrade) (دهلی و آبز رور (Obsewer) لاهور عین مطالب را بنشر سپردند.

در ۱۸۲۳ م که گروه وهابیان مسلمان در منطقه یوسفزایی مسکون و متوطن شده بودند، آن ناحیه بیش از پیش موجبات درد سر حکومت برتانوی هند را فراهم میکردند .

حکومت برتانوی این مردم را در دفاتر خود بنام های ((متعصبین هندوستان)) و ((مهاجرین)) ثبت کرده است. این نهضت ضد برتانوی روز بروز هرچه بیشتر نیرو میگرفت زیرا مسلمانان هندی جوته جوته و بی هم باین دیار می آمدند و به آنها می پیوستند .

علاوه برین مدرسه مشهور تعلیمی اسلامی که در ایالت اوتار پرادیش کنونی در ناحیه سارنپور در مقام دیوبند و قوع داشت بشکل یک مرکز فعالیت های ضد برتانوی و تبلیغ و انتشار نهضت اسلامی در آمد، بود .

یکی از محصلان دیوبند شخصی بود بنام عبیدالله که وی در سن هفده سالگی از مذهب سیکه به اسلام گرائید، بعد از آنکه وی تحصیلات خود را در مدرسه دیوبند پ پایان رسانید و به سند آمد و برای مدت دوازده سال در آن دیار اقامت گزید و بحیث یک عالم متبحر شهرت یافت. وقتی بحیث یک استاد که به مدرسه دیوبند مراجعت کرد فوراً بحث یک ناهض اسلام جدی شروع به کار نمود .

تحت نظر مولینا محمود حسن استاد سابقه خود بتاسیس جمعیتی از یاران فارغ التحصیل مدرسه بنام (old-boys) پرداخت که بعداً این موسسه بشکل یک مرکز جدی و گرم نهضت اسلامی درآمد.

این کاروی را بمخالفت هیأت اداری دوچار ساخت که در نتیجه در سال ۱۹۱۳ از وظیفه اش برطرف ساخته شد. بعد از برطرفی عبداللہ بدہلی رفت، در آنجا با مولینا محمد علی پیوست. مولینا محمد علی یک نهضت طلب اسلام جدی و مدیر روزنامه کامراد Camrade بود.

در اگست ۱۹۱۵ وی با سه نفر رفقاییش عبداللہ، فتح محمد و محمد علی به افغانستان گریخت و در کابل با هیأت ترکیه و جرمنی ملاقات نمود و با گروه «طرفدار مسلمانان هندوستان» در تماس آمد. در سپتامبر ۱۹۱۵ مولینا محمد حسن از هند رهسپار مکہ معظمہ شد، یادداشتہای سری حکومت برتانوی هند این واقعه چنین گذارش یافته است: «در ۱۸ برج سپتامبر سال ۱۹۱۵ م محمود حسن یک ریش سفید قوم و مولوی کالچ دیوبند بوسیله اس. اس. اکبر برای ادای مراسم حج سفر بحری خود را آغاز نمود. برای زیارت مکہ معظمہ و مدینه منورہ یکدستہ از مولیان کالچ نیز با او همراه شدہ اند... در آنوقت چنین پنداشتہ میشد کہ انگیزہ چنین سفرشان بر ضد حکومت و مخاصمانہ بودہ است: آنها میخواستند کہ در حجاز با افسران ترکی ملاقات و مشورہ بنمایند ولی چون اطلاعات درین مورد بہ اندازہ کافی در دست نیست کہ بموجب آن از این سفرشان جلوگیری بعمل آید ولی این یقینی است کہ محمود حسن با غالب پاشا در حال چیدن توطئہ بر ضد بریتانیا است. در حجاز، والی آنجا (ولی Wali) نایب الحکومہ نظامی ترکیہ، باین مولوی یک فتوای برای جہاد دادہ شدہ کہ بنام نویسنده اش (غالب نامہ) مسمی است کہ بہندوستان توسط مولوی محمد میان آنصاری از سہارنپو کہ یک عضو از دستہ محمود حسن است و در جنوری سال ۱۹۱۶ بہندوستان عودت نمودہ، فرستادہ است.» جیمس کامپل کار نویسندہ مطلب فوق الذکر علاوہ میکند «ازین غالبنامہ برای تحریک در بین قبایل میان ہند و افغانستان بہ اندازہ کافی استفادہ بعمل آید و نسخہ ہایی تکثیر شدہ است و در بین مردم ہند وستان نیز پخش شدہ است.»

انقلابیانی ملی و امپریالیزم جرمنی:

تلاشها و مبارزات بی‌هم ملی انقلابی دستہ‌های مختلف و نارضایتی انزجار روز افزون مسلمانان ہند در برابر حکومت برتانوی اینہمہ بماسورین مخفی و سیاسی جرمنی فرصت داد کہ ازین عمده عوامل در یک وقت مناسب و نازک بر ضد بریتانیا استفادہ عملی بکنند. البتہ طرح آنها ازین قرار بودہ

که در داخل خاک هند برای بریتانیا چنان دردسری ایجاد نمایند که بریتانیا مجبور شود قسمتی از قوای خود را بعوض میدان اصلی جنگ در اروپا باینصوب برای دفاع از هند معطوف و گسیل دارند.

در ۱۹۱۲ م جرمنی هابادوکتور چامپاکرامان پیلای *Dr. Champakraman Pillai* در تاسیس یک جمعیت بنام کمیته طرفدار هند *Pro-India Commtee* از کمک‌ها و مساعدت‌های لازمه دریغ نداشتند که بعد از ۱۹۱۳ این کمیته بنام‌های «جمعیت هندی برلین» و «ویا» کمیته ملی هندی برلین شناخته شد و شهرت یافت. یکتعداد انقلابی‌پیمان که توانسته بودند پولیس بریتانوی را اغفال نمایند و هم آن‌ها که قبلاً در اروپا بسر میبردند اینها همه خود را بجرمنی رسانیدند تا باین جمعیت پیوندند. علاوه بر پیلای، لالا هاردیال، دکتور بهوپندر انانت دت، تیروسل اچاریا، چند راکانتاچا کر اورتی، جوهدسنگ مهاجن، ام. جی. پرابهاکار، دکتور عبدالحمید، و ویرندرات نات چتوپادها یا از اعضای فعال و نامی این دسته بحساب می‌رفتند.

راجامیهن پراتاپ و محمد برکت‌الله رهبران دسته هندی کابل که در هند بر ضد حکمروایان بریتانوی شهره آفاق بودند نیز به برلین رسیدند و باین کمیته پیوستند. راچندرا پراتاپ که از اشراف فیودالی هند بحساب می‌رفت و یک انقلابی جدی و نامور نیز بوده است.

برکت‌الله که قبلاً بحیث یک استاد در زبان هندی در جاپان ایفای وظیفه می‌نمود و در پهلوی آن به انتشار یک روزنامه نیز میپرداخت نظر بمخالفت علنیش بر ضد بریتانیا ابراج کرده شد. جرمنیها درین مامول خود که میخواستند انقلابیان هندی بایست بانهضت اسلامی ائتلاف کنند و متحد آبرض دشمن مشترک قد علم کنند خیلی موفق از آب درآمدند. یک تعداد زیادی از اینها در پی آن بودند تا بتوانند همکاریها و مساعدت‌های ترکیه را بِنفع ملیت خواهان هندی جلب کنند و بدست آرند. حزب گدر *Gadr* پنجاب حتی قبل از شروع جنگ نمایندگان خود را با این مقصد فرستاده بودند. قابل یاد داشت است که سردار آجیت سینگ و صوفی اسبا پراساد دوتن از مبلغان سیار و محرکان شدید در تلاش آن برآمدند که برای پیشرفت نهضت انقلاب ملی در هند پا یگامی در ایران نیز تاسیس کنند.

درین مورد یک نکته خیلی قابل ملاحظه اینست که انقلابیان هندی برلین با این نتیجه رسیدند تا وقتیکه از طرف افغانستان بر خاک هند حمله عمومی و مسلح صورت نگیرد قیام عمومی در هند وستان ناممکن خواهد بود.

ترکیه خیلی تلاش کرد تا افغانستان را به طرفداری خود داخل جنگ نماید. انور پاشا وزیر

امپراتوری عثمانی اظهار نظر نمود، مبنی بر این که یک هیأت سیاسی به افغانستان فرستاده شود. در ماه سپتامبر ۱۹۱۴ م برای همین مقصد کانفرانسی منعقد گردید که در طی آن چندتن از اعضاء کمیته برلین نیز اشتراک کرده بودند. بر اساس سفارش و فیصله این کانفرانس چندین هیأت به افغانستان فرستاده شدند که افغانستان را تشویق کنند که برای تحقق سرام مذکور در پهلوی ترکیه داخل جنگ گردد. ولی این هیأت ها در مقاصد خود چندان موفق نگردیدند و این امر تنها بکمیته هندی انقلابیان برلین تکیه کرد که درین زمینه چه اقدام و چه ابتکاری میتوانند بکنند. در نتیجه مهند را پراتاپ پلانی طرح کرد و آنرا بدفتر امور خارجه تسلیم داد. این پلان بریک فرضیه استوار بود که از روی آن پنداشته میشد که گویا هند برتانوی در آستانه یک انقلاب عمومی قرار دارد و در چنین وقت حساس اگر حمله برهند از جانب افغانستان صورت گیرد خیلی موثر و قاطع ثابت خواهد شد. این هنوز آشکار نه شده است که جرمنی هاتا کدام اندازه باین طرح اعتماد داشتند ولی مهند را پراتاپ طرح خود را بر آنها قبولانده در دهم اپریل سال ۱۹۱۵ هیأتی برهبری دگروال اوتوو ان هنتنگ Otto van Henting از راه قسطنطنیه (استانبول کنونی) فرستاده شد که در آن مهند را پراتاپ و برکت الله نیز بحیث عضو شامل بودند. حکومت برتانوی هند وقتی دید ترکیه بطرفداری جرمنی وارد جنگ شد خیلی پریشان خاطر گردید. زیرا برای اکثر افغانها چون سایر مسلمانان این جنگ شکل مذهبی بخود میگرفت و درین صورت موقعیت و موقف افغانستان خیلی مهم و حساس می شد و بریتانیا به هیچ صورت نمیتوانست افغانستان را بحیث یک پایگاهی در دست دشمنان خود ببیند. در مارچ ۱۹۱۵ نائب السلطنه هند برتانوی هاردنگ Harding به اعلیحضرت امیر حبیب الله چنین نگاشت: «ورودی جهت و عاجلانہ ترکیه در جنگ در بسیاری از مسالک اسلامی موجبات بی انتظامی و نا آرامیها و مشکلات زیادی را فراهم کرده است.» و هم تذکر داده بود که متحدین تعهد نموده اند که بمقامات مقدسه اسلامی زیان و آسیبی نرسانند و هتک حرمت نکنند. و نیز از امیر خواسته بود که تحت تأثیر تبلیغات ما مورین مخفی جرمنی نباید برود. آنها در تبلیغات خود حتی این را نیز پخش نموده بودند که امپراتور جرمنی بدین اسلام گرائیده است. هاردنگ همان معاهده ایرا که در سال ۱۹۰۵ م بین افغانستان و هند برتانوی منعقد شده بود و بنام (معاهده دین Dane treaty) یاد میشد نیز باو خاطر نشان نمود و رسماً از او خواستار شد تا بی طرفی کامل خود را درین جنگ حفظ کند.

در جواب امیر حبیب الله، هاردنگ را تأیید نموده و گفت که وی در کشورش بکدام

سوقیات و آمادگی غیر عادی نظامی امر نداده است. حکومت برتانوی هند مطمئن شد که ماموران ترکیه و جرمنی باین موفق نخواهند شد که سیاست بی طرفانه افغانستان را به سود خود برگردانند.

هیأت در کابل :

ولی باز هم هیأت ترکی و جرمنی داخل خاک افغانستان گردید. و در ۲۳ اگست ۱۹۱۵ بهرات رسید. در همان ماه محافظ سیف الله نماینده برتانوی در کابل بحرکز خود خبر داد که در افغانستان آوازه هایی پخش شده است که میگویند جرمنها در تمام مجاذ جنگ پیروزیها بی بدست آورده اند. این نماینده باین هم متوجه شده بود که قبایل مهمند، وزیر وافریدی که در بین سرزهای هند و افغانستان سکونت دارند با ترکیه روابط نزدیکی برقرار نموده و به اندازه کفایت تحریک شده اند.

در هرات هیأت ترکی و جرمنی بدربارنا یب الحکومه پذیرفته شد. و از آنجا بسوی کابل رهسپار گردیدند. این هیأت شامل شش نفر جرمنی، دو ویا سه نفر ترک، یک نفر از علماء، دو نفر هندی، جمعی از امیر مست افریدی و شصت نفر عسکر عربی بود. هیأت مذکور در ۲۵ اکتوبر از راه کندهار بکابل مواصلت کرد و در باغ بابر شاجاداده شدند.

نماینده برتانوی در کابل خبر داد که این هیأت تحت مراقبت شدید بصرمی برد و مجاز نیست که بابرادران و دیگر اعضا خاندان امیر تماس برقرار نمایند. امیر در پغمان بسر میبرد.

در ۲۳ اکتوبر هیأت در پغمان بدربار امیر باریاب گردید. امیر به آنها خوش آمدید گفت و بعبراض آنها گوش فرا داد. مهمند را پرا تاپ و برکت الله هر دو درین ملاقات رول عمده خود را بازی کردند و از امیر خواهش کردند که بطرفداری ترکیه داخل جنگ گردد، ولی امیر خواسته های آنها را نپذیرفته به حفظ بی طرفی خود سخت پافشاری نمود.

یک مامور جاسوسی بریتانیا را پوری بدست آورد مبنی بر اینکه گفته میشود، عنایت الله پسر ارشد امیر، نصرالله برادر امیر و محمود طرزی نگارنده یگانه روزنامه کابل (سراج الاخبار) امیر را تشویق میکردند که دست اتحاد را با ترکیه و جرمنی بدهند. این پادشاه محتاط و دوراندیش، از چند جانب تحت فشار واقع گردید، از قبیل منافع مردم کشورش، از جانب مشاورین ضد برتانوی به تعقیب جدی و بی هم نما یندگان برتانوی و بیاد آوردن سکرر حالات خطرناک و عواقب ناشی از آنها و غیره. ولی بالاخره چنین فیصله کرد که این مسایل تا وقتیکه وضع جهان روشن گردد و اوضاع بطرز قانع کننده

پائین رتبه هارابه منصبداران و ماسورین جدید الشمول باز گذارند تا تکمیل گردد. سلسله مکاتیب ابریشمی از هم گسیخت و به ناکامی روبرو شد و بوضع بدی دچار گردید. زیرا عبدالحق یك خائن از آب درآمد، بعوض اینکه این مکاتیب خصوصی و سری را با اهداف اصلی برساند نخست آنرا بمنظور مطالعه پولیس تقدیم مینمود بعداً آنرا بجاهایش می‌رسانید.

و هوایس نیز مطابق این نامه با اقدامات خود می‌پرداخت و در هند شمالی بگنرو نعمان ز یادی براه انداختند. و در حدود پنجاه و نه نفر را باز داشت و محکوم نمودند. برتانو بهادر حجاز، شریف مکی را بر ضد خلیفه در استانبول برافروخت و بدین ترتیب نهضت اسلامی را ضعیف ساختند. و در دسامبر ۱۹۱۶ م سولینا محمود حسن با چهار نفر از همکارانش در حجاز دستگیر و بدین ترتیب این اقدام ناکام ساخته و از بین برده شد.

پلانی که در طی این مکاتیب ابریشمی خلاصه شده بود که مطابق آن بایست نارامیه‌ها و مشکلات در خاک هند بر ضد حکومت بریتانیا ایجاد شود، درین اواخر از جانب یکنفر محقق ثابت شده است که این کدام کنار ناسمکن هم نبوده است.

طراحان این پلان در موفقیت آن شك و شبهه نداشتند ولی در واقعیت این پلان آنقدر سنجیده و پخته نبود، حتی اگر مطابق این پلان بغاوتها بی هم در هند بروز می‌کرد باز هم چانس کاسیایی آن خیلی کم بود. در گیربهای جنگ در آسیای غربی و ارو پانتو انست تسلط و قبضه انگلیس‌ها بر هند متزلزل سازد و نیز حکومت موقتی هند در کابل از لحاظ نظامی چندان قدرتی بهم نرسانده بود.

ولی نهضت اسلامی در ۱۹۱۵ م در هند از بین نرفت و در ۱۹۱۹ م - ۱۹۲۲ م در تحریک خلافت باز خود را بهمان حدت و شدت آشکار نمود.

حکومت موقتی هند در کابل و لشکر خداوند در جنگ جهانی دوم در ملایا تحت عنوان ((حکومت موقتی ملایا)) و ((فوج هند آزاد)) بار دیگر سر بر افراشت.

((نتاجی)) سوبه‌اش چندرابوس، از هند برآمد، نخست به افغانستان آمد و یك بار دیگر به روابط

دیرینه بین هند و افغانستان روشنی انداخت.

ترجمه ح. ض.



۱۰۴۱ دیشپانندی

مدیر عمومی سروی

باستا شناسی دهلی جدید

روابط کلتوری هند و افغانستان در پرتو کاوشهای باستانشناسی در هر دو کشور

مطالعه روابط کلتوری بین هند و افغانستان واقعاً خیلی دلچسپ است. از زمانه های خیلی دور با اینطرف افغانستان همواره محل برخورد کلتورهای مختلف بوده است.

سراوده و مرابطه بین قاره ها موجود بود بدین معنی که از طرف هند بسوی غرب و دنیای مدیترانه و برعکس از آن طرف بسوی هند رفت و آمد وجود داشت که اینهمه از طریق افغانستان صورت میگرفت. راه مشهور را بریشم که چینیان نیز از آن بهره میبردند از قسمت های شمالی افغانستان میگذشت و به ایران و سوریه میرسید و شهر موجوده بلخ در جوار همین راه سوقعیت داشت. راه هندوستان از پشاور مرکز گندهارا میگذشت و از طریق دره خیبر و جلال آباد به کابل میرسید و در همین جا بدو شاخ تقسیم میشد: یک شاخه بسمت شمال از طریق کاپیسا و باسیان به بلخ میرسید و شاخه دیگر بسوی جنوب از طریق کندهار، فراه، و هرات به ایران موصلت میکرد. راه ابریشم و راه هندوستان هر دو در بلخ با هم ملاقی میشدند و بر اثر آن بلخ برای قرنهای یک مرکز شگوفان تجارتنی و کلتوری شرق گردیده بود.

بنابراین تعجبی در کار نیست که آثار باستانی هند و افغانستان خود اهندتوانست زوایای تاریک تا ریخ این دو کشور را روشنتر سازد.

در حقیقت این باستانشناسی که استخوانهای خشک تاریخ را بگوشت و پوست میپوشاند و در آن خون میدواند و بدین نحو در بین دانشهاییکه مصروف روشن ساختن کلتور و تاریخ کشورها استند مقام برجسته یی را احراز مینماید.

در سرودهای ریگویدا، نامهای کوبها (کابل)، و سواستو (سوات) از نامهای پنج دریای

وادی پنجاب از قبیل ویتاستا (جهلم) اسمیکنی (چناب)، پاروسنی (راوی)، ویتاسا (بیاس) و ساتودری (ستلج) نیز ذکر گردیده است.

قبایل شبان آریایی برهبری جنگاوران دلیر خود که بر عراده ها سوار بودند و توسط اسپان کشانیده میشدند چنین مهنماید که این ناحیه را که هفت دریا آنرا سیراب میکرد بحیث موطن و مأوای خود برگزیده باشند.

این ناحیه که در ریگوید «سپتاسند هوا» و در اوستا «هپتا هند و خوانده شده واقعا گهواره تمدن آریا نیان بوده است. نخستین بار کلمه «او اگنه» یعنی افغان در حدود قرن شش میلادی از طرف «وه راهه سپهیر» در «بریهات سامهیتا» بکار برده شده است. او کشور افغانها را او اگانامیداند. تماس ها بین هند و افغانستان از آن هم قدیمتر است: که در ریگوید ابان اشاره شده است. درین اواخر در دوره کور Kur بعضی کاوشهای باستانشناختی صورت گرفته است که بر صنعت کلالی دوره اخیر سنگ که (پرستش بز نمولیتیک) نامیده میشود و در حدود (۱۸۰۰ ق م) رواج داشت با اندازه کافی روشنی میآورد.

کلالی دره کر Kur که از طرف باستانشناسان بنام ((بابادر موش سیاه)) سما شده است. ظروفیکه بدست آمده نوعی از ظروف درشت آهنی است که بشکل مرتبانها با گردن متوسط و لبه های نامنظم و عمودی بوده و رنگ خاکستری، مایل به سرخ دارد. بر روی بعضی پارچه های آن نشانه های انگشت و اثری هم مانند یک منسوج بافته شده، نیز دیده میشود. این صنعت کلالی طور است که با صنعت کلالی دوره جدید سنگ برزاهوم barz ahom (در کشمیر) از بسیار جهات شباهت دارد. برای مقایسه ظروف کلالی این ناحیه هنوز وقت کافی در دست است.

وای ظروفیکه از موضع کالیگی Caligai سوات بدست آمد: با ظروف دوره کر بطور واضح شبیه اند و هم تاریخ ساختمان آنها با مرحله دو هم تاریخ دوره جدید سنگ برزاهوم (۱۸۲۵-۱۲۵۰ ق م) مطابقت میکند.

از کالیگی سوات سه مدفن بزهای اهلی کشف شده و از برزاهوم کشمیر مدفن های حیواناتی کشف شده که یکی از آنها متعلق به سگان وحشی و گرگها و بزهای کوهی همالیه میباشد.

گودال دوره جدید سنگ کشمیر از جهت مسکون شدن مردم و بکار بردن ابزار استخوانی توسط آنها توصیف و مشخص میشود.

بهر صورت وقتی که بناغلی لوئی دو پری از پوهنتون دولتی پنسلوانیا راپور مفصلی در مورد کاوشهای خود در دره کر و دیگر نقاط انتشار دهد از روی آن ما قادر خواهیم شد که بدانیم کلتور های دوره جدید سنگ افغانستان به دوره جدید سنگ کوشس-سیر چه وقت و چقدر رابطه دارد. تماس هاوروابط بین این دو کشور رامیتوان قدیمتر ازین پنداشت. در نزدیکی های کندهار در مندیکک کاوشها یکه از طرف جان کازل بعمل آمده بر اثر آن دریک تپه با ارتفاع ۹ متر پنج دوره پی هم آشکار ساخته شده است.

دوره چهارم این ناحیه یک مرحله کلاسیکی از مسکون شدن انسان پنداشته میشود. این مرکز شهری بوده رویه توسعه و انکشاف و دیوار گلینی آنرا احاطه کرده است در همین دوره است که شواهدی بدست آمده که از روی آن تماس ها و روابط باستانی بین کشور های هند و افغانستان رامیتوان طور مستند و موثق توجیه کرد. این شواهد عبارت اند از ظروف گلین هرا پا. از هرا پا و کالیبانگان ظروف گلینی که بدست آمد بر روی آن شکل یک بسته دیده میشود که از یک ساقه آن سه تا برگ لوله سازند جدا شده است و این در آن ایام برای تزئین ظروف سفالین خیلی معمول و مروج بوده است. چنین ظروف از مندیکک نیز بدست آمده که عین نقش و نگار را دارند.

از کالیبانگان شواهدی بدست آمده و نشان میدهد که درین ناحیه بشر قبل از هراپامسکون شده است. این حقایق در مورد درک و شناخت ظروف سفالین و سایر اشیای مربوطه سه دوره قبلی مندیکک مفید ثابت خواهد شد و همچنان ظرف و فیکه در سال ۱۹۶۳ م توسط کاوشهای باستان شناسی بناغلی لوئی دو پری در ناحیه جنوبی مرکزی افغانستان از تپه «ده مورا سی» بدست آمده نیز بهتر درک و شناخته خواهد شد. و نیز آشکار خواهد گردید که تماس ها و روابط بین هند و افغانستان حتی قبل از دوره هراپا موجود بود. کازل در مندیکک یک کشف یک تعمیر بزرگ که دارای ستونها بوده موفق شده است.

ولی در ده سوراسی سحراب و مذبحی نیز دیده میشود. این سحراب از خشت پخته ساخته شده و اشیایی در آن قرار داشت که غالباً برای استعمال در مراسم مذبحی بکار برده می شد. مانند شاخهای بز و شانه و جام و یک مهرسی و یک اوله میان خالی از مس و یک پیاله کوچک بر سری و یک ظرف سفالین و یک مجسمه رنگه سفالین بسپک کلاسیک و ادی ژوب که الهه مادر را بیاد میدهد آتشکده آن با آنها نیکه در لوتال (Lothal) هند و کالیبانگان دیده شده خیلی شبیه است اگر این دونواحی و اشیای که از آنها بدست آمده دقیقاً مطالعه و بررسی شود، ممکن باین نتیجه برسیم

که انگیزه های عنعنوی و مذهبی مردم آنها خیلی با هم شبیه بوده است. شکل آتش کده کالیپانگان مربع و یا بیضوی و در يك چتري كم عمق زغالی از چوب و در مرکز آن يك استوانه گلین و در پهلوئی آن گل مجسمه سازی همواره موجود بود. در شهر سفلی چنین آتشکده ها در هر خانه وجود داشت. حال آنکه در جوار ارگ و قلعه های جنگی آتشکده ها در يك قطار بيك سطح بلندتر وجود داشت و غالباً برای اجرای مراسم مذهبی دسته جمعی مردم ساخته شده بودند. دوره تاریخی افغانستان مانند هندوستان از قرون پنج و شش قبل از میلاد آغاز میگردد. در افغانستان دوره تاریخی بالشکر کشی های داراب اول هخامنشی بطور ویژه از کتیبه مقبره او فهمیده میشود با سالهای (۵۲۲-۳۸۸ ق م) تصادف میکنند.

در آن روزگاران، افغانستان به شش ساتراپی تقسیم شده بود، چون زاراکا (سیستان)، آرییا (هرات) باکتریا (بلخ)، گندارا (وادی کابل)، تهتاگوش (منطقه هزاره) و هراواتی (کندهار). در هندوستان دوره تاریخی با ظهور مهاجنا پارای شانزده گانه و دونفر رهبران موسسان مذهبی اعم از بودا و سهاویرا در قرون پنج و شش قبل از میلاد آغاز میگردد. در تاریخ افغانستان حملات اسکندر مقدونی در ۳۲۶ ق م يك فصل قابل ملاحظه محسوب میشود. اسکندر فرمانروای آخرین دودمان هخامنشی داراب سوم را در آریلاشکست داده و بدین ترتیب این دودمان را از بین برد و بعد داخل خاک هند گردید.

در سال ۳۲۳ ق م که اسکندر چشم از جهان پوشید جا نشین یونانی او سیلیو کوس، ساتراپی باکتریا در افغانستان را تصاحب نمود و دامنه نفوذ خود را از راه کابل بحوزه سنده پهن نمود. حملات اسکندر و نتایج ناشی از آن از هر جهت قابل ملاحظه است.

این وقایع روابط و تماسهای کلتوری و تجارتي را بین هند و افغانستان و دنیای مدیترانه پیش از پیش تقویت بخشید. در دوره بعد تر از آن روابط بین هند و افغانستان آهنگ دیگر گرفت و زمینه های خوبی برای مطالعه آن مهیا گردید.

رهنمایی های گوتاما بودا که خود آنرا در «سرنات» آغاز نمود بسرعت بهر طرف پخش گردید و در عهد بزرگترین فرمانروای دودمان سوری، آشوکا (۲۷۳-۲۳۶ ق م) تا بسواحل سند رسید و درین حوزه کلاماً پخش گردید و امروز از نصف قرن سوم قبل از میلاد کتیبه های آشوکا در افغانستان در دست است.

يك کتیبه آشوکا که از شهر کهنه Shar-i-Quna بدست آمده بر روی يك تخته سنگ به

یونانی و آرامی برای منافع و بهبود رعایای (یونا Yona) یونانیان و پارسیان نگاشته شده است. این کتیبه که در سال ۱۹۵۳ میلادی بدست آمده قسمتی از احکام چهارده گانه در آن درج است. یک کتیبه دیگر در سال ۱۹۶۳ میلادی پیدا شده که بر یک پارچه سنگ چهار گوشه تعمیری بزبان و رسم الخط یونانی نگاشته شده و گمانه کتیبه آرامی آشوکا است، طوریکه میدانیم از موضعی در نزدیکی های جلال آباد و لمپا کا (لغمان موجوده) بنام درونته بدست آمده است. از این کتیبه ها چنین بر می آید که چطور نفوذ سوریها در این سر زمین موجب شد که یک پیمانہ بین المللی انتشار یک کلتور جدید آغاز گردیده است :

(Wheeler: Flames over per sepolis P. 67 — 68)

کاوشهای اخیرینیکه در کندهار توسط دکتر آنونی مک نیکول Dr. Athoney Mcnicoll بعمل آمده بر ظروف مشهور بنام N.B.P. که در قلمرو سوریها در وادی گنگا معمول و مستداول بوده، روشنی کافی می اندازد .

گرچه از لحاظ طبقه شناسی موقعیت آن چندان امیدوار کننده نیست (چنین پنداشته میشود که از دوره کوشانی است) ولی غالباً چنین استنباط میشود که بدوره موریاها تعلق میگیرد. شواهدی در دست است که از آن بر می آید که از جمله این ظروف عالی بعضی از آنها ترمیم و محفوظ نگه داشته شده اند. و ممکن که علاوه بر استعمال ارزش دیگری نیز داشته اند. بعد از آشوکا تبلیغ و تعمیم بود یزم در افغانستان در عهد میناندر Menander شاه یونانی تسریع شده است. همین میناندر در متن پالی میلندا - پانها (Milinda—Panha) خوانده شده است. ولی در دوره کوشانیان خصوصاً در عهد کانیشکا که اوسرحدات کشورش را از آسیای مرکزی تا به کشمیر و وادی رود گنگا رسانیده بود، درین کشور پهناور بود یزم کاملاً توسعه یافت و مستقر شد .

کانیشکا حامی و مددگار بزرگی برای بود یزم بشمار میرفت و در موضع کوند الاوانا و یها را کشمیر جرگه چهارم بودائیان را ادایر نمود که در نتیجه آن شعبه مهاییانای بود یزم خیلی ترقی و انکشاف نمود. اکنون درین شکی باقی نمانده که کانیشکا با آنکه یک حامی و مددگار بزرگی برای بود یزم بود ولی نسبت بسایر مذاهب وادیان و عقاید مختلف بدین، نبود است .

بیک روی مسکوکات او تصویر بودا در حالت ایستاده و بر روی دیگر اشکال معبودان هندو دیده میشود. کانیشکا در افغانستان دو پایتخت داشت 'پایتخت تابستانی او پگرام کاپیسای باستان و پایتخت زمستانی او پشاور بود. برای اداره و واری می بهتر قلمرو هندی خود در حوزه اندو-گنگا

کانشکا. متهوره Mathura را پایتخت خود ساخت. سرخ کوتل يك جای مذهبی بود که کانشکا آنرا آباد نموده است. کاوشهای باستانشناسی ای که در این ناحیه صورت گرفته در نتیجه يك مجسمه بی سر کانشکا بدست آمده است که در چهره و نمای خود با آنکه در مسکوکات «متهوره» دیده میشود خیلی شبیه است. در پایتخت تا بستانی کانشکا در کاپیسا نزدیک بگرام جاییکه دریا های پنجشیر و غور بند با هم می آیزند کاوشهای باستانشناسی صورت گرفته است، از ساحه ارگ شاهی بعضی اشیای که از برنج و شیشه و عاج ساخته شده بدست آمده اند. در يك قسمتی از این قصر در بین يك چهار دیواری، باستان شناسان فرانسوی بکشف چنان خزانه بزرگی دست یافته اند که در تمام براعظم آسیا تا کنون نظیری بخود ندارد.

حکاکی ای که بروی عاج صورت گرفته از جهت زیبایی و قشنگی بی همتا محسوب میشود. و درین زمینه بدون شبهه با مکتب هنری متهور اوامار اواتی شباهت و حتی یگانگی تام دارد. دانشمندان معتقد اند که صنعت عاج بگرام متعلق است به نیمه دوم قرن اول و یا قرن دوم میلادی. در ضمن مجموعه اشیائی که بدست آمده است صفحات و تخته های کلانی است که وقتی قسمت های تخت سلطنتی را تشکیل میدادند. بر روی این صفحات يك عده قاصان و درباریان با قیافه ها و شکل های مختلف مشاهده میسرند. ازین تخته ها و صفحات در متهور اوسانچی نیز دیده شده است. بعضی از آنها یکی از چهره هایی را بنیاد میدهد که از مغاره بی بنام لوماس ریشی در يك تپه بنام برابری Brabare از بهار کشف شده است. بر وجود ماکارا Makara تصویر های ز زنان بر هنده یستاده، دیده میشود شاید که آن چهره الهه در یا رامیخواهد منعکس نماید.

درین اواخر و مجسمه کوچک از عاج در نزدیکی های اجنتا Ajanta در ناحیه بها کاردان (Bhakardan). (بهوگاواردان Bhog avardhan باستان) از مقام ساواها نا Stavahana در اثر کاوشهای باستانی بدست آمده اند.

قبل ازین کاوشها يک در مقام تیر Ter بعمل آمده بود از آن بعضی آثار رومی نمایان شده است که از عاج و استخوان ساخته و پرداخته شده اند. ازین همه شواهد برمی آید که صنعت عاج بگرام تحت تاثیر صنعت عاج ساواها نا انکشاف و توسعه نموده باشد. علاوه بر عاج درین ذخیره بعضی اشیای برنجی و شیشه بی رومی نیز پیدا شده اند. پیاله های شیشه بی آن با يك رنگ ضخیم ولی شفاف نقاشی شده و بر روی آن نقش و نگار و سينا کاری دارد.

ز ایر مشهور چینی (هیوان تسیانگ Huan Tsiang) میگوید. «در آنجا کالاهای تجاری رتی از هر جای بدست می آید.» و این (بگرام) واقعاً که یک مرکز تجاری بین شرق و غرب بوده است. برای درک و مطالعه هنر هند، هنر بگرام خیلی حائز اهمیت است.

یک ناحیه دیگر که از ذکر آن ناگزیریم عبارت است از «هده» در نزدیکی جلال آباد. در اطراف شهر جلال آباد نواحی زیادی هستند که از لحاظ تاریخی خیلی اهمیت دارند و چنین برمی آید که مدت پنج قرن بعدتر از کاشیک این ناحیه بحیث یک مرکز مهم مذهبی باقی مانده بود. منطقه ناگار او بها را Nagara Vihara را میتوان جلال آباد امروز دانست. ز ایر چینی فاسیان Fa — Hsien که منطقه هیلو (Hilo) (هده) را دیده است به یک تعداد آثار و اشیای زیادی اشاره میکنند که از جمله استخوانهای جمجمه بود است که محفوظ نگاهداشته شده بودند و بهمین جهت بود که تاسیسات بزرگ را همان بودایی تشکیل و به هزارها ستوپه بنا یافته بود.

ودرین نامه از سال ۱۹۲۳ بیک ترتیب اصولی کاوشهای باستانشناسی صورت گرفته است. و درین اواخر از طرف شعبه باستانشناسی حکومت افغانستان بیک پیمان و وسیع و در یک ساحه وسیع کاوشها بعمل آمده است و شواهد زیادی گرانبهایی را در نتیجه کار خود بدست آورده است. اکثر مجسمه های هده مانند مجسمه های تاکسیلا و نامندا از گچ و آهک ساخته شده اند. مجموعه این مجسمه ها بصورت استثنائی خیلی ارزنده و دلچسپ است. در ضمن آنها مجسمه هایی از بودا و معبودان کوچک و نذر دهندگان شامل است. ستوپه های نذر دهندگان با چهره های بودا تزئین یافته اند. مجسمه ها گرچه تحت تاثیر هنر گیکو رومن ساخته شده اند ولی سبک خاص و مستقل در آن بطور واضح دیده میشود. و این حقیقت را باید پذیریم که در هیچ جای از دنیا مجسمه های از گچ همچنان زیبایی و ساهرانه ساخته نشده اند.

در نتیجه کاوشهای اخیر یک اطاق کلان نمودار شد. که در آن مجسمه منحصراً بفرود و یگانه اژدهای آبی قرار دارد که بسوی آقای خود آهنگ رفتن دارد و شاید آن صحنه بی را تمثیل میکند که بودا روح خبیث گویا لای چوپان را براه نیک هدایت میکند. در باسیان جائیکه هیات متخصصان هندی مصروف ترسیم آثار و ابدات تاریخی اند، چنان ابدات تاریخی موجود است که نظیر آن کمتر تا کنون در جهان دیده شده است.

بامیان که در قلب کوههای سترگ هندو کش و باها و بر سر آن شهرهای واقعت که دنیای

شرق را با غرب می پیوندد. از لحاظ تاریخی خیلی مهم و ارزشمند است. مجسمه های بزرگ بودا که کوچک آن ۳۸ متر و کلان آن ۵۵ متر بلندی دارد در بغل یک تپه بلند و در بین طاق ها در سقا بل یک دره تراشیده شده اند.

در یک پهلوی از تپه کمی بلندتر از سطح زمین مغاره های زیادی مانند خانه زنبور عسل دیده میشوند که وقتی بر اثر زمزمه های راهبان بودائی از دهما Dhamma (دساتیر اخلاقی و مذهبی بودا مترجم) بلرزه در می آید.

بر روی دیوارهای این مغاره ها نقاشیهای زیبایی هستند که نقاشی های عنعنوی «آجنتا» را یاد میدهند که ازین جا این هنر به مغاره مشهور تن هوانگ Tun—Huang چین برده شده است. فعالیت های بودائیان درین ناحیه در تحت تشویق و حمایت کوشانیان آغاز شده که مجسمه های عظیم الشان بودا در دوره آنها یعنی در قرن ۶ میلادی تراشیده شده اند. از لحاظ سبک بیکر تراشی این مجسمه ها با سبک دوره اخیر گوپتا شبیه است و هم آثاری، از سبک سارنات Sarnath نیز در آنها دیده میشود. بزرگی جثه آنها نمایا نگر بخشایش و مهر با نی Karuna خداوند گار و حفظ و حمایت Abhaya است از معتقدان و پیروان خود. نفوذ ساسانیها از نقاشی های سقف بودای کوچک آشکار است. بر سقف این طاقچه یک نقاشی استثنائی و قهرمانان دیده میشود. در آن خداوند گار آفتاب بریک عراده طلائی سوار است و توسط اسبهای سپید بسوی جنت کشانده میشود.

این نقاشی زیبا که بروی یک پلاستر گلی صورت گرفته و هم شوه بیکه در آن بکار برده شده با هنر آجنتا خیلی شبیه است.

زایر مشهور چینی که این مغاره ها را دیده و در عالم اعجاب و تعجب فرو رفته است قسمت مرکزی آنرا چنین تعریف میکند: «در با میان ده ها معبد بودائی موجود است که در آن ها هزارها برادر بودائی بود و باش دارند که طرفداران و پیروان مذهب هینایانا Hinayana بودائی اند که میگویند بودا هر همه برتر و بهتر است و این از آموزشهای مکتب لوکار تارا اوادین Lokottaravadin محسوب میشود» «در یک سرایشی کوه بطرف شمال شرق پانتخت یک مجسمه ایستاده بودا به ارتفاع ۱۴ یا ۱۵ فوت بزرگ روشن طلائی از سنگ تراشیده شده است که با اشیا گرانبها و درخشنده تزئین یافته است و بطرف شرق این مجسمه معبدی است که از طرف یک پادشاه درگذشته تعمیر گردیده است و بطرف شرق این معبد یک مجسمه ایستاده ساکیا موئی بودا دیده میشود که

تقریباً ۱۰۰ فوت ارتفاع دارد و از توشی Tu-shih ساخته شد ذبه ترتیبی که توشی نخست به پارچه های کوچک تقسیم و باز در یک شکل درآورده شده است.

از بیانات چشم دید هیون تسیانگ برمیآید که بودای کلان یک رنگ روشن طلائی داشت و توسط اشیای گرا نبها و درخشان تزئین شده بود، و بودای کوچک چنین مینماید که از برنج ساخته شده باشد چنانچه از بعضی آثار باقیمانده میتوان چنین تصور نمود. علاوه بر این دو مجسمه بودادر باسیان، چهار مجسمه کلان دیگری از بودا وجود دارد که از سنگ تراشیده شده و در طاقچه هادر حالت نشسته قرار دارند و سقف و دیوارهای آن نیز نقاشی شده است.

در دره ککرک که از باسیان بطرف شرق در حدود چهار کیلومتر فاصله دارد. در آنجا یک تعداد سفارهای زیادی وجود دارند که در یکی از آنها مجسمه بودا در حالت ایستاده تراشیده شده است. از نگاه سبک هیکل تراشی این مجسمه با سبک گوتاخیلی قرابت دارد. در دره غوربند بین کابل و باسیان بر روی یک تپه در فندقستان بقایای آثار معابد بودائی وجود دارند. در نتیجه کاوشها که در سال ۱۹۳۷ درین ناحیه صورت گرفته از آن یک تعداد مجسمه های گچی و بعضی پارچه و تخته های چوبی که بر روی آن نقاشی ها صورت گرفته، بدست آمده اند. تاثیر هنر هندی هم در مادل مجسمه های گلی و هم در نقاشی های فندقستان بطور آشکار دیده میشود و ما می بینیم که صنعت گندهار او فندقستان در تحت تاثیر هند چقدر تحول و انکشاف کرده است. در غزنی در نزدیکی های شهر بر روی یک تپه بلند یک تعداد یاد معابد بودائی وجود داشته است از سال ۱۹۰۹ تا به ۱۹۶۲ از طرف هیأت باستان شناسی ایستالوی بعضی کاوشهای باستان شناسی در تپه بی بنام «تپه سردار» بعمل آمده است. که در نتیجه یک تعداد تأسیسات مذهبی نمایان شده است. در بین آنها یک ستوپه بزرگ مرکز است که در قسمت فوقانی تپه بنا یافته و ستوپه های فرعی در سطح پائین تر از آن وقوع دارند. در بین اواخر کاوشها که تحت نظر داکتر تادی (Dr. Taddei) در آنجا صورت گرفته مجسمه بزرگی «از مها پاری نیروانا بودا» با چند ستوپه های فرعی بدست آمده است.

پهلوی دلچسپ این معبد بودائی این است که یک مجسمه کلان گچی دورگا Durga در آن قرار دارد که در حال کشتن دیو ماهیسا سورا Mahisasura تمثیل شده است.

ازین شواهد چنین برمی آید که در حدود قرون هفتم - نهم بود یزم در افغانستان در حال عقب نشینی بوده و در غرض هند و یزم آهنگ پیش رفتن داشته است. زیرا ماسی بینیم که درین معابد

بودائی پرستش معبودان هندو نیز معمول بوده است. این رامیدانیم که در حدود قرن ۷ - ۹ فرمان روایان هند و شاهی در اینجا حکم فرما و در عهد شان درین ناحیه یکنوع اختلاط کلتوری در حال ساختمان بوده است.

چشم سوم دورگا در جبینش قرار دارد. نمونه آن خیلی عالی و هنر مندش خیلی چیره دست بشمار میآید که باین شکل يك کیفیت روحانی بخشیده است. این ضرور نیست که بدکر تمام مراکز بودائی که در عصر کوشانیان بمیان آمده اند، بهردازیم ولی اذکر نام مراکز ذیل ناگزیریم. چون در نزدیکی های جلال آباد، درونته، کندهار، تپه سرنجان، شیو، کی و گلدره در نزدیکی غای کابل، تپه دره کوه مری، شترک، پایتاوه در وادی کاپیسا، تخت رستم در سمنگان، دورمن تپه، و چاقولاق نزد یک کهنند زو تپه رستم و تخت رستم در بلخ و آثار از سنگ تراشیده بودائی، سمنگان (ایک) ستوپه کلان سنگی از سمنگان، ستوپه های سنگی را در هند غربی پیاد میدهد.

ساختمان این ستوپه رامیتوان در حدود قرن دهم میلادی دانست و سایر مغاره ها در قسمت های پاینتر قرار دارند. تعمیر آنها بعد تر صورت گرفته است. ولی باز هم از لحاظ پلان خیلی دلچسپ اند. بهر صورت در آنجا به دهها چنین مراکز بودائی وجود دارند که هنوز نمایان ساخته نشده اند. برای کشف و شناخت آنها حوصله و وقت و دلچسپی چون زائران چینی در کار است.

مراکز معابد بودائی بر اثر هجوم و حملات یفتالیان خیلی صدمه دیدند. آنها در حدود (۳۰۰ م) باین سرزمین آمده اند و قریب دو صد سال حکمروایی نمودند.

در عهد آنها مراکز بودائی فراسوش و سردو ویران گردید و تجارت و مبادلات بهر کوه سواجه شد. موزیم کابل از رهگذر داشتن اسناد و شواهد گرانبهای تاریخی خیلی غنی و فوق العاده است. از جمله مجسمه سوری یا Surya که از خیر خانه بدست آمده و غالباً، بقرن ششم میلادی تعلق میگیرد، خیلی جالب و قابل یاد آور است.

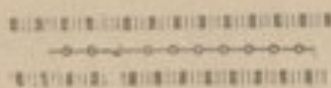
خداوند آفتاب در عراده بجلو نشسته و از طرف ارونا Aruna کشانیده میشود. خداوند آفتاب تاجی بر سر، و گلویند قشنگی بدور گردن، بوت بلند به پا دارد. به یک طرف او دندا Danda و به طرف دیگرش پینگاله Pingala موقع گرفته اند.

درین موزیم تماویر و مجسمه های معبودان هندو نیز دیده میشود چون شیوا Siva، جنسنا Ganesa و دورگا Durga. درین مورد خالی از دلچسپی نخواهد بود اگر به اشارات

هیون، تسیانگ که وجود سعبود ان هند و را درین سرزمین تا پیدا می کند توجه لا زمه
میدول داشت.

اسلام در افغانستان با ورود لشکر اسلامی و سقوط دولت ساسانی یکجا در ۶۳ م وارد گردید.
و قتی که الهتگین بهیث امیر برتخت غزنی نشست بعد از آن سلطان محمود غزنوی (۹۹۸ م) بود که
بیرق اسلام را بخاک هندبه اهتزاز درآورد.

مترجم: م. ح. ض.



نویسنده: پروفیسر مونس رضا
مرکز مطالعات انکشاف منطوقی
پوهنتون جواہر لال نہرو

انکشاف اقتصادی در ہند و افغانستان بعد از جنگ

دویم جهانی - بعضی در سہای مشترک

در بین محیط حیاتی و طرز اتخاذ تدابیر اقتصادی، اجتماعی بعضی وجوہ مشترکی وجود دارد کہ میتواند در زمینہ انکشافات اخیر در سہای خوبی بشمار آید.

از لحاظ محیط حیاتی ہر دو کشور سیمای رنگین و متنوع داشته و درجہ تغییر و اختلاف در بین مناطق خیلی وسیع و پرازنده است. کوهہای از برف پوشیدہ و مید انہای یکنواخت و بیابان ہای تشنہ و مناطق مرطوب و دشتہای عاری از درخت . . . و چرا گاہہای سبز و خرم و اراضی جنگلی، اینہمہ رنگینی و تنوع طبیعت انسان را وامیدارد تا در مقابل وسطا بق ہر کدام تاثیر و عکس العمل مناسب و متناسب خود را اہل و اہل بردارد.

ہر دو کشور طوریکہ خاصہ جوامع مخلوط و مرکب است، از شبابیت و ہمرنگی کلتوری و اجتماعی برخوردار نیستند. در چنین جوامع بمنظور ساختمان یک ملت ایجاب مینماید کہ رشتہ های نژادی و لسانی طوری باہم بافتہ و پرداختہ شوند کہ رنگ ہمرنگی و یگانگی در آن آشکار تر و پرازنہ تر از ہر چیز دیگر باشد.

ہر دو کشور طوری است کہ یکنوع زیست باہمی در میان اصناف و طبقات مختلف ساختمان اقتصادی - اجتماعی شان بمشاہدہ میرسد. یعنی از بسیار سادہ و ناپختہ تا بہ بسیار متکامل و رسیدہ را میتوان در عین طبقہ مشاہدہ نمود. کہ این امر کار سربراہ ساختن اقتصاد ملی را پیچیدہ تر میسازد. ہر دو کشور یکی از اشکال مستقیم یا غیر مستقیم در پنجہ استعمار گرفتار بودند. در اخیر

جنگ دوم جهانی که دامن تسلط استعمار پرچیده میشد هر دو کشور بایک معضله مشترک روبرو شدند و آن این بود که اقتصاد جامد وراکد و منحصر بدیگران خود را بیک اقتصاد زنده و متکی بخود تبدیل نمایند. جامعه جابجای ایستاده و عنعنوی خود را بیک جامعه زنده و فعال و مطابق عصر و زمان تحول پذیر بسازند.

هر دو کشور طی قرون متمادی در نتیجه فشار عدم برابری اجتماعی و اقتصادی و بهره کشی و استثمار به اندازه کافی زجر کشیده و رنج برده اند. خصوصاً مناطق وسیع دهاتی و زراعتی که از طرف یک عده معدود و محدود نفوس شهری مورد استثمار و بهره برداری قرار گرفته و در نتیجه تفاوت بین شهر و ده را پی هم عمیق و تشدید نمود.

واقعاً این معضله خیلی هولناک و مشکل بود. چطور این دو کشور به چنان معضله پی روبرو شدند؟ آن گودالهای سرپوشیده کدام ها بودند که بایست از بی خبر افتادن در آن جلوگیری قبلی بعمل میآمد. عناصر و پهلوهای منفی و مثبت این همه تجربیات اجتماعی مردمیکه خمس نفوس بشر را تشکیل میدهد از چه قرار بودند؟

این ها همان سوالهایی است که حل آن راه دشوار رفتن به پیش ما را روشنتر و سهولتر خواهد ساخت.

طریق بازار آزاد نمیتواند که مازاد کافی بوجود آورد. و بیشتر متمایل است که نرخ و درجه سرمایه گذاری را زیر فشار قرار دهد که در نتیجه درجه سرعت انکشاف را بطی میسازد. و این بعوض اینکه عقب افتادگی نسبی کشورهای روبه انکشاف را جبران نماید برعکس کشور را عقب میکشاند.

قدرت بیش از حد و شکست ناپذیر شرکت های بزرگ و همکاران و دستیاران فرعی آنها و دلالت در اقتصاد جهانی که خاصه بازار آزاد است اجازه نمیدهد که در ممالک روبه انکشاف یک اقتصاد آزاد و متکی بخود با بر صبه وجود گذارد. بلکه بر عکس در پی آن اند که دست و پای آنها را با زنجیر های محکم ببندند و رشته آنرا بدست دیگران بدهند.

از دنیای انگلو-ماکسون چه از جانب سرمایه داران و چه از جانب دانشمندان حرفه ای همیشه توصیه های بگوشن میرسد مبنی بر اینکه ممالک روبه انکشاف بهتر است به امر تولید مواد اولیه پردازند و در این رشته مهارت و تخصص کسب نمایند. و از ناگواریهای زندگی صنعتی و آلودگی به آب و هوای آن و غیره خلق تنگی ها و مشکلات زندگی شهری خود

را وارها نند. چنین توصیه های دوستانه (؟) طبعاً متوجه توده های وسیع و کشاورزان و مردم گرسنه کشور های روبه انکشاف میگردند و بصر احت می توان گفت که چنین توصیه ها مظهر سیاستی است که بر اساس ممالک صنعتی و پیشرفته نمیخواهند ممالک روبه انکشاف يك اقتصاد آزاد و متکی بخود داشته باشند و ناچار با ید به عقب خود آنها کشانیده شوند.

جر بان و مراحل انکشاف طوریکه قبلا بان اشاره شد بین قوای کاریک تغییر عمودی را ایجاب میکند و برای اندازه گیری انکشاف و توسعه يك راه هم اینست که بر حجم و ماهیت این تغییر نظر عمیق افکنده شود. تغییر عمودی در نیروی کار باعث میشود که مردم بطور افقی حرکت کنند یعنی از روستاها بطرف شهرها و اگر این تغییر عمودی نیست پس حرکت و مهاجرت مردم از روستاها بسوی شهر صحیح نیست. زیرا تجمع در شهر و زندگی در آن يك شکل جعلی و تقلبی را بخود اختیار میکند. و درین صورت مرکز شهری بشکل يك مستعمره مملو از توده های فقیر و نادار تبدیل گردد و قوای محرکه شهر بسوی ترقی و انکشاف از کار می افتد.

چون در هر دو کشور درین اواخر در عایدات ملی سهم تولیدات فرعی نا چیز بود و پس طرح خط السیر انکشاف صنعتی خیلی حایز اهمیت میباشد.

در طی ۲۰ سال اخیر هند درین زمینه بکده تجربهات ارزشمندی را اندوخته که میتواند برای افغانستان که در حال صنعتی شدن است سود و مفیدنا بت گردد.

انکشاف و توسعه در تولید کالای بازرگانی يك عنصر اساسی و خیلی قابل ملاحظه است. بطور عمومی این يك خاصه از اقتصاد مستعمره و نیمه مستعمره و محکوم و منحصر به دیگران است که بصنایع استهلاکی این مرحله به مرحله بیشتر توجه دارند تا به صنایع تجارتنی. این يك کار سرچپه و يك روش بسراستاده است.

زیرا بعوض اینکه امر صنعتی ساختن يك کشور در نظر باشد بر عکس وارونه وضعیف میگردد. و ممالک صنعتی آنها را بشدت بعقب خود میکشانند، و بمنظور منافع بیشتر خود اجازة نمیدهند که اقتصاد ممالک روبه انکشاف تقویه و تنمیه گردد.

دنیا ی انگلو-ساکسون بانظر داشت همین منظور توصیه میفرمایند که کشور های روبه انکشاف بایست بیشتر توجه خود را به تکنالوجی متوسط و در رشته های خاص معطوف دارند. از چنین توصیه ها برمیآید که شرکت های بزرگ و کمپنی های دیوپیکر به هیچ وجه راضی نیستند و نمیخواهند که کشورهای روبه انکشاف يك اقتصاد قوی و مقتدر يك ساختمان صنعتی متکی بخود داشته باشند.

انکشاف صنعتی برای اینکه با اهداف مطلوب و عالی خود برسد باید بتولید چنان اشیایی پردازد که مواد خام آن در خود منطقه در دسترس باشد.

تنها کارخانه ها و نگاهاهای کوچک انفرادی و شخصی کافی نیست بلکه منظور از یک نوع تولید مرکب و کاسپدکس در منطقه باشد که تمام پهلوهای تولید را یک بدیگر وصل میسازد و اگر چنین نباشد یک نگاهه و یک کارگاه بشکل یک جزیره دور افتاده با تکنالوجی خیلی پیشرفته ولی محیط یک اقیانوس پس مانده عقب افتاده درسی آید. و نبض انکشاف و ترقی در چنین حالت نمیتواند بحرکت خود ادامه دهد.

در انکشاف عاید ملی هم سکتور عمده اصلی را میتوان بطریق ذیل خلاصه نمود:

- ۱- توسعه اراضی زراعتی بطور عمده و همچنین جلوگیری از صناعتی شدن مساحات زراعتی.
- ۲- ازدیاد حاصل در هر ایگر زمین زراعتی.
- ۳- ازدیاد درجه بهره برداری از زمین زراعتی.
- ۴- تبدیل حاصلاتیکه ارزش کمتر دارند به حاصلاتیکه ارزش بیشتر دارد و یا حایز ارزش مزید میشود.

۵- تنوع در تولید مواد اولیه مثلاً در پهلوی زراعت به ترویج و انکشاف دامپروری، باغداری پیله وری و تربیه ماهی بایست توجه نمود.

فعالیت های فوق هر کدام در داخل چهارچوب محیطی و تکنالوجی و سازمان خاص خود در معرض اجرا گذاشته میشوند.

انکشاف و توسعه دهستانها و از دیا دیکه بر اثر آن در تولید مواد اولیه رخ میدهد برای از بین بردن این چهارچوب البته تأثیر عارضی و اتفاقی دارد.

در هر دو کشور تنوع و رنگین بودن محیط طبیعی ایجاب میکند که در مساحات مختلف محیط حیاتی اقدامات مناسب و مقتضی بعمل آید.

برای پلان منطقی در امر تولید مرکب بایست انکشاف و توسعه مزید داده شود و این انکشاف بایست مطابق با ایجابات محیط باشد و تناوب حاصلات نیز باید به فصلها و موسمه های خاص خود مطابقت کند.

در اکثر کشورهای رو به انکشاف خط السیر توسعه زراعت به ناکامی روبرو میشود، زیرا در انکشاف تکنالوجیکی با روابط اصلاحات بنیادی اراضی اکثر توافق و هم آهنگی ندارد. تا وقتیکه

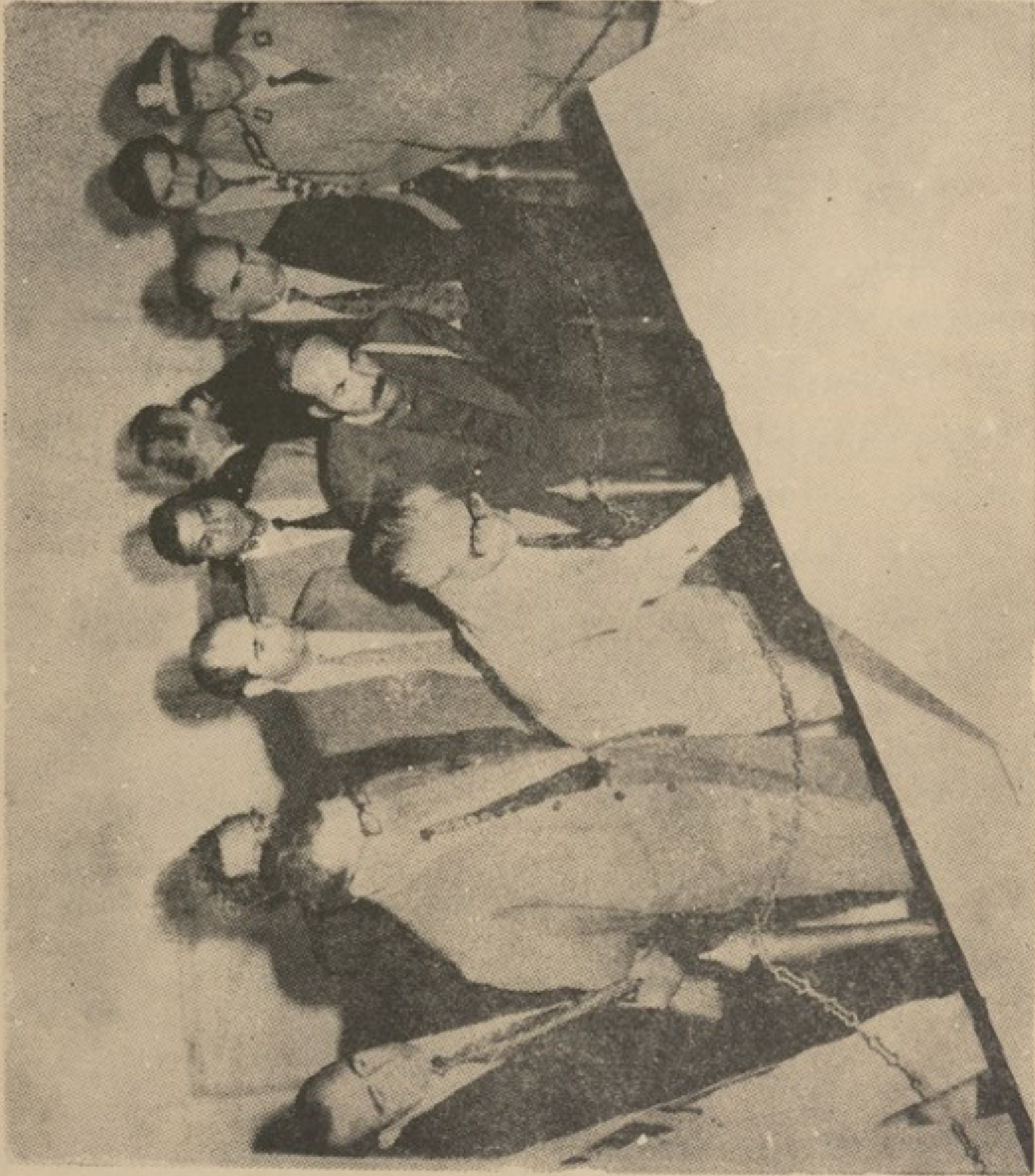
شکل مالکیت فیودالی و اشکال مختلف اجاره و غیره اشکال نامطلوب و ناپسندیکه ناشی از مناسبات توزیع غیر عادلانه زمین میشوند هر چه زودتر از زمین برداشته نشوند «انقلاب سبز» خوابی خواهد بود سنگین و خیالی بر ایشان. و اگر تلاش هم برای توسعه صورت گیرد مشمر نخواهد گردید. تنها چنین خواهد شد که یک عده مجددی از چیزداران و شکم سیران روستاها را بیش از پیش داترو پرزورتر خواهد نمود، بدون اینکه در سطح تولید ازدیاد قابل ملاحظه بیرون نماگرند.

در کشورهای وسیع چون هند و ستان و افغانستان که محیط های مختلف و متنوع حیاتی دارند و منابع مختلف از مناطق مختلف بدست میآید با یست به انکشاف قسمی و ناصحی توجه نمود. و باین منظور پلان و انکشاف را نباید از نظر انداخت. اگر فعالیت های اقتصادی در یک ناحیه مستمر گز شود نتیجه چنین خواهد شد که مناطق ثروتمند و آسوده حال بیش از پیش ثروتمند، آسوده حالترو مناطق فقیر و گرسنه بر عکس فقیرتر و گرسنه تر خواهد گردید.

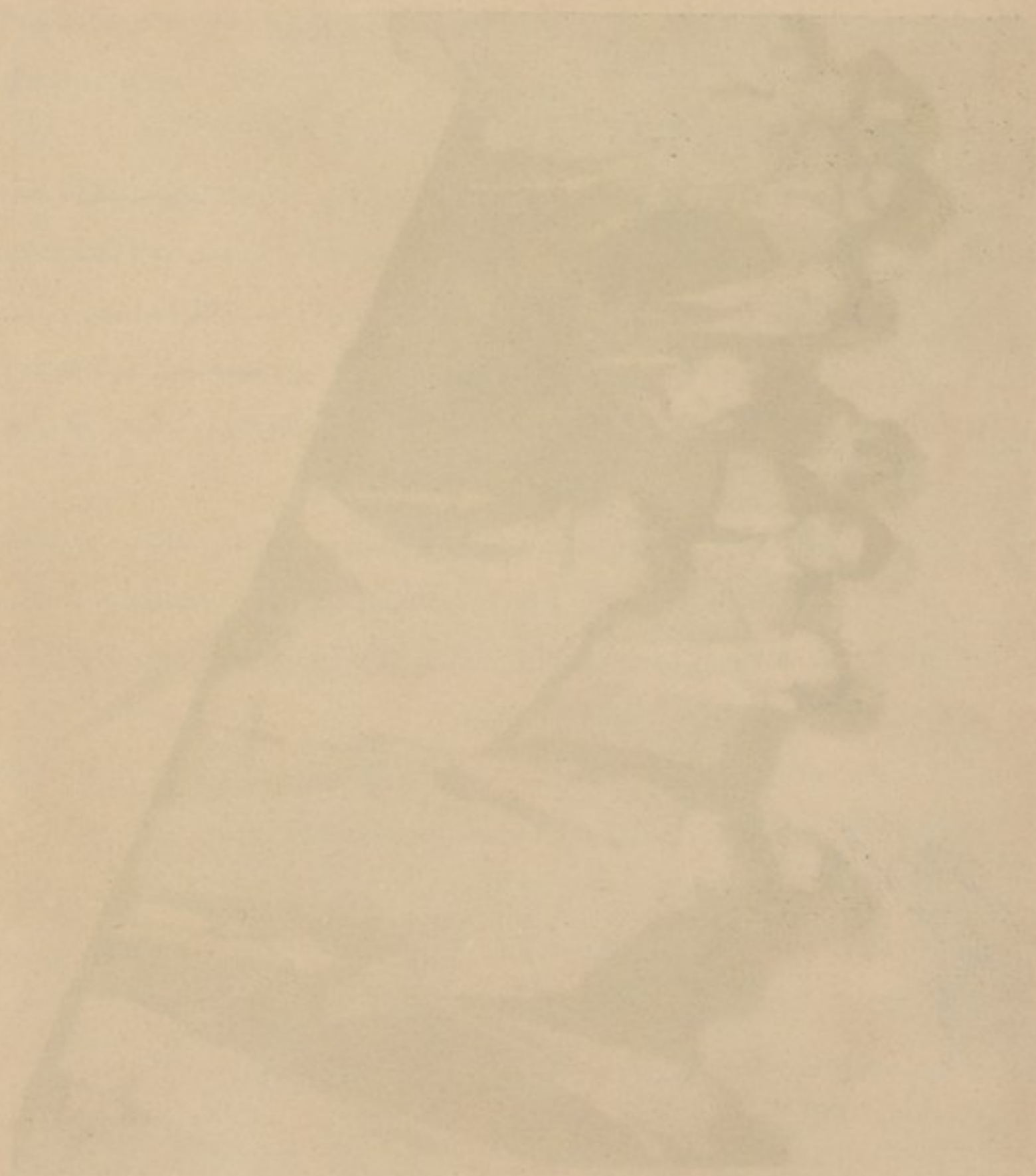
پلان سازیهای مرحلوی و تقسیم منطقی کارتشت و پراگندگی فعالیت های اقتصادی را باری آورد و انکشاف منطقی را کندتر میسازد. از تجربیات پاکستان باید بیاموزیم که در آنجا به اختلاف و تفاوت بین مناطق اهمیت بیش از حد داده شد که در نتیجه پاکستان از هم پاشید و خرد شد.

برای هند و افغانستان يك امر لازمی است که تفاوتهای منطقی را کاهش دهند در غیر آن این يك عاملیست که قوه فرار را از مرکز سر یعتر و فعالتر میسازد.

در طی ربع يك قرن که در راه انکشاف و توسعه اقتصادی خود هند و افغانستان تجربیات کافی را بدست آوردند و از خلال این چنین استنباط کردند که به منظور پیشرفت و ارتقای سریع و بخاطر تامین بیشتر عدالت اجتماعی و برای بدست آوردن اقتصاد غیر و سندیستی بخود چه باید بکنند و چه باید نکنند. مترجم: م. ح. ض.



شاهلان سيمينار حيرن زياره مقبره سلطان محمود



نویسنده: پروفیسور رضوان حسین

میرزا غالب و مکتب میرزا بیدل

سبک‌ش به مثابه بیانگر احساس است

مرگاہ در اشعار غالب کہ آئینہ تمام نمای اندیشہ‌ها و طرز تفکر اوست نظر اندازیم این نکتہ را در میابیم کہ غالب از جہات مختلف ادبی چنان تحت تاثیر عمیق و متداوم بیدل قرار داشتہ است کہ حتی در ہر بیت و مصراع اشعار ابتدایی خود غالب از این تاثیر پرکنار نمانندہ و باین حقیقت کہ از بیدل در سادہ ہای مختلف ادبی و فکری عمیقاً متأثر میباشد آگاہی داشتہ است. غالب در یکی از اشعارش تحت عنوان «باد مخالف» بیدل را چنین میستاید :

همچنان آن محیط بی ساحل قلزم فیض میرزا بیدل

در یک بیت دیگر خود چنین گفته است:

عاشقی بیدلی جنون زده بی قدمی آرزو بخون زده بی

غالب مطمئن است کہ او منبع الہام درستی برای خود یافتہ است چنانکہ در یکی از اشعار اردوی خود گتہ است :

گر ملی حضرت بیدل کا خط لوح سزار اسد آئینہ برد از معنی ما نگی

همچنانکہ بیدل از عصر خود بہ خوبی و وضاحت ترجمانی می نماید، غالب نیز بعد از او در یک زمان دیگر بکمال وضاحت از زمان ترجمانی و نمایندگی کردہ است.

بین غالب و بیدل بسیار وجوہ مشترکی سراغ میتوان کرد، آنہم باین معنی کہ ہم غالب و ہم بیدل اشخاص دانشمند و متبحر، جهان دیدہ و آیندہ نگر بودند و بسادید وسیع شان قدرت یکجہان پوش بینی را داشتند. علاوہاً ہر دو شخصیت دارای مغز ہای نقاد و ارواح سرکش بودہ اند اما بخاطر سبک و روش مغلق و پیچیدہ شعری شان چنانکہ شاید شناختہ نشدہ اند. ناگفتہ نباید گذاشت کہ باوصف اینہمہ تشابہاتی کہ گتہ شد بین غالب و بیدل فرقہائی نیز موجود است کہ

ذکر آنها کمتر از بساد آوری هم مسانندی های آن اهمیت ندارد. بطور مثال بیدل بیشتر بیک شخصیت قرون وسطی میماند که از گناه و تزویر و یا اجتناب میکند و به صفای باطن و کشف اسرار نهانی علاقه مند است. غالب، بر عکس بیدل، اساساً کمتر صوفی و بیشتر انسان گرای است. چنانکه گفته آمد این دو شاعر در بسا موارد مهم از همدیگر فرق دارند. معهذ او قتی اشعار غالب مخصوصاً اشعار ابتدایی او را میخوانیم تأثیری که از این اشعار بر ما وارد میشود با تأثیری که از اشعار بیدل انتظار میرود و چندان از هم فرقی ندارند و ما از اشعارشان یکسان انتباه میگیریم. مقصد از نگارش این مقاله نیز همین بوده است که چگونگی این تأثیرات و ماهیت این انتباه با نظر داشت مشخصات ادبی بیدل که در اشعار غالب موجود است تشخیص و توضیح شود.

امروز این ادعا درست است که آن عده مردمی که به بیدل علاقه دارند از غالب نیز خوششان میآید. اما با یک نگاه انتقادی به گذشته، چنین مینماید که اکثر شاعران و ادیبای معاصر غالب، مخصوصاً آنانی که مشتاق دربار و جلب توجه شاهان کورگانی هند بودند، یک نوع عدم علاقه نسبت به بیدل از خود نشان میدادند و بیدل را که نمونه کامل مناعت نفس بود برای گرمی بازار استفاده جویی خود یک نوع مزاحمت می پنداشتند. بزعم بسیاری از آنان بیدل شخصیتی بود سملو از تصنع و جنبه های ضد و نقیض.

در اینجا کوشش نخواهم کرد که از تصوف بیدل، از آراء و عقاید عشق آسمانی وی و یا از نظریات و آراء بیدل راجع به اصول ادبی دفاع بعمل آورم، بلکه میخواهم این نظر را پیشنهاد کنم که همه این جنبه های فوق الذکر بیدل، معنأ و عقلاً غالب را نیروئی تازه بخشیده است. علاوه بر آن ارزیابی این مطلب که فلسفه بیدل تا کدام اندازه و به چه شکلی در افکار غالب راه یافته است خارج از موضوع این مقاله میباشد. در اینجا آنچه را من میخواهم مورد ملاحظه قرار گیرد تعصبی است که بعضی از مردم راجع به نوعیت تأثیر بیدل بر غالب از خود نشان میدهند. بنظر من برای این مقصد عکس العمل های معاصرین حاضر اهمیت بخصوصی میباشد. بنابراین سعرفی مختصر محیطی که غالب در آن میزیسته است و این آثار را در آن محیط خلق کرده است بی آنکه به جزئیات تاریخی آن پرداخته شود، یک امر لازم نیست.

چند حقیقتی را که پیرامون زندگی غالب باید از نظر دور نینداخت اینست که غالب بتاریخ ۲۷ دسامبر ۱۷۹۷ در آگره باعرضه وجود نهاد. با آنکه در سن پنج سالگی از نعمت سایه پدر محروم گشت معهذ پدر کلان و مادر کلان نش شرایط خوبی را برای رفع نیازمندیهای جسمی و ذهنی موصوف

فراهم کرده بودند، چنین تصور میشود که همین موضوع بتیمی و اتکا و نماز مندی به محبت و شفقت دیسگران آنسهم در اوائل زینسنگسی یک نسوع احساس عدم مصونیت را در نهاد غالب پرورانیده است. معنذا غالب بحیث یک مرد رسیده، در هر جائیکه بسر برده زندگی باسلیقه و مرتبی داشته و با بهترین طبقات مردم معاشر و مصاحب بوده اند. سالی را که غالب بدھلی مهاجرت کرده است میتوان آغاز یک زندگی نوین فکری غالب قبول کرد. دھلی بعد از یک قرن آشوب خونین، شاهد یک نوع رنسانس فرهنگی بود. در صحنه ادبی، باوصف اینکه هنوز زبان دری زبان رسمی بود لاکن زبان اردو مورد توجه حلقه های درباری کورگانیان هند قرار گرفت و آنرا تقویت میکردند. عاقبت الامر مهاجرت و فرار شخصیت و استعداد های ادبی بدلکنهو متوقف شد و دھلی یکبار دیگر مرکز یک سلسله فعالیت های ادبی گردید. چنین معلوم میشود که غالب این وضع را برای رسیدن به آرزوها و تمایلات بلند پرواز ادبی خود سازگار یافت و بزودی در بین اشراف و اعیان دھلی جای و مقامی برای خود پیدا کرد. لاکن از قرار معلوم، باحراز همچو مقامی در بین اعیان، غالب یک فاراحتی دیگری برای خود سراغ کرد، آنهم به این معنی که عواید غیر ثابت و تغیر پذیر وی در طول حیاتش با نیاز مندیهای یک زندگی شایسته و مناسب مقام غالب در یک سطح قرار نداشت و از این ناحیه همیشه خود را بمخاطره میبافت.

در این زمیند یک نکته اساسی را که در باره غالب باید یاد آوری کرد اینست که وی همواره یک نوع غرور خاص داشت و بجد و آباء خود بیش از حد میباید و بطوری باجزم و صراحت این موضوع را بیان میکنند که گویی لازمه تفوق اوست. موضوع تفاخرات نسبی غالب را در شعر ذیل بشکل مبالغه آمیزی میتوان دید:

خلیجیم ولی نور چشم محیطم	غریبم ولی رو شناس جها نم
به مضمارد عوی خداوند رخشم	در اقلیم معنی جهان پهلوانم
گر فتم که از تخم افراسیابم	گر فتم که از نسل سلجوقیانم
دل و دست تیغ آزمائی ندارم	ره و رسم کشور کشائی ندانم
چهل سال توقع معنی نبشتم	سز د گرنو پسند صاحب قرانم

در جائی دیگر غالب ادعا کرده است که آبا و اجدادش که شجره شان را تا افراسیاب رسانیده است، مانند سیلی که از کوهها بدره ها سر از یر شود از سحر قند به هند آمدند. بگفته

خود غالب: (چون سیل که از بالا به پستی آید، از سمرقند به هند آمد) این ادعاهای مبالغه آمیز و عجیب و غریب برای آن بود که مردم را تحت تاثیر و نفوذ خود بیاورد. لاکن در نظر خوانندگان عصری و متجدد او این مبالغه ها یک نوع لاف و گزاف معلوم میشود. مثلاً رالف رسل Ralph Russell و خورشید الاسلام ادعای های غالب را در باره تفوق و برتری حسب و نسب وی مبالغه آمیز خوانده است. داکتر یوسف حسین خان در کتابش که (غالب و آهنگ غالب) نام دارد با تندی خاص شاعر را که مدعی است پدر کلانش قوقن بیک خان - از سمرقند به هند مهاجرت کرده قدح کرده است. بعقیده داکتر یوسف حسین خان که بر پایه مست نظر فرحت الله بیگ استوار میباشد غالب سب میخواند و واقعتاً ها را بنابر ملا حظات اجتماعی و سیاسی آن زمان در پرده کتمان نگهدارد. این واقعیت ها عبارت از اینست که آباء و اجداد غالب از دودمان افغان بوده و پدر کلانش از بدخشان میباشد. لاکن من نمیخواهم در این موضوع بیشتر بپیچم چه تأیید این نظر از نگاه تاریخ مقالات مفصل و جداگانه ای را ایجاب میکند. هر چند برای مطلب موجود ما کافیست گفته شود که آهنگ و محتویات ادعای های غالب پیرامون تفوق و برتری آباء و اجدادش زمینه را برای اینگونه نتیجه گیری که غالب یک شاعر تبعیض پسند بوده است مشکل میسازد. اما اظهار این مطلب معنی تأیید این نظر را ندارد که غالب کاملاً فاقد جرات اخلاقی اظهارات مفاخرات نسبی بوده و بهر آنچه که مصلحت زمان میبود و سیاست روز ایجاب میکرد چنگ میزد. برعکس من این چنین ابراز نظر میکنم که غرور و تفاخر بی اندازه غالب به آباء و اجدادش بکنوع ساعی و تلاشی بود که احساس نامصونی و آلام درونی خود را از نظر ما بپوشاند.

فکر میکنم در اظهار این نظر من باید کمی بیشتر محتاط میبودم زیرا اتفاقات غالب تنها به سلسله پدریش محدود نمانده و در ساحات دیگری، از قبیل، چهره دستی او بزبان دری، نیز عین غرور و تفاخر را از خود نشان میدهد. غالب زبان دری را سخت دوست داشت و برای بیان احساس ادبی آنرا مناسبترین زبان میدانست. زبان اردو و دول غالب کمتر موثر می افتاد. با اینصورت می بینیم که غالب زبان دری را علی الرغم سیاست روز بقیمت زبان اردو تقویت میکرد و مصلحت و اقتضای زمان کمتر مورد توجه او قرار گرفته است. برخلاف غالب خود را در معرض حملات تلخ و تند رقیبانش قرار میداد، از دوستانش دوری میکرد و با اینگونه روش خویش بشهرتش صدمه میرساند. لاکن وقتی از طرف حلقه های درباری زیر فشار قرار میگرفت، غالب، در حالیکه

از درد این فشار سیاسی در و نش میسوخت. بصورت نیمه-حقیج، مسجبه و رشدا از زبان اردو و منسابع و ذخایر معتبر آن نیز برای بیان احساس ادبی خویش کار بگیرد. اگر غالب آنچه را که باید و شاید تشویق میشد قدرت خلاق خود را برای غنای زبان دری بیشتر وقف میکرد. لاکن در عین زمان من نمیخواهم ادعا کنم که غالب تنها بزبان دری آثار معتبری از خود بیادگار مانده و اشعاری را که بزبان اردو نگاشته فاقد ارزش ادبی میباشد. اکنون از روی تصویر کاملی که از غالب و ذهنیت او بدست داریم این نکته را می فهمیم که طرز تفکر غالب نسبت بزبان اردو و استعمال آن برای بیان احساس شعری وی گاهی خوشبینانه و زمانی بدبینانه بوده است.

اگر مسأله برتری زبانی غالب را، که استعمال زبان دری را بر زبان اردو ترجیح میداد، يك عناد و تمرد سایه تألیف قبول کنیم، کاملاً راه غلطی را در پیش گرفته خواهیم بود. اگرچه این امر شاید يك دلیل و بهانه دیگری را برای دوری جستن و کناره جوئی غالب از دیگران فراهم کرده باشد. بنظر نویسنده این مقاله این يك تلاش دیگر است که شاعر میخواهد احساس عدم مصونیت خود را از نظر ها پنهان نگهدارد.

واقعیت امر اینست که از نظر غالب زبان دری روح فرهنگ خراسان و هند میباشد. غالب برای تحقق آرزوهای بلند بالای ادبی خویش، زبان دری را که از نظر او بهترین زبان ادبی میباشد برای سرودن اشعار خویش برگزید. از شرح مختصر سیر زندگی غالب پیداست که شاعر برای بهبود و ارتقای وضع اجتماعی و ادبی عصر خود مساعی دلاورانه ای نموده است. من باز میگویم که هم مشربی غالب و بیدل و تشابهات فکری شان در این ساحه بهتر از هر ساحه و مورد دیگر دیده شده میتواند زیرا بیدل نیز در طول حیاتش استغنا و مناعت بزرگوارانه خود را از دست نداد. هر دو شاعر یعنی بیدل و غالب در زندگی خود را بکسی و چیزی نیا زدند نمی دانستند.

این موضوع از يك جهت برای مقصدی که من در پیش دارم شاید تذکر می باشد که بیدل به آزادی نفس بسیار اهمیت قایل بود و آنرا يك ضرورت می پنداشت. از همین خاطر است که بیدل زیاد تر از مناعت نفس حرف میزند. بیدل حتی در آوانیکه هنوز بسیار جوان بود خواستش شد - هزاده اعظم شاه را که خواستار آن شده بود تا بیدل در وصف او شعری بسراید قبول نکرد و شهزاده را

سخت مایوس ساخت و حتما از مقام و منصب نظامی بیکه داشت با این بیت استعفا داد :

سر خیلی لشکر دعا میخواد هد...

همچنان بیدل در روزگار ان پیری خو دباشد عالم، که از وی خو استار آن شده بود تا یک شعر حماسی در وصف و تجلیل دوره امارت موصوف بسازد، طرف واقع شد و خواهش امپرا تور را با شدت و خشونت رد کرد. و قتیکه امپرا تور مذکور درین مورد زیاد اصرار ورزید بیدل چنین جوابش داد :

اگر خواهی خواه مزاج پادشاه بر این است من فقیرم جنگ نمی توانم کرد. ترک سمالک سحر و سحر خواهم نمود. همچنان ماسی بنیم که بیدل حتی نسبت به آن انواع و اشکال شعری ایکه از وزگاران باستان باینسو در مدح امرا بکار برده شده است بدین میباشند و بهمین ملحوظ (مشووی و قصیده) را از آن نوع و اشکال شعری محسوب میکنند که موضوعات غیر معتبر در آن گنجانیده شده است، چنانکه خود گفته است :

بسا معنی روشن که ز حرص شعرا خاک جولانگه اسپ و خراهل جاه است. درین مرحله ذکر این موضوع، هر چند ضرور نیست، مناسب بنظر میرسد که سناعت نفس و استغنائی غالب با استغنائی و سناعتی که مخصوص بیدل است نه تنها یکسان نیست بلکه از همدیگر فرقه های واضحی دارند و آنانیکه خواسته باشند از مقایسه این دو شخصیت نتیجه گیری کنند به نتیجه های مختلفی خواهند رسید اما بخاطر باید داشت که اختلافات متذکره مانع ایجاد تاثیر یک شخصیت بر شخصیت دیگر شده نمیتواند :

واقعیت اینست که تاثیر را که بیدل بر غالب وارد کرده است تنها از نظر روانی تشریح شده نمیتواند این یک پدیده ایست که احساس شعری و سبک ادبی چندین نسل را تغییر داد. علاوه بر این نوع تاثیر بحیث یک تولید محض یا انعکاس یک نویسنده در نو نویسنده دیگر تشخیص شده نمیتواند. این نوع تاثیر و نفوذ از آن نوع تاثیراتی است که Spender از آن بحیث موجودیت احساس یک نویسنده در عالم احساس و افکار یک نویسنده دیگر تعبیر بعمل میآورد. باینصورت عقیده ما اینست که تاثیر و نفوذ بیدل را از نگاه احساس خود بیدل، از طریق اصطلاحات و تعبیرات و انتخاب لغات و بالاخره از روی آهنگ و اوزان کلام خود بیدل تعیین و تصریح کنیم. من باز میگویم که این نوع تاثیر بیدل از آن نوع تاثیراتی است که بحث و فحص پیرامون آن بدون نظر داشت خصوصیات سبک هندی و تعمق در آن خیلی دشوار بنظر میرسد.

در سبک هندی یک مدنیت کامل نهفته است. اما راه قناعت بخشی را سراغ ندارم که به شرح آن بپردازم، جز اینکه مثل دیگران اصطلاحات، ترکیبات و تعبیرات بخصوصی را که در سبک هندی بکار میرود ذکر نمایم و از روی آن هندی رود نش را تشخیص کنیم. دانشمندان

که راجع به سبک هندی اندیشیده اند در باره اصل و سببهای آن نظریات مختلفی را پیشنهاد میکنند. با هر یک بخاسته داشت که این محققان اصطلاح سبک هندی را بمعنای عام و وسیع آن بکار میبرند، اما یک عده بسیار محدود ایشان با این حقیقت ملتفت شده اند که سبک هندی بهیچ یک سبک ادبی در طول دوره تکامل خود متدرجاً معروض یک سلسله تحولات بوده صورت و معنایش بطریقهای مختلف تغییر کرده است. از این لحاظ است که من معتقدم هنگام استعمال این اصطلاح با دقت کار گرفت و به نمونه ها و مثالهای مشخص اتکاء کنیم.

ناقدانی که اصطلاح سبک هندی را بکار برده اند و ظاهراً خسرو پاچا می یا فغانی را پایه گذاران این سبک میدانند این پدیده را یک ابداع فردی میانگارند حقیقت اینست که این سبک و روش شعری، هر چه سبب و اصلش بوده باشد، ضمن اینکه مکتب و روشهای جداگانه ای از آن منشعب گردید، پیوسته مراحل ترقی و انکشاف را پیموده است. وقتی این سبک بدست بیدل رسید این انشعاب تبارز بیشتر نمود و به شکل دو سبک مشخص نمایان گردید:

یکی از این سبکهای منشعب که بواسطه عرفی پی ریزی شد و وی آنرا تکامل بخشید بنام «مکتب عرفی» مسمی شد و سبک دیگر همان سبکی است که مؤسس آن بیدل و پیر و انامی باشد. اگر قرار باشد که از این دو سبک بصورت خاص نام برده شود میتوانیم سبک اولی یعنی مکتب عرفی را بنام سبک «فکری» و سبک دوم را بنام سبک «غنائی یا تغزلی» یاد کنیم. فرقی که در بین این دو سبک فرعی منشعب از سبک هندی وجود دارد فرق ساده از نگاه ساختمان و ترکیب نسبی میباشد. این سبک واقعیت است که بین زمان بیدل و زمان غالب در ذهنیت و طرز تفکر مردم هند و ستان تحولات رخ داد که فرق این دو روش فرعی سبک هندی زاده آنست. بعبارت دیگر تفاوت شان عبارت است از تفاوت دیدگاه فکری و دیدگاه غنائی. این دو سبک فرعی منشعب از سبک هندی در حالیکه مراحل تکامل را پیمود، دو سبک مشخصی را تعقیب کردند. سبک فکری یک سبک مشکل و پرازابهام بوده و کاربرد ستگاه مغزی میباشد، در حالیکه سبک غنائی یا تغزلی بیشتر بطرف تصنع گرایید و از زیباییهای لسانی سود فراوان گرفت. شاعر سبک غنائی خود را مکلف بمسوایت های فکری مشخصی نمیداند و شعر آن ذوقی، خیال انگیز است. لهذا از خوانندگانش جز موافقت، شوق و هیجان چیزی دیگر نمیخواهد. همانطوریکه سخن پردازان اصلی این سبک یعنی ظهوری

نظیری و عرفی این سبک را در قرن شانزدهم رشد و تکامل بخشیدند، این سبک از گویندگانش کمافی السابق خواستار هنرنمایی در زبان و تفتن های لفظی میشد و لو که این موضوع بقیمت قربانی شدن فکر و معنی تمام میشد. بطور مثال، این شعر ظهیری که مصرعی از مطلعش اینست: «اشک سبک گام را پای دویدن دهم» آنطور که اسر و ز بنظر میرسد پیش با افتاد نبوده است. اگر چه این مصراع يك مصراع ذوقی است و سرعت ریزش اشک را از طریق بکار بردن هجا های کوتاه بیان میدارد لهذا احساسی که از بهم بستن تصاویر اشک سبک گام، و پای دویدن، بوجود می آید چندان برآزنده نیست. همچنان در این شعر عرفی يك انفصال مشابه به آن اتصال دیده میشود:

دل من با غبان عشق و حیران گلستانش ازل در وازه باغ و ابد حد خیا با نش

شکی نیست که در برخورد اولی از شنیدن این بیت انسان را استعجاب دلپذیر دست میدهد اما تشریح و تجسیم عالم عشق با تشبیه آن به «باغ»، نمیتواند بین اندیشه و صور خیال وحدت کاملی ایجاد کنند، اندیشه و صور خیال در بیت فوق دو چیز جداست نه يك شی و احد و تام. نظیری نیز که درین شعرش روا میدارد مبالغه و غلو جاگزین موضوع و اندیشه گردد از انتقاد برکنار مانده نمیتواند:

بزرهر بن مو چشم ر و شنیت مرا بروشنا بی هر زره ر و زنیست مرا

لاکن از نقد یکه بعمل آمد نباسد اینطورا نتباه گرفتند با شیم که این شاعران اشعار زیبائی را بمیان نیاوردند و یا از عهد بعضی از وظایف شعری شان بدرستی بدر شده نتوانسته اند. برعکس هر کدام ایشان استاد بزرگ سخن بوده و ماز بمبایی الفاظ برگزیده شان را میستائیم. علاوه تا باید متذکر شد که تعریف يك سبک شعری بخصوص سبک عرفی و پیروانش، تنها از روی معایب آن کار درستی نیست. مگر من عمداً که این کار را کرده ام زیرا که مقصد من این بوده است تا فقط آن جنبه های شعری را استخراج کنم که غالباً بیدل از آنها دوری چسته و او را مجبور ساخته باشد تا اساساً يك طرز بیان شاعرانه کاملاً مختلف را بمیان آورد.

از شاعران قرن هفدهم سبک هندی شاید تنها بیدل بود که دقایق و بازیکیها، دشواریهای روش تغزلی سبک هندی را بدرستی درک کرد و از آن شرایط و محدودیت ها کمال استفاده را برد. از مطالعه اشعار او اینرا میدانیم که منظور بیدل از فن شاعری این بوده است تا زبان متعارف و متداول را کمال بخشد نه اینکه يك زبان شاعرانه ای را ایجاد کند. افزون بر این بیدل میکوشد که سبکش روشنفکرانه (متضاد با شاعرانه) و واجد صراحت باشد. فسمتی از

برای زندگی این تفاوت گذاری بنظر من در این گفته بیدل مضمراست: «شعر خوب معنی ندارد»
 لکن این گفتار بیدل راه را برای دوتنوع تفسیر و تعبیر باز میسازد. اول اینکه طبق این نظریه
 روش و طرز ادبی بیکه بوسیله مکتب عرفی رشد و تکامل یافت سخت بیاد انتقاد قرار میگیرد. دوم
 اینکه این گفتار طرز تفکر خود بیدل را در باره مسأله انتقاد و درک شعر نشان میدهد. فکر میکنم
 در اینجا تعبیر و تفسیر دومی با منظور بیدل بیشتر نزدیک است. باینصورت ملاحظه میکنیم که
 بیدل در آن روزگار آن به ناقدانش موضوعاتی را باز گفته است که T.S. Eliot آنرا
 در این قرن یاد آور شده است. ایلویوت متذکر شده است که: «شعر اصیل قبل از اینکه جزو آفریده
 شود کلادریک میشود». شاید بیدل مانند ایلویوت از تکلیف و ناراحتی خوانندگان آثارش که ناشی از
 ابهام و غموض کلام اوست کاملاً مستشعر بوده، یک تصویر کاملاً مبتدیان و قوف بیدل در اشتغال
 فکری و ذهنی وی با مسأله مفهوم و معنای مضمرا در لفظ دیده میشود. بیدل بصورت مکرر باین
 مسأله اشاره میکند و برای خوانندگانش کدام راه حل آسانی نمی یابد. بیدل میفرماید:

در لفظ نبرد اخی ای غافل معنی تحقیق پری در نفس همیشه گری داشت

بیدل خوانندگان خود را باین اصل ملتفت میسازد که ایشان نباید تنها دلالت مستقیم لفظ
 به معنی (پایگاه معنی حقیقی کلمه) را در نظر بگیرند:

سر معنی از خم و پیچ عبارت غافل است قاصد ملک تقدیر رنج آب و گل نبرد

آنچه بیدل بر این بیان میدارد اینست که ما از شعرا و بصورت مختصر چه انتباه بگیریم. روش شعری
 او تنها وقتی فهمیده میشود که «معادل های لفظی» را برای حالات ذهنی، بیابد. لکن در این
 تلاش خود شاعر به مشکل همبستگی وسعت عالم معنی و محدودیت کلمات و عدم تناسب و
 توافق بین کلمه ما و مفاهیمشان مواجه میشود. اما بیدل با قدرت فکری ای که دارد بر این مشکل
 فایق میاید مثلاً بیدل با طر حهای فکری خود از قبیل اتصال سریع افکار و تقابلهای بی درنگ و
 استعمال تشبیهات و استعارات متداخل و بی دربی دور از ذهن بر این مشکل فایق میاید. در نتیجه
 احساس او با علم و تجربه اش می آمیزد.

واضحست اشعار بیکه ریشه اش از این نوع عملیه فکری آب خورده باشد مستقیماً فکر و ذهن
 خواننده را جذب میکند. و تیکه در عالم فکر غالب وارد میشوند می بینیم که مدرکات ما از
 غالب میتواند بصورت عقلانی هم توضیح شود. ملاحظه فرمائید که غالب مثل بیدل از عین

وسایل و برای اهداف مشابه کار میگیرد:

نالہ بہ لب شکستہ ایم داغ بدل نہفتہ ایم دولتیان ہمہسکیم زر بیخزانہ کردہ ایم
غالب در این بیت با ایراد تشبیهات خیالی و دوراز ذهنش مفکوره «خود داری عمدی» را بشدت
هرچه تمامتر در ذهن خواننده القاء میکند. هنگامیکه این تشبیهات شکل تشبیهات مرکب را
بخود میگیرند و با کلمه های «ممسک» و «خزانہ» توأم میشود مفهوم «خود داری عمدی» بخواننده
بایک اعجاب دل انگیز روشن میشود.

بیدل میفرماید:

اضطراب موج آخر محو گوهر میشود در کمین مادل بی مدعا افتاده است
در این شعر نیز عین اصول بکار رفته است. چنین مینماید که در این شعر مقصود بیان «تحقق
آرزو» باشد. لکن بیدل که به تپش و تلاش و مجادله و مبارزه پایان ناپذیر معتقد بود از تحقق
آرزو ها خوشش نمی آمد زیرا این وضع، انسان را از تپش و تلاش که لازمه زندگی است باز داشته
بسوی راحت طلبی میکشاند.

بیدل این مطلب را با بکار بردن صور خیال «سوج» و «گوهر» طوری می پروراند که با چنین
تشبیهی بمفکوره و صورت خیال وحدت نوینی می بخشد. اینک یک بیت دیگر بیدل را از نظر میگذرانیم:
ساعتی چون بوی گل از قید پیراهن برآ
از تو چشم آشنا بی آنقدر دارد بهار
چنانکه می بینیم کلمات و الفاظیکه در این شعر بکار رفته است در کمال سادگی و روانیست.
لاکن تقابل بلا در ننگ صور خیال «قید پیراهن» و «چشم آشنایی» به آن یک تاثیر غیر قابل
تصور و انتظار بخشیده است. غالب در یک شعرش که بزبان اردو سروده است چنین هنرنمایی میکند:

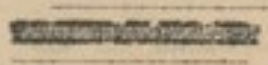
طراوت سحر ایجاد بی اثر یکسر بهار لاله و رنگینی فغان تجهسی

در این شعر نیز یک معنای مرکب و پیچیده در لابلای کلمات و الفاظ ساده مستور نگهداشته شده
لاکن تقابل صور خیال «بهار لاله» و «رنگینی فغان» فهم معنی شعر را آسان میسازد.

به مثالهای شعری متعددی از غالب و بیدل باید نظر انداخت تا صحت این ادعا ثابت شود که
شاعران فوق الذکر خود را وقف آن نوع شعر «فکری» کرده بودند که بکمک اینگونه طرحها،
از قبیل، بهم پیوستن سریع افکار، تقابلهای بی درنگ، استعارات و تشبیهات متداخل و بی در
بی و دور از ذهن، توانسته اند در احساس مایک نوع اندیشه و اخلاق کرده تجارب و مشاهدات پراگنده
را بایک وحدت نوین بخشند. بنابراین از نظر من، بهترین راه ورود به اشعار بیدل و غالب، بیک

«فکری‌شان است بهر و کمال سبک فکری» تنها بهرود باین نمی ماند که شاعران آن در
 گزین کلمات و افعال آنها و غیره و تفنن های لفظی چهره دستی خاص نشان داده اند. در حقیقت
 سبک فکری عبارت از بیان یکنوع احساس است که میتواند اندیشه های ما را به احساس همچنان
 آوری ببدل سازد و مشاهدات ما را دروسان داده آنرا به احوال فکری تغییر دهد. من قصد
 ندارم بگویم که بیدل تنها از همین طریق بر غالب مؤثر واقع شده است و بس. واقعیت اینست
 که غالب در مساجات مختلفی از بیدل متأثر شده است. سبک فکری بیدل، در چوکات سنن سبک
 هندی مؤثرترین وسیله ای بود که توسط آن تاثیر عمیق و متداوم بر غالب وارد گردید. اگرچه
 غالب در یک مرحله زندگیش منکر بیدل شده بود اما هیچ وجه نمیتوانست درسی را که از بیدل آموخته
 بود فراموش کند. علاوه آن بنظر من این تاثیر در اشعار ابتدا بر غالب بیشتر محسوس است اما
 در اشعار بعدی و پخته او نیز این تاثیر را سراغ میتوان کرد. امروز وقتی، بیک فاصله سنا سبی،
 در برابر بیدل و غالب می ایستیم درمی یابیم که این دو شاعر بسیار شبیه هم معلوم میشوند. این
 هم مانندی بهانگر آن و استگی های ادیبست که از دیر زمانی بین افغانستان و هند وجود داشته است.

ترجمه: پوهنمئل دکتور محمد حسین راضی



[Faint handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

مختصری از گزارشهای سیمینار روابط

افغانستان و هند در طول قرون

آیاتی چند از قرآن کریم تلاوت گردید ، سرود ملی نواخته شد. پوهان دكتور غلام صدیق محیبی طی بیانیه مختصر سیمینار را افتتاح کرد و ضمن اشاره به سوابق و علایق نیک هر دو کشور به دانشمندان شامل سیمینار خیر مقدم گفت .

بناغلی سینگه سفیر کبیر هند طی ایراد خطابه کوتاه و اشاره به روابط دیرین هر دو کشور افغانستان و هند ، موفقیت شاملان سیمینار را تمنا کرد. پوهاندمیر حسین شاه رئیس پوهنخی ادبیات و علوم بشری ، ضمن ایراد بیانیه کوتاه و موجز و اشاره به روابط حسنه و دوستی افغانستان و هند به نمایندگی از دانشمندان افغانی به دانشمندان خارجی سهیم درین سیمینار خوش آمدید گفت ، و پروفیسر بهتیاگر از طرف دانشمندان هندی به اعضای سیمینار خیر مقدم گفت . در جلسات سیمینار که از تاریخ ۲۱ الی اخیر میزان ۱۳۵۲ در تالار بزرگ کتابخانه پوهنتون کابل دائر بود بعضی از اعضاء کابینه و عده زیاد علاقمندان داخلی و خارجی اشتراک ورزیدند . مباحثات دانشمندان افغانی و هندی مورد دلچسپی سامعان قرار گرفت .

دانشمندان شامل سیمینار از آثار باستانی و نقاط تاریخی غزنه و بعضی نواحی دیگر کشور مآدیدن کردند .

بمناسبت روابط افغانستان و هند در طول قرون ، کتبی از طرف پوهنخی ادبیات و علوم بشری نشر گردید که مورد علاقه دانشمندان واقع شد .

مدیر مؤول

پوهنمل شاه علمی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوها زدمحمد رحیم الهام

پوهنوال م. ن. نگهت سعیدی ، دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

اداره مجله ادب، پوهنخی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ۴۲۵۵۶ ، ۴۱۳۶۲

مقالا تیکه نشر نشود ، به نویسنده پس داده می شود

اقتباس مضامین مجله با ذکر نام مجله مجاز است .

قیمت یک شماره ۵۰ الفانی

عکس روی بشنی : منار جام غور

عکس پشت جلد : قطب منار دهملی

مطبعة دولتی



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**